این نوشتم تا بما

می شمانم

این نوشتم تا بما

يا فتاح

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على السراء والضراء والعافية والبلاء والراحة والعناء والسقم والشفاء والحيوة والفناء والمنع والعطاء وتوكيلا البلاء بالانبياء والاولياء الذي جعل الشهادة شربا لحيوة الشهداء والمحنة سببا لكرامة الاحياء والوصول الى دار الخلود نتيجة لانتقالهم من دار العناء والفناء وصلى الله على افضل الانبياء وسيد الاصفياء غرس الله العظيم وكرسيه الحفيظ العليم روحه نسخة الاحدية في اللاهوت وجسده صورة معاني الملك والملكوت وقبلة حضرته الحي الذي لا يموت طه يس الكبرياء خاتم الجبروت صفي الله في عالم النور وصفوته في عالم الظهور وامام اصفيائه يوم البعث والنشور ذريع الشفاعة وصاحب الكرامة وحاكم يوم الطامة ممدوح لولاك لما خلقت الافلاك محمود سيد الكونين وامام الحرمين وشرف الثقلين وعبد رب العالمين ومالك الدارين صاحب قاب قوسين **محمد** بن عبد الله الصادق الامين وعلى صنوه وصهره ونظيره في الشدائد ومواسيه في الشرف والفخار مساويه وفي مقام العز والاحتشام ... تاليه امينه ووصيه ووزيره وناصره وحاميه وقسيم نوره وشقيق نبعته وحامل رايته ... امته وزوج ابنته وابو بنيه **امير المؤمنين وامام** المتقين وعين اليقين وديان الدين وصاحب اليمين علم المهتدين ووالد الابرار المنتجبين الامام المفترض الطاعة على الخلائق اجمعين مولانا ... ابو الحسنين علي بن ابي طالب سيد الوصيين ثم الصلوة والسلام على الائمة الغرة الكرام الانام ومصابيح الظلام وكعبة الاعتصام وذروة الاحتشام السادات النقباء والائمة النجباء الاتقياء اشرف اهل الارض والسماء سيما على قتيل العبرات واسير الكربات ... الضريب العطشان المذبوح ... والجسد المطروح المرمل بالدماء ... من الفقهاء قرة عين المصطفى وثمرة فؤاد فاطمة الزهراء **الحسين بن علي** بكربلا وعلى الابدان المطروحات ... المقطعات في الشمس المحترقات والاشلاء ...

وجوه اللاطمات الهاشميات والعيون الباكيات والشعور الناشرات والجيوب الشقات يا العويل لمراعيات عليهم الصلوة والتسليمات ما قامت الارض والسموات **اما بعد چنين** گويد تراب اقدام علما و محدثين رضوان الله عليهم اجمعين علماً و علاء محمد يوسف بن آتابك خوارزمي كه چون در كتاب ... مولانا حسين الواعظ الكاشفي رحمة الله كه در باب حتف سيد الشهداء و... ارض كربلا بلغت فارسى سلك تحرير و رقم تقرير كشيده بود و بنزد خاص و عام شهرت تمام داشت مشاهده افتاد و از اكثر اخبار كه از اصحاب حديث قدس الله ارواحهم در كتب معتبره بحت صحت رسيده بود خالي ديد خواست كه ... كتاب ... او ذكر كرده بود ... ديگر ... بسيار ... اصلا دخل ... انوار و ثواب ... افراد شنيد ... ولا ... جناب معلى القاب سپهر ركاب ... منزلت ... طلعت خورشيد رفعت كيوان ... سليمان حشمت جمشيد منزلت سكندر جاه ملايك سپاه فلك ... ظل الله ... اختر ... سلطنت و كامكاري شهسوار مضمار عدل و امان و اعدل اكابر زمين و زمان ... بختياري و فيروزي گوهر ... سلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان المخصوص بعنايات رباني و تاييدات ... **شاه عباس ثاني بهادر خان** ... المؤمنين به وام وجوده ... شرف ... جهان ... ارگاه ... شرف الطاف ... خصوصا نظر بعلماء ... فرقه ناجيه ... علما ... خاص و عام ... توفيقات ... تحصيل اين مرتبه عظمى ... عدالت ... سلاطين ... با العدل و الاحسان ... الاسلام ... عوالم الامكان عليهم صلوات ... مشتمل ... **مقدمه در بيان ثواب** ... قريب الدار و بعيد المزار است ... **سلك اول در ... سلك دويم در مصيبت حضرت ... مصطفى** ... التحية والثنا است

زهرا علیهم التحیة والثنا در بارهٔ آن نور دیدهٔ رسول خدا و سرور سینهٔ سرور اولیا و پاره جگر بتول عذرا است و در
بعضی از احوال ولادت و فضل آنحضرت **مسلک سیوم در کیفیت احوال** آن مکروب و مجروح تا [illegible]
قتال **مسلک چهارم** در چگونه بودن آن حکایت غم اندوز و شکایت جگرسوز واقعه کربلایی بر بلا است
مسلک پنجم در بیان گرفتاری اسیران اهل بیت و قصهٔ شام و مراجعت ایشان است بمدینهٔ مشرفه رضوان
الله علیهم **خاتمه** در فضیلت ثواب زیارت آن شهید غریب است علیهم السلام **اما المقدمه هر عزیز مرحبون حضرت** [illegible]
اولیای خود را از دار الغرور بدار السرور رحایل دیده والباس ابدان مستعار بشناخته از اتصال ارواح
بوصال قرب احدیت حایل شناخته لاجرم از تعلق الطاهر آن قدسی مکان و طایر آن انسی آشیان
برین اناس و از جانس [illegible] دنیوی راضی نشده در ارتقاء بکمال و اکتساب زلال وصال موفق
گردانیده و همت که نفوسشان از ماسوای رضای او مصروف گشته و ارواحشان بسوی لقای او معطوف
گردیده پس مادام در جبین ایشان شوق رحلت از دار فنا مشاهده نمایی و همیشه از سیمای ایشان سر در
انتقال بدار بقا معاینه می‌بینی روحشان از شوق قلبس انسی دایم طیران و باز بلند همتشان از قید این مضیق
فانی بایشان الفت باقی پرواز کنان یکی را بخنجر در وقت ضربت ترتیب الکعبه گویان و دیگری را مشاهده نمایی
در حال احتضار بنوا آمن الجنة حیث تشاء خوانان تصدیق این مقال از حال و فعال اهل تفوق میتوان نمود
که چه مرتبه از روی لذت در بذل نفوس بسوی حتوف شتابان و در تعرض بخطرات رماح و سیوف [illegible]
کنان بوده اند و سید مرتضی علم الهدی قدس سره و صاحب مقام در مدح حضرتشان منظوم نموده **شعر** [illegible]
[illegible] و النفس یتجوا به یقربها کان قاصدها بالتفز ناقتها وان قاطمها بالسیف نحیها **الراقیه** [illegible]
سلطان نمود جانشان در قرب یزدان حضور داشته حضرتشان یقین نفع حیات حلت [illegible]
و فات **آیه** ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون [illegible]
[illegible] و سزاوار آنکه از جهت این نعمت کبری و بشارت عظمی لباس [illegible]
[illegible] نوائی کوششی لیکن امتثال امر کتاب و سنت در جزع و مصیبت آنجماعت [illegible]
[illegible] رسیده واجب و متاسف بودن از برای فوت شدن آن سعادت و تلهف خوردن [illegible]

او را که

او را که شهادت لازم است پس اساس ماتم و جزع در مصیبت آل عبا بر باید کرد و دست تحسر و تاسف از بهر
تباه کردن بر سر باید زد و سیلاب سرشک در عزای اهل البیت از روی حسرت [illegible] آن باید بخت و خاک [illegible]
مصیبت عترت بر سر حسرت بگردان باید بخت و دلهای حزین را مجروح و سینهای غمین را مجروح [illegible]
ناشاید که بقطره اشکی از سقط **الکبر** دور و از قرب رضای پادشاهی سرور گردی و بجاورت ایشان در جنان جاوید
مبترت گردد چنانکه **علی بن موسی** بن جعفر بن طاوس الحسینی رحمة الله در کتاب ملهوف از باقر علوم اولین و آخرین
از امام **زین العابدین** علیه روایت میکند که آنحضرت میفرمود که هر مومنی که برای قتل **حسین بن علی** علیهما السلام اشک
چشم بر صفحه روی خود روان نماید حضرت حق تعالی او را سالهای بسیار در بهشت ساکن غرفهای بهشت گرداند
و هر آن مومنی که دمعه عین او بر قدر [illegible] وی سایل گردد [illegible] او را [illegible] صدق کند و هر مومنی که [illegible]
ما با و اینده از اذیت رسید حضرت **حق تعالی** از روی وی اذیت روز قیامت مصروف گرداند [illegible] غضب [illegible]
و او را امان دهد و در همین کتاب از صادق آل محمد علیه السلام مرویست که فرمود کسی که نزد او ذکر ما کنند پس [illegible]
[illegible] شود اگر چه بمقدار بال مگس باشد خدای تعالی مغفرت گناهان او کند هر چند همچو کف دریا باشد
و نیز از صادق آل محمد صلواة الله علیه منقولست که فرموده اند که هر که بگرید و بگریاند صد کس را ضامنیم از برای او
جنت را و کسی که بگرید و بگریاند پنجاه کس را جنت از آن اوست و هر آنکه بگرید و بگریاند سی کس را جنت [illegible]
و هر که بگرید و بگریاند ده کس را جنت او را مسلم است و هر که بگرید و بگریاند یکنفر را جنت از آن اوست و [illegible]
گریه نتواند کرد اما خود را بگریه وا دارد جنت او را بود و شیخ فخر الدین ابن طریح عزوانی ادام الله برکته [illegible]
خود از اصحاب خیر از سید بشر صلی الله علیه و آله روایت میکند که آن حضرت فرمود که کسی که نام حضرت [illegible]
در نزد او مذکور شود پس از چشمهای او دمع بمقدار بال ذباب بیرون آید ثواب او بر خدا لازم است [illegible]
و جزای او بدون جنت راضی نخواهد شد و نیز از ابی هرون مکفوف مرویست که گفت گفت مرا صادق آل محمد
علیه السلام که ای ابا هرون هر که در بارهٔ **حسین** علیه السلام شعری انشاد کند [illegible] قصیده نمودم که [illegible]
اصحاب آنحضرت نیز گریان شدند فرمود که قصیدهٔ دیگر [illegible]
پرده آواز نوحه از اهل بیت بگوشم رسید تا آنکه از قصیده فارغ شدم فرمود که یا ابا هرون هر که در بارهٔ امام

انشاد شعری کنند پس بگرید و بگریاند احدی را ببرد متعال جنت را برای او واجب میگرداند داز
دعبل خزاعی منقولست که گفت در ایام عاشورا بخدمت مولای خود علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا
داخل شدم او را با اصحاب کئیب و حزین از بابت ماتم زده نشسته مشاهده نمودم و چون متوجه دید گفت
مرحبا بک یا دعبل مرحبا بکسی که بدست و زبان ناصر و معین ماست و مرا در صدر مجلس جا داده و در جانب او
بشرف مجالست آن اشرف مشرف شدیم پس فرمود که ای دعبل درین ایام خواهان انشاد شعر توام که این
ایام ایام حزن ما اهل البیت است و ایام سرور اعداء ما خصوصا بنی امیه ای دعبل هرکه بگرید و بگریاند اگر
چه یک کس را اجر او بر خدای عز و جل است یا دعبل کسی که در مصیبت ما اشکش از چشم روان شود و بگرید بر
مصیبتی که از اعدا ما رسیده است در زمره ما محشور خواهد شد ای دعبل کسی که گریه کند بر آنچه بر جدم حسین علیه السلام
رسیده غفار البته مغفرت گناهان او میکند پس حضرت برخواسته پرده در مابین حرم محترم کشیده مخدرات
سراپرده عصمت را در اندرون پرده از برای گریه جا داده و فرمود ای دعبل از برای شهید غریب مرثیه
خوانی کن که تو ناصر و مادح مائی چندانکه زنده و استطاعت داری در نصرت ما تقصیر مکن دعبل گفت از گفتار
و حال حضرت رقت و گریه مرا دست داد و قطرات و عبرات از دیده روان نموده انشاد قصیده نمودم چون قصیده
دعبل طویل بود و این مختصر گنجایش وسعت آن نه ذکر آن اهمال نمود و در همان کتاب از امام جعفر صادق علیه
السلام منقولست که هرگاه ماه عاشورا رانو شدی خون آنحضرت شتدا و یافته یک و او عظیم شدی و مردم از
اطراف و جوانب تعزیه او برای امام حسین علیه السلام حاضر شده در نوحه و گریه و در آن مصیبت با آن حضرت
مشارکت مینموده بعد از فراغ از گریه میفرمود که ایها الناس بدانید که امام حسین علیه السلام حی و زنده
نزد پروردگار خود است و هرجا که خواهد میرود و نظر بموضع عسکر و لشکر و محل شهادت نموده و بر شهیدانی
که در آن مکان مدفون اند دارد و بر زائران و باکیان بر او و بر مصیبت عزا النظر التفات میکند و بر اسمهای ایشان
و بر اسمهای آبای ایشان و بدرجات و منازل ایشان در جنت اعرف است و او میبیند کسی که برای او گریه
پس از جد بزرگوار و پدر و مادر و برادر و ما و او برای مصیبت زدگان و ماتم نشینان خود مسئلت استغفار
و امرزش مینماید و میگوید که اگر زائران من و گریه کنندگان از بهر من بدانند که نزد خدای تعالی چه مقدار اجر

دوانی

وثواب دارند هر آینه فرح و شادی ایشان اکثر از جزع و زاری ایشان خواهد بود و زایر من و باکی بر من و اهل
خود شاد و مسرور است و از مجلس خود قیام نمی نماید الا در حالتی که بر او هیچ گناه نباشد مثل روزی که از
مادر متولد شده بوده و نیز منقولست که چون سید انبیا دختر خود زهرا را از قتل شاه شهدا و از اجر ارحم و بلا
بران گرفتار شدند کربلا خبر داد فاطمه علیها السلام گریست گریستن سختی و گفت ای پدر در کدام زمان چنین
واقعه واقع خواهد شد فرمود که در زمانی که نه من باشم و نه تو و نه علی پس دیگر باره بکا و آن سید اشتداد
یافت و گفت یا ابت بران مظلوم که گریان خواهد بود و اقامت عزا برای آن شهید غریب که خواهد نمود آنحضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا فاطمه زنان امت من بر زنان اهل بیت من خواهند گریست و مردان آن اهل بیت من
بر مردان اهل بیتم گریه خواهند کرد طایفه بعد از طایفه و قبیله بعد از قبیله در هر سال تجدید عزا خواهند نمود
پس هرگاه که روز قیامت شود تو شفاعت زنان ایشان خواهی کرد و من شفیع مردان ایشان خواهم بود
و هرکه از امت من بر مصیبت الغریب شهید گریسته باشد از دست او گرفته داخل جنتش می سازیم یا فاطمه
هر چشمی گریانست روز قیامت گریان خواهد بود الا چشمی که در مصیبت امام حسین علیه السلام گریسته شد
پس به درستی که چنان ضاحک و مستبشر بنعیم جنت خواهد بود و نیز از کتاب زایر صدوق قمی نقل از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام نموده که آنحضرت بزراره گفت ای زراره بدرستی که آسمان برای حسین علیه السلام
چهل روز خون گریه کرد و زمین چهل صباح در ایام سیاه پوش شد و گریه آفتاب در آن مصیبت چهل روز از کسوف
و حمره بود و بدرستی که کوهها منقطع و منتشر گشت و دریاها منفجر گردید و چهل روز جمیع ملایکه برای آن شهید
نوحه کردند از ما اهل البیت هیچ مخدره و نه مردی خضاب و اکتحال و ادهان ننمود تا سر عبیدالله بن زیاد را
بما آوردند و بعد از آن همیشه سیلاب سرشک از چشم ما روان بوده و جدم صلوات الله علیه و آله
هرگاه که آن حضرت را بخاطر شریف میرسانید گریان میشد تا آنکه محاسن مبارک آنحضرت از دمعه چشم تر
میشد و ما را بحال پدر او را امید بود از روی ترحم میگریست و بدرستی که ملایکه که نزد قبر آنحضرت اند بکا و شیون ایشان
که ملایکه سما و هوا از آن گریان میشدند و آتش جهنم از آن واقعه ناله و شیون بر ملا میشد که قریب بآن گردید
که زمین شکافته شود و تحقیق از خروج روح پلید عبیدالله بن زیاد و یزید بن معاویه از جهنم نعره و شهقه صادر

شنید که اگر خازنان باران الهی منع آن نکردندی هر آینه بسوختی هر کس را که در روی زمین بودی اگر آنکه رخصت
یافتی چیزی برانگند ای تهیج الا فقر و برای حسین مامور و مقید است و تکبیرات از امر خازنان تجاوز کرده حاملان کشنده
کشش نمود و جبرائیل امین بال بر آن زد و مانع شد هر آینه بر آنحضرت نوحه و ندبه میکنند و بر قاتلان او لعنت میکنند
و حال او بر محبوب ال میکند و اگر بر روی زمین از جمیع خدا انباشته زمین خود را لنگان داده هر که را که بر او لت
خواهد کرد و اشید و هیچ چشمی نزد الهی محبوب‌تر نیست از آن چشمی که گریه کنان و اشک ریزان باشد برای آنحضرت
و هیچ گریه کننده گریه نمیکند الا آنکه گریه او را بفاطمه زهرا علیها السلام برسانند در روز قیامت چشمهای خلایق گریان
خواهد بود الا باکیان بر جدم حسین علیه السلام که ایشان قریر العین و روشنی چشم محشور شده و بشارت استقبال
او میکنند و سرور و بالذوجه او ظاهر و هویدا میشود و خلق در فزع و ایشان در امان الهی باشند و خلق در پیر و ایشان
در تحت عرش و ظل آن همنشین امام حسین علیه السلام‌اند و از بدی حساب نمی‌ترسند با ایشان گفته میشود که داخل
شوید ابا نموده اختیار مجالست و ملاطفت و مکالمت آنحضرت می‌نمایند و بدرستی که حوران و ولدان با ایشان
نموده اظهار اشتیاق خود میکنند از سرور گرامی که با ایشان است اصلا التفات در حوران و ولدان نکنند
و اعدای ایشان بعضی از ایشان را گرفته باتش میکشند و بعضی دیگر ... حسرت و ندامت قایل این قول
که مالنا من شافعین و لا صدیق حمیم که ما را درین روز نه شفاعت کننده و نه دوست و نه مصاحب نزدیکی است
که باکیان آنحضرت هر آینه منازل خود را مشاهده مینمایند و از آنکه از مفارقت آنحضرت مکرهند قادر بر ایصال
ازواج نیستند و به تحقیق که ملایکه از جانب ازواج و خازنان ایشان پیغام آورده از آنچه معطی حقیقی از کرامت
اعطای ایشان کرده خبر میدهند پس وقتی که ازواج خبر بزرگی مرتبه و مجالست ایشان را با حضرت امام حسین علیه السلام
شنوندم بدم شوق ایشان زیاده شود حمد الهی بر زبان جاری گردانیده گویند حمد خدای را که از فزع اکبر و
اهوال روز قیامت کفایت ما کرد و از آنچه میترسیدیم نجات داد پس برای ایشان مراکب و جنایب آورده
بر آنها سوار شده محمد و ثنای الهی و صلوات بر حضرت رسالت پناهی صلوات الله علیه و آله مشغول شده و منازل خود
منتهی شوند و نیز از زید شحام مرویست که گفت با جمعی از اهل کوفه در خدمت صادق آل محمد علیهم السلام بودیم
جعفر بن عفان داخل شد پس حضرت او را نزدیک خود جا داده گفت ای جعفر شنیده‌ام که در باره حسین علیه السلام
شعر

شعر میگویی و خوب میگویی گفت بلی قربانت شوم حضرت فرمود که بگو پس انشا نمود و حضرت و هر که در مجلس بود
گریان شدند تا دموع بر وجه و محاسن شریف او روان گردید پس فرمود که ای جعفر بخدا که ملایکه
مقربین حاضر این مجلس شدند استماع کلام تو در مرثیه حسین علیه السلام کرده مثل گریستن ما گریان شدند
بلکه زیاده بر آن و بدرستی که حضرت غفار گناهان ترا مغفرت کرده جنت را برای تو واجب گردانید دیگر گفت
که ای جعفر زیاده برین بگویم جعفر گفت نعم یا سیدی فرمود که احدی از اشخاص نباشد که برای حسین علیه السلام
شعر گوید پس بگرید و بگریاند الا آنکه واجب میگرداند خدای تعالی برای او جنت و مغفرت را و نیز مذکور است که آنحضرت
فرمود که هر گاه و هم خبر شود از آسمان ملایکه نازل میشوند با هر ملکی از آن ملایکه قاروره از بلور ابیض است و در
مجالس حضرت امام حسین علیه السلام گریه کنند و بر او میگریند و اشک چشم ایشان را در آن قاروره جمع مینمایند
پس هر گاه که روز قیامت شود و آتش شعله ور گردد از آن دموع اندکی بر آتش جهنم پاشند پس آتش
شصت هزار فرسخ راه از باکیان بر امام حسین علیه السلام که بر آن گریه کرده دور شود و صدوق رضی الله عنه در
امالی با اسناد متصل از ریان بن شبیب روایت کرده که گفت داخل شدم بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام در
روز اول ماه محرم فرمود یا ابن شبیب آیا روزه گرفته گفتم نه فرمود امروز آن روزیست که زکریا علیه السلام پروردگار
خود را ندا نمود و گفت رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء پس دعای او را مستجاب گردانید
خود را خوشحال نمود و گفت رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعا پس حضرت وهاب اجابت دعای او کرده و ملایکه را امر فرمود که
ندا کنند و در حالتی که در محراب مشغول نماز بود بدرستی که خدای تعالی بشارت میدهد بیحیی علیه السلام
پس هر که امروز را روزه دارد و دعا کند حضرت مجیب دعای او را باجابت مقرون میگرداند چنانکه اجابت دعای
زکریا علیه السلام نمودی یابن شبیب بدرستی که محرم ماهیست که اهل جاهلیت در زمان ظلم و قتال را حرام میدانستند
از جهت حرمت و عزت او و پس نشناختند این امت حرمت ماه خود را و نه حرمت نبی خود را و به تحقیق که درین ماه
ذریت او را کشتند و اهل بیت او را اسیر کردند و اموال او را غارت نمودند پس حضرت فرمود تا ابد این عمل
ایشان را مغفرت نکند یابن شبیب اگر خواهی که برای چیزی گریه کنی برای حسین بن علی بن ابی طالب گریه کن
بدرستی که او را سر بریدند چنانکه گوسفند را ذبح میکنند و بقتل رسیدند با او هجده نفر از اهل او که در روی زمین مثل

و مانند ایشان نبود و بدرستی که آسمان و زمین در قتل او گریان گشتند و چهار هزار ملک برای نصرت آنحضرت حسین
نازل شدند و آنحضرت ایشانرا رخصت قتال نداد و در روایت دیگر او را کشته یافتند پس آشفته موی و غبار
آلوده در قبر آنحضرت اند تا قیام قایم علیه السلام و از انصار صاحب الامر بوده خواهند حضرت امام حسین علیه السلام
خواهند بود و ابن شبیب حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش علیهم السلام که چون جدم حسین علیه السلام کشته شد
آسمان خون و خاک سرخ بارانید یا ابن شبیب اگر بکا نمایی بر آن مظلوم غریب تا آنکه دمعه از دیده ات بر صفحه روی تو
روان گردد حضرت بچون جمیع گناهان صغیره و کبیره ترا مغفرت میکند یا ابن شبیب اگر خواهی که در وقتی که با خدای
ملاقات کنی بر تو هیچ گناه نباشد زیارت کن حضرت امام حسین علیه السلام را یا ابن شبیب اگر خواهان آن هستی [illegible]
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در غرفهای بهشت عنبر سرشت ساکن باشی بر قاتلان امام حسین لعنت کن یا ابن شبیب اگر
خواهی که ثواب تو مثل ثواب کسی باشد که با آن حضرت شربت [illegible] چشیده اند پس باید که هر زمان یاد آن حضرت
کنی و بگویی یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما ای پسر شبیب اگر ترا مسرور میکند که در درجات عالی در جنان
قرین ما باشی پس از برای غمگین بودن ما غمگین و از جهت فرح ما در فرح باش و بر تو باد که اختیار دوستی و ولایت
ما کنی که اگر شخصی اختیار دوستی سنگی کند پس روز قیامت با همان محشور خواهد شد و در تفسیر علی بن ابراهیم [illegible]
فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانوا منظرین باسناد متصل از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که
مردی از دشمنان خدا و رسول او بر آن حضرت گذر کرد پس حضرت امیر فرمود که فما بکت علیهم السماء و الارض
و ما کانوا منظرین مراد بی فکری این شخص است بعد از آن امام حسین علیه السلام مرور نمود و فرمود که لیکن آسمان و زمین البته
برای این گریه خواهند کرد و گفت که آسمان و ارض گریان نشد الا برای یحیی بن زکریا و حسین علیه السلام و در تفسیر طبرسی
از بعض مفسرین نقل نموده که در وقتی که حسین علیه السلام شهید شد آسمان بر او گریه کرد و بکاء او حمرة اطراف او بود و از
از زرارة بن اعین و او از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که بکا ننمود آسمان بر یحیی بن زکریا و بر
حسین بن علی علیه السلام چهل صباح و گریه نکرد الا بر ایشان گفتم بکاء آسمان بر چه قسم بود فرمود که گریه آسمان طلوع و
غروب آن بود و شیخ فخر الدین طریحی رحمه الله در منتخب نموده در تفسیر کریمه فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانوا منظرین
از ابن عباس روایت کرده که گفت هرگاه حضرت امام حسین [illegible] آسمان و زمین بر او چهل سال گریان

میکردند و هرگاه امامی از ائمه اوصیا وفات کند سما و ارض از برای او چهل ماه میگریند و هرگاه عالمی که مجلس عالم باشد
بمیرد آسمان و زمین از جهت او چهل روز گریه میکنند و اما از جهت آن مظلوم که گریه سما و ارض ابد الدهر خواهد بود و تصدیق این
آنکه در روزی که آنحضرت را بقتل رسانیدند آسمان خون بارانید و این سرخی که در آسمان هویداست از روز قتل
آنحضرت ظاهر گردیده که پیش از آن اثرا کسی ندیده بود بدرستی که روز قتل آنحضرت هر سنگی را از روی زمین بر میداشتند
الا که در زیر آن سنگ خون تازه مشهود شد و نیز مذکور است که در مدینه منوره زنی بود که بفاحشه کاری مشهور بود و او
همسایه مؤمنی بود که مواظبت و مداومت بر ماتم امام حسین علیه السلام داشت روزی جمعی از مؤمنان در نزد او
حاضر شده بودند و آغاز نوحه و زاری و گریه از بهر امام علیه السلام ساز کردند پس آن مرد مومن اهل خود را فرمود تا طعامی
طبخ نمایند و آن زن فاحشه در طلب آتش داخل منزل ایشان شد و از غفلت آتش ایشانرا خاموش یافت پس زمانی
طولی در معالجه آن کوشید و نفخ نمود تا آنکه دست و لباسش دود آلود گشت و دیدهای او پر آب گردید بعد از طلوع
آتش گرفته برای قضای مطلب خود بیرون رفت و چون قریب بظهر شد بنابر عادتی که داشت اندک [illegible]
خواب قیلوله نمود و در آن شب قیامت را قایم دید ناگاه زبانیه جهنم را دید که او را [illegible] میکشند و میگویند
که ای زانیه خدا بر تو غضب کرده و ما را امر نموده که ترا بقعر جهنم اندازیم پس گفت که در آن حال فریاد رس طلبیدم کسی
بفریادم نرسید و پناه جستم نیافتم که بخدا قسم که مرا بقعر جهنم رسانیدند ناگاه مردی را دیدم متوجه شده [illegible]
[illegible] که واگذارید او را گفتند یا بن رسول الله بسبب چه جهت فرمود بلی او بر اهل عزا و مصیبت من اعانت نموده و آتش طعام
ایشانرا افروخته است گفتند ای پسر شافع روز محشر ساقی حوض کوثر از برای کرامت تو دست از او بداشتیم
گفتم ای شخص [illegible] کیستی که بسبب تو حضرت [illegible] نمود و [illegible] فرمود که من حسین بن علی ام پس از خواب
بیدار شدم و اهل [illegible] هنوز مجلس ایشان تفرقه نشده بود حکایت حال بدان مؤمنان که ذکر شد بعرض ایشان رسانیدم
پس آن قوم تعجب کرده [illegible] و نوحه ایشان اشتداد یافته و فریاد ایشان ارتفاع پذیرفت پس در دست ایشان از فعل قبیح توبه کردم
پس ای عزیزان در مراتب این مقام تفکر نمایید و در مراسم این ماتم دقیقه فرو مگذارید تا سعادت جاوید یابید و قابل شفاعت
ایشان گردید و نیز مذکور است که کعب الاحبار در ایام خلافت عمر بن خطاب [illegible] اسلام آورده و مردم [illegible]
و فتنهای که در عالم پدید خواهد گردید خبر میداد بعد از آن گفت اعظم فتنه و اشد آن از روی مصیبت که تا ابد الابدین فراموش [illegible]

شنود مصیبت حسین علیه السلام است و همین مصیبت است آن فسادی که خدای تعالی در قرآن مجید خود ذکر کرده میفرماید ظهر
الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس و جز این نیست که فتح فساد بقتل هابیل بن آدم علیه السلام شد و ختم آن بقتل
حضرت امام حسین علیه السلام گردید آیا نمیدانستید که در روز قتل آنحضرت درهای آسمانها گشاده میشود و ملایکه آسمانها
بگریه میآیند پس آسمان خواهد گریست و هرگاه که ارتفاع حمره در آسمان ظاهر شود بدانید که بدرستی که آسمان از جهت حسین علیه السلام
میگرید گفتند ای کعب چگونه است که آسمان برای قتل احدی از انبیا از کسانی که از حسین علیه السلام افضل اند نگریست
کعب الاحبار گفت وای بر شما بدرستی که قتل حسین علیه السلام امریست عظیم و حال آنکه او فرزند سید المرسلین است صلی الله
علیه و آله و مزاج آب و پاره گوشت اوست و در عین بلا بتیغ اعدا مذبوح خواهد گردید قسم بکسی که جان کعب در دست قدرت
اوست که هر آینه زمره از ملایکه هفت آسمان در مصیبت آن سید شباب اهل جنان باکی بوده تا آخر الدهر گریه ایشان منقطع
نمیشود و بدرستی که بقعه که آنحضرت در آن مدفون میشود بهترین بقعهایست و هیچ پیغمبری نباشد الا آنکه آمده زیارت آن بقعه
کرده بر مصیبت آنحضرت میگریند و کربلا را همه روزه زیارت معتبر است که طایفه از ملایکه و جن و انس بشرف آن مشرف میشوند و هر
گاه که شب جمعه میشود نود هزار ملک بر کربلا نازل شده و اقامه ماتم و نوحه برای آن غریب شهید میکنند و فضل آنحضرت را بگو
میبازند و در آسمان او را حسین مذبوح مینامند و در زمین ابا عبدالله المقتول میگویند و در دریاها فرخ الازهر
المظلوم نام میبرند و بدرستی که در روز قتل او آفتاب منکسف میشود و در همان شب ماه منخسف میگردد و در ظلمت سه روز
بر خلق مستمر باشد و آسمان خون می بارد و کوهها خورد و نرم میگردد و دریاها باضطراب امواج میافتند و اگر بقیه از ذریت آنحضرت
و طایفه از شیعه او که طلب خون کرده خونخواه او خواهند بود نمیبود هر آینه آسمان بر ایشان آتش ریخته زمین آنچه بر زمین است فرو میبرد
پس از آن کعب گفت ای قوم گویا که شما از آنچه در امر حسین علیه السلام با شما حدیث کردم تعجب میکنید و بدرستی که خدا
چون هیچ چیز بر [illegible] ترک نکرده و نگذاشته از آنچه شده و خواهد شد از اول دهر تا آخر الزمان الا آنکه برای موسی کلیم
علیه السلام آنرا تفسیر کرده و هیچ نسمه مخلوق نشده الا آنکه در عالم ذریه بر آدم علیه السلام مرفوع داشتند و از نظر این
امت را که بعرض حضرت رسانیدند پس چون نظرش بر اختلاف و منازعه ایشان از جهت دنیای دنیه افتاد
گفت ای پروردگار من این امت زکیه را بلای دنیا چه کار و حال آنکه ایشان افضل امم اند پروردگار
فرمود که ای آدم ایشان اختلاف کرده اند دلهای ایشان مختلف خواهد بود و در روی زمین انواع [illegible]

ازین

۷

ازیشان بظهور خواهد آمد مثل فسادی که از قابیل در کشتن هابیل صادر گشت و ایشان فرزند حبیب من محمد مصطفی
صلوات الله علیه و آله را خواهند کشت پس آدم متوجع بقتل آنحضرت و بجیاهای جرأت امت را مطلع شد پس آدم
چون نگاه کرد رویهای ایشانرا سیاه مشاهده نمود و گفت ای پروردگار من بر ایشان عذابی را منبسط گردان
در خبر قتلشان فرزند نبی کریم را صلوات الله علیه و آله و نیز در همین کتاب از صاحب زهر الکم روایت کرده که گفت وقتی
که آدم علیه السلام از جنت بیرون آمد ببلده از بلاد هند که آنرا سراندیب کویند نزول نمود و بر معصیت خود چندان گریست
که اشک چشم گوشت روی او را زده دندانهای مبارکش نمودار گردید پس حضرت جلیل بارسال جبرئیل پرده
نهاده حجاب از پیش چشم او بر داشت تا آنکه ساق عرش را بر او نمود پس بر ساق عرش انوار ساطعه [illegible]
لائحه دید تلاوت آن نمود این بود محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة منهم و لیهم علیهم السلام
حصن منیع و خلیقه کانن اسمائهم این سادات مذکوره حصار و قلعه من اند هر که داخل شود در امان خواهد بود آدم
گفت یا اخی جبرئیل مگر حضرت خالق از من اکرم خلقی خلق کرده است گفت بلی این جماعت را که می بینی آدم [illegible]
گفت خلقت ایشان از چه زمانست گفت پیش از خلقت آسمانها و زمینها و پیش خلقت تو بچهار هزار سال و اگر ایشان
نمی بودند تو خلق نمیگشتی و ایشان اولاد تو اند پس آدم گفت اللهم یا من [illegible] بحق هؤلاء [illegible] علی
لو الدا غفر لی خطیئتی ای الهی کسی که فرزند را بر پدر مشرف و مکرم گردانیده خطای مرا مغفرت کن پس
غفار خطا او را مغفرت نمود و از صاحب تبیین و تفسیر قول خدای تعالی فتلقی آدم من ربه کلمات [illegible]
علیه روایت کرده که آدم ساق عرش را دید و جمالها [illegible] مشاهده نمود پس جبرئیل تلقین او نموده گفت که بگوی
یا حمید بحق محمد و یا عالی بحق علی یا فاطر بحق فاطمة یا محسن بحق الحسن و الحسین و منک الاحسان پس چون ذکر
امام حسین علیه السلام مینمود بی اختیار اشک از چشمش سایل گشته دلش خاشع میگردید پس گفت یا اخی جبرئیل
در ذکر پنجمین دل شکسته میگردم و عبرت حسرت از دیده روان میشود سبب این را بمن بنما جبرئیل علیه السلام
گفت ای آدم باین فرزند تو مصیبتی رسد که مصیبتهای عالم در جنب آن صغیر و کوچک خواهد بود گفت ای برادر
مرا از آن خبر ده جبرئیل گفت او را تشنه و غریب و وحید و فرید بقتل رسانند در وقتی که او را نه یاری و نه مددکاری و نه
معینی و نه ناصری کاشکی ای آدم تو او را میدیدی که العطش العطش [illegible] تا آنکه دلتنگی میان

او و آسمان حایل خواهد شد و در آن حال کسی جانب او نخواهد کرد الا بسیوف و شرب حتوف سر مبارک او را از قفا جدا خواهند کرد
هند هر یه چنانکه گوسفند را ذبح کنند و اعدا متاع او را بیغما برده سر او و انصار او را بر سر نیزها کرده و بلاد عالم تشهیر خواهند نمود
و مخدرات سرا پرده عصمت او را اسیر خواهند کرد پس گریه آدم و جبرائیل اشتداد یافت از آیات سخنی فرزند کربلا
و بطریق خصم بزاز تفسیر معازی شافعی باسناد او از ابن عباس در تفسیر کلمات مذکور است که از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله پرسیدند از کلمات که آدم بر آنها از جانب خدا ملاقی شده و توبه او قبول افتاد فرمود که آدم از پروردگار خود
مسئلت نموده گفت بار الها بحق محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین که توبه مرا قبول کن پس حضرت حق جل جلاله توبه
بر آدم علیه السلام آسان نمود سبک اول در مصیبت انبیا از مصیبت سید الشهدا علیه التحیة و الثنا است حقا که این مصیبتی است
که احدی از مخلوقات و ذره از ممکنات در این ماتم جگرسوز خود را تواند معاف داشت چنانکه گشته انبیا مقصود از حقه
گذشت حالیا مدتی چندی از گرفتاری پیغمبران بمصیبت و احزان آن سید جوانان اهل جنت استماع فرموده از هر دو
هر یک از ایشان بوادی خونخوار بلا و غرقاب موج طوفان ارض کربلا کوشش کن ابن طاوس رحمه الله تعالی در منتخب
روایت کرده که چون آدم علیه السلام بر زمین هبوط نمود حوا را ندید در طلب او در روی زمین میگشت ناگاه گذرش
بکربلا افتاده بی سبب محزون و مغموم گردید دلتنگ شده در موضع قتل حسین علیه السلام لغزیده افتاد و پایش مجروح
گشته خون از پای وی سیلان نمود پس آدم بسوی آسمان کرده گفت پروردگارا مگر از من گناه دیگر صادر شده
که بدین عقوبتم معاقب گردانیدی که من جمیع زمین را طواف کردم بمحنتی که در این موضع بمن رسید در هیچ جا
نرسیده بود پس بر وی وحی شد که ای آدم از تو گناهی سر نزده ولیکن این زمینی است که در او فرزند تو حسین
از روی ظلم بقتل خواهند رسانید و خون تو بموافقت او سایل گشت آدم علیه السلام گفت بار الها حسین علیه السلام پیغمبر
خواهد بود فرمود که نه ولیکن سبط النبی محمد صلوات الله علیه و آله خواهد بود آدم علیه السلام گفت قاتل او کیست فرمود که قاتل
او یزید بن معاویه است لعین سموات و ارض است گفت ای جبرائیل چه باید کرد گفت یا آدم لعن کن بر او پس
آدم چهار مرتبه بر یزید لعنت کرد و از آنجا چند گام برداشت و بکوه عرفات رسید حوا را در آنجا یافت و
در روایت است که در زمانی که نوح علیه السلام بکشتی نشست و جمیع دنیا را طوف نمود چون گذر او بکربلا افتاد کشتی نوح
بگرداب طوفان بلا افتاد و از غرق شدن سفینه ترسیده با پروردگار خود مناجات کرده گفت الهی جمیع دنیا را طوف

کردم

کردم چنین فزعی که در این سرزمین بمن رسید جای دیگر نرسیده بود جبرئیل علیه السلام نازل شده گفت ای نوح
در این موضع حسین علیه السلام که سبط خاتم انبیاء فرزند خاتم اوصیاست شهید خواهد شد نوح علیه السلام گفت کشنده
او که خواهد بود جبرئیل علیه السلام گفت لعین هفت آسمان و هفت زمین نوح علیه السلام نیز چهار مرتبه بر یزید لعنت کرد بعد
از آن سفینه روانه گردیده و بکوه جودی رسیده قرار گرفت و نیز مذکور است که ابراهیم علیه السلام بر زمین کربلا مرور
نموده اسب او سکندری خورده ابراهیم را از پشت خود ساقط نمود سر او شکسته شد و خون روان گردید پس ابراهیم
علیه السلام شروع در استغفار نموده گفت الهی چه گناه از من صادر شد که بچنین محنتی گرفتار شدم جبرئیل علیه السلام نازل
شده گفت از تو گناهی صادر نشده ولیکن در این مکان سبط خاتم و ابن خاتم اوصیا بتیغ اعدا کشته خواهد شد و سیلان
خون تو از جهت موافقت جریان خون اوست گفت ای جبرئیل چنین جرأت که خواهد نمود و قاتل او کدام خواهد بود
گفت کسی که لعین اهل آسمانها و زمینها باشد و قلم بر لوح بر دو لعن آن لعین باذن الهی جاری گردید حق سبحانه
و تعالی بقلم وحی کرد که بدین مبادرت مستحق مدح و ثنا از جانب ما گشتی پس ابراهیم علیه السلام دست بدعا برداشت
لعن کثیر بر یزید نمود و اسب آنحضرت بزبان فصیح آمین میگفت ابراهیم علیه السلام با اسب خطاب کرده گفت تو از دعای
من چه چیز فهمیدی که آمین میگوی گفت یا ابراهیم من مفتخر بودم از آنکه تو راکب منی و چون بی اختیار چنین تقصیری از من
صادر گشت و بر تو چنان آزاری رسید خجالت عظیم بمن روی داد و سبب این همه یزید لعنه الله بود بیت آدم
لغت این غصه مبتلاست ... کشتی نوح غرقه طوفان این بلاست ... آن ای خلیل آتش فرود دم مزن ... این شعله ایست
که در جگر شاه کربلاست ... و نیز مرویست که اغنام اسمعیل علیه السلام در شط فرات میچریدند روزی شبان با آنحضرت عرض
کرد چند روز است که گوسفندان از این مشرعه آب نمیخورند پس آنحضرت از پروردگار خود مسئلت نمود از سبب آن پس
جبرئیل علیه السلام نازل شد گفت ای اسمعیل از گوسفندان سوال نما که چه باعث است ایشان جواب میگویند اسمعیل بگوسفند
متوجه شده علت پرسید گوسفندان بزبان فصیح در جواب گفتند که بما رسیده که فرزند تو حسین علیه السلام که سبط محمد
است صلی الله علیه و آله عطشان و تشنه در این مکان شربت شهادت خواهد چشید و ما از غم و حزن آن مظلوم از این
مشرعه آب نمینوشیم اسمعیل علیه السلام از آن اغنام سوال نمود و از قاتل آن مقتول پرسید در جواب گفتند که کشنده
او لعین اهل سموات و ارضین است و لعین جمیع خلایق است اسمعیل علیه السلام مناجات کرده گفت اللهم العن قاتل

الحسین علیه السلام و نیز مذکور است که موسی علیه السلام با یوشع بن نون سایر بود که گذر ایشان بکربلا افتاد و بند نعل
نعلین او پاره گشت و شراک انقطع کردید و خار خشک بپای او فرو رفت و خون از آن روان گشت گفت بار
خدایا چه گناه از من صادر شد که چنین علامت بمن رسید باو وحی شد که اینجا آن جاییست که امام حسین علیه السلام را
بقتل خواهند رسانید و درین زمین خون او خواهد رسید پس خون تو بموافقت خون او سایل گشت گفت پروردگارا
حسین کیست در جواب او گفته شد که هو سبط محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و ابن علی المرتضی علیه السلام موسی علیه السلام
گفت قاتل او کیست جواب که هو لعین السمک فی البحار و الوحوش فی القفار و الطیور فی الهوا پس موسی علیه السلام
بمناجات ایستاده و یزید را لعنت کرد و یوشع بن نون آمین [illegible] منقولست که سلیمان علیه السلام بر بساط نشسته بود
در هوا سیر مینمود و از روی الطریق عادت سیر میکرد که ناگاه گذرش بر زمین کربلا افتاد و باد بساط او را بر آن گرداب طوفان
سه مرتبه دابر گردانیده و اهل بساط را بیم سقوط شد باد ساکن گشت و بساط بر آن وادی فرو آمد نازل شد سلیمان علیه السلام
بباد گفت که چرا چنین کردی باد گفت یا نبی الله این نه صحرائیست که کسی از و سالم تواند گذشت این ارض کربلاست که درو
شاه شهیدان بتیغ اعدا شهید خواهد شد سلیمان علیه السلام گفت امام حسین کیست گفت هو سبط محمد المختار و ابن علی الکرار گفت قاتلش
کیست گفت لعین اهل سموات و ارض سلیمان بدعا مشغول گشته آن لعین را لعنت کرد انس و جن بر دعای او آمین گفتند
بعد از آن باد بتخت بساط داخل شده و بساط سایر گشت و نیز مرویست که عیسی علیه السلام با حواریون در سیاحتی که داشتند
گذار ایشان بکربلا افتاده شیری را دیدند که بر سر راه خوابیده و راه را مسدود کرده عیسی علیه السلام پیش ایستاده گفت چرا
راه بر ما بسته و مانع ما از مرور شده شیر بلسان فصیح بیان نموده گفت شما را مانع نمیشوم تا آنکه لعن بر یزید که قاتل حسین علیه السلام است
نکنید عیسی علیه السلام از حسین علیه السلام پرسید شیر گفت هو سبط محمد النبی و ابن علی الولی علیهم السلام گفت قاتل او کیست گفت
قاتلش لعین جمیع وحوش و طیور و ذباب و سباع خصوصا در ایام عاشورا پس عیسی علیه السلام دست بدعا برآورده بر یزید
لعنت کرد حواریون آمین گفتند شیر از سر راه کناره گرفت و ایشان روانه شدند پس ای عزیزان در نوحه برای آن
قتیل حزین و در لعن آن غوی اقتدا بر انبیا و ملایکه مقربین کنید و در هر یک تقصیر مکنید و در کتاب کافی از صادق آل محمد علیهم
السلام در تفسیر آیه فنظر نظرة فی النجوم فقال انی سقیم مرویست که آنحضرت فرمود که چون ابراهیم علیه السلام حساب نجوم
کرد پس دید و دانست واقعه هایله امام حسین علیه السلام را و گفت به درستی که من از جهت آن محنتی که بر آن حضرت واقع میشود

بلغ

۴

۹

سقیم و در کتاب عیون الرضا از فضل بن شاذان منقولست که گفت از رضا علیه السلام شنیدم که میفرمود که چون حضرت
حق سبحانه و تعالی ابراهیم علیه السلام را امر نمود که بجای اسمعیل ذبح قوچی که از بهشت نازل کرده بود نماید ابراهیم علیه السلام
تمنی و آرزو کرد که کاش مامور بذبح گوسفند بجای اسمعیل نمیشد و فرزند خود اسمعیل را بدست خود ذبح نموده تا بر دل او رسد
از الم و وجع آنچه بر دل پدر مهربان بدست خود از سر بریدن فرزند عزیز تر از جان رسد تا بسبب آن عمل مستحق رفع درجات اهل
ثواب بر مصیبات شود پس حضرت عزت جلت عظمته بر او وحی کرد که ای ابراهیم از جمیع مخلوقات که را دوست تر میداری
گفت پروردگارا احدی را خلق نکرده که بر من محبوب تر از حبیب تو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله باشد بار دیگر وحی کرد که ای ابراهیم
او را دوست تر میداری یا جان خود را گفت او محبوب تر است بر من از جان باز فرمود که فرزند او بر تو محبوب تر است یا فرزند تو گفت بلکه
فرزند او فرمود که مذبوح شدن فرزند او بتیغ اعدا او جعت مر دل ترا یا ذبح فرزند تو در طاعت ما گفت پروردگارا
مذبوح بودن فرزند او دل مرا مجروح تر میسازد فرمود که بدان ای ابراهیم که طایفه که خود را از امت محمد صلی الله علیه
شمرند فرزند دلبند او را از روی ظلم و عدوان ذبح کنند چنانکه قوچی را ذبح نمایند و بدین عمل مستوجب غضب من شوند
پس ابراهیم جزع و فزع بسیار کرد و دلش بغایت بدرد آمده متوجه نوحه و بکا گردید که گریه و ناله و زاری مینمود حضرت حق
باو وحی کرد که ای ابراهیم در مقابل فدیه جزع تو بر پسرت اسمعیل بر تقدیری که او را ذبح میکردی جزع ترا بر امام حسین و قتل
او قرار دادیم و مر ترا ارفع درجات اهل ثواب بر مصایب مقرر نمودیم و اینست معنی کریمه و فدیناه بذبح عظیم
و این حقیر مدتی درین فکر بودم که در فدای اسمعیل علیه السلام قوچی را ذبح عظیم گفتن چه معنی داشته باشد بعد از آن
که این حدیث شریف بنظر این ضعیف نحیف رسید سر این آیه کریمه معلوم شد و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و در کتاب
اکمال الدین و اتمام النعمه از سعد بن عبدالله قمی حدیث طویلی که مامون حل مشکلات خود را از حل مشکلات علیه
و علی آبائه السلام نمود و از آن جمله بمناسب انتقام مذکور مینمود روایت که گفت یا ابن رسول الله خبر ده مرا از تاویل کهیعص
فرمود که این حروف از اخبار غیب است که حضرت حق سبحانه و تعالی مطلع گردانیده بر آن بنده خود ذکریا را پس از آن قصه
را برای حضرت رسول صلوات الله علیه و آله بیان کرده و آنچنان بود که ذکریا علیه السلام از پروردگار خود مسئلت
نمود که اسما خمسه را تعلیم او نماید و حضرت جبرئیل علیه السلام را فرستاده آن اسما را تعلیم او نمود و ذکریا اسما را
ورد خود ساخت و بطریق عادت هر گاه که محمد و علی و فاطمه و حسن مینمود محنت و کربت او انجلا میپذیرفت

و هر زمان که اسم حسین علیه السلام را نزد او میبردند اشک چشم او را گلوگیر میشد و نفس او از حزن منقطع میگشت
روزی گفت بار الها نمیدانم چه حالتست که هر گاه ذکر چهار از ایشان کنم یاد ایشان سبب تسلی من میگردد و غم از من
زایل میشود و هر زمان که یاد حسین علیه السلام بی اختیار سیلاب سرشکم روان میگردد و در ناله و فریاد و بیتاب میگردم پس حق تعالی
ورا بجهت عظمت از قضیه امام حسین علیه السلام او را خبر داده گفت کهیعص کاف اسم کربلاست و ها هلاکت
عترت است و یا اشاره باسم یزید است که او ظالمست و عین اشاره بعطش اوست و صاد از صبر اوست که صبر حضرت
چون ذکریا علیه السلام این حکایت جگرسوز و شکایت آتش افروز شنید سه روز متصل بجای مسجد خود گشت و مردم را از
دخول مجلس منع و درین ایام متوجه گریه و زاری و آه و ناله گردیده در بکا و ناله بود میگفت الهی آیا بهترین خلق را از برای
چنان فرزندی بکشند بلیه بقیع وارد می آوری بار الها مصیبت چنین بلا را به و نازل میسازی بپروردگارا علی و فاطمه
لباس این ماتم می پوشانی الهی که بت و محنت این فجیعه را بساحت ایشان فرود می آری پس از آن گفت الها
بمن نیز فرزندی روزی کن که بسبب او درین پیری روشن چشم گردم و او را وارث رضی گردان که علیشن بت
بمن مواری محل حسین علیه السلام باشد نسبت بآنحضرت پس هر گاه که چنین فرزندی روزی من گردانی بمحبت
او مفتون کن بعد از آن بفجیع و محبت او گرفتار گردان چنانکه محمد را صلواة الله علیه و آله که حبیب تست بدرد
فرزند دلبندش گرفتار خواهی کرد پس حضرت حق سبحانه و تعالی اجابت نمود دعای او را یحیی علیه السلام را بآو ارزانی
داشت و بمحبتش نیز گرفتار گردانید و یحیی علیه السلام را مدت حملش شش ماه بود و یحیی از قضیه چنانکه مدت حمل حسین علیه السلام
نیز شش ماه بود و یحیی از قضیه همت طویل و حضرت صدیث را که باینجا رسانید سایل سوال دیگر کرد که ذکر آن مناسب
این مقام نیست و از جمله حکایت یحیی علیه السلام در کتاب امالی صدوق علیه الرحمة باسناد متصل از سعید بن جبیر
روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که از جمله نیز یحیی بن ذکریا علیه السلام انشود که روزی بیت
المقدس کند رفته بود نظرش بر مجاهدان احبار و رهبان افتاده دید بر سر و زیر ایشان پشمین و پلاس مشاهده
نمود و بنظره کرد منهای خود را سوراخ کرده و زنجیر با بر و گردانیده و بر ستونهای مسجد بسته و بخدمت والده
مهربان آمده گفت یا اماه برای من نیز چنین لباس از پشمین پلاسی تا مانند ایشان تا به بیت المقدس رفته
با رهبان و احبار در اختیار عبادت بپروردگار بوده باشم مادرش فرمود که ای نور دیده باشی تا پیغمبر خدای

تشریف

تشریف آورد پس در تحصیل این مسئلت با او مشورت نمایم پس چون ذکریا داخل شد انگر یحیی از مقالات یحیی او را خبر دار
گردانید ذکریا فرمود که ای فرزند ترا برین عمل چه چیز وا داشته حال آنکه تو طفل صغیری یحیی گفت ای پدر هر کز ندیده
باشی که کوچکتر از من چاشنی مرگ چشیده باشد ذکریا گفت بلی دیده ام پس از آن بمادرش فرمود و مادر یحیی
از شعر و پلاس از صوف بافته و در بر دسه او پوشانید پس یحیی علیه السلام به بیت المقدس آمده با احبار متوجه عبادت پروردگار
شد که دیده تا آنکه آن پلاس گوشت بدن او را کاهانید پس نظر کرد جسم خود را ضعیف و نحیف مشاهده نمود که باین شدید پس
حضرت باری جلت عظمته بر وی که ای یحیی از گداختن جسمت گریه میکنی بعزت و جلال خودم که اگر بر آتش دوزخ اطلاع
یابی بر بدن خود لباس آهنین آراسته خواهی نمود چه جای آنکه پلاس صوف نوای پوشیده این خطاب مستطاب
که بگوش هوش یحیی رسید چندان گریست که سیلاب اشک از فواره چشم بر صفحه رخسار عارض گلزار مبارکش موثر
افتاد و بمرتبه که دندانهای انگشترین از روی نازنینش بر حاضران ظاهر گردید پس این خبر بمادر یحیی رسید سراسیمه پیش
فرزند دلبند خود رفت و ذکریا نیز متوجه شد احبار و رهبان جمیع آمده او را از رفتن گوشت روی خبر دادند فرمود که ای
شعور آنم نبود ذکریا گفت ای فرزند ترا چه بر سر آمد که بدین روش زندگانی نمائی من از حضرت واهب مسئلت نمودم
که ترا بمن عطا نماید که شاید سبب سرور سینه و روشنی دیده من باشی یحیی گفت ای پدر تو سالک این سلوکم کرده
و بدین عمل مامور ساخته ذکریا فرمود که کی و در چه زمان یحیی نمود که آیا روزی نفرمودی که میان جنت و آتش جهنم
عقبه ایست که از آن نجات نمیتوان نمود الا گریه کنندگان از ترس خدا گفت بلی ای فرزند در کار خود مردانه
باش و جد و جهد نما که شان و کار تو غیر شان و کار منست پس برخواسته و آمد مدرعه کهنه خود را که پوشیدی
رو دها و رشتی او را گرفته مانع شد و گفت ای فرزند از تو التماس آن دارم که رخصت دهی تا دو قطعه نمد از برای
بهم تو بندم تا دندان مبارک ترا پوشیده و موج حقیقت اضطرابی فرمود که اختیار ترا است پس الحاح کرده
دو قطعه نمد بر جراحت روی او بسته خواست که پیش بر رنگ او را کرد فی الفور نمدها از جوشش چشم او بیرنگ دید
پس گرگی اگستن از ذراع خود مالیده آن نمدها گرفته می فشرد و از میان انگشتان او آب جاری میشد پس ذکریا
گرشاهده و انحال نمود سوی آسمان کرده گفت اللهم ان هذا ابنی و هذه دموع عینه و انت ارحم الراحمین
بار الها این فرزند دلبند منست و این اشک چشمهای اوست و تو رحیم ترین رحم کنندگانی بعد از آن حال ذکریا آن بود که

هرگاه که اراده موعظه بنی اسرائیل نمودی بجانب یحیی التفات کردی چنانکه اگر یحیی را حاضر میدیدی از جنت و دوزخ
نگفتی روزی از روی عادت برای بنی اسرائیل موعظه میفرمود و در آن اثنا یحیی متوجه شده در میان گروه مردم
قرار گرفت و زکریا بر چپ و راست نظر کرده یحیی را ندید شروع کرده فرمود که حبیب من جبرئیل علیه السلام از جانب رب
جلیل چنین خبر داد که در جهنم کوهیست که آنرا سکران گویند و در اصل کوه وادیست که آنرا غضبان نامند برای غضب
الهی غضبناک میشود و در آن وادی چاهیست که قامت آن یکصد ساله راهست و در آن چاه تابوتهاست از آتش و در آن
تابوتها صندوقهاست از آتش و لباسهای آتشین و غلهای آتشین در آن صندوقهاست پس یحیی سر برآورده
واغفلتاه من السکران گویان حیران متوجه بیابان شد پس زکریا علیه السلام از مجلس قیام نموده نزد والده
یحیی آمده گفت ای ضعیفه عاجزه برخیز و فرزند خود را طلب کن که ظن من آنست که تو دیگر او را نه بینی مگر وقتی که از دنیا
رحلت نموده وفات کرده باشد پس آن بیچاره سراسیمه و حیران در طلب یحیی روان شده بر جمعی از اطفال بنی اسرائیل
گذر کرد و ایشان گفتند ای ام یحیی اراده کجا داری گفت در طلب یحیی سرگردانم اطفال نیز با او متوجه شدند که ناگاه بشبانی که
گوسفند میچرانید افتاد مادر یحیی از او پرسیده گفت ای شبان آیا جوانی را که چنین و چنان صفات موصوفست دیده
شبان گفت که می تواند بود که منظور یحیی بن زکریا را میگوئی گفت بلی او فرزند منست و ذکر آتش جهنم در پیش او نموده
حیران گردیده روی به بیابان کرده است شبان گفت الحال من او را در فلان عقبه دیدم که پای خود را در آب گذاشته
سوی آسمان داشته میگفت وعزتک مولای لا ذقت بارد الشراب حتی انظر الی منزلتی منک [illegible]
با تو وعده ام آنست که آب خنک نچشم تا درگاه تو مرتبه و منزلت خود را نظر نکنم پس اگرچه بر اثر آن نشان روان شد
یحیی را بر زمین افتاده دید از روی شفقت و مرحمت سر او را از خاک مذلت بر کنار عزت گرفت و قسم بذات الهی
داده او را از خاک برداشته بآمدن منزل راضی ساخت و بالتماس تمام پلاس خشن او را مبدل به پشمینه
گردانید و پاره عدس مطبوخ نموده طعامی از جهت او مطبوخ گردانید پس یحیی علیه السلام برضای مادر مهربان خشنود شده
و اندکی اکل نموده خوابش ربوده بنماز مفترضی که داشت قیام ننموده پس در خواب منادی ندا کرد که یا یحیی بن زکریا
آیا خانه آرای دیگر بهتر از خانه من یافته و همسایه بهتر از همسایه من شده باشد پس یحیی از خواب بیدار
شده بمناجات پروردگار جهانیان قیام نموده گفت یا رب اقلنی عثرتی الحسنی فوعزتک لا استظل بظل سوی بیت المقدس

ای برو

ای پروردگار من تقصیر مرا ببخش که بجا نیاوردم الهی قسم بعزت تو که من بعد بغیر از بیت المقدس سایه اختیار نکنم
گریه کرد و جامه درشتی گفت که پلاس مرا فراده که تحقیق شده که شما مرا هلاک خواهید انداخت آن بیچاره پلاس او را باو داد و
دامنش او بیخت و زکریا علیه السلام گفت ای ام یحیی فرزند را واگذار که در دل بروی او گشوده و پرده از پیش او
برخواسته است از زندگانی دنیا منقطع بخواهد شد پس یحیی مدرعه در بر کرده و برانس بر سر گذاشته متوجه بیت المقدس
شده با احبار بعبادت پروردگار مشغول گردید تا آخر کارش رسید بجائی که رسید و نیز در کتاب اکمال الدین و اتمام
النعمه بطریق خصم مذکورست که بدرستی که عیسی علیه السلام بارض کربلا گذر کرد آهوئی چندی در آن مکان مجتمع دید و آن
آهوان متوجه عیسی علیه السلام شده گریان گشتند عیسی علیه السلام و حواریون نشستند عیسی گریست و ایشان نیز گریستند و
ندانستند که چرا نشست و چرا گریست پس گفتند یا روح الله و کلمته چه چیز ترا بگریه آورد فرمود که آیا میدانید که این زمین کدام زمینست
گفتند نه فرمود که این زمینست که در وی جگر گوشه رسول خدا و نور دیده حضرت طاهره بتول عذرا شبیه مادرم مقتول خواهد شد
و در این محل مدفون خواهد گشت از آنجا که طینت آن تربت معصوم است خوشبوتر از مشک و چنین می باشد طینت انبیا و طینت اولاد
انبیا و این ظبیهای با من تکلم نموده میگویند که چرای این صحرا را از جهت اکمه تربت آن فرخ مبارکست اختیار کرده اند و عن
آنکه این زمین محل امن و امان ایشانست بعد از آن دست زده از پشک چون مشک آن ظبیها گرفته بوئیده و گفت بار الها
در ابعار را باقی گذار تا پدر بزرگوار او نیز بوئیده باعث عزا و تسلی او گردد و همچنین باقی بود تا ایام امیرالمؤمنین علیه السلام
پس آنحضرت آنها را گرفته و گریست و تفصیل این خبر در همین کتاب از ابن عباس منقولست که گفت در
خروج بسوی صفین در خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم پس چون بشط فرات نازل شد باواز بلند
گفت یا ابن عباس آیا این موضع را میدانی و یا میشناسی گفتم نمی شناسم یا امیرالمؤمنین فرمود که اگر میدانستی
که چنانکه من میدانم از این منزل نمیگذاری که بگذار گذر میکردی تا باختیار میگریستی چنانکه من میگریم پس گریه بسیار کرد تا آنکه محاسن
شریفش بخوناب سرشکش خضاب گردید و سیلاب و جوشش بسینه و سیلش جاری گشت ما نیز با او گریستیم و میفرمود که
آه آه با من چکارست آل ابوسفیان را و مرا که حزب شیطانند و اولیاء کفر طغیان را صبر تو باد که صبر کنی ای اباعبدالله که پدر
تو هم بمثل آنچه بر تو خواهد رسید پس حضرت امیر علیه السلام آب طلبیده و وضو ساخته گرد چندانکه خواست نماز گذارد و باز
کلام اول فرمود الا آنکه بعد از انقضای نماز اندک ساعتی خواب او را ربود و بیدار گشت و گفت یا ابن عباس گفتم

کفتم لبیک یا حضرت حاضرم فرمود که از رؤیای خود ترا خبر دهم که الحال در خواب مشاهده افتاد کفتم دیده ات خوابی
دیده و خیر باد یا امیر المؤمنین فرمود که گویا جمعی از مردان سفید از آسمان نازل شدند و با ایشان علمهای سفید بود
و شمشیرهای درخشنده بر خود بسته چهار طرف این زمین خطی کشیدند بعد از آن نخلها را دیدم که گویا شاخهای ایشان را از بابر
و بر زمین زده اند و آن نخلها را در خون غلطان و طپان و اضطراب کنان مشاهده کردم و گویا نخل فرزندم و پاره جگرم
و مغز استخوانم حسین را دیدم در دریای خون غرق شده و فریاد رس میطلبید و کسی بفریادش نمی رسید و آن سفیدها
که از آسمان نازل شده بودند او را منادی کرده می گفتند صبرا آل محمد یا رسول الله انکم تقتلون علی ید شرار
الناس و اینک جنت مشتاق است با تابعین الحسین پس از آن مرا عزا داده میگفتند یا ابا الحسین بشارت باد
که حضرت عزت در روز قیامت بسبب و علت او چشم ترا روشن خواهد کرد اینک پس از خواب بیدار شدم قسم
بآنکسی که جان علی در قبضه قدرت اوست که از این خبر داد مرا صادق مصدق ابو القاسم محمد صلی الله علیه و آله
که در وقت خروج ما با اهل بغی آن واقعه هایله را در منام مشاهده خواهم نمود و این زمین کرب و بلاست که در و مدفون
خواهد شد حسین و هفده مرد که همه ایشان از اولاد من و فاطمه علیها السلام باشند و این زمین در آسمانها معروف
بکرب ارض کرب و بلاست چنانکه بقعه حرمین و بقعه بیت المقدس مذکور شود و بعد از آن گفت یا ابن عباس
این زمین را تنگ چون مشک ظبای که رنگ نافه آهوی ختن است طلب کن بخدا قسم که هرگز کذب از من صادر
و هر خبری که بمن داده اند همه صدق است و در روغنی در آن جیب و رنگ آنها زرد است مثل رنگ زعفران
گفت در طلب آنها در کرد آن صحرا میگشتم تا همه را جمع یافتم آن حضرت را ندا کرده گفتم یا امیر المؤمنین ابعار را با وصفی که اظهار
آن نموده بودی یافتم فرمود که صدق الله و رسوله شتابان و هروله کنان خود را رسانیده آنها را برداشته بوئید گفت این
همان است که بعینها ای ابن عباس میدانی که این بعر چیست این ابعار چیست که عیسی بن مریم آنها را بوئیده
قصه بر قصه چنان بود که عیسی علیه السلام با حواریین بدین صحرا گذر کرد و همین ظبا را جمع دیده و آهوها نیز استقبال حضرت عیسی علیه السلام کردند
نشست و حواریون نیز نشستند آن حضرت گریست ایشان نیز گریان گشتند آن حواریون نمیدانستند که سبب چیست گریه
آنحضرت چیست گفتند ای روح و کلمه خدا از چه گریه میکنی ما را اعلام کن گفت آیا میدانید که این کدام زمین است گفتند نه گفت
فرزند رسول خدا احمد و فرزند طاهره بتول عذرا فاطمه زهرا شبیه بمادرم مقتول خواهد شد و این ارض الطیب از مشک

محمد تقتلون

بواسطه

بواسطه آنکه طینت آن فرخ مستشهد است و همچنین می باشد طینت انبیا علیهم السلام و این آهوان با من تکلم نموده میگفتند که ما
این صحرا را بجهت اختیار نموده اند از جهت اشتیاق که تربت فرخ المبارک فرزند دلبند سید و سرور ...
آنکه در این زمین در امانند پس دست زده ابعار ظبا را گرفته بوئید و گفت خوشبوئی اینها از جهت خوشبوئی
حشیش این صحرا است بار الها باقی گذار اینها را تا پدر آن مظلوم بجوید و سبب عزا و تسلی او گردد پس حضرت امیر
فرموده که بسبب دعای عیسی علیه السلام خدای تعالی تا امروز اینها را باقی گذاشته و زردی رنگ اینها از طول زمانست و این
خونخوار بلا را ارض کرب و بلا گوئید و ناله و آواز بلند مناجات کرده گفت ای پروردگار عیسی بن مریم برکت مده در قاتلان
حسین و مددکاران او و حاملان و معینان بر او مبارک مکن و آن پس بسیار گریست ما نیز با او گریستیم تا آنکه غش بآن
کرده بروی در افتاد و زمان طویلی بیهوش بود بعد از آنکه بهوش باز آمد از آن ابعار برداشته بطرف ردای مبارک
خود بست بمن نیز امر تا چنان کردم پس ابن عباس گفت بخدا که محافظت من بر آنها اکثر بود از محافظت من بر
بعض فرایض و همیشه با من بود و هیچ از اطراف آستین خود کم نکردم شبی در خانه خوابیده بودم ناگاه بیدار شدم و آن
ابعار را دیدم که خون رخشان گشته از آستین روان میشود پس نشسته شیون کنان گفتم قُتِلَ وَاللهِ الحُسَین و در این
اثنا از ناحیه خانه صوتی شنیدم که میگفت اصبروا آل الرسول قتل الفرخ المحمود نزل الروح الامین
پس گوینده این قول میگریست و من نیز میگریستم و آن روز دهم ماه محرم الحرام بود تاریخ آن روز را در نزد خود ثبت نمودم
بعد از ورود خبر آن واقعه هایله تاریخ را موافق یافتم و از نوحه و مرثیه که از ناحیه بیت شنیده بودم جمعی را که با آنحضرت
بودند خبر داده گفتند که بخدا قسم که آنچه تو شنیدی ما نیز وقتی که در معرکه بودیم شنیدیم اعتقاد ما آنکه آن
باکی حضرات صلوات الله علیه و علی الحسین لعنة الله علی قاتله والمشیع علیه مسلک دویم در مصیبت حضرت فاطمه
و علی مرتضی و فاطمه زهرا صلوات الله علیهم در باره سید شهید علیه التحیة والثنا است در حال ولادت و بعضی از احوال و
فضل آنحضرت محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی باسناد متصل از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که
آنحضرت فرمود که چون فاطمه علیها السلام بامام حسین صلوات الله علیه حامله شد جبرئیل علیه السلام بخدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله آمده گفت که بدرستی که از فاطمه فرزندی متولد میشود که امت تو بعد از تو او را بقتل خواهند
رسانید پس در هنگامی که آن سیده طاهره بر آن سید مطهر حامله گشت از کلام او بقتل او و در حین وضع مکروه بود

مسلک دوم ۲

حضرت صادق علیه السلام فرموده که در دار دنیا هرگز کسی چنین مادری ندیده که از ولادت چنان پسر مکروه باشد
لیکن اکراه آنحضرت از جهت آن محنتی بود که در بین محنت سرا بر آن سید دو سرا و کربت زده دشت کربلا
واقع شده فرموده که کرهًا ووصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها ووضعته کرها وحمله
وفصاله ثلثون شهرا از بین قصه بر قصه خبر میدهد و بنزول آن کتاب از صادق آل محمد علیه السلام مرویست که چون
جبرئیل علیه السلام بحضرت رسول صلی الله علیه و آله نازل شده گفت یا محمد ان الله یبشرک بمولود یولد من فاطمة
تقتله امتک من بعدک یعنی بدرستی که حضرت الله تبارک و تعالی بشارت میدهد ترا بفرزندی که از فاطمه متولد
شده و امت تو بعد از تو او را خواهند کشت پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا جبرئیل وعلی ربی السلام لا
حاجة لی فی مولود یولد من فاطمة تقتله امتی من بعدی ای جبرئیل برو پروردگار من سلام مرا حاجت در مولودی
نیست که از فاطمه متولد شود که از من امت او را کشند پس جبرئیل علیه السلام عروج نموده باز هبوط نموده و گفت
مثل آنچه اول گفته بود باز حضرت فرمود که یا جبرئیل علی ربی السلام لا حاجة لی فی مولود تقتله امتی من بعدی بار دیگر
جبرئیل باسمان عروج کرده فرموده باز نازل شده و گفت یا محمد بدرستی که پروردگار ترا سلام رسانیده و بشارت میدهد
بانکه امامت و ولایت و وصیت را در ذریت او مقرر داشته ایم حضرت سید صلی الله علیه و آله فرمود که قد رضیت
بتقدیر آنچه امر گشتم پس از آن بنزد فاطمه زهرا علیها السلام فرستاد که حضرت عزت مرا بمولودی که از تو متولد خواهد شد
بشارت داده و خبر قتل او نیز بمن رسانیده که امت بعد از من او را بقتل خواهند رسانید آن مکرمه بطرف حضرت
آنحضرت ارسال نمود که مرا در چنین مولد حاجتی نیست بار دیگر فرستاد که حضرت حق در ذریت او امامت و ولایت
و وصایت را قرار داده چون حضرت فاطمه این مقام جلیل و مرتبه نبیل را از نقد جلیل بوساطت جبرئیل استماع
نمود گفت راضی شدم پس حامله شد با از روی اکراه و وضع نمود او را در حالتی که مکروه بود و مدت رضاع و فطام
او سی ماه بود حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علیّ
و علی والدیّ و ان اعمل صالحاً ترضاه و اصلح لی فی ذریتی اگر نگفت که اصلح لی فی ذریتی همه آن جمیع ذریت
طاهره آن حضرت بشرف امامت فائز میگشتند و حضرت امام علیه السلام شیر فاطمه تناول می فرمود و شیر
او را نمکید مقرر بود که او را بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آورده پس آنحضرت انگشت مهین خود را در دهن

مبارک

مبارک شاه زاده وضع مینمود پس مص از آن میکرد چندانکه دو سه روز او را کافی بود پس گوشت و خون آن
سید از گوشت و خون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و در مدت شش ماه کسی از مادر متولد نشد الا عیسی
مریم و حسین بن علی علیه السلام و در روایت دیگر از امام رضا علیه السلام منقولست که فرمود که حسین علیه السلام
را نزد نبی الله صلی الله علیه و آله می آوردند زبان مبارک خود را بدهن شریف آنحضرت میداد و آن حضرت آنرا مص
نموده بهمان اکتفا میکرد و شیر هیچ زنی را نمی خورد و در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمة از ابن عباس منقولست که گفت از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که میگفت بدرستی که خدای تبارک و تعالی را ملکیست که او را دردائیل گویند و او را
شانزده هزار جناح است مابین جناحی تا جناحی دیگر مسافت هوا و هوا مابین آسمان و زمین است روزی آن ملک
از دل گذرانید که آیا ما فوق پروردگار عز و جل جلاله چیزی باشد پس عالم السر و الخفیات بر ضمیر او مطلع بوده بال او را
مثل آنچه بود افزود پس از برای او سی و دو هزار جناح حاصل شد و حضرت عزت جلت عظمته بر وی وحی کرده امر نمود
که پرواز نماید پس آن ملک کریم بامر ملک عظیم بمقدار پنجاه سال پرواز کرد و بسر قائمه از قوائم عرش نتوانست رسید
درمانده و عاجز شد بر وی وحی شد که ایها الملک بمکان خود عود نما که من عظیم تر از آنم که فوق من چیزی باشد یا موصوف
بمکان شوم پس حضرت بیچون بال و پر او را از و سلب نموده و از مقام مرتبه که در صفوف ملائکه داشت عزل نمود
چون حسین بن علی علیه السلام متولد شد و آن ولادت در شب پنجشنبه شب جمعه بود حق سبحانه و تعالی با مالک خازن نیران
وحی کرد که آتش جهنم را بر اهل جهنم خامد و خاموش کرد و آن از جهت کرامت مولودی که برای محمد صلی الله علیه و آله متولد
شده و برضوان خازن جنان وحی نمود که جنان را مزین و زخرف مزخرف و طیب نما برای کرامت مولودی که برای محمد
در دار دنیا متولد شده و حور عین وحی شد که خود را بزینت تمام آراسته نموده و همدیگر را زیارت کنید از جهت کرامت مولودی
که برای محمد در دار دنیا متولد شده و ملائکه را امر نمود که صف صف قیام نموده بتسبیح و تحمید و تکبیر مشغول باشید از جهت کرامت مولودی
که در دار دنیا برای محمد متولد شده و جبرئیل را فرمود که بدنیا هبوط نموده تهنیه گو محمد را با هزار قبیل از ملائکه و هر قبیلی هزار
ملک باشد که سوار باشند بر اسبهای ابلق که مسرج و ملجم باشند که ایشان را ... گویند و در دست هر یک حربه باشد از
نور و ملائکه را نیز امر نماید که محمد را بولادت فرزندش مبارک باد بگویند و خبر ده او را ای جبرئیل که من او را حسین نام
کردانیده ام مبارک باد بگو و تعزیه نیز ده او را و بگوی ای محمد شرار امت تو او را بنیزه و اب شکسته مقتول خواهند

پس وبال بر قاتل سابق وقابل او ست از قاتل حسین من بری وبیزارم واو نیز از رحمت من بریست ودر روز قیامت احدی
نخواهد بود از قاتل حسین جرم وگناه هش عظیم تر باشد قاتل حسین داخل آتش میشود ودر روز قیامت باک اینی
که زعفران آنست که با خدا اخدای دیگر هست وهر آینه شوق آتش دوزخ بر قاتلان حسین ... تر است از اشتیاق
مطیعان خود بر جنت پس فرمود که جبرئیل از آسمان با هبوط نمود در آسمان دنیا که زمین ... دردائیل فتاد پس دردائیل
بوی گفت ای جبرئیل امشب چه شب بود ودر آسمانها چه خبر بود مگر بر اهل دنیا قیامت قیام نمود فرمودی لیکن در دار
دنیا از برای محمد مولودی متولد شده است وبدرستی که حضرت ایزد تعالی مرا بوی فرستاده تا از جهت مولود اورا تهنیت
مبارکباد گویم پس ملک گفت که یا جبرئیل بحق آنکسی که مرا و ترا خلق نموده وقتی که بخدمت آن سید وسرور فایز
ومشرف شوی سلام من بوی برسان وبگوی یا که بحق این مولودی که ترا کرامت نموده اند از تو مسئلت مینمایم که از پروردگار
خود در خواهی که از من راضی شده بال وپر مرا بمن باز دهد ومقامی که داشتم در صفوف ملائکه کرامت من کنند
پس جبرئیل علیه السلام بحضرت رسول صلی الله علیه وآله نازل شد چنانکه خدای عز وجل فرموده بود بوی تهنیت ومبارک
باد رسانید وتعزیت نیز داد پس حضرت فرمود که ای جبرائیل این جبروت از امت من صادر خواهد شد گفت بلی
یا محمد حضرت سید صلی الله علیه وآله فرمود که ای جبرئیل ایشان امت من نیستند ومن از ایشان بری وبیزارم جبرئیل گفت
یا محمد من نیز از ایشان بیزارم پس رسول صلی الله علیه وآله بنزدیک فاطمه رفت واز تهنیت وعزا بتول عذرا را خبر داد فاطمه
زهرا از آن حکایت با بکایت باکی وگریان شد وگفت ای کاش ولادت این مولود از من صورت نمی بست
واستشهاد میدهم که قاتل حسین در آتش است پس نبی صلی الله علیه وآله فرمود که یا فاطمه من نیز بر این شهادت را میدهم
ولیکن او را بقتل نخواهند رسانید تا آنکه ائمه هادیه که بعد از او اند مقدر ومقرر شود واسما واسماء هادیه اثبت الصادق
علی والمهتدی والناصر والمنصور والسفاح والنفاع والامین والمؤتمن اسم محمد بن علی از نسل
(الحسن الحسین علی بن حسین محمد بن علی جعفر بن محمد موسی بن جعفر ابو صالح علی بن موسی)
والقتال والعلام ومن یصلی خلفه عیسی بن مریم القائم علیه السلام بعد از استماع مجدد این بشارت علیا ...
(علی بن محمد الحسن بن علی محمد بن مهدی صاحب الزمان)
کبری فاطمه زهرا از بکا تسکین یافت پس جبرئیل علیه السلام حضرت رسول را صلی الله علیه وآله در قضیه ملک وتعیب او خبر
داد ابن عباس گوید که نبی الله صلی الله علیه وآله شاهزاده حسین را اخذ نموده در حالتی که ملفوف بخرقه از حریر
ملفوف بود بر سر دست آورده اشاره بسوی آسمان کرد وگفت اللهم بحق هذا المولود علیک لا بل بحقک

بل

علیه وعلی جده محمد وابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب بار الها بحق این مولود که به نسبت بنی ملکه بحقی که ترا است
بر او وبر اجداد او مذکور شده که اگر حسین بن علی ابن فاطمه را نزد تو قدری هست از دردائیل راضی شو وبال وپر او را
باو باز ده وبمقام خودش از صفوف ملائکه برسان پس حضرت عزت جلت وعظمته بحرمت امام حسین علیه السلام
بوی رحمت نموده وبمرتبه که داشت او را باز رسانید الحال آن ملک در جنت معروفست با آزاد کرده حسین بن علی
رسول الله صلی الله علیه وآله واین طریح ایة الله در منتخب خود از ابن عباس روایت کرده که چون معیلی حقیقی
اراده اعطاء حسین علیه السلام بفاطمه زهرا علیها السلام نمود ومولد آنحضرت در دوازدهم ماه رجب بود وچون سیده
عذرا را ... گرفت حضرت حق سبحانه وتعالی بلعیا وحی کرد ولعیا حوریست از حور رعنای جنت واهل جنت گاه
اراده نمایند که نظر بچیز حسن ونیکو نمایند منظور نظر شان لعیا خواهد بود ولعیا را هفتاد هزار کنیزک است وهفتاد هزار
قصر وهفتاد هزار مقصوره وهفتاد هزار غرفه مکلل ومرصع است بانواع جواهر ومرجان وقصر لعیا از قصور مذکوره وقصرهای
جنت عالی ورفیع است پس هر گاه که وی مشرف بر جنت شود وبانچه در جنت است نظر نماید جنت از نور روی او
روشن ونورانی میگردد پس بسوی وی وحی شد که ای لعیا بدار دنیا هبوط نما وبخدمت دختر حبیب من محمد مصطفی
صلی الله علیه وآله مشرف شو وبآن حضرت موانست کن وبرضوان خازن جنان حضرت رحمن فرمود که جنت را زینت
ومزخرف گردان از جهت کرامت مولودی که در دار دنیا متولد شده وملائکه وحی کرد که صف صف قیام نموده
بتسبیح وتقدیس وثنا والهی مشغول باشید وجبرئیل ومیکائیل واسرافیل وحی نمود که با قبیل ملائکه بسوی زمین نزول
نمائید ابن عباس گفت قبیل هزار هزار ملک باشد پس ایشان با مراتبی از آسمانی بآسمانی هبوط مینمودند در آسمان
چهارم ملکی دیدند که او را صلصائیل گفتندی وآن ملک را هفتاد هزار بال وپر بود که از مشرق تا مغرب منتشر شده بود
ونظر خود را بسوی عرش ... داشته منتظر مغفرت حضرت غفار بوده تقصیر او آنکه روزی از خاطر گذرانیده بود
که آیا پروردگار عالم عالم باشد بانچه در قرار این بحر است وبدانچه سایر است در ظلمات لیل وضیاء نهار پس حضرت خبیر
از ما فی الضمیر او خبر داشته وبدیه بوی فرمود که در همین مکان ثابت باش واز مقام قرب رکوع وسجود معزول شو
از جهت این تفکر است که بخاطرت خطور نمود پس لعیا بخدمت فاطمه زهرا نزول نموده واو را گفت مرحبا ای بنت
محمد مصطفی کیف حالک حالت چگونه است آن سیده بجیب خود جواب داد ولعیا خجلت وحیا بر بتول عذرا رسید

وندانست که از برای لعیا چه فرش نماید و متفکر بود که در این اثنا حور را از جنت بهبوط نمود و با او از بساط جنت
بود و در منزل فاطمه فرش نمود و لعیا بر آن بساط قرار گرفت پس از آن در وقت طلوع فجر آن شاهزاده
از آن سیده بوجود آمد و لعیا قابله فاطمه بود و ناف حضرت را برید و عنبر بلی از منادیل جنت اعضای شریف
آنحضرت را خشکانید و از دو چشم او بوسید و از آب دهن خود بدهن مبارک او رسانید و گفت بارک الله فیک
من مولود و بارک فی والدیک حضرت معطی گنج جود داده و جواد الدین اعطا کرده و از تشریف و کرامات دائمی گردانید
و هفت شبانه روز ملائکه و جبرائیل بحضرت رسول صلی الله علیه و آله تهنیه و مبارک باد گفتند در روز هفتم جبرئیل گفت یا محمد
او آورده فرزند دلبند تو را آریم پس حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نیز و فاطمه داخل شده سیده آن شهزاده را اخذ
نمود آنحضرت ملفوف بقطعه از صوف صفرا بود به پیش جبرائیل آورد جبرئیل او را گشوده از میان دو چشم او بوسه داد
و آب دهن به دهن مبارک او رسانید پس شاهزاده خطاب کرده گفت بارک الله فیک من مولود و
بارک فی والدیک یا صریع کربلا پس آن امین بدان حزین از روی حزن و حسرت نگاه کرد گریان شد و سید
انبیا گریست و بر ملائکه گریه افتاد و جبرائیل بحضرت گفت که بفاطمه سلام برسان و بگو که او را مسمی بحسین گرداند که
بدرستی حضرت حق جل جلاله وی را بدین اسم مسمی کرده است زیرا که در زمان آنحضرت نیکوتر از وی نبوده
پس سید کائنات فرمود که ای جبرائیل تهنیه و مبارک باد میگوئی و گریه نیز میکنی گفت بلی یا محمد خدا ترا اجر عظیم
دهد در باره این مولود فرمود که حبیب من جبرائیل قاتل او که خواهد بود گفت بدترین امت تو با وجود فعل شنیع از شیع
صادر خواهد شد امید و از شفاعت تو خواهند بود خدا شفاعت ترا نصیب ایشان نخواهد کرد نبی الله صلی الله علیه و آله
فرمود که خایب و خاسر است امتی که پسر دختر پیغمبر خود را بقتل رسانند جبرئیل گفت خایب ثم خایب من رحمة الله
خاضت فی عذاب الله خایب و خاسر است و بی بهره است از رحمت خدا و عذاب الهی شامل ایشان خواهد شد حضرت
رسالت پناهی سلام الهی بفاطمه علیها السلام رسانید و وی را گفت ای فرزند او را مسمی بحسین کردان آن حضرت
حسن این اسم را از جهت او اختیار کرده آن معصومه طاهره فرمود که من مولای السلام و الیه یعود السلام علی
جبرئیل و آنحضرت در حال تهنیه گفتن فاطمه گریان گشت فاطمه گفت ای پدر بزرگوار گریه کردن مناسب تهنیت گفتن
نیست فرمود که ای فرزند دلبند در باره آن فرزند ارجمند ایزد تعالی ترا اجر عظیم کرامت فرمود پس شقه نعیه

بی اختیار

بی اختیار ناله و فریاد و بیتابی از جگر گوشه احمد مختار صادر شده و گریه و زاری بسیار نمود و در آن شیون لعیا
پرستاران از آن مساعدت و معاونت آنحضرت مینمود و گفت یا ابتاه من یقتل ولدی و قرة عینی و ثمرة
فؤادی ای پدر سرور سینه و نور دیده و میوه دل مرا که خواهد کشت فرمود که طایفه از اشرار امت من که فردای
قیامت شفاعت مرا نصیب ایشان نکنند فاطمه فرمود خابت ثم خابت من رحمة الله و خاضت فی عذابه فرمود که یا
ابتاه سلام من بجبرئیل برسان و مرا او را بگوی که مصرع و موضع قتل کجا خواهد بود و در کدام زمین او را بقتل
خواهند رسانید جبرئیل فرمود در موضعی که آنرا کربلا گویند در هنگامی که آنحضرت فریاد رس طلبد کسی بفریاد
او نرسد پس هر کسی که آنحضرت را نصرت و اعانت او نکند لعنت خدا و ملائکه و جمیع خلایق بر او و الا اینکه مقتول نخواهد شد تا آنکه
نه امام از ذریه او از صلب او بیرون نیاید و نامهای ایشان را تا آخر مذکور ساخت و آخر ایشان در آخر الزمان با عیسی
بن مریم خروج خواهد نمود و این امامان مصابیح رحمن و عروة الاسلام اند محبان ایشان داخل جنت و مبغض ایشان داخل
آتش دوزخ میشود گفت که جبرئیل عروج نمود و لعیا نیز عروج نمود پس آن ملک که صلصائیل نام داشت بالهای نجات
کرد بجبرئیل گفت ای حبیب من مگر قیامت بر اهل ارض قیام نمود فرمود که نه ولیکن بر زمین هبوط نموده محمد را برای
فرزندش حسین تهنیه گفتیم صلصائیل گفت ای حبیب من جبرئیل باز دیگر بر زمین نزول نما و عرض آنحضرت برسانید
بگو که تقصیرات مرا از پروردگار خود شفاعت نموده و تحصیل رضای آن عزیز در باره این حقیر کوشش که بدرستی که تو
صاحب شفاعتی پس جبرئیل مراجعت نموده پیغام صلصائیل در رسانید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله قیام نموده
حسین علیه السلام را طلبید و بر سر دست گرفته بسوی آسمان نموده گفت اللهم بحق هذا علیک الا رضیت عن
الملک بار الها بحق این مولود من که ثواب او بر تو لازمست می باید که از صلصائیل راضی باشی پس در آن
حال از جانب عرش ندای در داد که یا محمد شفاعت ترا در باره الملک قبول کردیم زیرا که قدر تو در نزد ما کبیر و حرمت
تو عظیم است ابن عباس گفت قسم بکسی که محمد بنبوت مبعوث کرده صلصائیل بر ملائکه فخر میکند که او آزاد کرده
حسین است علیه السلام و لعیا بر حور العین افتخار مینماید که او قابله امام حسین علیه السلام بوده است و در همان کتاب
از شرحبیل [illegible] روایت که چون امام حسین علیه السلام متولد شد ملکی از ملائکه فردوس اعلی بسوی
بحر اعظم نزول نمود و در اقطار سموات و الارض ندا در داد که یا عباد الله لباس مصیبت و احزان در پوشید

واظهار تفجع و اشجان نمایند که فرخ محمد مذبوح و فرزند دلبند او مظلوم و جگر گوشه او مقهور خواهد بود پس آن ملک
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده گفت یا حبیب الله در این سرزمین قومی از اهل بیت تو کشته خواهند
شد میکشد ایشان را از امت تو فرقه باغیه ظالمه متعدیه فاسقه و بقتل خواهند رسانید فرخ تو حسین را که پسر
طاهره است در زمین کربلا و این تربت اوست پس قبضه از تربت کربلا بحضرت داد و گفت یا محمد محافظت کن
این تربت را تا آنکه متغیر و احمر مثل خون مشاهده نمایی پس بدان که فرزند ارجمندت حسین علیه السلام را شربت شهادت
چشانیده اند پس آن ملک از تربت حسین علیه السلام بر بعضی اجنحه خود قلیل نموده بر آسمان صعود و در آسمان ملکی نماند
الا آنکه آن تربت را بوسید و بدان تبرک جست و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تربت حسین علیه السلام
از ملک گرفت آن را می بوسید و میبوئید و میگریست و میگفت قتل الله قاتلك یا حسین و اصلاه فی نار جهنم و
بئس المصیر پس همان قبضه را از تربت حسین علیه السلام بحرم محترم تسلیم کرده او را از واقعه هایله و حادثه نازله
شاه شهید ابطف کربلا آگاه نموده گفت او را که ای ام سلمه این تربت را گرفته با خود دار و بعد از وفات من
نگاه دار و هرگاه که آن را متغیر و سرخ و خون خون مشاهده نمایی بدان که فرزندم حسین علیه السلام را بکربلا
تیغ اعدا مقتول کشته است و نیز مذکور است که ملکی از ملایکه صفح اعلی مشتاق دیدن سید کاینات علیه و آله افضل
الصلوات و التسلیمات بود از پروردگار عالمیان رخصت نزول بزمین و اجابت زیارت آنحضرت بجون فرمود که
ایها الملک محمد را خبر ده که بدرستی مردی از امت که اسم او یزید است فرخ طاهر ابن طاهره نظر بتول مریم بنت عمران
را بقتل رساند ملک گفت بدرستی که من در نازل شدن بسوی ارض از رویت و دیدار مبارک نبی محمد صلی الله علیه و آله
مسرور بودم پس چگونه او را از این خبر فجیع خبر سازم و هر آینه از جناب حضرت او حیا میکنم که از خبر قتل فرزند شیر
دل مبارک او را بدرد آرم ای کاش هرگز بزمین نزول ننمودم پس آن ملک را از زبر ساوندا درد آمد که ای
الملک از امتثال آنچه بدان مامور گشته ناچار است پس آن ملک بشرف ملاقات حضرت مشرف شد اتفاقا فرمودها تم
زوده بال و پر او هم پاشیده در برابر روی او متمثل شد و گفت یا رسول الله بعد آنکه من از شوق رویت و زیارت تو از
پروردگار خود رخصت نزول حاصل نمودم کاشکی بال و پرم میشکست تا این خبر شوم را و ماتم افزا را بحضرت عرض نمیکردم
ولیکن انفاذ امر الهی لابد است بدان ای محمد که نامردی از امت تو که اسم او یزید است ترا داده الله و لعنه فی الدنیا فی الاخرة

فرخ

فرخ طاهر ابن طاهره ترا خواهد کشت و بعد از قاتل او از دنیا متمتع نخواهد یافت الا قلیل و از روی قصاص حضرت قهار او را
مواخذه خواهد نمود و با عمل بد در آتش جهنم مخلد خواهد بود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گریست گریستن سختی
و گفت ایها الملک آیا رستگار شود امتی که نور دیده من و سرور سینه زهرا را کشتند گفت نه یا محمد بلکه منتقم حقیقی
ایشان را در دنیا باختلاف قلوب و السنه خواهد انداخت و در آخرت بعذاب الیم گرفتار خواهد نمود و نیز از
ابن عباس مرویست که چون امام حسین علیه السلام متولد شد حضرت حق سبحانه و تعالی جبرئیل علیه السلام را مامور ساخت
که با هزار ملک از ملایکه مقربین بزمین بخدمت خاتم النبیین نزول نماید و آنحضرت را بمولود مسعود سید شهداء العالمین تهنیه گوید پس
جبرئیل با ملایکه بر جزیره از جزایر بحر هبوط نمود و در آن موضع ملکی دید که او را فطرس گفتندی و ایزد تعالی او را خدمتی فرموده
بود و او در آن امر اندک تکاهلی نموده پس خدای تعالی بر او غضب کرده بال و پر او را شکسته بر آن جزیره آتش انداخته بود
آن ملک مدت هفتصد سال در آن جزیره عبادت خدا میکرد تا زمانی که حضرت امام حسین علیه السلام متولد شد پس
آن ملک گفت ای اخی جبرائیل اراده کجا داری جبرئیل گفت بدرستی که منعم حقیقی محمد صلی الله و آله مولودی کرامت کرده
از تهنیتش و مرا فرستاده تا از جانب الهی بحضرتش مبارکباد گویم گفت که ای جبرئیل مدت هفتصد سال که در این
جزیره گرفتارم و از طول مدت دل تنگ شده ام و صبر در من نمانده ملتمس آنکه مرا با خود بخدمت آنحضرت ببری تا شاید آنجناب
عافیت من دعا کند و در جناب ملک رحمن شفاعت نماید پس جبرئیل او را بر طرف پری از بال خود حمل نموده بخدمت
جناب نبوی صلی الله علیه و آله مشرف ساخت پس جبرئیل از جانب خدای جلیل نبی نبیل را تهنیت گفت و از جانب خود
نیز مبارکباد گفت و حال فطرس را معروض داشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای جبرائیل فطرس را بگو
تا بر خیزد و خود را بر این مولود مسح نماید پس آن ملک قیام نموده بال و پر شکسته خود را با امام حسین علیه السلام مسح
نمود فی الفور عافیت یافت و بمرتبه اول رسید و گفت یا رسول الله بدان که فرزند ارجمندت حسین علیه السلام
از امت تو بتیغ ستم خواهند کشت و مکافات او بر من واجب و لازم است یا محمد هیچ زایری زیارت آنجناب نخواهد
کرد الا آنکه آن زیارت را بحضرت وی خواهم رسانید و هیچ مسلمی سلام آنحضرت نخواهد نمود الا آنکه آن سلام را تسلیم
او خواهم کرد و هیچ مصلی صلوات بوی نخواهد فرستاد الا آنکه آن صلوات را بتبلیغ حضرتش خواهم نمود پس ببرکت سعیدا
بسوی آسمان پرواز نمود در حالتی که میگفت که کیست مثل من از آزاد کرده حسین بن فاطمه الزهرا ام و آزاد کرده او جد

سیدالشهداء ابن عباس گفت که آن ملک در آسمان در میان ملائکه معروف نیست الا بازادکرده حسین علیه السلام
و در کتاب مصباح الانوار از شیخ جعفر طوسی قدس سره منقولست که چون خدای عزوجل بر آن ملک غضب کرد در
میانه عذاب دنیا و عذاب آخرت چون او را اختیار داد پس آن ملک عذاب دنیا را اختیار نمود پس حضرت قهار
بال و پر او را شکسته بدان جزیره ش انداخت و از غم آن چشمها معلق بود و از تحت وی هیچ حیوانی گذر نمیکرد
الا آنکه از دخان غیر منقطع او بسوخت و مدت هفتصد سال حال او بدین منوال بود پس چون احساس جبرئیل
و ملائکه نازلین از آسمان نمود حکایت او چنان شد که شنیدی و به برکت امام حسین علیه السلام عافیت یافت
و بمقام و مرتبه خود رسید باید دانست که نقض بشرطی که در اول کتاب مذکور شد نرسیده زیرا که ما بین این روایت
و روایتی که مولانا حسین واعظ رحمه الله در باب فطرس نقل نموده مغایرت تمام است والله اعلم بالصواب علی بن موسی
بن جعفر بن طاوس الحسنی قدس سره در کتاب ملهوف از ام الفضل زوجه عباس رضوان الله علیهما روایت کرده
که پیش از ولادت امام حسین علیه السلام در خواب دیدم که قطعه از گوشت رسول الله صلی الله علیه و آله قطع نموده
در کنار من وضع نمودند از روی فزع آن رؤیا را بعرض حضرت رسول پناه صلی الله علیه و آله رسانیدم و از تعبیر
استفسار نمودم حضرت فرمود که آنچه دیده صدق و راست عنقریب از فاطمه پسری متولد خواهد شد تربیت او را بتو حواله
خواهم فرمود ام الفضل گفت پس جریان حال بدان منوال شد که فرموده روزی آن شاهزاده را بخدمت رسالت پناه آوردم
و در کنار وی وضع نمودم پس بول کرده قطره از آن بر لباس حضرت چکید تعرض او کردم گریان شد حضرت فرمود
که آهسته باش ای ام الفضل که لباس من شسته میشود و بتحقیق که بدرد آوردی فرزند مرا یعنی علاج لباس شستن
توان کرد اما گریه او علاج پذیر نیست ام الفضل گفت پس شاهزاده را در کنار حضرت واگذاشتم و رفتم از جهت
غسل ثوب آنحضرت آب حاضر ساختم تا لباس را طاهر نمود طهارت دهم آنحضرت را گریان یافتم گفتم یا رسول الله سبب گریه چیست
فرمود که بدرستی که جبرئیل علیه السلام آمده مرا خبر داد که امت من فرزند مرا بقتل خواهند رسانید مراد آنست که ای ام الفضل
تو تاب گریه او نداری پس چگونه خواهد بود حال در آن زمانی که شاه شهدا در طف کربلا العطش گویان بدست
اعدا گرفتار و بتیغ ستم بکلی جفاکار مقتول و مذبوح کردند مؤلف کرا طاقت و تاب اینروزگار که نقد علی صاحب ذوالفقار
شود کشته وخسته با تیغ ظلم سر از تن جدا از تن سر بیقرار و نیز مذکور است که چون از ولادت آن حضرت یکسال

تمام

تمام کامله گذشت دوازده ملک بر حضرت رسول صلی الله نازل شدند یکی از ایشان بر صورت شیر دویم بر صورت ثور
سیم بر صورت اژدها چهارم بر صورت بنی آدم هشت باقی صور مختلف چهره ایشان افروخته و بال پر ایشان
هم شکسته و از هم پاشیده میگفتند یا محمد زود باشد که بفرمایند تو حسین بن فاطمه نازل شود آنچه بهابیل از قابیل
نازل شد و عنقریب حضرت جواد خواهد داد او را از اجر مثل اجر هابیل و بر قاتل او حمل خواهد نمود از گناه مثل گناه قابیل
و در آسمانها هیچ ملکی نماند الا آنکه بحضرت رسالت نازل شده او را از بهر حسین علیه السلام عزا دادند و بآنچه از ثواب
حضرت بجهت او را عطا کرده خبر دادند و تربت آنحضرت را بعرض سید کاینات رسانیدند و آنحضرت میفرمود
که اللهم اخذل من خذله واقتل من قتله ولا تمتعه بما طلبه و چون از
مولود آنحضرت دو سالی گذشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله سفری خروج نموده در اثنای راه توقف نمود
استرجاع فرمود و گفت انا لله و انا الیه راجعون از دیده مبارکش جوی اشک سیلان نمود اصحاب از سبب توقف
و استرجاع دموع مسئلت نمودند فرمود که اینک جبرئیل علیه السلام مرا از زمینی که در شط فراتست که آنرا کربلا گویند
خبر میدهد که در آن زمین فرزندم حسین علیه السلام کشته خواهد شد گفتند قاتل او کیست و که خواهد بود یا رسول
الله فرمود شخصی که اسم او یزید باشد لعنه الله گویا من مصرع و مقتل و مدفن او را مشاهده میکنم پس از آن
سفر مهموم و مغموم مراجعت نمود و بمنبر صعود فرمود خطبه و موعظه ادا فرمود در آن حال امام حسین علیه السلام در
مقابل آنحضرت بودند پس چون از خطبه فارغ گردید دست راست مبارک خود را بر سر امام حسن و دست چپ خود را
بر سر امام حسین وضع نمود و سر سوی آسمان کرده گفت بار الها من محمدم بنده تو و این دو نور دیده و سرور
اطایب عترت من و خیار ذریت من و اصل منند و این دو سر را کسانی اند که بعد از خود در میان امت بخلافت وا
خواهم گذاشت و بدرستی که جبرئیل مرا خبر داد که فرزند من مقتول و مخذول خواهد بود بار الها قتل او را بر وی مبارک کن
و او را از سادات شهدا گردان و بر قاتل و خاذل او مبارک مگردان پس اهل مسجد بناله و فغان درآمدند حضرت فرمود
امروز از جهت او گریه میکنید اما فردا نصرتش نخواهید کرد پس متغیر اللون و محمر الوجه بشره مبارکش تغیر کرده و چهره گل
رنگش افروخته و دیدهای ریزد دیده و اشک رنگ ریزان خطبه دیگر مختصر انشا نمود فرمود که ایها الناس بدرستی که من در
میان شما دو چیز نفیس خواهم گذاشت یکی کتاب خدا است و دیگری عترت و ذریت من و اصل مزاج آب و میوه دل

من است و این اخبار از همه بگیر صد الخواهد شد تا در کنار حوض بر من وارد نشوند و من انتظار ایشان می برم آنگاه تا بشنید
از شما پرسش نخواهم کرد الا چیزی را که پروردگار من مرا امر کرده که از شما پرسش آن نمایم و آن مودت قربی و
محبت اهل البیت است و احتیاط کنید که در روز قیامت بر کنار حوض با من ملاقات نکنید در حالتی که بر عترت من
بغض کرده و بر من و ایشان ظلم کرده باشید و بدانید که فردای قیامت از پنج امت بر من سه رایت وارد
شد علی از آن اعلام نخسته سیاه و ظلمانی خواهد بود چنانکه ملائکه از دیدن ایشان فزع کنند پس در حضور من وقوف
نموده از ایشان خواهم پرسید که شما کیستید اسم مرا فراموش کرده خواهند که ما اهل توحیدیم از قبیله عرب ایشان را خواهم
گفت که من احمدم پیغمبر عرب و عجم در جواب میگویند که ما امت توایم یا احمد از ایشان خواهم پرسید که بعد از من
با عترت و کتاب پروردگار من چه قسم بسر بردید و زندگانی کردید در جواب خواهند گفت اما کتاب خدا را ضایع
گذاشتیم و اما عترت ترا در روی زمین پراکنده کرده بهلاکت رسانیدیم پس روی خود را از ایشان خواهم گردانید
و ایشان تشنه و سوخته بار و بهای سیاه از کنار حوض خواهند برگشت پس علمی دیگر از آن اعلام وارد میشود
که از علم اول اشد و سواد آن باشد میگویم ایشان را که با ثقلین که کتاب خدا و عترت من است چگونه خلافت نمودید
ایشان خواهند گفت اما با اکبر مخالفت کردیم و اما اصغر را مخذول و متفرق و پراکنده نمودیم ایشان را خواهم گفت که از
من دور شوید پس با روی سیاه عطشان و تشنه خواهند برگشت پس علم دیگر که نور او لمعان و ضیاء آن درخشان
باشد در کنار حوض نزد من وارد خواهند شد پس ایشان را خواهم گفت که شما کیانید ایشان در جواب خواهند
گفت که ما اهل کلمه توحید و تقواییم و ما امت محمد مصطفاییم و ما بقیه اهل حقیم کتاب خدا را بجان و دل حمل نموده
حلال او را حلال دانسته و حرام او را حرام دانسته اعتقاد کرده ایم و ذریت پیغمبر ما محمد را صلی الله علیه و آله دوست داشته
بهاء الخیر که نفسهای خود را نصرت ~~و~~ ... نصرت و هواداری و اعانت ایشان کرده ایم و در خدمت ایشان
با دشمنان مقاتله نموده ایم پس ایشان را خواهم گفت که بشارت باد شما را که من محمدم پیغمبر شما و براستی که از
دار دنیا بوده اید بصفتی که خود را موصوف ساختید و از حوض کوثر سقایت ایشان خواهم کرد و ایشان از آنجا شاد
و شادان خواهند برگشت ○ در منتخب ابن طریح ایده الله مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مدینه در عرفه
از عتراوات خروج نمود علی علیه السلام را با خود همراه برد و حسین صلوات الله علیهما با و آمدند و فاطمه همراه در خیمه

باقی

باقی ماند نه زیرا که در آنوقت آنده گل گلستان رسالت و دو ریحان بوستان ولایت صغیر السن بودند
پس روزی شاهزاده حسین صلوات الله علیه قدم از منزل بیرون نهاده در شوارع مدینه سیر کنان گذارش
بنخلستان و بساتین حوالی مدینه افتاد و در آنوقت آنحضرت سه ساله بود پس در آنحال صالح یهودی بوی بر خورده
کرده او را اخذ نموده بخانه خود برده از مادرش پنهان تا آنکه آفتاب بوقت عصر رسید از حسین اثری ظاهر نشد
از محنت فراق آنحضرت آن خاتون قیامت مهموم و مغموم گشت و متفکر البال و مضطرب الاحوال در مابین منزل و
مسجد نبی صلی الله علیه و آله هفتاد مرتبه تردد نمود و احدی را خبر نداد الا آنکه بطلب حسین علیه السلام رو آن مینمود آخر الامر
متوجه امام حسن علیه السلام شده گفت ای نور دیده رمد دیده و سرور سینه محنت کشیده برخیز و برادرت حسین را
طلب نما که دلم از مفارقت کباب است پس امام حسن علیه السلام برخواسته از مدینه بیرون رفت در حوالی شهر
خانها و نخلستانها بسیار بود در آنها ندا کنان میگشت و میگفت که یا حسین بن علی یا قرة عین النبی این انت
یا اخی و عین کلام را مکرر میفرمود که ناگاه غزاله در همان ساعت پیدا شد پس آنحضرت از جانب الهی ملهم شد که
از آن غزاله سوال نماید و از برادر خود بپرسد پس گفت ای آهو آیا برادرم حسین را دیده باشی غزاله بقدرت
الهی و به برکت حضرت رسالت پناهی بنطق آمده گفت یا حسن یا نور عین المصطفی و یا سرور قلب المرتضی و یا ثمرة
فؤاد الزهرا بدانکه برادرت را صالح یهودی گرفته و در خانه اش پنهان کرده است پس آنحضرت بدر خانه
آن یهودی آمده ندا در داد و آن یهودی از خانه بیرون آمد فرمود که ای صالح برادرم حسین را از خانه ات بیرون آر
و تسلیم من نما والا که مادرم را خواهم گفت که در اوقات سحر بر تو نفرین خواهد کرد از خدا مسئلت خواهد نمود که
در روی زمین یک یهودی باقی نخواهد ماند پس از آن به پدر بزرگوارم میگویم که شمشیر ابدار و مار از روزگار شما
برآرد و بدار البوار شما را رساند و بعرض جدم میرسانم که تا از خدا درخواهد که یک یهودی در روی زمین در دنیا نماند
صالح از گفتار آن کان فصاحت و بلاغت و معدن رسالت و ولایت متحیر شده گفت ای پسر مادر تو کیست
فرمود که مادرم زهرا دختر محمد مصطفی قلاده صفوت و در صدف عصمت و غره جمال علم و حکمت نقطه دایره فخر و
مفاخر حلقه انوار محامد و مآثر مخمر طینت وجودش از تفاحه از تفاحات جنت سرشته و حضرت یزدان در مصحف شریف عصمت
آیت تو نشته و او مادر سادات نجبا و سیده النساء دو سرا و بتول عذرا فاطمه زهرا علیها السلام است یهودی

گفت مادرت را دانستم پدرت کدام است امام فرمود که پدرم اسدالله غالب علی ابن ابی طالب ضارب
السیفین وطاعن بالرمحین وفاتح قلعه خیبر و دارنده بار رسول الله بسوی قبلتین وفدا کننده جان خود را السید ثقلین و پدر
حسن و حسین صالح گفت پدرت را نیز شناختم جدت کیست فرمود که جد من در رتبت از صدف جلیل و ثمره بیت
از شجره ابراهیم خلیل کوکب دری و نور بیت معنی از مصباح تنزیل که معلق است از عرش جلیل سید کونین
و رسول ثقلین و نظام دارین و فخر عالمین و مقتدای الحرمین و امام مشرقین و مغربین است و جد سبطین است
که احد سبطین منم حسن و برادرم حسین است پس چون امام حسن علیه السلام از تعداد مناقب نفس نفیس شریف
خود فارغ شد ظلمت کفر از دل صالح منجلی گشت و شک حیرت از چشمه چشمش روان کرد دید از روی عجب آن نیکو حسین
منطق و صفرسن و جود و فهم آنحضرت نظر کرده گفت ای میوه دل مصطفی و نور دیده مرتضی و سرور سینه زهرا ای شاهزاده
از آنکه برادرت را بتو بسپارم از احکام دین اسلام مرا خبر ده تا مطیع تو و منقاد آیین اسلام شوم پس شاهزاده
حسن احکام اسلام را بر او عرض کرد و بیان حلال و حرام از برای او فرمود پس صالح در دست امام بشرف
اسلام مشرف شده شاه شهدا حسین علیه السلام را تسلیم شاهزاده حسن علیه السلام نمود و طبقی از سیم و
سفید بر سر ایشان نثار کرده ببرکت حسن و حسین علیه السلام آن زر را بفقرا و مساکین تصدق نمود آنگاه
سید شباب اهل جنت دست یکدیگر را گرفته بخدمت خاتون قیامت آمدند و چون آن سیده دیدار
شاهزادگان را مشاهده نمود و اطمینان قلب حاصل نموده فرح و سرور و شادی افزود و روز دیگر صالح با اهل و
مال از قبیله و اقارب دست از ما بین الامام واخ الامام علیهم السلام توفیق اسلام یافت بعد از آن صالح به در
سرای فاطمه زهرا علیها السلام آمده صدای خود بثنای سادات انام بلند گردانید و روی خود را بر آن آستان
و غبار آن میمالید و محاسن خود را بعتبه عالیمقدار آن درگاه عرش پناه میسائید و میگفت ای دختر رسول خدا
بد کردم و فرزند دلبند ترا آزردم بد کرده خود پشیمانم بصفح جمیل تقصیرات مرا عفو فرما پس همسلمه آن کمال کرم
فاطمه زهرا کسی فرستاده گفت ای صالح بدان که من درباره فرزندانم رسید ترا بحل کردم و عفو فرمودم اما آن دو
دو شبلی شیر خدا و جگر گوشه علی مرتضی اند علیهم السلام پس روی اعتذار بآستان قدس مکان ایشان آورده
ایشان تقصیرات خود را عفو خواه باش پس صالح انتظار می برد تا حضرت امیر علیه السلام از آن سفر مراجعت نمود حکایت

احوال خود را بدان عنوان که بود بعرض شاه ولایت رسانید و گریبان گریبان از آن جرایمی که از وی صادر گشته
بود عذر خواه شد حضرت فرمود که ای صالح اما من نظر بنفس خود عذر ترا پذیرفتم و بصفح جمیل تقصیرات ترا عفو فرمودم
اما این دو فرزند ارجمند من دو گل گلبن نبوت و دو ریحان بوستان رسالتند روی عذر بدرگاه آنجناب باید آورد
و از بی ادبی که واقع شده عذر خواه باید گشت پس صالح باکی و حزین بخدمت رسول ثقلین آمده گفت ای سید
المرسلین ترا رحمة للعالمین ارسال نموده اند بدرستی که از من بدی و خطای صادر شده در باره فرزند تو حسین
که او را از دیده بخانه برده ام و از برادر و والده اش پنهان کرده ام شاهزاده را باره او آزرده ام الحال از کفر
مفارقت نموده داخل دین اسلام شده ام و از کرده خود پشیمانم سید عالم صلی الله علیه وآله فرمود که ای صالح
اما من از تو راضی شدم و جرمی را که از تو واقع شده بخشیدم لیکن بر تو واجب است که روی عذر خواهی بدرگاه
الهی آری و از بدی بقره عین رسول و ثمره فؤاد بتول کرده استغفار نمای تا شاید که حضرت غفار گناه ترا عفو
نماید پس پیوسته صالح در اسحار و لیالی و اوقات صلوات بدرگاه احدیت استغفار نمود و توسل و صحبت و تضرع و
زاری میکرد تا آنکه جبرئیل با حسن تجلیل از رب جلیل بر نبی نبیل صلوات الله علیه وآله نازل شد و گفت یا محمد
صالح در دست امام بن الامام اخ الامام علیهم افضل الصلوات والسلام داخل دین اسلام شد حضرت رحیم جرائم
او را معفو و مصفح نمود پس ای عزیزان همین نکته مشاکل کافیه و صاحب بصیرت منصف را وافی است که صالحی که ساعتی
آن شاهزاده را در منزل خود پنهان کرده باشد چندین زحمت کشش باید و چه کشید تا تلافی تقصیر او شود ایا
چگونه خواهد بود حال شقی که در طرف کربلا تشنه لب و تفته جگر به تیغ ستم تن شریف او را مجروح و حلق اطهر او را قطع
کرده اند اللهم احکم بیننا و بینهم بالحق و انت خیر الحاکمین و نیز مرویست که فاطمه علیها السلام بخدمت رسول صلوات الله
علیه وآله آمد در حالتی که میگریست حضرت فرمود که چه چیز میگریاند ترا ای فاطمه آن سیده فرمود که حسین را گم
کرده ام و نمی یابم پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله برخواسته گریبان گریان در طلب او روان شد پس در اثنای
راه با یهودی ملاقات کرد آن یهودی گفت یا محمد باعث گریه چیست آنحضرت صلی الله علیه وآله فرمود که فرزندم حسین
را گم کرده ام یهودی گفت محزون مباش که من او را در فلان تل دیدم که بخواب راحت گرفته بود پس حضرت
قصد آن مکان کرد و آن یهودی با او همراه شد چون به تل نزدیک شد آهویی را مشاهده کرد که شاخ سبز در دهن

گرفته تر و بكاء حسين عليه السلام ميكند پس چون ديده آهو بديدار سيد كاينات صلى الله عليه وآله افتاد بزبان
فصيح گفت السلام عليك يا شاه بي قرينه و بحقيقت او شهادت داد پس گفت كه هرگز اهل بيتي نديده ام
كه از اهل بيت تو اكثر باشد از روي بركت زيرا كه فرزندم از من مدت سه سال شده است كه غايب بود
و در طلب او اطراف عالم را طواف نموده او را نيافتم پس درين زمان ببركت فرزند مبارك تو او را يافت فرزند
خود كردم و بمطلب رسيدم پس درين خدمت خواستم باو مكافات كنم پس آن آهو بره خواست كه گذشته
خود را بعرض حضرت رسالت رساند گفت يا رسول الله سيل مرا ربوده و خلع ربا كرده و خطرات سيلان جزيره ام
انداخت و ازان جزيره سبيلي و مخرجي نمي يافتم تا آنكه قادر على الاطلاق بادي وزانيد و آن باد مرا در
درين موضع بخدمت پدر رسانيد پس رسول صلى الله عليه وآله فرمود كه ازان جزيره تا اين موضع هزار فرسخ راه است
پس آن يهودي اسلام آورده و بلبل زبانش در گلستان توحيد بشاخسار شهادت مترنم گشت و نيز مذكور است
كه ابو عبد الله بن عمر گفت كه حضرت رسول صلى الله عليه وآله را ديدم كه بر منبر خطبه ادا مينمود و در اين اثنا شاهزاده
حسين از نزد والده خود متوجه شد و در آن وقت آنحضرت طفل صغير بود و دامن جامه اش در زير پاي مبارك
مانده برو در افتاد و گريه در آمد حضرت رسول صلى الله عليه وآله آن حال را مشاهده نموده از منبر گريه كنان نزول
فرمود و آن سرور سينه را بسينه خود ضم كرده بملاطفت تمام از گريه اش باز داشت و گفت لعنت خدا
بر شيطان كه دامن فرزندم را بپاي او بپيچانيد قسم بكسي كه جانم در دست قدرت اوست كه در وقتي كه فرزندم
برو در افتاد گويا كه دل از من بشكست زيرا كه آنحضرت صلى الله عليه وآله رحيم القلب و سريع الدمعه بود و چنانكه حضرت
بنون دلبست السيد مقرر مايد كه و كان بالمؤمنين رحيما و اين حقير ميگويد كه حديث اي لا دنا اكبادنا
تصديق پاره شدن دل مبارك آنحضرت در بر و افتادند حسين عليه السلام ميكند يعني سقوط حسين
عين سقوط آنحضرت است و نيز از ابي السعادات روايت كرده كه روزي نبي الله صلى الله عليه وآله از حجره خود
بيرون آمده بر در خانه فاطمه زهرا عليها السلام گذر كرد و صداي گريه حسين عليه السلام بسمع شريفش رسيد
نداء داد كه يا فاطمه او را از گريه ساكت كن و فراموش كردن آيا ندانسته كه بكاي او باعث ايذاء
وآزار من است پس شاهزاده را گرفته بنگ چشم او را مسح نمود از ميان دو چشم او بوسيد و تبرك

نمود

خود ختم كرد صلوات الله وسلامه عليه وآله پس چگونه خواهد بود حال آنحضرت در وقتي كه آن مظلوم معصوم را ملقى بر صفا
مذبوح از قفا مرئي بر ما مشاهده نمايد انا لله وانا اليه راجعون و در همين كتاب از ليث بن سعد مرويست
كه روزي حضرت رسول صلى الله عليه وآله از صحابش نماز ميگذارد و شاهزاده حسين عليه السلام طفل صغير بود در
قرب آنحضرت نشسته بود پس هرگاه كه آنحضرت سجود نمودي برخاسته بر دوش مبارك او سوار شدي
و آن حضرت دانسته در رضاجوئي او سجده را طول دادي و هرگاه كه اراده رفع رأس از سجود نمودي
او را بمرافقت و ملايمت گرفته بر جانب خود وضع كردي و هرگاه كه بسجده ديگر فرمودي باز آن شاه
زاده چنان كردي و همچنين حال در سجده بدين منوال بود تا فارغ شدن حضرت از نماز و در آن وقت يهودي
بود و بر صف حسين عليه السلام با جدش رسول الله صلى الله عليه وآله تماشا ميكرد پس گفت يا محمد بدرستي كه شما
بارة اطفال خود ميكنيد جبر نيراكه ما نسبرا با اطفال خود نميكنيم سيد كاينات صلى الله عليه وآله فرمود كه اگر شما بخدا
و رسول او ايمان آوريد هر آينه بر اطفال صغار خود رحم خواهيد كرد پس آن يهودي با جلالت قدر و بزرگي آن
آن حضرت كرم و حسن اخلاق او را مشاهده نمود گفت وه چه نيكوست طبيعت و چه نكوست خلق تو پس ۱۳
در دست آنحضرت بشرف اسلام مشرف گشت و در كتاب مذكور مسطور است منقول از سلمان فارسي كه گفت
خوشه انگور تازه در غير وقت آن بهديه بخدمت نبي الله صلى الله عليه وآله آوردند پس آنحضرت مرا گفت اي
سلمان فرزندان من حسن و حسين را بطلب تا ازين انگور با من تناول نمايند سلمان گفت در طلب شاه
زادها بمنزل والده ايشان رفتم و ايشانرا نديدم پس بمنزل خواهر ايشان ام كلثوم رفتم از ايشان اثري
نيافتم بخدمت حضرت رجوع نموده از صورت حال او را خبر دادم پس آنحضرت از جاي خود جسته از روي اضطراب
وا ولداه و وا قرة عيناه گويان متوجه طلب ايشان شده ميگفت كه هر كس كه مرا بايشان دلالت و راهنماي
كند مر خدا است كه اثر را در اهل بهشت نمايد پس جبرئيل از آسمان نازل شده گفت يا محمد اين اضطراب و دلتنگي از
جهت چيست فرمود از جهت فرزندانم حسن و حسين و من بر ايشان از كيد يهود ميترسانم جبرئيل گفت يا محمد بر ايشان
از كيد منافقين خايف و ترسان باش زيرا كه كيد منافقين اشد از كيد يهود است و بدان اي محمد كه پسران تو
حسن و حسين در حديقه ابي الدحداح اند پس آنحضرت در همان ساعت روانه شد و من با او بودم تا داخل حديقه

شدیم وشما هزار دکان وست درگردن یکدیگر کرده خوابیده یافتیم وثعبانی را دیدیم که قطار ریحان بدهن گرفته
الله وریحان بوستان رسالت را تر وتازه مینماید پس چون دیده ثعبان بدیدار حضرت رسول صلی الله افتاد
ریحانرا از دهن گذاشت وگفت السلام علیك یا رسول الله من ثعبان نیستم بلکه ملکم از ملایکه کروبین از
ذکر پروردگار عالمیان یکچشم زدن غافل شدم پروردگار بر من غضب کرده بشکل ثعبان مسخ گردانید چنانکه
مشاهده میکنی واز آسمان بسوی زمین مطرود گردانید وعمر مرا سالهای بسیار است که طالب کسی هستم که در نزد
خدای عزوجل گرامی وعزیز باشد تا از او مسئلت نمایم که از خدای بخشاینده جهت من شفاعت نماید که از من راضی
شده باز بصورت اول خود مشکلم گرداند پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله نبرا نو در آمده شاهزادهارا تقبیل میفرمود
تا از خواب برآمدند وهریک بزانوی سید کاینات قرار گرفتند حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که ای
نور دیدها این ملکی است از ملایکه کروبین وبدرستی که یکطرفة العین از ذکر خدا غافل شده بدین صورت مسخ
گشته است پس من بدرگاه الهی مناجات کرده شمارا شفیع خواهم آورد وشما نیز از جهت او شفاعت نمایید پس
حسین علیه السلام از جای خود جسته وضو تازه کرده دو رکعت نماز گذاردند وگفتند الهی بحق جد بزرگوار ما محمد صلی
الله علیه وآله وبحق پدر ما علی مرتضی علیه السلام وبحرمت مادر ما فاطمه زهرا علیها السلام که این ملك را بحالت
مرتبه اولش رسان هنوز دعای خودرا باتمام نرسانیده بودند که جبرئیل علیه السلام با جمعی از ملایکه نازل شده
وبرضای پروردگار از آن ملك گردانیدند او را بصورت اولی بشارت داد وتسبیح گویان بآسمان
عروج نمودند جبرئیل علیه السلام تبسم کنان بحضرت رسول صلی الله علیه وآله رجوع نموده گفت یا رسول الله بدرستی که
ملك بر ملایکه هفت آسمان فخر نموده میگوید که کیست مثل من که شفاعت السیدین السبطین الحسن والحسین
حاصل من است ومن داخل شفاعت ایشانم ونیز از امام حسین علیه السلام مرویست که گفت روزی بخدمت جدم حضرت
رسول الله آمدم ابی بن کعب را در خدمت آن حضرت دیدم که نشسته بود نظر کیمیا اثر جدم که بمن افتاد وگفت
مرحبا بك یا زین السموات والارض ابی که این گفتار را از حضرت سید مختار استماع نمود گفت یا رسول الله غیر از
شما کسی زینت سموات وارض تواند بود فرمود که ای ابی بن کعب قسم بکسی که مرا بحق به پیغمبری فرستاده بدرستی
که حسین بن علی در آسمانها اعظم است از آنچه او در زمین است واسم شریفش در یمین عرش مکتوب است وبدرستی

که

که حسین مصباح الهدی وسفینة النجات است پس از آن دست حسین بن علی علیه السلام را گرفته فرمود که ایها الناس
این حسین بن علیست آگاه باشید وبشناسید او را فاضل دانید چنانکه خدای تعالی او را فاضل گردانیده
بخدا قسم که هرآینه جد او در نزد خدای تعالی وتقدس اکرم است از جد یوسف بن یعقوب علیهم السلام والبته
حسین وجدش در جنت واُمّش در جنت وپدرش در جنت وبرادرش در جنت است وعمش در جنت
وخالش در جنت وخاله‌اش در جنت ومحبانش در جنت اند ونیز روایت کرده که روزی امام حسین علیه السلام بعبدالله بن
عمرو بن العاص گذر کرد عبدالله گفت هرکه خواهد که محبوب ترین اهل زمین نسبت باهل آسمان نظر کند پس باید
که بر این شخص برگزیده وپسندیده نظر کند وحال آنکه من از روز واقعه صفین با او تکلم نکرده ام امام حسین علیه السلام
فرمود که ای عبدالله هرگاه که تو میدانی که من احب اهل ارضم باهل سما پس چرا با من مقاتله نمودی وبا پدرم
وبرادرم در حرب صفین مقاتله کردی بخدا قسم که پدرم نزد خدا ورسول او از من بهتر است پس عبدالله
عذرخواه شد وگفت ای حسین بدرستی که جد تو رسول خدا امر نموده مرا باطاعت آبا امر نموده ومن در حرب صفین
اطاعت پدر کردم آن ستیزه کسره واهل جنت فرمود که مگر تو قول خدای معین را در کتاب او نشنیده
که فرموده است وان جاهداك علی ان تشرك بی ما لیس لك به علم فلا تطعهما والله اعلم عاجل
الکما اگر والدین ترا بشرك وعصیان وا دارند اطاعت ایشان مکن پس ای عبدالله چگونه مخالفت خدا کرده
اطاعت پدر نمودی وباپدرم حرب کردی وحال آنکه رسول خدا فرموده که جز این نیست که اطاعت پدر در آن
درباره معروف لازمست نه در منکر ودیگر فرموده که اطاعت مخلوق در معصیت خالق جایز نیست پس عبدالله
ساکت شده جوابی نتوانست داد زیرا که خود را در سلك خاسران خسر الدنیا والاخرة ذلك هو الخسران
المبین دانست واز طبری مرویست که او از طاوس یمانی روایت میکند که بدرستی که حسین بن علی علیهما السلام
هرگاه که در مکان ظلمانی وتاریکی نشستی مردم از ضیاء جبین ونور نحر مبارك او راه بجانب او یافتندی
وبدرستی که حضرت رسول صلی الله علیه اکثر اوقات از جبین ونحر مبارك شاهزاده تقبیل مینمود جبرئیل علیه السلام روزی
بزمین نزول فرمود زهرا علیها را خفته وحسین علیه السلام را در مهد بنا بر جریان احوال اطفال با مهمات باکی یافت پس
جبرئیل علیه السلام نزد حسین علیه السلام نشست واو را بانواع کلامی که اطفال را تسلی دهند از گریه تسکین میداد تا آنکه

فاطمه از خواب بیدار شد و شنید که شافی حسین علیه السلام را از گریه خاموش ساخته تسلی او میدهد
و مهد او می جنبانند پس التفات کرد کسی را ندید پس آن حکایت را بحضرت رسالت پناه رسانید حضرت
اعلام او نمود که مهد جنبان حسین علیه السلام جبرئیل علیه السلام بوده است و نیز بطریق خصم از انس بن مالک
مرویست که گفت حسین علیه السلام را دیدم که حاضر جنازه بعضی اصحاب شده و با او بر آن جنازه نماز گذارد
و چون از نماز فارغ شدیم ابوهریره را مشاهده نمودم که غبار و تراب اقدام امام حسین علیه السلام را بر ردای
خود مسح مینماید پس آنحضرت فرمود که ای ابوهریره چرا چنین میکنی ابوهریره گفت یابن رسول الله مانع من ازین
عمل مشو که اگر مردم بدانند از فضل تو آنچه من میدانم هر آینه ترا بر دوش و دیده خود حمل خواهند نمود یابن رسول الله
باین دو گوشم از جدت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که بر بالای منبر میفرمود که فرزند دلبند من حسین علیه السلام
سید جمیع جوانان اهل بهشت است و او عنقریب مذبوح و تشنه و مظلوم خواهد مرد و لعنت کند خدا بر کسی که قاتل
او باشد و در همین کتاب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که آنحضرت روزی با جمعی از اصحاب
از بعضی طرق عبور میفرمود و در آن طرق جمعی از اطفال را دید که بازی میکنند پس حضرت رسول نزد یکی
طفلی از آن اطفال نشست و از میان دو چشم او بوسیده ملاطفت تمام در کنار خودش جای داد و با او
این بسیار تقبیل مینمود بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله این طفل را ما نمیشناسیم بدرستی که بتقبیل شریفت او را گرامی
و تشریف گردانیدی و در نزد او نشسته در کنار خود او را جای دادی و ما نمیدانیم او کیست پس سید عالم صلی الله علیه و آله
فرمود که ای اصحاب ملامت مکنید مرا بدرستی که من روزی این طفل را مشاهده نمودم که با حسین ملاعبت مینمود
و با صغر سن دیدم که خاک را از تراب تحت اقدام او برداشته بر دیده و روی خود مسح مینماید از آن روز محبت او
در دل من جای گرفته است و چون محبت نور دیده و فرزند پسندیده من بوده محبوب من گشته است و در روز قیامت
شفیع او و والدین او خواهم بود از جهت کرامت او و تحقیق که جبرئیل مرا خبر داد که این طفل از اهل خیر و صلاح است و در
واقعه کربلا از جمله انصار حسین علیه السلام خواهد بود پس بجهت محبت او را دوست داشته ام و نیز از ام ایمن رضی
الله عنها مرویست که گفت روزی بمنزل سیده و مولات خود فاطمه زهرا علیها السلام رفتم تا زیارت آنحضرت کنم
و آن روز روزی بود از ایام صیف بغایت گرم پس بدر خانه آنحضرت آمدم در خانه را بسته یافتم و از شقوق

درنگاه

درنگاه کردم فاطمه زهرا علیها السلام را دیدم که او را خواب ربوده بود و دست آسیا را بی مدیری دیدم و مهد
امام حسین علیه السلام را در جانب آنحضرت بحرکت جنبان مشاهده نمودم و دستی شبیه دست فاطمه زهرا دیدم
که تسبیح الهی میکند پس تعجب کنان بخدمت سید کاینات علیه الصلوة والسلام رفته سلام کردم و گفتم یا رسول الله
چیزی عجبی دیدم که هرگز مثل آن ندیده بودم فرمود چه دیده ای ام ایمن گفتم یا رسول الله قصد زیارت منزل
فاطمه زهرا کردم در خانه را مغلق یافتم و رحی را بی مدیری دیدم و گهواره شاهزاده حسین علیه السلام را
متحرک مشاهده نمودم بی آنکه کسی او را حرکت دهد و دستی را نیز دیدم که تسبیح خدا میکند شبیه دست فاطمه زهرا
یا رسول الله ازین حال تعجب کردم حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای ام ایمن بدانکه فاطمه زهرا صایم و گرسنه
و تشنه بود پس حضرت چون القاء نعاس بر او نمود تا خواب او را ربوده آنکسی که نخوابد حضرت سبحانه و تعالی
ملکی را موکل گردانید که دست آسیای او را گشته و ملکی را نیز ارسال نمود تا گهواره فرزند او حسین را حرکت
را جنبانید تا او را از نوم بیدار نماید و ملکی دیگر را موکل گردانید شبیه کف فاطمه زهرا علیها السلام که تسبیح الهی
کرده و ثواب تسبیح او را برای فاطمه علیها السلام ثبت نماید زیرا که آنحضرت در ذکر الهی سستی نمینمود پس مقدر
حقیقی چنین تقدیر کرده که هرگاه که آنحضرت بخواب راحت رود ثواب تسبیح آن ملک برای وی ثبت نمایند
گفتم یا رسول الله مرا خبر ده که طحان چه کس و مهد جنبان کدام و مسبح که بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
تبسم کرده خندید و گفت ان طحان جبرئیل و مهد جنبان میکائیل و ملک مسبح اسرافیل بود پس ای ام ایمن تامل کن و
ببین که ملایکه مقربین چگونه خدمه اهل البیت بوده اند بلکه بدان فخر مینموده اند چنانکه در کتب مسطور است که
اسرافیل فخر کرده گفت بدرستی که من از جمله حاملان عرشم و صاحب صور نفخه ام و من اقرب ملایکه ام بحضرت
ذوالجلال جبرئیل علیه السلام گفت من از تو بهترم اسرافیل گفت چرا گفت بواسطه آنکه من امینم بر وحی الهی و صاحب
کسوف و زلازل عالم پس ایشان خصومت بدرگاه احدیت بردند بایشان وحی شد که ساکت بوید و
جلال خودم که کسی را خلق کرده ام که از شما بهترند حالیا نظر بساق عرش کنید پس ایشان نظر بساق
عرش کرده دیدند که بر آن نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و فاطمه و الحسن و الحسین خیر خلق الله
جبرئیل بعد از مشاهده آن نقل گفت پروردگارا بحق آنکه و مانکه مرا از خادمان ایشان گردان بر وفق

شد که این مرتبه عظمی و درجه کبری را کرامت نمودیم پس چون آن منصب عالی نامزد جبرائیل شد بر جمیع ملائکه فخر نمود
و گفت مثل من کیست و حال آنکه من خادم محمدم پس حجت جمیع ملائکه شکسته شد و یارای فخر ایشان بر جبرائیل
نماند بیت بر جبرائیل و زلف حور العین ۞ همه جاروب آستان شماست ۞ و نیز از فاطمه زهرا علیها السلام مرویست
که روزی از روزها پدرم رسول خدا داخل منزل ما شد و گفت ای فاطمه بدرستی که در بدن خود ضعیفی می یابم
فاطمه گفت ای پدر پناه میبرم بخدا از ضعف بدن شریف تو فرمود که ای فاطمه آن کسای یمانی بیاور و بر من
بپوشان گفتم فرمان بردارم و کسای را بر او پوشانیدم و نظر میکردم در آن اثنا روی مبارک آنحضرت
را چون ماه چهارده درخشان دیدم و بر آن حال نگذشت الا ساعتی که فرزند دلبندم حسن مجتبی متوجه من شد و گفت
السلام علیک یا اماه گفتم و علیک السلام یا قرة عینی و ثمرة فؤادی گفت مرا یا اماه استشمام بوی خوشی
مینماید گویا بوی خوش جدم رسول خداست صلی الله علیه و آله گفتم بلی در تحت کسا است پس حسن مجتبی
بسوی کسا متوجه شد و گفت السلام علیک یا جداه السلام علیک یا رسول الله آیا رخصت دخول تحت کسا
میدهی مرا فرمود که رخصت است پس آنحضرت داخل تحت کسا شد و نگذشت مگر ساعتی که حسین علیه السلام
رسید و گفت السلام علیک یا اماه بدرستی که بشامم بوی خوشی میرسد گویا رایحه جدم رسول الله است
فرمود که بلی ای نور دیده من جدت و برادرت در تحت کسا اند پس حسین علیه السلام نزدیک کسا شد و
گفت السلام علیک یا جداه و السلام علیک یا من اختاره الله آیا رخصت میدهی که با تو داخل کسا شوم
فرمود رخصت است پس آنحضرت داخل تحت کسا شد پس در آن اثنا ابوالحسن علی ابن ابی طالب علیهما السلام حاضر
و گفت السلام علیک یا بنت رسول الله در جواب گفت و علیک السلام فرمود که بشامم بوی برادرم و ابن عمم
رسول صلی الله علیه و آله میرسد گفت بلی او با فرزندان تو در تحت کسا است پس بسوی کسا رو آورد و گفت السلام
علیک یا رسول الله آیا مرا رخصت میدهی که با شما در تحت کسا باشم فرمود بلی اذن دادم ترا پس علی علیه السلام نیز در
تحت کسا داخل شد پس فاطمه زهرا علیها السلام نزدیک آمد و گفت السلام علیک یا اباه و السلام علیک یا رسول الله
آیا اذن دخول در تحت کسا با شما حاصل شود مرا فرمود آری تو ماذونی پس فاطمه علیها السلام با ایشان داخل شد
چون همه ایشان در تحت کسا جمع شدند حضرت عزت جلت عظمته فرمود که ای ملائکه من و ای ساکنان سموات من

بدرستی

بدرستی که خلق نکرده ام سماء مبنیه و نه ارض مدحیه و نه قمر منیر و نه شمس مضیئه و نه فلک دوار و نه بحر جاری و نه
فلک ساری را الا برای محبت این پنج تن که در تحت کسا اند جبرائیل علیه السلام گفت پروردگارا در
تحت کسا کیانند فرمود که اهل بیت نبوت و معدن رسالت فاطمه و پدرش و شوهرش و دو فرزندش جبرائیل
علیه السلام گفت پروردگارا مرا اذن میدهی که بر زمین هبوط نموده ششم ایشان باشم پس جبرائیل رخصت یافت
و بر زمین هبوط نموده و گفت السلام علیک یا رسول الله العلی الاعلی یقرئک السلام و یخصک بالتحیة و
الاکرام و میگوید ترا که قسم بعزت و جلال خودم خلق آسمان مبنیه و زمین مدحیه و ماه منیر و آفتاب مضیء و
فلک سایر و بحر جاری نکرده ام الا از جهت محبت شما و مرا رخصت داد که با شما داخل کسا شوم و بعرض رسانیم
آیا رخصت هست یا رسول الله حضرت صلوات الله علیه و آله فرمود که ترا نیز رخصت دادم پس جبرئیل علیه السلام
با ایشان داخل کسا شد و بعرض رسانید که بدرستی حضرت عزت جلت عظمته بشما وحی کرده میفرماید که انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا بعد از تبلیغ جبرائیل علیه السلام وحی الهی حضرت
امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام فرمود که یا رسول الله مرا خبر ده که مارا درین جلوس در تحت کسا در نزد خدا
چه مقدار فضل است پس نبی الله صلی الله علیه و آله فرمود که قسم بکسی که مرا بحق برسالت بخلق ارسال نموده و بپیغمبری
برگزیده که در هیچ مجلسی و محفلی از مجالس و محافل اهل ارض که در و جمعی از شیعه و محب ما باشد الا آنکه رحمت بر ایشان
نازل میشود و ملائکه بر گرد ایشان میگردند و از جهت ایشان استغفار مینمایند تا آنکه از مجلس متفرق شوند پس حضرت
امیر فرمود که اذا والله فزنا و فازت شیعتنا و رب الکعبة بخدا و رب کعبه که ما و شیعه ما رستگار شدیم پس رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که با آن کسی که مرا بحق بنبوت مبعوث کرده و برسالت اصطفا و اختیار نموده که ذکر ما
در هیچ محفلی و محافل اهل ارض نشود که در آن جمعی از شیعه ما باشند و در میان ایشان مهمومی و مغمومی باشد الا آنکه حضرت
حق بجهت تفریج هم و کشف غم او میکند و هیچ حاجتمندی نباشد الا آنکه قاضی الحاجات حاجت او را روا میسازد پس حضرت
علی علیه السلام فرمود که درین صورت بخدا که فوز و فلاح و سعادت از برای ماست و همچنین شیعه ما فایز و سعادتمند بودند در دنیا و آخرت
و صلی الله علی محمد و آله اجمعین ۞ و نیز در خبر از سید البشر صلی الله علیه و آله مرویست که حسنین را علیهما السلام فرمود که
شمایید گوشواره عرش رحمن و شمایید لؤلؤ و مرجان و اصحاب گفتند یا رسول الله صلوات الله علیه و آله بیان فرما که ایشان چگونه

گوشواره عرش رحمن اند سید کاینات صلوات الله علیه فرمود که هرگاه روز قیامت شود عرش رحمن را بهر زینتی که منظور باشد
مزین بسازند پس از ان دو منبر از نور آورده یکی را بر یمین عرش و دیگر برابر یسار عرش وضع بنمایند و طول هریک از آن
دو منبر صد میل خواهد بود و بعد از ان امام حسن و امام حسین علیهما السلام را با عزاز تمام حاضر بنمایند بر یکی از آن دو منبر حسن
و بر دیگری حسین تمکین می یابند پس حضرت رحمن ایشان را زینت عرش خود سازد چنانکه عروس را گوشواره زینت باشد
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در روز قیامت ارکنت عرش منبرها وضع خواهند نمود که از جهت شیعیان حسن
و شیعه اهل بیت من که مخلص باشند در ولایت ما پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای بندگان بسوی من آیید تا نشر
کرامت و رحمت خود بر شما کنید زیرا که در دار دنیا از اعدا بشما آزار و ایذا رسیده است و در همان کتاب از ابن عباس
و ابی رافع مرویست که گفتند روزی در خدمت نبی الله نشسته بودیم که ناگاه جبرئیل علیه السلام نازل شد و با او
بود جامی از بلور احمر که پر بود از مشک و عنبر پس بحضرت سلام داد و گفت پروردگار عالم سلامت میرساند و این جام را
بتحفه بحضرت تو فرستاده و ترا مامور ساخت با آنکه بعلی علیه السلام و فرزندان او همین جام را برسانی پس آنجام چنان
بدست سید دو جهان رسید سه مرتبه تکبیر گفته بزبان تند تلاوت نموده خواند که بسم الله الرحمن الرحیم طه ما انزلنا علیک القرآن
لتشقی حضرت رسول صلی الله علیه و آله اورا بوسیده و بعلی علیه السلام کرامت نمود و چون بدست آنحضرت رسید جام را گرفته
گفت بسم الله الرحمن الرحیم انما ولیکم الله و رسوله تا آنجا که الذین یؤتون الزکوة وهم راکعون پس حضرت
امیر علیه السلام اورا بوسیده بامام حسن علیه السلام تحیت نمود پس چون جام بدست امام حسن علیه السلام رسید گفت
بسم الله الرحمن الرحیم عم یتساءلون عن النبأ العظیم پس آنحضرت استشمام را کرده آنجام نموده بامام حسین علیه السلام
عطا کرد و چون بدست آن امام همام آنجام رسید این آیت را الی هدایت تلاوت نمود که بسم الله الرحمن الرحیم
قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی باز رجوع بحضرت رسول صلی الله علیه و آله کرده آنجام را بدست پس
آنحضرت مشرف شد رسول صلی الله علیه و آله اقرار نمود که بسم الله الرحمن الرحیم الله نور السموات والارض پس بعد النعیم
که آنجام باسمان صعود نمود یا بزمین نزول کرد و تلاوت جام آیات باهره را نیست الا آنکه از جهت
دلالت کردن بر کرامات ظاهره و باطنه ایشان صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و از جمله کرامات
امام حسین علیه السلام آن بود که سید کاینات علیه و آله افضل الصلوات فرزند ارجمند خود ابراهیم را فدای او نمود

چنانکه در بعض

چنانکه در بعضی از اخبار از سید مختار مرویست که روزی شاهزاده حسین علیه السلام را بزانوی راست گرفته
و فرزند عزیز دلبند خود ابراهیم را بزانوی چپ خود تمکین داده بود و گاهی از گل رخسار این می بوسید و گاهی بر گلبرگ رخسار
آن بوسه میداد پس در ان اثنا جبرئیل امین از جانب رب العالمین نزول فرمود و گفت یا محمد بدرستی که حضرت
غیور او نوباوه باغ رسالت را بتو وانمیگذارد و وانمیگذارد بلکه یکی ازین دو گلبن ولایت را از تو خواهد ستد در
اختیار هر یک مختاری یا محمد بدرستی که ایزد متعال بقبض روح یکی ازینها امر فرموده حضرت فرمود که ای برادر من جبرئیل
می اندیشم که اگر حسین بمیرد علی و فاطمه و حسن و من بر او خواهیم گریست و اگر فرزندم ابراهیم وفات نماید گریه تنها مخصوص
من خواهد بود پس از پروردگار رسالت مآب ابراهیم را بسوی خود قبض نماید پس بعد از سه روز ابراهیم
بسوی رحمت ایزدی پیوست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله را حال آن بود که هرگاه که امام حسین علیه السلام
را متوجه میدید میگفت مرحبا بکسی که فرزند خود ابراهیم را فدای او کرده ام پس ای عزیز خوب تامل نما و ببین
که فرزند فضیلت آن شاهزاده بچه مرتبه است و اگر هیچ نباشد همین فضل او را کافیست و نیز از طریق مذکور از
ابی هریره مرویست که روزی حضرت رسول صلوات الله علیه و آله بر آمد امام حسن و امام حسین علیهما السلام را
او بود یکی را بدوش راست و یکی را بدوش چپ گرفته گاهی از رخسار این و گاهی از عذار آن میبوسید
تا زمانی که آنحضرت بقدوم شریف مجمع ما را مزین گردانید پس مردی باو گفت که یا حضرت ایشان را دوست
میداری حضرت فرمود که هر که ایشان را دوست دارد چنانست که مرا دوست داشته باشد و هر که با ایشان بغض کند چنانست
که با من بغض کرده باشد و بطریق مذکور از ابن عباس مرویست که سید کاینات و خلاصه موجودات علیه افضل الصلوة و
اکمل التحیات فرمود که دوستدار حسن و حسین در بهشت عنبر سرشت رفیق من خواهند بود و نیز از ابن عباس منقولست
که روزی در خدمت سید کاینات صلی الله علیه و آله حاضر بودم علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام جلیس آنحضرت
بودند که در آن اثنا جبرئیل علیه السلام نازل شد و با او سیبی بود پس آن سیب را تحفه بعرض حضرت رسول صلی الله علیه و آله
رسانید و آنحضرت بامیر المؤمنین علی علیه السلام کرامت کرد و امیر المؤمنین آن سیب را ببرد او را بوسید و با سید کاینات داد و باز
آنحضرت آن سیب را بامام حسن علیه السلام عطا فرمود آن شاهزاده نیز بوسیده و بوییده و سرا باز داد و آنحضرت آنرا
گرفته بشاه شهید علیه التحیة و الثنا عطا نمود شاهزاده حسین نیز آنرا تقبیل نموده بجانب رسالتپناه باز رسانید و بسید عالم

صلی الله علیه وآله آن سیب را بفاطمه علیها السلام تحیت نمود و خاتون بهشت نیز آنرا بوسیده به پدر بزرگوار خود باز داد
و پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله مرتبهٔ چهارم بامیر المؤمنین علی علیه السلام تحیت فرمود و حضرت امیر خواست که بار دیگر آنرا بآنحضرت
رسول صلوات الله علیه وآله نماید آن تفاح از دست مبارک آنحضرت ساقط شد به دو نصف شق شد و از آن نوری ساطع
گشته باسمان رسید و بران دو سطر مکتوب بود که بسم الله الرحمن الرحیم تحیة من الله تعالی الی محمد المصطفی و
علی المرتضی و فاطمة الزهرا و الحسن والحسین سبطی رسول الله و امان لمحبیها یوم القیمة
من النار این سیب تحیت است از جانب خدای تعالی بر حضرات مذکوره علیهم السلام و امانت از برای محبان ایشان در روز قیامت
از آتش و نیز از ابی سلمان راعی منقولست که گفت از حضرت رسول صلی الله علیه وآله شنیدم که میگفت شبی که مرا بمعراج
بردند حضرت جلیل جل جلاله فرمود که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه گفتم والمؤمنون فرمود راست گفتی یا محمد
کرا خلافت دادی بامت گذاشتی گفتم بهترین امت را فرمود که علی ابن ابی طالب گفتم بلی ای علام الغیوب فرمود ای
محمد من بزمین مطلع شدم مطلع شدنی و ترا از اهل زمین اختیار کردم پس مشتق ساختم از برای تو اسمی از اسماء خود
پس محمود منم و تو نیز محمودی پس ثانی الحال مطلع بزمین شدم پس اختیار نمودم علی را و مشتق نمودم از جهت او اسمی از اسماء خود
منم الاعلی و اوست علی یا محمد بدرستی که من خلق کردم ترا و خلق کردم علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان را از اولاد
حسین از اصل یک نور از نور خودم و عرض کردم ولایت شما را بر اهل سموات و اهل ارض پس کسی که قبول کرد ولایت شما را
نزد من از مؤمنان است و کسی که انکار ولایت شما نمود در نزد من از کافرانست یا محمد اگر بنده از بندگان بندگی
کند مرا تا آنکه منقطع [illegible] و بمانند مشک پوسیده گردد پس آن انکار ولایت شما نماید مغفرت او نخواهم کرد تا آنکه
اقرار بولایت شما نماید یا محمد میخواهی که حجتهای ترا ببینی گفتم بلی ای پروردگار من فرمود که بجانب عرش التفات نمای
التفات نمودم در آن مقام شریف نظر بامیر المؤمنین علی و فاطمه و حسن و حسین و علی ابن الحسین و محمد ابن
علی و جعفر ابن محمد و موسی ابن جعفر و علی ابن موسی و محمد ابن علی و علی ابن محمد و حسن ابن علی والمهدی افتاد
دانستم ایشان را دیدم در نور بغایت روشن و قیام نموده نماز میگذارند و مهدی در میان ایشان گویا کوکب دری است
و حضرت عزت جلت عظمته فرمود که یا محمد اینها حجتهای منند و مهدی علیه السلام حجت واجب است از برای اولیای من
و انتقام کشنده است از اعدای من شعر هم النور نور الله جل جلاله هم التین والزیتون والشفع والوتر

مهابط وحی الله

مهابط وحی الله خزان علمه میامین فی ابیاتهم نزل الذکر و اسمائهم مکتوبة فوق سرادق عرشه و مکنونة
من قبل ان یخلق الذر فلولاهم لم یخلق الله آدم و لا کان زید فی الانام و لا عمرو و لا سطح ارض و لا رفع سماء
و لا طلوع شمس و لا اشراق البدر و نوح بهم فی الفلک لما دعی نجی و غیض به طوفانه و قضی الامر و لولا
هم نار الخلیل لما قدت سلامة و بردا و انتقی ذلک الجمر و لولاهم یعقوب ما زال حزنه و لا کان ایوب
ینکشف الضر و لان لداود الحدید بسرهم فقدر فی السرد یحکیه الفکر و لا سلیمان البساط بهم دعا سیلت له عین
یفیض بها القطر و سخرت الریح الرخا بامره فغدوتها شهر و روحتها شهر و هم سر موسی فی العصی عند ما عصی
اوامره فرعون و التقف السحر و لولاهم ما کان عیسی بن مریم لقادر من طی اللحود له نشر سری سرهم فی
الکائنات و فضلهم و کل نبی فیه من سرهم سر مصابکم یا آل طه مصیبة و رزء علی الاسلام احدثه الکفر ترجمه
ذات شما است نور خدا بحق قدره زیتون و تین شما و شمائید شفع و وتر خزان علم و مهبط وحی خدا شما
بیت شماست منزل قرآن و فیض ذکر مکتوب باد اسم شما بر فراز عرش مکنون بود ذات شما قبل ذرات
شماست علت ایجاد هر چه هست ور نبود آدم و حوا و عمر و زید نه سطح ارض میشد و نه رفع آسمان نه نور طلع
کردی و نه مه شدی به بدر نوح از بلا بدعوت ایشان نجات یافت طوفان فرو نشست و روان شد قضای امر
گر ذات پاکتان نشدی آتش خلیل برد و سلام کی شد و انطفای جمر یعقوب کی از محنت هجران لحدی خلاص
زایوب تا ابد نشدی کشف ضر در کائنات هست شما سرانتیست بعزان سر شما یافتند سر و از جمله اخبار
سید کاینات صلوات الله علیه از شهادت سید شهدا علیه التحیة والثنا حدیث معتبر است و در کتاب
ابا مخنف رحمه الله علیها و در منتخب مذکور نیز مسطور است منقول از ام سلمه رضی الله عنها که گفت روزی
حضرت رسول صلی الله علیه وآله در منزل من بود و بر فراش بر قفای مبارک خود خوابیده بود و پای راست خود را
بر بالای پای چپ گذاشته آرام گرفته بود و بر ان اثنا حسین علیه السلام متوجه شد و دست شریف آن
شاهزاده در آن وقت سه سال و چند ماه رسیده بود پس چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله او را بنظر
دید فرمود که مرحبا بقرة عینی و مرحبا بثمرة فؤادی پس آنشه و خرامان خرامان رفتار مینمود تا آنکه بر سینه مبارک
آن سید قرار گرفت و جلوس را طول داد ترسیدم که باعث تعب حضرت گردد خواستم که او را از

سینه سید کاینات بر دارم فرمود که ای ام سلمه او را واگذار که هرگاه اراده فرود آمدن نماید فرود آید ای ام
سلمه بدانکه هر که بیک موی از بدن مبارک او ایذا رساند پس تحقیق که مرا ایذا رسانیده است ام سلمه گفت او را
واگذاشتم و از پی کار خود رفتم چون باز آمدم آنحضرت را گریان دیدم از سبب آن شادی و خوشحالی و از این گریه
و حزن تعجب نموده گفتم ای سید خدا چشم ترا گریان نگرداند باعث این گریه چیست در الحال دیدم که در دست مبارک
خود چیزی دارد و بدان نظر کرده میگرید فرمود که ای ام سلمه آیا نمی نگری پس ملاحظه نمودم در دست مبارکش تربتی
دیدم گفتم این چه تربت است فرمود که در همین ساعت این تربت جبرئیل آورد و گفت یا رسول الله این طینتی است
از ارض کربلا و این طینت فرزند تو حسین است و تربت اوست که در وی مدفون خواهد گشت پس ای ام سلمه این تربت
در قاروره کرده محافظت نما و هرگاه ببینی و مشاهده نمایی که خون و خشک گردیده پس بدان که فرزندم حسین را شهید
کرده اند و این واقعه بلا بعد از من و بعد از پدر و مادر و جده و برادر او صورت خواهد بست پس گریان گشتم
و تربت را از دست حضرت گرفته آنچه فرموده بود فرمان بردم و رایحه آن تربت مثل رایحه مشک اذفر بود پس در
ایام ستین سید شهدا بسوی ارض کربلا مسافر شد و در دل خود احساس ترسی نمودم و همه روزه بجستن قاروره میکردم
روزی بر سبیل عادت در قاروره نظر کردم ناگاه دیدم که آن قاروره منقلب بخون عبیط گشته یقین کردم که آن
غریب مظلوم شربت شهادت چشیده است ابتدای صیحه و نوحه آغاز کردم آن روز را بگریه و زاری تا شب گذرانیدم و از
نهایت حزن و محنت طعام اکل ننمودم و شراب نیاشامیدم و خواب بچشم من نمی آمد تا پاره از شب گذشت پس غاشی
ربوده در آن اثنا حضرت رسول صلی الله علیه و آله را متوجه دیدم و بر سر و محاسن شریف او خاک و غبار بسیار مشاهده کردم
پس آن خاک را با آستین خود از سر و روی آنحضرت پاک میکردم و میگفتم نفسی لنفسک الفداء این چه حالتست یا رسول الله
و این گرد و خاک بر سر و محاسن شریف تو از کجاست فرمود که همین ساعت از دفن حسین علیه السلام فارغ
شدم پس از خواب برعب تمام بیدار شدم و خود را از ناله و فریاد نتوانستم ضبط کرد وا حسیناه و والداه و وا مهجة
قلباه گویان گریه را بلند کرد بدر زنان مدینه و مخدرات بنی هاشم و غیر ایشان متوجه شدند و گفتند یا ام المؤمنین
چه خبر است و ترا چه میشود از آن قصه جانسوز ایشان را خبر دادم صراخ و فریاد همه بلند شد و شیون قیام نمود و از نو
بنا بود روزی که حضرت رسول صلوات الله علیه و آله از دنیا رحلت نموده بود و پس ایشان همه یکمرتبه صیحه و نوحه کنان

کریبان

گریبان دریده و سر برهنه روی بقبر رسول صلی الله علیه و آله آوردند و از روی عجز و زاری گفتند یا رسول الله قتل
الحسین ام سلمه گفت قسم بذات پاک الهی که بغیر از خدای هیچ نیست تصور نمایند که مگر قبر با صاحب قبر بموج
در آمد و زمین متحرک و متزلزل گردید بمرتبه که بیم آن شد که ما را بخود فرو برد پس از آنجا مشقوقة الجیوب و منشورة
الشعور و باکیة العین منحرف گشتیم ابو مخنف آورده که ام سلمه از حرم محترم رسول صلی الله علیه و آله کسی بود که فاطمه
زهرا علیها السلام را پرورده بود و از جمله حدیث قمرین و حدیث ثقلین است و چون مولانا حسین رحمه الله
در کتاب روضة الشهداء آنرا و حدیث را تعلیم [illegible] بود و در ذکر آنها این حقیر را [illegible] کرده اهمال نمود
اتحاد حدیث ثقلین ادراک با فات آنها ان شاء الله تعالی ۵ و در بحار کتاب منتخب از هشام بن عروه از
ام سلمه ام المؤمنین روایت که گفت روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دیدم که بر فرزند خود حسین
علیه السلام لباسی می پوشانید که از لباس اهل دنیا نبود و حضرت بدست مبارک خود بند های
قبای حسین علیه السلام را می بست پس گفتم یا رسول الله این حله چه حله است فرمود که این هدیه است که پروردگار من
بر من از جهت حسین علیه السلام هدیه فرستاده و طراز آن از زغب جناح جبرئیل است و اینست که من این
لباس را بوی میپوشانم و او را باین لباس مزین میسازم و امروز روز زینت اوست و من او را بیارا سته میدارم و
شیخ صدوق رحمه الله در امالی خود از امام رضا علیه التحیة والثناء روایت کرده که امام حسن و امام حسین علیهما السلام
از لباس عاری بودند و چون عید رسید با مادر خود فاطمه زهرا علیها السلام گفتند که یا اماه اطفال مدینه بغیر از ما همه
بلباس فاخر مزین شده اند بر چه است که بلباس عید ما را زینت نمیکنی و حال آنکه می بینی ما غرسانیم پس خاتون جنت فرمود
که ای نور چشمان ثیاب شما در نزد خیاطست هرگاه که نموده بمن آرد روز عید شما را مزین خواهم نمود مطلب آن سیده نساء عالم
شاهزادگان بود و چون شب عید شد همان قول را تکرار نمودند و گفتند یا اماه امشب شب عید است پس آنحضرت گریان
گشت و گفت ای روشنایی دیده ها خاطر شریف جمع نمایید که ان شاء الله خیاط لباس شما را خواهد آورد و من شما را مزین
خواهم نمود و چون پاسی از شب گذشت و آن شب عید بود ناگاه قارعی قرع باب نموده حلقه بر در زد پس آن
سیده فرمود که در کوبنده کیست شخص ندا در داد که یا بنت رسول الله در بگشا که منم خیاط لباس شاهزادگان حسن و حسین
را دوخته آورده ام پس چون در گشودم شخصی دیدم که از و خوش هیبت تر و خوشبوتر کسی را ندیده بودم پس بسته [illegible]

بن آدم و بازگشت فاطمه علیها السلام داخل منزل شده مندیلی را گشوده دو دراعه و دو قمیص و دو دو سراویل
و دو ردا و دو عمامه و دو کفش مشاهده نمود و از دیدن آن ثواب بغایت مسرور گشت و چون حسنین علیهما السلام
بیدار شدند خاتون قیامت آن لباسها را بر ایشان پوشانید و باحسن زینتی ایشانرا مزین گردانید
پس روز عید نبی الله صلی الله علیه و آله داخل منزل ایشان شد و شاهزادگان را از آن تقبیل نموده عید
مبارک باد گفت و بر کتف شریف خود ایشانرا تقبیل نموده برداشته نزد مادر بزرگوار ایشان آورد و گفت
یا فاطمه خیاطی که ترا ثواب عطا نموده دانستی که بود گفت لا والله ندانستم و نزد خیاطی نیز لباسهای نداشتم
خدا و رسول بدین قضیه اعلمند حضرت فرمود که ای فاطمه آنکس خیاط نبود بلکه او رضوان خازن جنان بود
و آن ثیاب از حلل جنت بود و جبرئیل امین مرا از جانب رب العالمین از این قصه خبر داد و صدوق قمی رحمه الله
در کتاب امالی خود از ابن عباس روایت کرده که گفت روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته
بود که در این حال امام حسن علیه السلام داخل شد پس چون دیده سید عالم بدیدار شاهزاده حسن صلوات الله
علیهما افتاد گریان شد و گفت الی الی یا بنی یا فرزند بسوی من آی و بجانب من شتاب و همچنین مکرر
نزدیکتر میفرمود تا آنکه بر زانوی راست خود او را قرار داد پس امام حسین علیه السلام متوجه شد پس چون نگاه کرد
او را نیز دیده گریان شد و گفت بمن آی و او را نیز تا کشید نزدیک خود میطلبید تا بر زانوی چپ خود او را نیز
جای داد و بعد از آن فاطمه زهرا علیها السلام تشریف ارزانی فرمود پس چون آن سیده را دید گریست
و گفت ای فرزند پیش و او را در برابر خود تمکین داد پس از آن شاه ولایت امیر مؤمنان علیه الصلوة والسلام
اقبال فرمودند و چون آن حضرت را نیز دید گریه کرد و گفت الی یا اخی و مدام پیش آی پیش آی
میفرمود تا آنکه بر جانب راست خود بشرف مجالست مشرف گردانید اصحاب گفتند یا رسول الله از این
بزرگان احدی را ندیدی الا آنکه گریستی و حال آنکه رویت ایشان باید که باعث سرور شما باشد سید
کاینات صلی الله علیه و آله فرمود که قسم بکسی که مرا بنبوت برای جمیع خلق گزیده بدرستی که من و ایشان
اکرم خلقیم در نزد خدای و بر روی زمین مخلوقی که بمن محبوب تر باشد از ایشان نیست اما علی ابن ابی طالب علیه السلام
پس بدرستی که او برادر من و شفیق من و صاحب امر امامت بعد از من و صاحب لوای من در دنیا و آخرت

وصاحب

و صاحب حوض من است و او مولای هر مسلم و امام کل مؤمن و قاید کل تقی است بسوی جنت و او قیم من است
بر اهل من و امت من در حیات من و بعد از ممات من محب او محب من است و مبغض او مبغض من است
و بسبب ولایت او امت من مرحوم شد و بسبب مخالفت او ملعون گشت و بدرستی که من چون اقبال
او را دیدم گریان شدم زیرا که بخاطر رسانیدم از مکر و غدر امتی که بعد از من با او خواهند کرد و او همیشه
در محل حقی که خدای تعالی بعد از من برای او قرار داده است خواهد بود و همیشه امر امامت با او خواهد بود
تا آنکه ضربتی بر فرق مبارک او خواهند زد تا از آن ضربت محاسن شریفش بخون رنگین خواهد گشت در افضل
شهور که آن مبارک رمضان است الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ
و اما دختر فاطمه پس بدرستی که او سیده زنان است از اولین و آخرین و او پاره از من است و نور
دیده من و میوه دل و روح من است و او حوراء انسیه است و هر زمان که وی در محراب قیام نموده متوجه
پروردگار خود شود ملایکه آسمان را نورش میرسد چنانکه کواکب آسمان اهل زمین را نور میرسد و حضرت عزت
جلت عظمته با ملایکه خطاب کرده میفرماید که ای ملایکه من کنیز من فاطمه سیده کنیزان من نظر کنید که در برابر من قیام
نموده و از ترس من لرزه بر فرایص او افتاده و بدل متوجه عبادت من گشته شاهد باشید که من شیعیان وی
او را از آتش دوزخ امان دادم و بدرستی که من او را چون دیدم بخاطرم رسانیدم آنچه را که با او بعد از من خواهند کرد
گویا که من مشاهده مینمایم که ذلت و خواری بخانه او داخل کرده او را بحرمت و بیقدر نموده حق او را غصب کرده اند
و او را از میراث منع نموده و پهلوی او را شکسته اند و او در آن حالت یا محمداه ندا خواهد کرد و کسی اجابت وی
نخواهد نمود و فریادرس خواهد طلبید کسی بفریاد وی نخواهد رسید و پیوسته بعد از من محزون و مکروب و گریان
خواهد گردید گاهی انقطاع وحی را از خانه یاد آورده خود بخاطر خواهد رسانید و گاهی از فراق من نالان خواهد بود
گر شب در آید از فقد صوت من که در زمان صلوة من می شنید مستوحش خواهد گشت پس در آن حال حضرت رب
ملایکه را مونس او خواهد گردانید پس با وی ندا خواهند کرد بطریقی که مریم بنت عمران را ندا میکردند پس میگویند
که یا فاطمه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ یا فاطمة اقْنُتِي
لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ پس از درد او بیماری مستولی شده مریض

خواهد کرد پس حضرت رحیم مریم دختر عمران را خواهد فرستاد تا بیمارداری وی نموده مونس او گردد و در آن بیماری
با پروردگار خود مناجات کرده خواهد گفت که پروردگارا از صحبت اهل دنیا تنگ آمدم و از این زندگانی بغایت دلگیرم
پس مرا به پدر بزرگوارم برسان پس حضرت بیچون وی را بمن رساند و او اول کسی باشد از اهل بیت
من که بمن ملحق شود پس چون نزد من آید در حالتی که از ستم اعدا المحنت زده و کربت کشیده مغموم و مغصوب و مقتول
باشد پس در آنحال خواهم گفت که اللهم العن من ظلمها بار الها از رحمت دور کن کسی را که بر فاطمه ظلم کرده باشد
و عاقب من غصبها و عذاب کن کسی را که حق او را غصب کرده باشد و ذلّ من اذلها و خوار کن کسی را
که او را خواری کرده باشد و خلّد فی نارک من ضرب جنبها حتی القت ولدها و ابدی در آتش دوزخ بدار
کسی را که بپهلوی آن مظلومه زد تا آنکه فرزندش را سقط نمود پس بدین دعا ملائکه آمین خواهند گفت و اما حسن
علیه السلام پس بدرستی که وی فرزند دلبند من و از من است و نور دیده من و ضیاء قلب من و میوه دل
من است و او سید جوانان اهل جنت است و حجت خداست بر امت امر وی امر من و قول من است کسی
که تابع وی شود پس آنکس از من است و آنکه عاصی وی شود وی از من نخواهد بود و بدرستی که چون من بوی
نظر کردم بخاطرم رسید آنچه بر وی جاری خواهد شد بعد از من از ذل و خواری و همیشه حزین و غمگین خواهد بود
تا آنکه مسموم و مظلوم و مقتول گردد پس در آنحال ملائکه هفت آسمان برای موت وی گریان خواهند شد
و از جهت وی خواهند گریست هر چه هست حتی مرغان هوا و ماهیان دریا پس هر کسی که بر وی بگرید کور
او نخواهد رسید در روزی که چشمها کور شود و کسی که برای وی محزون شود دلش محزون نخواهد شد در روزی
که دلها محزون شوند و کسی که در بقعه شریفش زیارت وی کنند ثابت خواهد شد قدم وی بر صراط روزی
که قدمها در آن لغزند و اما حسین علیه السلام پس بدرستی که او از من است و فرزند ارجمند من است
و بهترین خلق است بعد از برادرش و او امام مسلمانان و مولای مومنان است و خلیفه رب العالمین
و غیاث المستغیثین و کهف المستجیرین و حجة الله علی خلقه اجمعین است و او سید جوانان اهل جنت و
نجات امت است امر او امر من و طاعت او طاعت من است کسی که تابع شود آن حضرت را پس بدرستی
که وی از من است و کسی که با وی عصیان ورزد چنان کسی را با من از هیچ وجه نسبتی نیست و بدرستی که

من وقتی که او را دیدم متذکر شدم آن ظلم و ستم را که بعد از من با وی خواهند کرد و گویا مشاهده میکنم او را
که پناه بحرم و قبر من آورده کسی او را پناه نمیدهد و در منام آن سرور سینه را بسینه مبارک خود ضم مینمایم
و امامور میسازم او را برحلت از دار هجرت خود و بشارت میدهم او را بشهادت پس از آنجا ارتحال خواهد
نمود بسوی ارض مقتل و موضع مصرع خود که آن زمین کرب و بلاست و بقتل رسیده و شربت شهادت خواهد چشید
نصرت و اعانت او خواهند کرد جمعی از مسلمانان آن جماعت از سادات امت در روز قیامت خواهند
بود گویا می‌نگرم که به تیری آن حزین را از خانه زین از روی هلاکت بخاک ذلت ساقط میشود پس او را
ذبح خواهند کرد چنانکه گوسفند را ذبح نمایند پس حضرت رسول صلوات الله علیه و آله گریست و حضار مجلس
گریستند و اصوات بناله و افغان بلند شد پس حضرت رسالت بدرگاه احدیت شکایت کرده فرمود که
اللهم انی اشکو الیک ما یلقی اهل بیتی بعدی بعد از آن داخل منزل شریفش شده و در کتاب مصباح
الانوار از عبد الله بن عباس مرویست که روزی بشرف مجالست سید کاینات علیه و آله الصلوة مشرف
گشته بودم که امام حسن و امام حسین علیهما السلام در آمدند نظر حضرت بر ایشان افتاد آتش شوق سید
کاینات صلی الله علیه و آله کشت بالتهاب شعله در گرفت و اشک حسرت از دیده مبارک آنحضرت روان
دهن مبارک حضرت امام حسن و حلق مبارک حضرت امام حسین علیهما السلام را تقبیل نمود شاهزاده من
حسین علیه السلام برگشته بوالده خود گریان رسید پس آن ستیده گفت چه چیز میگریاند ترا ای فرزند
گفت چه گونه نگریم که جد بزرگوارم دهن برادرم حسن و حلق مرا بوسه داد و ندانسته‌ام که در دهن من چیزی است
که آنحضرت کراهیت داشت حضرت فاطمه علیها السلام از آن که پایان شنیده چادر عصمت بخود پیچیده دست شاهزاده
را گرفته بسرعت تمام روان شد نوعی که در راه بسر در آمدی تا بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید
چون حضرت رسول فاطمه را در آنحالت دید فرمود که چه چیز میگریاند ترا ای فاطمه گفت یا رسول الله بدرستی که دلم شکسته
گشت بواسطه آزرده شدن دل فرزندم حسین چرا او را ببوسه شفقت ننواختی مانند برادرش حسن
پس حضرت ساعتی سر مبارک در پیش انداخت و در زمین نظر فرمود و اشک حسرت بر رخسار مبارک روان
کرد پس حضرت فاطمه علیها السلام الحاح نمود آنحضرت سر بر آورد و فرمود که ای فرزند تقبیل من حسن را بر دهن بواسطه

آن بود که مسموم گردد و اما قتیل من حسین را بحلق از آن بود که از دنیا مذبوح بیرون رود پس این را تفصیل نمودم
از موضعی که مذبوح شود و آنرا از موضعی که مسموم گردد حضرت فاطمه علیها السلام فریاد برآورد که واویلاه والداه یا
رسول الله این واقعه در عصر و زمان شما خواهد بود فرمود نه گفت آیا در زمان پدر او خواهد بود فرمود که لا پس
گفت در زمان من خواهد بود تا نظر کنم در موضع افتادن وی و خود را بخون وی عالم و بخدا شکایت کنم ناگاه [illegible]
گیرد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که این واقعه نایله نخواهد بود الا در زمانی که از دنیا در گذشته باشی
پس امام حسین علیه السلام نیز بگریه در آمد حضرت فرمود که ای فرزند در آن حالت هیچ ناصر و معینی نباشد
و بر تو آب را حرام کرده باشند و اهل بیت ترا اسیر کنند و این قضیه در دهم ماه محرم خواهد بود و شیعیان در
ماه محرم مصیبت ترا تازه کرده باشند و ماتم گیرند تا روز قیامت حضرت امام حسن علیه السلام گفت ای جد بزرگوار
جزای ایشان چه باشد فرمود که من دست ایشان را بگیرم و به بهشت در آورم حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
فرمود که من ایشان را آب دهم از حوض کوثر فاطمه علیها السلام فرمود که من سر برهنه و گریان و نالان ایستاده
باشم تا حضرت حق تعالی شفاعت مرا قبول فرماید و گریه کنندگان و زوار فرزندم را داخل بهشت گرداند حضرت
امام حسین علیه السلام نیز فرمود که من نیز در بهشت در نیایم تا زایران من در آیند پس همه بگریه [illegible]
و اصوات ایشان بناله و زاری بلند گشت پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که تحقیق که من و فرزندم
شهید گردد در غربت پس هرگاه که کسی متوجه شود بزیارت او باید که قدم خود را آهسته بردارد زیرا که بهر قدمی
ثواب هفتاد حج و عمره باید ای گروه مسلمانان هر که یک درم صرف نماید در راه زیارت فرزندم حسین علیه السلام
خدای تعالی بعدد هر درهمی خانه و غرفه و کوشکی در بهشت وی را کرامت کند و تحقیق که ملائکه از حق تعالی
طلب مغفرت میکنند برای زوار حضرت امام حسین علیه السلام و برای کسی که ایشان را آب دهد و برای
کسی که سایه گیرند در خانه و سرای وی و در امالی صدوق رحمه الله از سالم بن سعید مرویست که گفت
از کعب الاحبار شنیدم که میگفت بدرستی که در کتاب ماست که تحقیق که مردی از اولاد محمد صلی الله علیه و آله
مقتول خواهد شد و هنوز عرق اسبهای او خشکیده باشد که داخل جنت شوند پس حور العین معانقه
کنند در آن وقت امام حسن علیه السلام بر ما گذر کرد گفتم آن شخص این باشد گفت که نه بعد از آن

امام

امام حسین علیه السلام بر ما مرور نمود پس گفتیم آن شخص این است گفت آری و در همان کتاب از صادق آل
محمد از پدرش از جدش صلوات الله علیهم منقولست که روزی حسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما
داخل مجلس امام حسن علیه السلام شد پس چون بوی نظر کرد گریست شاهزاده حسن فرمود که چه چیز
میگریاند ترا یا ابا عبد الله فرمود که بر آن صنعی و فعلی میگریم که با تو خواهند کرد پس حضرت امام حسن علیه السلام
در جواب برادر خود فرمود که بدرستی آن چیزی که باعث هلاکت من شود سمی و زهری خواهد بود که به پنهانی و مکر
بمن خورانند و اما مرا بقتل خواهند رسانید لیکن روز تو مثل روز تو نیست یا ابا عبد الله که هزار کس گرداگرد و
اطراف ترا گیرند با وجود این دعوی کنند که امت جد مائید و اختیار دین اسلام کرده اند پس اجماع کنند
بر قتل تو و ریختن خون تو و اهتتاک حرمت تو و اسیر کردن ذریات و حرم محترم و غارت کردن متاع تو پس در آن
حال و نیز و الغفال بر بنی امیه لعن الهی نزول خواهد شد و آسمان رماد و خون خواهد بارانید و کل اشیا بر تو خواهد
گریست حتی وحوش صحرا و حیتان دریا و نیز مذکور است منقول از امام رضا علیه التحیة و الثنا منقولست و او از
پدر خود با سناد متصل از علی بن الحسین صلوات الله علیه که چون حالت احتضار حسین بن علی ابن ابی طالب علیه السلام
شد گریان گشت حضار گفتند یا ابن رسول الله با این مکان شریف که بحضرت رسول صلی الله علیه و آله ترا است گریه
میکنی و حال آنحضرت در شأن تو آنچه گفت و تحقیق که بیست حج پیاده کرده و سه مرتبه مال خود را [illegible] قسمت نموده پس
آن سید در جواب ایشان فرمود که نمیگریم الا برای دو خصلت یکی از جهت هول مطلع بهشت باید گریست و دیگر
غرور مغرور نباید گشت سلوک در روش بزرگان دین را دستور العمل زندگانی خود باید ساخت وفقنا الله
و ایاکم ای رضا تمه و در کتاب منتخب فخر الدین ابن طریح [illegible] ایده الله از ابن عباس رضی الله عنه مرویست که در
بعضی سالها در مدینه الرسول مردم تشنگی شدیدی رسید تا آنکه آب برای مجلس بهم نرسید پس فاطمه زهرا علیها السلام
فرزندان خود حسن و حسین علیهما السلام را نزد حضرت رسول صلعم آورد و گفت یا ابت این دو نور دیده حسن و حسین
طفل صغیر اند و تاب تشنگی ندارند پس سید اصفیا حسن مجتبی را طلبیده زبان مبارک خود را بدهن او داد تا آنکه
سیراب گشت پس از آن امام حسین را طلبیده بدستور زبان شریف خود را بدهن وی داد و او نیز زبان مبارک
آنحضرت را مکید تا سیراب گردید پس چون شاهزادگان سیراب گشتند ایشان را بر سر زانوی خود گرفته [illegible]

بر رخساره آن و گاهی بر چهره این بوسه میداد و با زبان شریف خود دهان مبارک ایشان وضع مینمود پس
با چنین فرح و شادی حضرت ایشان گذران بود که ناگاه جبرئیل علیه السلام از جانب پروردگار جلیل بحضرت
رسول صلوات الله علیه وآله نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت سلام میرساند و میگوید که این فرزندت حسن
مسموم و مظلوم خواهد مرد و آن فرزندت حسین عطشان و تشنه لبان مذبوح و مقتول خواهد گشت حضرت
فرمود که ای برادر من کدام از نوع انسان با ایشان چنین عمل خواهد کرد جبرئیل گفت جمعی از بنی امیه لعنت الله
باشد که امت تو اند فرزندان برگزیده ترا خواهند کشت و ذریت ترا در روی زمین پراکنده خواهند کرد پس
فرمود که ای جبرئیل آیا رستگار شود امتی که با ذریت من چنین کنند جبرئیل گفت لا والله خدای تعالی که منتقم حقیقی است
ایشان را مبتلی خواهد ساخت بکسی که اولاد ایشان را کشته و خون ایشان را بریزد و زنان ایشان را اسیر کنند ولهم
فی الاخرة عذاب الیم و مر ایشان راست در آخرت عذاب دردناک طعام ایشان زقوم و شراب ایشان صدید
خواهد بود ولهم فی درک الجحیم عذاب یکسید مر ایشان راست در قعر جهنم عذاب زشت و شدید و یقال لجهنم هل
امتلات فتقول هل من مزید جبرئیل گفت یا محمد بدرستی که حضرت جلت عظمته نزدیک هلاک ظالمان چند نفس
خود را انجا که در بار ایشان فرموده فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین پس حضرت رسول
صلی الله علیه وآله گاهی بدیدار حسن و گاهی بر رخسار حسین علیهم السلام نگاه میکرد و چشمهای مبارکش پرآب اشک
میگشت و میگفت لعن الله قاتلکما ولعن الله من غصب کما حقکما من الاولین والآخرین و در کتاب امالی
باسناد متصل از سلیمان اعمش مرویست که گفت ابوجعفر دوانقی در دل شب کس فرستاده مرا طلب نمود من
در آن حال بغایت متفکر شدم و با نفس خود میگفتم که درین وقت خلیفه مرا نطلبید مگر از جهت آنکه از فضایل علی
علیه السلام از من سوال نماید و میتواند بود که از فضایل آنحضرت که با وی حدیث کنم مرا بقتل آورد پس وصیت خود را
نوشته کفن در خود پوشیدم و بمجلس او داخل شدم چون مرا دید گفت نزدیک شو و بیشتر آی پس نزدیک
شدم در نزد او عمر بن عبید را حاضر دیدم چون چشمم بوی افتاد اطمینان قلب گشت و دلم تسکین یافت پس گفت
والله هر آینه راست میگوی ما انکه البته ترا بر دار خواهم کشید گفتم مطلب چیست یا امیر المؤمنین گفت چه راست که خود را
حنوط کرده گفتم که شاید از من مسئلت نماید از فضایل و میتواند بود که اگر خبر دهم بقتلم رسانند پس وصیت خود را

نوشته

نوشته کفن در بر کردم پس از تکیه نموده راست نشست و گفت لاحول ولا قوة الا بالله ای سلیمان چند حدیث از
فضایل علی علیه السلام میکرده باشی گفتم بسیار گفت چند گفتم ده هزار حدیث و زیاده بر آن گفت یا سلیمان
والله ترا حدیثی از فضایل علی علیه السلام میکرده باشی گفتم اعطا نمایم که هر حدیثی که شنیده باشی فراموش نمایی
گفتم حدیث کن یا امیر گفت آری یکوقتی از بنی امیه گریزان بودم و در بلدان سرگردان میگشتم و بفضایل علی علیه السلام
بر دم تقرب میجستم و مردم اطعام من کرده توشه و زاد بمن همراهی مینمودند تا آنکه وارد بلاد شام شدم و بغیر از
کهنه در بر لباسی نداشتم و بسیار گرسنه بودم پس صدای اذان و جماعت شنیدم داخل مسجد شدم که نماز گذارم
در خاطر داشتم که از اهل شام خود را طلب نمایم پس چون پیش نماز از نماز فارغ شد سلام داد دو طفل
داخل مسجد شدند پس امام با ایشان التفات کرده گفت مرحبا بشما و مرحبا بکسی که من شما را با نام ایشان
مسمی ساختم و جهت من جوانی بود گفتم ای جوان این دو صبی را با این شیخ چه نسبت گفت وی جد ایشان است
و درین بلده احدی نیست که دوست دار شاه ولایت باشد بغیر از این شیخ لهذا یکی را حسن و دیگری را حسین نام
کرده است پس شادان قیام نموده گفتم ای شیخ آیا خواهان حدیثی هستی که بآن چشم ترا روشن گردانیم
بنز ترا قریر العین خواهم ساخت گفتم حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش که گفت در خدمت حضرت رسول
صلی الله علیه وآله نشسته بودیم که ناگاه فاطمه علیها السلام گریان آمد پس سید کاینات صلوات الله علیه وآله فرمود
که یا فاطمه چه چیز میگریاند ترا گفت ای پدر حسن و حسین از منزل بیرون رفته اند نمیدانم که شب کجا بسر برده اند
حضرت فرمود که ای فاطمه گریان مباش خدای که ایشان را آفریده بر ایشان الطف و مهربان تر است پس
دست مبارک خود را بسوی آسمان برداشت و گفت اللهم ان کانا اخذا برا و بحرا فاحفظهما وسلمهما پس جبرئیل
علیه السلام نازل شد و گفت یا محمد بدرستی که حضرت عزت سلامت میرساند و میگوید که از جهت ایشان
حزین و غمگین مباش که ایشان در دنیا و آخرت فاضلانند و پدر ایشان از ایشان فاضلتر است و آن دو نور دیده
در حظیرة بنی النجار بخواب رفته اند و بدرستی که حضرت بیچون ملکی را برای ایشان موکل کرده است که در خدمت ایشان
باشد پس سید عالم از روی فرح و شادی قیام نمود با اصحاب بحظیرة بنی النجار رفته شد و شاهزادها را دید که دست در
گردن یکدیگر کرده بخواب راحت فرا رفته اند و ملکی را دید که یکبال فراش ایشان و بال دیگر را

بوشیده است پس نبی الله صلی الله علیه و آله بزانو در آمده این نیز انقبیل نمود تا از خواب برآمدند و چون بیدار گشتند
رسول صلی الله علیه و آله حسن را بر دوش مبارک خود گرفت و جبرئیل حسین را حمل نموده از حظیره بیرون رفتند
در حالتی که میگفت والله هر آینه شما را بشرف بزرگی مشرف خواهم گردانید چنانکه خدای تعالی شما را تشریف و
عزیز گردانیده و بادم چنان مینمود که مگر حامل هردو حضرت است پس ابو بکر گفت یا حضرت یکی ازین دو صبی
را بمن ده تا سبکبار شوی سید عالم فرمود که ای ابی بکر نعم الحاملان و نعم الراکبان و ابوهما افضل منهما از
ایشان خوب مرکوب و ایشان خود خوب راکبند و پدر ایشان افضل است پس روان شد تا بمسجد
داخل شد و فرمود که یا بلال نداء در ده تا خلق حاضر گردند پس منادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شهر مدینه
نداء در داد و مردم بمسجد جمع آمدند پس حضرت بر منبر شریف قیام نمود گفت یا معشر الناس آیا دلالت نکنم
بکسی که بهترین ناس باشد از روی جد و جده گفتند بلی یا رسول الله فرمود که آنکس حسن و حسین است که جد
ایشان محمد و جده ایشان خدیجه بنت خویلد است دیگر فرمود که یا معشر الناس آیا راهنمای نکنم شما را به بهترین خلق
از روی اب و ام گفتند بلی یا رسول الله فرمود که آن حسن و حسین است پس بدرستی که پدر ایشان علی ابن ابی
طالب است که خدا و رسول خدا او را دوست دارند و خدا و رسول خدا را دوست میدارد و مادر ایشان فاطمه بنت رسول الله
است یا معشر الناس آیا آگاه نگردانم شما را به نیکوترین مردمان از روی عم و عمه گفتند بلی یا رسول الله فرمود که حسن و حسین
است که عم ایشان جعفر بن ابی طالب است که در جنت با ملائکه طیار است و عمه ایشان ام هانی بنت ابی طالب
یا معشر الناس آیا دلالت نکنم شما را بهترین مردم از روی خال و خاله گفتند بلی یا رسول الله گفت حسن و حسین است
که خال ایشان قاسم بن رسول الله است و خاله ایشان زینب بنت رسول الله پس فرمود که حضرت بیچون
مرا چنین مشعور خواهد کرد پس از آن گفت خداوندا بدرستی که تو میدانی که حسن در جنت است و حسین در جنت
و جد ایشان در جنت است و جده ایشان در جنت است و پدر ایشان در جنت و مادر ایشان در جنت است و عم
ایشان در جنت و عمه ایشان در جنت است و خال و خاله ایشان در جنتند بار الهها تو عالمی بر آنکه محب
ایشان در جنت است و کسی که با ایشان بغض ورزد در آتش جهنم دوزخی گفت که چون این حدیث را
برای شیخ تقریر کردم گفت ای جوان تو کیستی گفتم از اهل کوفه ام گفت عربی یا مولی گفتم بلکه منوم

جوب

جوب گفت تو روایت چنین حدیثی میکنی لایق نیست که در چنین کسی باشی پس مرا خلق ساخت و استری با صد دینار
زر سرخ بمن داد و گفت ای جوان چشم مرا روشن گردانیدی من نیز چشم ترا روشن گردانم و بهر
آینه دلالت کنم بجوانی که ترا اقر العین گرداند گفتم شفقت نمای گفت مرا دو برادر است احدی
امام و دیگری مؤذن اما امام پس بدرستی که وی محب علی علیه السلام است از آن روزی که از مادر زاده است
و اما مؤذن پس بدرستی که وی مبغض علی علیه السلام است از آن روزی که از مادر متولد شده
است گفتم اشارت فرمای وی پس از دستم گرفته بدر خانه امام آورد پس حلقه بر در زدم مردی
برآمد و چون نظرش بمن افتاد گفت اما بغله و کسوه را می شناسم که از کی است و فلانی ترا دا
ده است مگر آنکه تو خدا و رسول او را صلی الله علیه و آله دوست میداری پس گفت از فضایل علی
علیه السلام با من حدیث کن گفتم پدرم از پدرش از جدش خبر داد و گفت روزی در خدمت حضرت
رسول الله صلوات الله علیه و آله نشسته بودیم که در آن وقت فاطمه زهرا صلوات الله علیها گریه کنان آمد
و گریه شدیدی مینمود پس حضرت مر او را گفت یا فاطمه چه چیز میگریاند ترا فاطمه گفت یا ابی زنان قریش
طعنه و سرزنش من کرده گفتند بدرستی که پدرت بمعدمی که مال ندارد ترا تزویج کرده است نبی الله صلی الله
علیه و آله فرمود که گریه مکن که من ترا تزویج نکرده ام بلکه حق تعالی از فوق عرش خود ترا تزویج کرده است و
گواه جبرئیل و میکائیل بوده اند بدرستی که حضرت عزت جلت عظمته بر دنیا اطلاع کرد پس از خلایق اختیار
نمود پدر ترا و خلعت نبوت را بر او مسلم داشت پس ثانی الحال بر دنیا مطلع شد و از میان خلایق علی
علیه السلام را برگزید پس ترا بوی تزویج کرده عقد بست و او را وصی گردانید پس علی علیه السلام شجاع
ترین ناس است از روی دل و اورع و حلیم ترین خلایق است از روی خلق و ملایم و جوانمردترین مردمان
است از روی بخشش و دهش و مقدم ترین مردمانست از روی اسلام و ایمان و عالم ترین ایشان
از روی علم و دانش و حسن و حسین فرزندان وی اند که ایشان دو سید جوانان جنت اند و اسم ایشان
در توراة شبر و شبیر است برای کرامت که ایشان راست نزد ایزد تعالی یا فاطمه گریه مکن که بدرستی
که هرگاه روز قیامت شود پدرت را دو حله بپوشانند و لوای حمد در دست من خواهد بود و من او را

به علي خواهم داد و او از جهت كرامتي كه علي را است نزد الله تعالي يا فاطمه گريان مباش پس به درستي كه من
هرگاه كه بدرگاه رب العالمين روم علي با من خواهد آمد و هر زمان كه رحمت و اذن شفاعت يابم علي نيز
اين مرتبه عظمي كه امت خواهند فرمود يا فاطمه بكا مكن كه هرگاه روز قيامت شود منادي در آن روز
ندا كند كه يا محمد نيكو جدي است جد تو ابراهيم خليل الرحمن و نيكو برادري است برادر تو علي ابن ابي طالب يا فاطمه
علي بعيث هست بر مفاتح جنت و كليد جنت در دست او خواهد بود و شيعه وي فايز و رستگار باشند در روز
قيامت و مرجع ايشان جنت است جعفر گفت چون حديث را به اينجا رسانيدم گفت اي فرزند تو كيستي گفتم
از اهل كوفه ام گفت عربي يا مولائي گفتم عربي ام پس كسي ثوب و ده هزار درهم اعطاي من نمود و گفت اي
جوان روشن چشم كردانيدي اما مرا بر تو حاجت است گفتم حاجت روا است ان شاء الله تعالي گفت هرگاه صباح
كني بمسجد آل فلان حاضر شو تا برادرم را كه مبغض آل علي است مشاهده نمايي جعفر گفت كه آن شب بر من
طويل نمود پس چون صبح كردم بمسجد موصوف حاضر شدم پس در صفي قيام نمودم و در آن اثنا در جانب خود
جواني متقي ديدم كه بركوع رفته عمامه از سرش افتاد پس در روي وي نظر كردم سر او را چون سر خوك
و روي او را مثل روي خوك مشاهده نمودم بخدا قسم كه ندانستم كه در نماز با وي چه تكلم كردم تا آنكه امام سلام داد پس
گفتم ويحك اين چه شكلست كه در تو مشاهده مينمايد گريست و گفت با اين خانه نظر كن نظر كردم گفت داخل شو داخل خانه
گشتم گفت بدانكه من مؤذن مر آل فلان بوده ام آنكه هر صباح مابين اذان و اقامت هزار مرتبه علي عليه السلام را لعن
ميكردم و هر روز جمعه چهار هزار مرتبه چنين ميكردم پس روزي از منزل خود بيرون آمده به دار خود رسيده بديوار
دكه تكيه كردم پس خواب مرا ربوده خود را در جنت ديدم و حضرت رسول صلي الله عليه وآله و علي عليه السلام
را در جنت شادان مشاهده نمودم و در جانب راست حسن و در جانب چپ وي حسين عليه السلام حاضر بودند
و با وي جامي بود فرمود كه يا حسن آب بده تا بنوشم پس حسن عليه السلام شربت بجا آورده و ديگر فرمود كه جماعت
نيز سقايت كن كه ايشان نيز سيراب گشتند پس گويا آنحضرت را ديدم كه ميگفت كه اين شخص را كه براي ديگري
نموده آب ده پس امام حسن عليه السلام گفت يا جداه آيا مرا مامور ميسازي در آنكه بكسي آب دهم كه هر روز
هزار مرتبه در ميان اذان و اقامت بر پدرم لعن ميكند و بدرستي كه امروز بين اذان و اقامت چهار هزار مرتبه

لعن كرده است پس حضرت رسول صلي الله عليه وآله بسوي من متوجه شده گفت لعنت خدا بر تو باد بسبب جهت كه علي
را لعن ميكني حال آنكه هركه بر علي عليه السلام ستم كند مرا ستم كرده باشد و من از علي ام و علي از من است و گويا آب دهن
بروي من انداخت و پاي بر من زد و گفت برخيز كه خداي تعالي تغيير دهد نعمتي را كه بر تست پس از خواب برآمده ناگاه
سر خود را مثل سر خنزير ديدم پس ابو جعفر دوانقي مرا گفت كه آيا اين دو حديث را درست گفتم گفت يا سليمان
حب علي ايمانست و بغض او نفاقست بخدا كه دوست نميدارد آنحضرت را الا مؤمن و بر وي دشمني نميكنند با او
الا منافق و بدكردار گفتم الامان يا امير گفت ترا امانست پس گفتم چه ميگويي در قاتل حسين عليه السلام گفت الي النار
و في النار قاتل حسين را است آتش و در آتش خواهد بود گفتم همچنين كسي كه فرزند رسول خدا را بكشد الي النار
و في النار خواهد بود گفت ملك عقيم است يا سليمان بيرون رو و آنچه شنيدي براي مردم حديث كن مراد سليمان
آنست كه تو نيز در صدد كشتن امام جعفر باشي كه فرزند رسول خدا است و در آتش خواهي بود پس آن بد
طينت اعتراف نمود كه بر دنيا فريفته شده آخرت را بدان فروخته است پس اي عزيز ببين كه اهل غناوت و بي‌بهره كه
چگونه حق تعالي حق را بر زبان مخالفان جاري گردانيده است كه خود بر زبان خود بر بطلان خود و حقيت اهل
البيت صلوات الله عليهم اعتراف كرده اند و عقيم بودن ملك دنيا را علت عداوت خدا و اهل بيت هدايت آئين خود
و قطع نظر از نعيم جاويد نموده اختيار آتش دوزخ كرده اند چنانكه در منتخب مذكور مسطور است كه مردي از شيخ صدوق
رحمة الله و او از هيثم بن عدي بن ارطاه روايت كرده كه گفت معاويه بعمرو بن العاص را كه با عبدالله
كدام يك از ما و شما عاقل تر و زيرك تريم عمرو گفت من در بديهه و تو در فكر و رويه معاويه گفت بدرستي كه از
جهت من بر نفس حكم كردي زيرا كه من در بديهه نيز از تو زيرك ترم عمرو گفت زيركي تو كجا رفت در آن روز كه
مصحفها را بر سر نيزه ها كردي معاويه گفت بسبب اين حجت بر من غالب آمدي اما از تو سوالي ميكنم بايد كه در آن
سوال با من راست گوئي عمرو گفت بخدا كه كذب هر آينه قبيح است از هر چه خواهي سوال كن كه با تو صدق پيش خواهم
آورد پس معويه گفت از آن روزي كه با من اخلاص ورزيده هرگز نشده باشد كه غش نموده باشي عمرو گفت
نشده است گفت بلي والله غش كرده ميگويم در هر جايي وليكن در يك موطن گفت آن كدام موطن است معاويه
گفت روزي كه علي بن ابي طالب مرا بمبارزت طلبيد با تو مشورت كردم و گفتم كه چه ميگويي يا عمرو پس در جواب

کفتی که کفواً کریم و مرا بمبارزت او اشارت نمودی و حال آنکه میدانستی که او کیست پس دانستم که با من غش
کردی پس عمرو گفت ای معویه مرد عظیم الشانی و جلیل القدری ترا بمبارزت خود طلبید و ترا در مبارزه
او یکی از دو نیکی و کمال حاصل بود یا آنکه تو او را میکشتی پس در انصورت کشته بودی کسی را که قاتل
فرسان و قاهر شجعان بود و در طول زمان مشرف بشرف منفرد بودی و هر دو شمع عالم آمده فلق با
الطبع مالک الملک مبتدی یا آنکه مرافقت شهدا و در درجات جنان تعجیل مینمودی و خشک او [illegible] فیقال
پس معویه در جواب گفت ای عمرو این کلمه از کلمه اولی زشت تر و قبیح تر است بخدا قسم که من بتحقیق
میدانم که اگر من او را میکشتم داخل جهنم میشدم و اگر مرا میکشت باز من داخل آتش جهنم میبودم عمرو گفت
ای معویه هرگاه این را دانسته پس چه چیز ترا برین میدارد که با او قتال منمائی گفت و ملک بدرستی که
ملک عقیم است و بغیر از تو این کلام را البته احدی از من نخواهد شنید و تو نیز آنچه از من شنیدی با مردم
خبر مده پس ای عزیز این نقل که شنیدی دلیل قاطع است بر آنکه معویه علیه [illegible] بر بطلان خود معتقد و بر
حقیت اهل حق متعرف شده بوده اند بلکه بر یهود و نصاری این معنی ظاهر بوده چنانکه در تفسیر علی بن
ابراهیم در تفسیر کریمه فریق فی الجنة و فریق فی السعیر باسناد متصل از صادق آل محمد علیه السلام
منقولست و او از پدران خود صلواة الله علیهم روایت کرده که چون با میر المومنین علی علیه السلام رسید که معویه
صد هزار کس برای محاربه مهیا کرده است فرمود که این جمع از کدام جماعت گفتند از اهل شام فرمود
که اهل شام مگوئید ولیکن از اهل شوم گوئید و ایشان از دنیای مصر آنند که ملعون شدند بر زبان داود
علیه السلام خدای تعالی بعضی از ایشان را بشکل قرده و بعضی از ایشان را بصورت خنازیر مسخ گردانید پس
شاه ولایت صلوات الله علیه بمعویه گفت که در میان من و تو خلق کشته نشوند خود بمبارزت [illegible]
اگر من ترا بقتل رسانم مرجع تو آتش جهنم بوده خلق از برای تو استراحت یافته از ضلالت تو
خلاص خواهند شد و اگر آنکه تو مرا بقتل آری پس رجوع من بجنت خواهد بود و [illegible] غلاف سازی خواهم
از من و تو آنکه شمشیری که در غلاف کردن آن مرا چاره نیست تا آنکه رو مکر و بدعت تو کنم و جهنم [illegible]
کر حضرت عزت جلت عظمته اسم مرا در تورات و انجیل بمبارزت و محاربت رسول خود صلی الله علیه و آله

ذکر نمو

ذکر نموده است و من اول کسی ام که در تحت شجره بمبایعت آنحضرت مشرف شده ام فی قوله تعالی لقد
رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة پس چون معاویه در نزد مقربان خود کتاب آنحضرت را تلاوه
نمود حضار مجلس گفتند قد والله انصفک بخدا که با تو انصاف کرده است معویه خاویه گفت والله که با من
انصاف نکرده است بخدا که با صد هزار شمشیر اهل شام او را خواهم انداخت و والله ما انا من رجاله بخدا که من
مرد نبرد وی نیستم و تحقیق که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که میگفت والله یا علی لو بارزک
اهل المشرق و المغرب لقتلهم اجمعین بخدا قسم که اگر اهل مشرق و مغرب با تو مبارزت کنند هر آینه جمیع ایشان را
خواهی کشت پس مردی از میان قوم برخاسته گفت ای معویه پس ترا چه چیز برین میدارد که با کسی قتال نمائی
که حال او را چنین میدانی و در شان او از رسول صلی الله علیه و آله حدیث روایت میکنی پس بنا برین تو و ما در قتال
و لیکن [illegible] الا بر ضلالت معویه گفت انما هذا بلاغ من الله و رسالاته والله ما استطیع انا و اصحابی رد ذلک
حتی یکون ما هو کائن مراد آن لعین بدین آنست که هر چه از جانب خدا مقدر شده باشد خواهد شد و تغییر
آن ممکن نیست مقرر است که هر مبطلی که خواهد بود باطل خود را صورتی دهد چندین باطلش باید گفت و حال آنکه باطل
او صورت پذیر نخواهد گشت پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که این حکایت بملک روم رسید و او را مردی
کذاب و مراد خروج کرده هر دو طالب ملکند پادشاه پرسید که از کجا خروج کرده اند گفتند که یکی در کوفه است و دیگری
در شام ملک بوزرا فرمود که تجسس کنید که اگر تجار عرب کسی در دیار باشد حاضر سازید بجهت برای ما
از اوصاف ایشان گوید پس دو مرد از تجار شام و دو مرد دیگر از تاجران مکه حاضر کردند ملک از اوصاف
ایشان پرسید تا چون از وصف هر یک بیان کردند ملک بخزینه داران فرمود که تا اصنام را از خزائن بیرون آرند
بعد از آن فرمود به بردند ملک بعد از ملاحظه اصنام گفت شامی در ضلالت و کوفی در هدایت است بعد از آن بمعویه
نوشت که اعلم اهل بیت خود را بمن فرست و با میر المومنین علیه السلام که عالمترین اهل بیت خود را بمن ارسال نمای
تا کلام ایشان را استماع نموده نظر بانجیل کنم که کتاب ماست بعد از آن شما را خبر دهم که احق و سزاوار بخلافت
و مملکت کیست پس معویه پسرش یزید را ارسال نمود و امیر المومنین فرزندش امام حسن صلواة الله علیهما
را فرستاد پس چون یزید داخل مجلس ملک روم شد دست وی را گرفته بوسید و تقبیل سر او نیز نمود اما

امام حسن بن علی علیهما السلام داخل شده گفت الحمد لله الذی لم یجعلنی یهودیا و لا نصرانیا و لا مجوسیا و لا
عابد الشمس و القمر و لا صنم و لا بقر او ان جعلنی حنیفا مسلما و لم یجعلنی من المشرکین تبارک الله رب العرش
العظیم و الحمد لله رب العالمین بعد از اجلال جلوس بنظر التفات بر کسی متوجه نشد پادشاه نظر کرده فرمود
که بیرون روند و گفت ایشان را از هم جدا کنند بعد از آن فرستاده یزید را حاضر کرده فرمود تا از خزانه سیصد و
سیزده صندوق بیرون آوردند که در آنها تماثیل انبیا علیهم السلام بود و صورت هر نبی و رسل را بر صفت تمام بر حریر ساخته
بودند پس صنمی بیرون آورد و بر یزید عرض کرد یزید ندانست و نشناخت او را پس صنمی دیگر بعرض وی رسانید
هیچ یک را نشناخت و هر چه پرسید از اصنام جواب نتوانست گفت و از ارزاق خلایق سوال کرد و از ارواح
مومنان خبر گرفت که در کجا جمع خواهند شد و از ارواح کفار مسئلت نمود که در کجا خواهند بود اصلا خبری
از آنها ندانست آنگاه ملک روم حسن بن علی علیهما السلم را طلب نموده گفت که ابتدا طلب یزید بن معویه
مسئلت از وی بواسطه آن نمودم که دانند که تو میدانی چیزی را که او نمیداند و هر تو میدانی آنچه را که پدر او
نمیداند پدر تو و جد تو را برای من وصف کرده اند و من در انجیل نظر کردم در آن دیدم که محمد صلی الله علیه
رسول خداست و وزیر وی علی ابن طالب است علیه السلم و در اوصیا نظر کردم پدر ترا وصی محمد صلوات الله علیه
یافتم پس آن معدن رسالت و کان علم و حکمت فرمود که بپرس از هر چه بخاطرت میرسد و در انجیل دیده و از کتب
و از قرآن است که انشاء الله تعالی اخبارت خواهم کرد پس اصنام را طلب نمود اول صنمی که با آنحضرت نمود بصفت
قمر بود شاه زاده حسن علیه السلم فرمود که این صفت آدم ابو البشر است صنمی دیگر بصفت آفتاب بعرض آنحضرت
رسانید حضرت امام علیه السلام فرمود که این صفت حوا ام البشر است صنمی دیگر بصفت نیکو بعرض رسانید حضرت فرمود
که این صفت شیث بن آدم است که عمرش در دار دنیا هزار و چهل سال رسید صنمی دیگر معروض داشت فرمود
که این صفت نوح صاحب سفینه است و عمرش در دنیا دو هزار و چهار صد سال بود و در میان قوم هزار کم پنجاه
سال دعوت نمود بعد از آن صنمی دیگر بعرض رسانید فرمود این صفت ابراهیم است که عریض الصدر و طویل
اللحیه بود پس صنمی دیگر بعرض رسانید فرمود که این صفت اسرائیل است که وی یعقوب پیغمبر است صنمی دیگر
آورد فرمود که این صفت موسی بن عمران است و عمر وی در دنیا دویست و چهل سال بود و میان وی و ابراهیم

بانصد

بانصد سال گذشت پس صنمی دیگر برآورد فرمود که این صفت اسمعیل است صنمی دیگر بیرون آورد فرمود که این
صفت یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم است صنمی دیگر بیرون آورد فرمود که این صفت داود
صاحب حرب است پس صنمی دیگر آورد فرمود که این صفت شعیب است پس زکریا و یحیی پس عیسی بن مریم
که روح و کلمة الله بود و عمرش در دنیا سی و سه سال رسیده بود که خدای تعالی او را باسمان برد و بسوی
زمین بلاد دمشق هبوط خواهد فرمود و اوست که دجال را بقتل خواهد رسانید پس اصنام را فردا فردا
بعرض حضرت امام حسن علیه السلام میرسانید و حضرت از انبیا یکان یکان خبر میداد و بعد از آن اوصیا
و وزرا را بعرض حضرت رسانید حضرت امام علیه السلام اسم هر یک از اوصیا و وزرا را بیان میفرمود
پس صنمی چند بصفت ملوک بعرض رسانید امام حسن علیه السلم فرمود که صفت این اصنام را در توریة و انجیل
و زبور و قرآن نیافته ایم اغلب آنست که این اصنام اوصاف ملوک باشد ملک روم گفت اشهد علیکم
یا اهل بیت محمد انکم قد اعطیتم علم الاولین و الآخرین و علم التوریة و الانجیل و الزبور و صحف
ابراهیم و الواح موسی شهادت میدهم که شما اهل بیت و آل او هستید وارث علم الاولین و الآخرین و علم کتب
مذکوره را پس از آن عرض کرد بر آن حضرت صنمی را در لوحی چون حضرت امام علیه السلم بر آن نظر کرد
گریه بسیار کرد ملک گفت او را که چه چیز میگریاند شما را فرمود که این صفت جدم محمد صلوات الله
علیه و آله است که کثیف اللحیه و عریض الصدر است و طویل العنق و کشیده بینی و کشاده دهان
و نیکو روی و مجعد موی و خوش کلام و فصیح زبان بود و بود که امر بمعروف و نهی از منکر می نمود و عمرش به شصت و
سه سال رسیده بود و بعد از خود میراث نگذاشت الا خاتمی که نقش آن لا اله الا الله محمد رسول الله بود و خاتم
را بانگشت دست راست میکرد و دیگر میراث ماند از او شمشیر که ذو الفقار بود و شمشیر دیگر که نازک تر و باریکتر
بود و بعضی تازیانه گفتند و دیگر جبه صوفی ملک گفت ما در انجیل می یابیم که او را ملکی خواهد بود که بر سبطینش
تصدق خواهد نمود آیا صورت بست امام حسن علیه السلام فرمود بلی بعمل آمد ملک گفت آن برای شما یقین
ماند فرمود که نه ملک گفت که این هر آینه اول فتنه است از این امت که از اول و ثانی یعنی ابابکر و عمر صادر
شد و غلبه کردن بر پدر شما و در ملک نبی شما و اختیار کردن اهل خود را بر ذریت نبی خود و از شما خواهد بود

علیه السلام
قایم بحق علیه السلام که امر به معروف و نهی از منکر است یعنی صاحب الزمان علیه السلام پس ملک از حضرت امام
از هفت چیز سوال کرد که در رحم مادر حرکت نکرده اند یعنی پدر و مادر نبوده آمده اند حضرت فرمود که اول ایشان
آدم است علیه السلام دویم حوا است سیم گوسفند ابراهیم علیه السلام چهارم ناقه صالح علیه السلام پنجم ابلیس ملعون ششم مار
هفتم غرابست که خدای تعالی در قرآن ذکر آن کرده است بعد از آن از ارزاق پرسید حضرت پرسیده او را
جواب فرمود که ارزاق در آسمان چهارم است بقدر نازل میشود و بقدر هبوط میکند و از ارواح مومنان
سوال نمود که هر گاه که بمیرند در کجا می باشند فرمود که در نزد سنگ صخره جمع میشوند در بیت المقدس و در هر شب جمعه
و آن عرش ادنی است از آنجا زمین مبسوط گشت و بسوی آن طی زمین خواهد کرد و از آنجا حشر خلق
خواهد شد و از ارواح کفار سؤال نمود که اجتماع ایشان در کجا خواهد بود فرمود که در وادی حضرموت
در وراء شهر یمن پس آتشی از مشرق و آتشی از مغرب خواهند فرستاد و از اثر ایشان دو باد ارسال خواهند
و مردم در نزد صخره محشور خواهند شد و جنت در یمین صخره و جهنم در یسار صخره در تخوم زمین هفتم بود و در
دست فلق و سجین و تفرقه و خلایق نیز نزد صخره خواهد بود پس کسی که جنت او را واجب باشد داخل جنت
میشود و کسی را که آتش جهنم لازم باشد داخل آتش خواهند شد و اینست قول خدای تعالی که میفرماید فریق فی
الجنة و فریق فی السعیر پس چون آن مکر معانی … امام … را از صفت اضافی که بکفر آتش معود
داشتند و از آنچه پرسیده بود تفسیر نمود ملک بیزید بن معویه التفات کرده گفت آیا دانستی و معلومت شد که آن
علمیست که نمیداند آنرا الا انبیا و رسل یا وصی … که خدای تعالی کرامت نموده از رب پیغمبر خود و …
حضرت مصطفی صلوات الله علیهم کرده و غیر ایشان را ختم و مهر دل نموده که اختیار دنیا بر آخرت و هوای نفس
بر خود کرده اند و ایشان از ظالمانند پس یزید لعین ساکت و خاموش گشت و ملک جایزه نیکو و حسن
از جهت امام حسن علیه السلام مرتب فرمود و اکرام و اعزاز و احترام نسبت بحضرت وی بجا آورد و از آن
حضرت التماس دعا نموده گفت از پروردگار خود درخواه تا دین پیغمبر شما را نصیب و روزی ما گرداند
که حلاوت ملک و پادشاهی مانع است من و دین شما را اعتقاد دارم است که ترک آن شقاوت و هلاک
و عذاب الیم است حضرت صادق علیه السلام فرمود که یزید بسوی معویه رجوع نمود و ملک بسوی وطن خود رفت که

بحقیق

بتحقیق کسی را که حضرت یحیی بعد از پیغمبر خود علم و حکم توراة و آنچه در توراة است و حکم انجیل و آنچه در انجیل است
و حکم زبور و آنچه در زبور است داده باشد پس اوست حق و خلافت مخصوص و ثابت و بحضرت علی بن ابی
طالب امیر المومنین و خلیفه رب العالمین صلوات الله وسلامه علیه نوشت که بدرستی که حق با تست و خلافت
از آن تست و بیت نبوة در خانه و اولاد تو و اولاد تست پس قتال کن با کسی که با تو مقاتله کند که خدای تعالی
او را در دست معذب خواهد ساخت بدرستی کسی که با تو مقاتله نماید در انجیل می یابم که او را خدا و ملائکه و جمیع
ناس لعن کرده اند و ملعون اهل سموات و ارض گشته است بدانکه ظاهر قول حضرت در باب بیت المقدس
و صخره و جنت و جهنم و حشر خلایق و غیر ذلک که گذشت از روی تقیه و رضا جوئی ملک است زیرا که در انجیل
محرف که علمای ایشان تحریف نموده اند چنین مذکور است و بحسب معنی مراد حضرت امام علیه السلام از بیت المقدس
مشهور را در زمان سابق خبر از این نبود که محاربیت انبیا می گفتند و مراد از صخره حجر الاسود است و مذکور را
سابق در این موضع صورت خواهد بست چنانکه در کتاب کافی محقق شده والله ملهم الصواب و صلی الله علی
محمد و آله و سلم تسلیما کثیرا طیبا مبارکا و چون سخن باینجا کشید ذکر حکایت آن عجوزه با معویه مناسب بود
و در همین کتاب از راوی دختر حارث بن عبد المطلب منقول که گویند معویه بمدینه آمده در حالتی که
آن روی عجوزه کبیره شده و بود داخل مجلس وی شد چون نظرش بر روی وی افتاد گفت مرحبا بک یا خالتی
چگونه بودی در مفارقت من فرمود که تو چگونه ای ای پسر برادر من بتحقیق که کافر نعمت شدی و با ابن عمت
بد صحبتی کردی … خود را باسمی که لایق آن نبودی ساختی حق دیگری را اخذ نمودی حقی که از تو و از پدران تو نبود
و هیچ سابقه نبود شما را در دین ما که کافر شدید بجمیع آن خبرهائی که محمد صلی الله علیه و آله آنها را آورد خدای
هلاک کند جد و پدر شما را و بر گرداند خدا و شما را در کنند حق بر اهل حق و رتبه جمیعت ما عالیست و پیغمبر ما منصور است
بر آنکسانی که از آنحضرت و از دین اعتبار کرده اند و بعد از آن حضرت قریش بر روی ما جسته اند از روی حسد و بغی
جرات نموده اند و ما اهل بیت در میان شما … خدا بودیم از بابت بنی اسرائیل در میان آل
فرعون و بوده ایم ما در میان شما بعد از پیغمبر ما بمنزله هارون از موسی و غایت ما جنت و نهایت شما آتش
جهنم خواهد بود پس عمرو بن عاص برابر حاله او گفت که یا ایها العجوز الضالة بس کن و از این مقال خود را

بلغ

نگهدار با اینکه عقل ورسه تو نمانده و از اینکه زنان ناقص عقل‌اند می باشند شهادت ایشان انضمام مردان
مجزی نیست و آن شیرزن در معنی مرد مردانه گفت یا بن الباغیه تو تکلم میکنی و حال آنکه مادر تو مشهورترین
زناکاران بود در مکه و اجرتش کمتر از همه و پنج کس از قریش در فرزندی تو دعوی کردند و دران رجوع
بمادرت نمودند و از وی پرسیدند گفت با همه ایشان مقاربت واقع شده است پس نظر کنید تو بهم بیشتر
که با کدام کس شباهت او زیاده تر است بوی ملحق سازید پس شباهت العاص بن الوائل که حقیرتر از قریش
بود و اسم او میان اهل عالم بکار نکناه کاری گشته و از همه بدکارتر و بر بغض ما از همه ملوم‌تر بود غالب آمد
بوی الحاق نمودند مروان حکم گفت ایتها العجوز بس کن برای مطلبی آمدی باز نما در جواب گفت یا بن
الزرقاء تو تکلم میکنی بخدا که هر آینه شباهت تو بشبیر که مولی این کلده بود زیاده تر است از حکم بن
العاص و تحقیق که حکم را دیدم که سبط الشعر مدید القامه بود و در مابین شما قرابتی نبود الا مثل قرابت فرس خاکر
با یابو منحرف و آنچه گفتم از مادرت سوال نما که بدرستی که ترا ازین معنی خبر خواهد داد آن پس
التفات بمعاویه کرد و گفت والله اینها را تو صاحب جرأت کرده و بدرستی که مادر تو آنکسی است که در قتل
حمزه گفته است شعر نحن جزیناکم بیوم بدر ۵ والحرب بعد الحرب ذات السعر ۵ الی آخر الابیات عمّ در جواب گفت
شعر جزیت فی بدر وغیر بدر ۵ یا بنت وقاع عظیم الکفر ۵ الی آخر الابیات ۵ پس معویه بعمرو و مروان و عمر عتاب کرده
بخدا که این عجوزه را نسبت بمن صاحب جرأت نکرد احدی الا شما و این کلام را بمن نشنوانید غیر شما پس
گفت ای خاله در مطلب خود کوش و این گفتگو را واگذار فرمود که دو هزار دینار و دو هزار دینار و دو هزار
دینار بمن عطا کن گفت دو هزار دینار را چه میکنی گفت صرف تزویج فقرا و بنی الحرث بن عبد المطلب میکنم
گفت دادیم دو هزار دینار را چه میکنی گفت در شدت زمان وجه معیشت صرف زمزم و صرف زیارت بیت الله
الحرام میکنم گفت اینرا نیز فرمودیم که بتو دهند دو هزار دینار دیگر را چه میکنی گفت عین فوآره در منی
فواره از جهت فقرا و بنی الحارث بن عبد المطلب خواهم خرید گفت اینرا نیز دادیم پس گفت اکنون خدای که اگر
بمرحمت علی ... دینار هم میکرد که بتو دهند آن عجوز گفت نه کس علینا فضل الله تاکو او حبله
بنام علی را مپیری خدا دین ترا بشکند و بلای ترا سته بدید گردانند پس بخیب و بکاء وی بلند گردید

بیت چند

بیت چند در مدح آنحضرت بر معاویه خواند و ابیات این است شعر الا یا عین ویحک فاسعدینا ۵ الا فابکی
امیر المؤمنینا ۵ رزینا خیر من رکب المطایا ۵ وجال بها و من رکب السفینا ۵ و من لبس النعال و من حذاها ۵ و من قرأ
المثانی والمبینا ۵ اذا استقبلت وجه ابی حسین ۵ رایت البدر راق الناظرینا ۵ الا فابلغ معویه بن حرب ۵ فلا قرت
عیون الشامتینا ۵ ایا الشهر الحرام فجعتمونا ۵ بخیر الخلق ترا اجمعینا ۵ مضی بعد النبی فدته نفسی ۵ ابو حسن و خیر الصالحینا ۵
کان الناس اذ فقدوا علیا ۵ نعام جال فی بلد سنینا ۵ فلا والله لا انسی علیا ۵ و حسن صلوته فی الراکعینا ۵ لقد علمت
قریش حیث کانت ۵ بانک خیرها حسبا و دینا ۵ فلا یفرح معویه بن حرب ۵ فان بقیة الخلفاء فینا ۵ پس معویه گریان
شد و گفت یا خاله چنان بود که گفتی و افضل از آن بود و ترجمه ابیات آن صالحه این حقیر را چنین روی نمود نظم
ای دیده در بکا و عزا یاریم نما ۵ تا ماتم از مصیبت خلیل اولیا ۵ ماتم نشین شهسوار دین ۵ کشتیم وکس ندید بعالم
چنین بلا ۵ انکاه صف نعال نبی لابس ملابس ۵ آن قاری مثانی مخصوص اینما ۵ هرکه ابوالحسن متوجه شدی بر او ۵ از
روی آفتاب نمایان شدی ضیا ۵ هرگو بریم حرب که در دهر جشن وی ۵ روشن مباد زانکه شماتت کند بما ۵
در ماه محرمیان بجفا فرق حیدر ۵ بر فرق آنجنان روا بشد از سما ۵ جانم فدای نام توای رهنمای دین ۵ ای بهترین
میر اوصیا ۵ روزی که فقد حیدر صفدر شدی خلق ۵ حیران و زار گشته و سرگشته سالها ۵ شاهی که حب او بدل ما
است ۵ تا حشر مهر او نشود از دل جدا ۵ مشهور دهر حسن صلوه و رکوع وی ۵ معلوم خلق دین و حسب هم و راسخا ۵
شادی مکن معویه بر جاه خویش زانکه ۵ باشد بقیة الخلفا در میان ما ۵ و نیز مرویست که ابوامامه داخل مجلس معاویه شد
پس معویه تعظیم و تکریم بسیار نموده در صدر مجلس او را جای داد و طعام طلبیده بدست خود او را اطعام مینمود
و طیب طلبیده ریش او را بدست خود مطیب ساخت و فرمود بدره زر سرخ حاضر ساخته بوی داد و بعد
از آن گفت یا ابا امامه بالله انا خیر ام علی ابن ابی طالب آن شیعه خالص گفت بلی دروغ نمیگویم و اگرچه
بخدا قسم نمیدادی و سوال نمی نمودی هر آینه راست میگفتم علی ابن ابی طالب علیه السلام بهتر است از تو و اکرم
و اقدم است از روی اسلام و نزدیکتر است بحضرت رسول صلی الله علیه و آله از روی قرابت و اشد است از همه
در قتل مشرکان و اعظم است در نزد امت از روی عنا و منقبت آیا دانسته ای معویه که علی ابن عم رسول الله است
و علی زوج بتول است که سیده نساء عالمیانست و علی پدر حسن و حسین است که سید جوانان اهل بهشتند

وعلی ابن ان حمزه است که سید شهداست و برادر جعفر طیار است که ذو جناحین است و حید دیگر از غیر
فرار است تو کجا و وقوع در علی علیه الصلوة اقرار شدن کجا ای معویه طمع تو انکه بسبب الطاف و اسطاف و اعطام
تر ابر علی اختیار خواهم کرد پس در ان صورت بتر تو مومن داخل شده که کافر خواستم بیرون رفت میشی
ما ستوات لك نفسك یا معویه بعد از ان برخواسته بیرون رفت پس معویه اعالله ابرای وی قرستاد
والصاحب دین و مروة و کجر سخاوت گفت لا والله بگیرد بیار را از الجمله قبول نخواهم کرد بیت ملوالی دل رحت
علیت مالا مال که در وجز علی نمیگنجد و نیز در کتاب مذکور از عمرو بن العاص روایت که مرمعویه را گفت که ای
معویه مر الحسن بن علی را بفرمای که در روز جمعه بالای منبر رفته خطبه خواند شاید که در ماند قبل شود و در
نزد مردم بسبب وی نقص قدر وی کرد پس چون مسجد از ناس پر گشت معاویه آنحضرت را الصعود منبر امر فرمود
پس آن طوطی شکرستان رسالت و آن بلبل گلستان باغ ولایت بر مسند ارشی و مرکز حق مفوه قیام نموده خطبه
در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود و بعد از ادای حمد و ثنای الهی فرمود که ایها الناس کسی که مرا شناسد
خود شناسد و انکه نشناسد من حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام و من پسر کسیم که اول قوم بود از روی
ایمان من ابن علی مرتضایم و من پسر فاطمه زهرایم که بنت محمد مصطفی صلواة الله علیه و آله انا ابن البشیر النذیر
انا ابن السراج المنیر انا ابن من بعث رحمة للعالمین و سوط عذاب الکافرین ایها الناس بخدا قسم که اگر
طلب نمایید از برای پیغمبر خود فرزندی بغیر از من و برادرم حسین نخواهید یافت پس معویه آنشاه زاده
را اندا در واده و گفت یا حسن از نعت و رطب و کیفیت وی ما را حدیث کن و اراده اش انکه او را خجل
گرداند کلامش را قطع کند امام حسن علیه السلام گفت بلی یا معاویه بدرستی که رطب را او لا القاح میکند
باد شمال و اخراج مینماید جنوب و بر بیند آفتاب او را و رنگین می زد قمر و تقه میدهد باد و گرما نضج میغرماید
او را و شب خنک میکرداند و بر و دت شرین و مطبیس مینماید باز بر سر کلام رفته فرمود ایها الناس انا
ابن المروة و الصفا انا ابن نبی المصطفی انا ابن علی الجبال الرواسی علا انا ابن من کسی محاسن
وجه الحیا انا ابن فاطمة الزهراء انا ابن سیدة النساء العالمین انا ابن علیات العیوب انا
نقیات الجیوب انا ابن زکیا الوری و اعظم امری کفانی بهذا فخرا پس چون حضرت امام علیه السلام

فرمودا

٣٧

فرمود اینجا رسید معویه مأذن را امر نمود تا اذان گوید زیرا که کلام آنحضرت را قطع نماید پس چون گفت
موذن اشهد ان محمدا رسول الله حضرت امام علیه السلام فرمود که ای معاویه محمد پدر من بود یا پدر تو اگر گوی
که پدر تو بوده تحقیق که کافر گردی و اگر صالحه اقرار کنی پس به درستی که اقرار کرده باشی بحق من و غصب
کرده انچه را که مخصوص من است و رد کرده باشی بر ما حق ما را پس معاویه گفت که یا حسن من از تو بهترم
امام حسن علیه السلام گفت که مرا و از کجا باشد یا بن هند یا بن اکلة الاکباد معویه گفت بواسطه
انکه مردم بر من جمع آمده اند و بر تو اجتماع نکرده اند حضرت فرمود که هیهات هیهات به درستی که این بدترین
بزرگیست که بسبب آن تو بتو مرتبه خود گردانیده ای پسر هند بدانسته که اجتماع کنندگان بر تو از دو حال
بیرون نیستند یا مطیع اند یا مکره اما انکه مطیع تست عاصیست بر خدا و اما انکه مکره نزد خدا معذور خواهد بود
کویم که من از تو بهترم زیرا که بهبودی در تو نیست و به درستی که حضرت پیغمبر مرا مبرا از رذایل و ترا بری از
فضایل گردانیده است پس یزید بن معویه قیام نموده گفت یا حسن من از آن روزی که بوجود آمده ام
ام با تو بغض دارم امام حسن علیه السلام فرمود که بدان ای یزید که ابلیس با پدرت در نکاحش شریک
کرده در وقتی که مادرت شوهر شد پس دو آب باهم ممزوج گشت و تو از آن نطفه حاصل شدی
از جهت همین بغض من در دل تو هست و تو و پدرت متحمل عداوت من شده اید و همچنین با جده ات هم بر
کار ش مشارکت نمود پس جدت حمزه از آن نکاح متولد شده و از انجا بود که جده تو حمزه با جد من رسول صلی الله
علیه و آله بغض می ورزید قوله تعالی جل جلاله و شارکهم فی الاموال و الاولاد لا جرم از این معنی جز
میدید و بدان ای یزید به درستی که با ما بغض نمیکنند الا کسی که خبث باشد اصل وی از ابلیس
نسل وی پس معاویه رو بعمر کرد و گفت ای عمرو بن العاص این مشورت را تو از برای ما کردی عمر گفت
والله ظن من این نبود که مثل این طفل با صغر سن بر بالای منبر رفته تواند که چنین تکلم نماید و لیکن
نیست که از معدن نطق و فصاحت و از بیت کرم و سماحت است معویه گفت من نیز فخر کرده میگویم
انا ابن بطحاء مکه و اعزها جودا و اکرمها حسبا و جدا انا ابن من ساد علی قریش ناشئا
و اهلا پس امام حسن علیه السلام فرمود که ای معویه بر من افتخار مینمایی انا ابن ماوی التقی

ابن من جاش بالهدی و انا ابن من ساد علی اهل الدین و انا بنیا بالفضل السابق
والحسب الفائق و من فرزند آنکسم که اطاعت او اطاعت خداست و معصیت وی معصیت خداست آیا ترا
پدریست مثل پدر من که بسبب وی با من مباهات میکنی یا ترا قدم است مثل قدم من که با آن با من مباهات
نمائی ای معویه آیا نعم خواهی گفت در جواب یا لا معویه گفت بلکه در جواب لا خواهم گفت کلام تو صدق است
و این فضایل مخصوص تست پس حضار از گفتار آن سلاله احمد مختار و نور دیده حسین حیدر کرار و حسن اجوبه
و حسن براعت او تعجب نمودند پس ای عزیز من چند کلمه از نسب مروان بن الحکم و عمرو بن العاص شنیدی
دو کلمه نیز از حسب و نسب کسانی که بر امام حسین علیه السلام جرات کردند استماع نما معلومت گردد
که چنین صادر میشود چنانکه در خبر از سید البشر آمده صلواة الله علیه و آله الا از کسی که خبث باشد مولدش
مطعون باشد در اصل و نسبش اما یزید علیه اللعنة پدرش که جبار و عنید و خبیث الولاده بوده و قول حضرت
حسن علیه السلم که در شرک شیطان بودن او و پدرش گذشت و اما عبید الله بن زیاد مادرش مرجانه بود
و پدرش زیاد و زیاد خود ردای ابوسفیان بود و در میان مردم مسمی بود بزیاد بن سمیه زیرا که پدرش معلوم
نشده است که کیست و مادرش زنی بود سیاه و دایه اش که ربیبه بود او را سمیه گفتندی و بزناکاری مشهور
تا مرتبه که در منزلش علم زنا نصب میکرد و بآن معروف بود ابوسفیان در حال مستی در فراش شوهرش با وی
مقاربت کرد پس آن فاجره بزیاد حامله گشت و ابوسفیان اشارا دعوی فرزندی زیاد مینمود چون رجوع امر خلافت
بمعویه منجر شد زیاد را مقرب خود ساخته مرتبه و منزلت او را رفیع گردانید و بخلافت بلاد اهواز فرستاد
و بر سفید هزار مرد جنگی او را امیر ساخت و بحرب امام حسن علیه السلم امر نمود پس همیشه در زمان طولانی آن
حضرت حرب مینمود تا آنکه مکر و تزویر زهر در کار آنحضرت کرد و آنحضرت صلواة الله علیه از دنیا مسموم رحلت فرمود
چون نوبت امر خلافت بیزید بن معویه لعنة الله علیهما رسید عبید الله بن زیاد را امیر کوفه گردانید تا بقتل
امام حسین علیه السلم فرستاد پس آن لعین تجهیز عسکر و لشکر کرده مابین آنحضرت و آب فرات حایل گشت تا آنکه
شاه مظلوم را العطش گویان بقتل رسانیدند و اطفال او را ذبح کرده عیالش را اسیر نمودند پس ابن
زیاد لعنة الله کرد زیاده تر آنچه یزید علیه اللعنة کرده بود و اما هند مادر معویه دختر عتبه بود و عتبه را العنة الله جگرخواره

جنگ
عم رسول بقتل رسانید و عتبه در زمان جاهلیت اسیر بود و با حضرت رسول صلوات الله علیه و آله محاربه نمود و در
بدر چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است که در دست حمزه کشته گشت و وحشی غلام هند که مادر معویه و زن ابوسفیان
و دختر عتبه بود با قریش از مکه بجنگ حضرت صلی الله علیه و آله آمده در غزوه احد حاضر شده و هند در وقت جنگ در آن
حضرت بمرتبه بود که در میان لشکر ثابت میبود هرگاه مردی از قریش هزیمت مینمود میل و مکحله بوی میداد
و میگفت تو بجز زن نیستی با این چشم خود را اکتحال نما و همین هند با غلام وحشی که حبشی بود عهد نمود که اگر
آنکه تو محمد یا علی یا حمزه را بقتل آری در تحصیل رضای تو تقصیر نخواهم کرد وحشی گفت اما محمد پس قدرت بقتل
وی ندارم زیرا که اصحابش در حوالی و اطرافش حمایت وی میکنند و اما علی کسی را دست رس نیست زیرا
که وی با حذر و شجاع و کثیر الالتفات است پس طمع من در او روا نخواهد بود و اما حمزه پس حال او چنین است که هر
گاه در حرب هیجان و طغیان نماید پیش پای خود را نمی بیند پس در کمین وی نشستم و وی هرگاه حمله مینمود
هرکرا او را مید بد هزیمت میکرد و احدی برای وی ثابت نمی ماند پس دیدم او را که مردم را از پیش میراند
و کند پیش بر من افتاد و نهری بر پیش وی آمده در جوف ساقط شد پس من فرصت یافته و حربه خود را
تکان داده انداختم بر ناف وی واقع شده از میانه اش بیرون رفت پس از پا در آمده افتاد و
من بر سر وی رفته شکمش را شکافته و جگرش را بیرون آوردم و بنزد هند آوردم و گفتم این جگر حمزه است
پس هند آنرا بدهن گرفت خاییده و حضرت بجوان (?) آنرا در دهن وی مثل حصی گردانید تا نتواند فرو برد آنرا
و حضرت عزة ملکی را فرستاد تا آنرا برداشته بموضعش رد نمود و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم
منقولست که حق سبحانه و تعالی ابی نمود که هیچ جزوی از بدن حمزه داخل آتش شود پس بر سر حمزه آمدند اکثر او را قطع
نموده و گوشهای او را بریده گوشواره گوش خود ساخت و بر گردن خود بست و دستها و پاهای او را
قطع نمود و در کتاب منتخب مذکورست که گوشها و بینی و انگشتان او را قطع کرده بر رشته کشیده قلاده
گردن خود گردانید و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و اما عمر بن سعد وی همان کسی است که زیاد
او را متولی حرب امام حسین علیه السلم گردانید و او را بر روسیه (?) هفت هزار سوار سالار کرده مامور بقتل
حضرت امام حسین علیه السلام گردانیده و قتل اصحاب و اطفال و مخدرات اهل بیتش بجا آورد پس لعنة الله علیه

فرمان برده و برانچه مامور گشته بود بعمل آورد پس هر یک ازین ملاعین آنچه مقتضای ذات بلند شان
بود ازیشان صادر شد و بتحقیق که هر یک از جمیع قاتلان امام حسین علیه السلام را که اعتبار کردند ولد الزنا
یافتند حقا که قول نبی صلواة الله علیه و آله در بارهٔ ایشان صحیح است پس ای عزیز من از حسب و نسب آن
جماعت استفسار نمودی پس از نسب آن بزرگ غاوی و ابو قرهٔ ثانی که در سقیفهٔ بنی ساعده دست دراز کرده
با بی بکر بیعت کرده خلق را بدان امر خطیر وا داشت بشنو حقا که در حقیقت از همان دست ضربت بر سر علی
عمران و حلق تشنه شاه شهیدان علیهما السلام رسید و ظلم بر امامان و غصب حق و منصب ایشان از آن
دست صادر گشت بیت بدگردان ستم هم ز بدگردان اوست هم خون شهدا تمام در گردن اوست از علی
بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از حسن بن محبوب از ابن رباب از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده
که آنحضرت فرمود که صهاک جاریه حبشیه فاسقه مایل بجماع بود و سرین بزرگ داشت و نفیل هوائی وی گردیده بود
صهاک جاریه در صحرا اشتر میچرانید نفیل فرصت یافته در مراعی انعام با او مجامعت کرد صهاک بخطاب آبستن شده
خطاب را زائید و چون خطاب بحد بلوغ رسید نفیل بر صهاک نظر کرد او را بغایت خوش آمد فرصتی یافته بر
جست و با او جمع شد و وی حامله شده دختری از و متولد شد چون که نتوانست داشت بر پلاسی پیچیده در
آجام مکه انداخت هشام بن المغیرة بن الولید او را پرورده حنتمه نام نهاد و سنت عرب بود که هر که می پرورانید
فرزند خود میخواندند القصه چون حنتمه بزرگ شد خطاب مایل او شده از هشام خواستگاری کرد و عمر از آن دختر
حامل شد ازین جهت گفته اند من کان جدّه و خاله و والده و امّه و اخته و عمّته احد یحق ان یبغض
الوصی و یبغض یوم الغدیر و بیعته کسی که جد او و خالوی او و پدر او باشد و مادر وی خواهر وی و عمه وی
باشد سزاوار است که او وصی را بغض کند و بیعت روز غدیر را بشکند و بدانکه این روایت را در کتب معتبره
معاضده و معتبر بسیار است از انجمله در روضه کلینی باسناد متصل از سماعه مرویست که گفت مردی از اولاد
عمر بن خطاب متعرض شده بجاریهٔ مردی از اولاد عقیل پس آنکنیز بامولای خود گفت که این عمری مرا ایذا
میرساند آقای وی بوی گفت که او را وعده بده و چنان کن که به دهلیز داخل شود پس جاریه چنان کرد مولای
وی فرصت یافت و او را کشته بسر چاه انداخت پس بکریون و عثمانیون و عمریون اجتماع کرده گفتند

صاحب ما

صاحب ما را کفوی و همسری نیست و بخون و عوض وی کشته نخواهد شد الا جعفر بن محمد و صاحب ما را بغیر او نکشته
است و حضرت صادق علیه السلام در آن وقت بسوی قبا رفته بود پس خود را بحضرت رسانیده از احتمال آن قوم او را خبر
داد و آن قوم فرمود که واگذارید ایشان را چون حضرت آمد و او را دیدند بر روی جستند گفتند که صاحب ما را بغیر تو کسی نکشته است
و بخون او احدی را بغیر تو نخواهیم کشت فرمود که باید که جمعی از شما با من تکلم نماید قومی از ایشان اعتراض نمودند پس
حضرت دست ایشان را گرفته داخل مسجد نمود پس از مسجد بیرون آمدند و حالتی که میگفتند که شیخ ما ابو عبد الله
جعفر بن محمد علیهما السلام معاذ الله که مثل وی کسی چنین عمل کند یا امر نماید باز گردید پس در خدمت آنحضرت رفتن
رسیدیم گفتم قربانت شوم با غضبی که داشتند چه زود راضی شدند فرمود که بلی ایشان را طلبیده گفتم که این
مقاله مسأله کرده خود را باز دارید الا صحیفه را بیرون خواهم آورد گفتم قربانت شوم چه صحیفه بود آن صحیفه فرمود
که مادر خطاب کنیز زبیر بن عبد المطلب بود پس نفیل او را فریب داده حامله کردانیده پس زبیر او را طلب
کرده او بیرون رفته بطایف فرار نمود و زبیر بطریق تجارت در طلب وی بطرف شام روان شد و بمجلس ملک
در آمد داخل شد ملک گفت یا ابا عبد الله مرا بتو حاجت زبیر گفت ای ملک ترا چه حاجت داری
ملک گفت فرزند مرد برا که از اهل تجارت گرفته التماس من آنست که فرزند او را باز داری زبیر گفت آن شخص
بظهور آید تا ببینم که کیست پس چون علی الصباح بشد ملک داخل شد ملک چون و برا دید خندید زبیر گفت
ایها الملک باعث خنده چیست ملک گفت ظن من آنست که این مرد از اولاد عبد المطلب است زیرا که چون ترا
دیدم که داخل شدی است خود را نتوانست ضبط کرد و ادای قبیح از وی صادر شد زبیر گفت ایها الملک بلی
همانا که بمکه مراجعت نمایم حاجت ترا روا خواهم کرد پس چون زبیر بمکه آمد نفیل قبایل قریش را شفیع نمود که تا
خطاب را التماس نمایند تا بنفیل دهد زبیر قبول نکرد و ابا نمود پس از عبد المطلب التماس نمودند که شفاعت نماید
فرمود که مرا کلامی در میان ایشان کاری نیست آیا نمیدانستید که با پسرم فلانی چه کرده است ولیکن شما
التماس نمائید پس ایشان قصد زبیر کرده با وی تکلم نمودند زبیر در جواب گفت بدرستی که شیطان نزد او
و پسر این یعنی خطاب که پسر نفیل است از شیاطین است و از وی ایمن نیستم از آنکه بر ما مکر کند ولیکن او را
مسجد داخل نمود و زبیر ... آرید تا ... در آتش داغ کرده ... بر وی ... و بر روی وی

نوبسم کرده صدر مجلس نشانند و براو لا امارت و بزرگی نکنند و با ما سهیم نباشند پس چنان کردند و با صد ید حظی بر روی او کشیده و سندی چنانکه مذکور شد نوشت و آن سند الحال نزد ماست بار ب

گفتم اگر چنانکه بجز از این گفتگو ماسک میکنید خوب والا که آن مکتوب را بیرون می آورم که فضیحت و رسوای شما ثابت

پس امساک نموده ساکت شدند و حکایت این سند در همین کتاب بطریق دیگر در قضیه اولاد عباس با امام

جعفر صادق علیه السلم در ولای مولای حضرت رسول صلوات الله و آله مخاصمت می نمودند و هشام بن عبد الملک

بمحاکمه نشسته بود و حضرت امام آن سند بهشام نمود و هشام برای حضرت حکم کرد چون مضمون اندک

تفاوت داشت از ذکران مستغنی شد اکتفا بهمین حدیث نمود و در تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر کریمه

یا ایها الذین آمنوا لا تسالوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم باسناد متصل از امام محمد باقر علیه السلام

مرویست که بدرستی که صفیه دختر عبد المطلب را که عمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود فرزندی وفات کرد عمر

وی را متوجه دیده گفت غطی قرطك فان قرابتك من رسول الله صلی الله علیه و آله لا تنفعك

شیا و گوشواره ات بپوش که خویشاوندی تو با رسول نفعی بروز کار تو نرساند مرادش آنست که

قرابت حضرت مکن که قرابت آنحضرت اگر نفعی میداشت فرزند تو نبایستی مرد صفیه در جواب گفت که

هرگز گوشواره مرا دیده یا بن اللخناء ضمنتنا کرده را گوشند پس داخل منزل حضرت شد این حکایت را

شکایت کرده گریست پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود تا ندای صلوة جامعه در دادند و مردم

جمع آمدند فرمود که چه حالتست اقوامی را که زعم ایشان آنست که قرابت من نفعی ندارد و هرآینه وقتی که مرا

مقام محمود دهند البته تا جان شما را شفاعت خواهم کرد و امروز احدی از من از پدرش نسبت نمی پرسد

الا آنکه وی را خبر میدهم پس مردی قیام نموده گفت پدر من کیست یا رسول الله فرمود که پدر تو غیر آنست که ترا بوی

نسبت میدهند پدر تو فلان بن فلانست پس مرد دیگر برخواست و گفت پدر من کیست یا رسول الله فرمود

که پدر تو آنکسی است که ترا بفرزند وی میخوانند بعد از آن سید کاینات صلی الله علیه و آله فرمود چرا آنکسی که

زعمش آنست که قرابتی من نفعی ندارد و از پدرش نمی پرسد پس عمر قیام نموده گفت اعوذ

بالله من غضب الله و غضب رسوله و اعف عنا عفی الله عنك پناه بخدا میبرم یا رسول الله از غضب خدا و

غضب

۴۰

غضب رسول او و از من بگذران و عفو کن خدا از تو عفو کند پس حق سبحانه و تعالی نازل فرمود که یا ایها

الذین آمنوا لا تسالوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم الآیة و دلالت این حدیث بر ولد الزنی بودن عمر

علیه اللعنه صریحست و بر ظاهر است که مراد حضرت اظهار نسب عمر بود و اگر چنانکه عمر از هر کس بود پدرش سوال

میکرد و حضرت همان قضیه نقیل و مخاک و خطاب را بیان مینمود لیکن چون بر عمر نیز اصل و نسبش خود

معلوم بود و از حضرت طلب عفو و صفح کرد و در کتاب کافی در حدیث ام سلمه بهم ابی بکر و عمر و بهر او صریحست

لیکن چون مضمونش قریب بحدیث صفیه بود بهمان اقتصار نمود و در اصول کلینی حدیث کلینی ان به عمر است

بر مضمون روایت نقیل و مخاک و لیکن اسمشان کنایه از فلان بن فلان بن فلان و رجبل فلان و فلان

واقع شده و حضرت امیر علیه السلم نیز بعمر با بن مخاک گویان خطاب کرده چون از مطلب بسیار دور افتاد

در ذکر همه آنها اهمال نمود و در عنوان نقل عمر گفته شد که چون شهد اتمام و رد کردن اوست در شهوه

مرویست

این معنی احادیث بسیاری واقع شده است از آنجمله حدیثی که در روضه کلینی از حنان بن سدید

منقولست و ماحصلش اینست که پدر حنان گفت از امام محمد باقر علیه السلم از حال آندو کس یعنی ابا بکر و عمر سوال نمودم

فرمود که یا ابا الفضل از من چه می پرسی از حال آندو کس [illegible] قسم که از ما ملتی نمرده الا آنکه ساخط و

غضبناک بوده بر ایشان و امروز از ما کسی نیست الا آنکه ساخط است بر ایشان بدین معنی و صیت

میکند کبیر ما بر صغیر ما زیرا که آندو کس بر ما ظلم کرده حق ما را [illegible] از ما فی و غنیمت ما را منع کرده اند

و ایشان اول آنکسی بودند که بر گردن ما سوار شده کشترت و [illegible] کردند بر ما در اسلام علیکه بر دینی که تا

ابد آن رخنه بسته نخواهد شد تا آنکه قایم ما قیام نماید و متکلم ما [illegible] پس فرمود بخدا قسم در آن وقتی

که قایم ما قیام نماید یا متکلم ما تکلم کند هرآینه ظاهر خواهد شد از امور ایشان آنچه مکتوم و پنهان بود و مخفی

و پنهان خواهد شد آنچه از امور ایشان ظاهر و هویدا باشد بخدا قسم که هیچ بلیه و هیچ قضیه بر ما اهل بیت

جاری نشد و نخواهد شد الا اینکه اساس و بنای آن را دو کس [illegible] نهاده اند فعلیهما لعنة الله والملائکة و

الناس اجمعین پس بر ایشان باد لعنت خدا و لعنت ملائکه و [illegible] جمیع ناس و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب

ینقلبون ن سلک سیوم در کیفیت احوال آن مکروب [illegible] تا زمان [illegible] گرایی

مخنف

مسلک ز چند کتاب معتبر مثل امالی صدوق رحمة الله و ملهوف بن طاوس رضی الله عنه و مختصر مقتل ابو
لوط بن یحیی الازدی و منتخب فخر الدین بن طریح ایده الله نوشته میشود و او زا رکه مافات هرک ازو کم
کرده خواهد شد والله ملهم الصواب • ابو مخنف لوط بن یحیی باسناد متصل از عبد الله انصاری و او از
پدرش روایت میکند که گفت من و سلیمان بن صرد خزاعی و مسیب بن نجبه فزاری و سعید بن عبد الله
حنفی روزی بخدمت امام حسن علیه السلام داخل شدیم و این وقتی بود که آنحضرت با معویة بن ابی سفیان صلح کرده
بود در ان ایام حضرت امام علیه السلام در کوفه بود پس سلیمان بن صرد خزاعی رضی الله عنه مبادرت کرده گفت
یا بن رسول الله بدرستی که عار از بیعت تو با معویه عجب است و حال آنکه با تو چهل هزار مرد مقاتل از اهل کوفه هست و یک چنین
اینان نیز چه کرو علاوه این جماعت میشود و یک نسل ایشان نیزید ران و فرزندان ایشان است سوای
انصار و محبان تو از اهل بصره و حجاز بر اکار خود را محکم نکردی و در عهد و پیمان درست و نصیب
و اگر چنین میکردی کتابت و سندی درست میکردی و اهل مشرق و مغرب را بر وشاهد میکردی که امر خلافت
بعد از و ترا میشد لیکن بخدا و راضی شدی پس حضرت در جواب فرمود که من از آن قبیل نیم که شرط کنم
پس نقض شرط کرده بر آن وفا نکنم و با عهدی نمایم بعد از آن مراجعت کنم و اما هر گاه که تفرقه با جمعیت مبدل
کرده و مطلب ما حاصل شود و انقضای هیچ امری نخواهد شد الا آنکه شما با ما خواهید بود و با آنکه شما انصار ما و محبان
و اهل مودت ما شید و اخلاص و اتفاق شما بر ما ظاهر است و اگر من از طالب دنیا و سلطان آن میشدم معویه
من اشتقاق با شما اقوی یا مراسمانبود ولیکن من دانسته ام چیزی را که شما ندانسته اید و خدا شاهد است که اراده
من از این مصالحه نبود الا محافظت چون شما و اصلاح شان شما پس بقضای خدا راضی باشید و تسلیم امر وی نمائید
و ملازم خانهای خود باشید پس بعد از آن خودم که شما مردو دوستداران ما شید و تحقیق از پدرم امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
شنیده ام که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت میکرد که من احب قوما حشر معهم یوم القیمة
کسی که جمعی را دوست میدارد و محشور با ایشان خواهد بود در روز قیامت و شما انصار ما و از زمره
ما شید و ما را شما جدای و شما از ما مفارقت نخواهید کرد گفت از نزد وی بیرون رفته و بخدمت امام حسین علیه السلام
داخل شدیم در حالتی که آنحضرت اصحاب و غلامان خود را بخروج بسوی مدینه امر مینمود پس بطرف ما متوجه شده

سلام

سلام کرد چون در رویهای ما غم و حزن مشاهده نمود و در کلام سبقت گرفته • الحمد لله ان امر الله کان
مفعولا ان امر الله کان مقضیا • بخدا قسم که اگر جن و انس جمع شوند بر آنکه این کار صورت پذیر نکرده چه
استطاعت آن نخواهند داشت بتحقیق که از این معوت طیب النفس و خوشحال بودم تا آنکه برادرم امام حسن
آمده مرا قسم داد که نقض کاری که وی کرده نکنم و ساکن را حرکت ندهم پس از روی اکراه اطاعت وی نمودم
قال الله تعالی • و عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم والله
یعلم و انتم لا تعلمون • الحال وی مصالحه نموده است و بیعت من بجاست مادامی که او زنده است گفتیم
بخدا که محزون نمیشویم الا بجهت آنکه حق شما را در دست شما نمی بینیم و حال آنکه ما محب و معین شماییم پس هر زمان
که دعوت نمائید اجابت می نمائیم و هر گاه که بفرمائید فرمان بریم و اطاعت میکنیم پس شاهزاده ما را روانه بدر
منزل بیعت و وداع بیرون رفتیم تا از در بیرون تجاوز نمودیم پس امام حسین علیه السلام بر ما نظر کرده آه
سرد از دل برآورد کشید و مثل تأسف اظهار حزن و اندوه نموده گفت شعر و لا حس طلال فارقت دار معارفی
هم الاقون من احتی و دیاری • و لکن قضاء الرحمن لا شک واقع • و ما حدثنا بهیا بآر قراری لو آنکه نباشدم ز
ملامت ... زا ... زبودنم بر بار تو مانعت ز اعدا • هر آنکه حکم الهیست شک در وی نبوده دار قرار کسی
نشا • راوی گوید که اول کسی که با حسین علیه السلام ملاقات کرده حجر بن عدی بود رخ کرده گفت شعر اتانی
رسول القوم من ارض مکة • یقول امام القوم انی مسلما • فراجعت نفسی ثم قلت لها امری • فانی امامی کان
بالله عالما • فبلغه عنی انی کنت نامرا له • و علی اعدائه کنت ناقما • و اطعنهم فی الرمح فی وجه الوغا • و انظر
سیفی ناهم و الی حجا • و نحن طالبا سالت سیلا و لم یکن • عدوک نورثه الغداة مراغما • مضمون ابیات آنکه خبر
مصالحه کردن حضرت امام حسن رسید پس در نفس خود متفکر شدم و بنفس خود گفتم که صبر کن که امام
عالم است بخدا و آنچه باشد چنان خواهد کرد پس اظهار نصرت و اعانت خود نمود که با رمح اعدا را تو طعنه خواهم
زد و با شمشیر سر ایشان را خواهم کوفت و با دوست تو دوست و با دشمن تو دشمنم حجر بن عدی گفت چون
ابیات را بر حضرت خواندم روی مبارکش مشرق و شکفته شد پس فرمان مود که سایر ناس قتل تو نشستند و دوست
نمیدارند آنچه را که تو خواهان آنی و آرزو ندارند آنچه را که تمنای تست پس روانه شدند تا آنکه ...

علی ساکنها السلام نازل شده اقامت نمودند تا آنکه مرغ روح امام مؤتمن امام حسن از قفص عنصری بعالم علوی
پرواز نمود و از تحت این سرای فانی بدار الملک باقی و جاودانی عروج فرمود پس جمعی از اشراف و بزرگان
کوفه اجتماع نموده و بخانه سلیمان بن صرد خزاعی نامه تعزیت بامام حسین علیه السلام نوشتند اول نامه اینکه
بسم الله الرحمن الرحیم الی الحسین بن علی بن ابی طالب علیهما السلام اما بعد فانا نحمد الیک الله الذی لا اله الا هو
وحده لا شریک له نسئله ان یصلی علی محمد و آل محمد بدرستی که بما خبر وفات برادرت امام حسن علیه السلام
رسید و السلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا و غفر له و ضاعف حسناته فی علیین
و الحقه بابیه و جده و فسح له فی قبره و جمعنا الله و ایاکم علی شرف الکرامة و بماذا اصبت
یا ابن رسول الله بالمصاب العظیم فانا لله و انا الیه راجعون و نامه طویل بود و از طول احتراز کرده
اختصار نمود پس مردم انتظار هلاکت معاویه کشیده میگفتند که هرگاه معویه بهاویه رسد حضرت امام حسین
علیه السلام بمسند خلافت تمکین خواهد یافت و پیوسته اهل کوفه و غیرها بخدمت آنحضرت آمده و شد مینمودند
و منقطع نمیشدند پس این قضیه بمعویه رسید نامه بحضرت نوشت که اول مکتوب این بود
بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد یا ابا عبد الله امری و اسبابی چند بمن رسیده است و ظن من آنست که همه
باطل است پس اگر آنچه از جانب تو بمن رسیده است باطل باشد پس بدرستی که با این عمل اسعد و در محافظت
نفس خود ارشدی پس طاعت من بر مفارقت مکن که هر زمانی که انکار من نمائی انکارت خواهیم کرد و هر
وقتی که بامن کید کنی کیدت خواهم کرد پس جمعیت این امت را برهم مزن و حال آنکه ایشان را تجربه کرده
و آزموده و بعد بیشتر از تو از تو افضل بود رای او را نفهمیدند پس از برای نفس و دین خود
احتیاط کن و السلام علیک و رحمة الله و برکاته راوی گوید که حضرت امام حسین علیه السلام در جواب نامه نوشت
بسم الله الرحمن الرحیم معاذ الله که عهدی را درهم کرده است من نقض آنکنم و اما آنچه در مکتوب مذکور ساختی
بدرستی که منافقان و نمامان و در میان مجموع تفرقه کننده کار بتو رسانیده اند جزای عمل هر کسی را
خدا خواهد داد و چون مکتوب معویه رسید بر مضمون آن واقف گردید از در مواصلت در آمده و قطع
آن ننمود و همه ساله صد هزار دینار زر سرخ بجهت امام حسین علیه السلام میفرستاد و لوای عمر و حفص و هدایا از

مخفی

مخفی تا زمان وفات و چون حالت احتضار معویه بن ابی سفیان علیه العذاب و النیران شد مرض
سختی بوی رسید و پسرش یزید علیه العذاب الشدید در حمص و ایالت بود پس دوات و کاغذ خواسته
و روی نامه نوشت و چون مرض آن ملعون اشتداد یافت و ثقیل شد دوات و کاغذ طلبیده وصیت خود
بیزید نوشت و چون از ذکر هر یک مکتوب و وصیت نامه طول داشت در ذکر آنها اهمال نمود در کتاب
املا از صادق آل محمد منقولست که چون حالت احتضار معاویه شد پسر خود یزید لعنهما الله را طلب نموده
گفت ای فرزند من گردن گردنکشان و صعاب را برای تو ذلیل کرده ام و مردم عالم را زیر دست تو نموده
ام و بلاد روی زمین را برای تو گشوده ام و ملک دنیا آنچه در دست طلبم تو ساخته ام و بدرستی که من بر تو
از کس نترسانم که با تو چنین جدال آرند مخالفت خواهند نمود و ایشان عبد الله بن عمر بن الخطاب و عبد الله
بن زبیر و حسین بن علی علیه السلام اند فاما عبد الله بن عمر پس وی بالتت داوری او را واگذار و مصاحبت و ملازمت
او را اختیار کن فاما عبد الله بن زبیر پس اگر بوی ظفر یابی بند از بندش جدا کن بدرستی که در طلب و رغبت
ابر تو مثل شیر است نسبت بنزلیه و طعمش و با تو روباه بازی خواهد کرد و اما حسین بن علی علیه السلام پس بدرستی
که دانسته نصیب او را از حضرت رسول صلوات الله علیه و آله و حال آنکه وی گوشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
است و خون او خون اوست و بتحقیق دانسته که اهل عراق او را بسوی خود طلب خروج وی خواهند کرد
و اگر او را مخذول و ضایع خواهند گذاشت پس اگر بوی ظفر یابی حق او را بشناس و منزلت او را نسبت بجده
رسول صلی الله علیه و آله بدان و برای هیچ فعلی وی را مواخذه مکن با وجود این همه او را با ما اختلاط و خویشی
و قرابت رحم است و بر تو باد که حذر کنی که از تو بوی بدی و مکروهی برسد پس حضرت امام علیه السلام
فرمود که چون ملعون هلاک شد بهاویه واصل شد بعد از و یزید متولی امر خلافت گشت پس عتبه بن ابی
سفیان را عامل خود ساخته نموده بمدینه رسول صلی الله علیه و آله فرستاد و پس عتبه بمدینه آمد و در آن وقت مروان بن
الحکم عامل معویه و حاکم مدینه بود پس عتبه وی را عزل نموده بجای وی نشست و امر یزید را جاری ساخت پس مروان
از وی گریخت و عتبه برگرفتن او قادر نشد و کس فرستاده حسین بن علی علیه السلام را طلبیده گفت که بدرستی
که امیر المومنین ترا به بیعت خود مامور ساخته پس باید که با او بیعت نمائی حضرت امام حسین علیه السلام فرمود

کای عتبه بر تو ظاهر است که ما اهل البیت کرامت و معدن رسالت و اعلام حق و ودیعهٔ حضرت عزت
و لسانهای مارا و ودایع علم و حکمت خود گردانیده و زبانهای مارا بر آن ناطق ساخته پس من باذن خدای تعالی
شنیدم و بتحقیق از جدم رسول الله صلی الله شنیدم که میگفت بدرستی که خلافت بر اولاد ابی سفیان حرام است
پس چگونه بیعت کنم با اهل بیتی که حضرت رسول صلوات الله علیه و آله در بارهٔ ایشان چنین گفته است چون عتبه
کلام بلاغت فرجام از حضرت امام علیه السلام استماع نمود کاتب طلبیده نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم
الی عبد الله یزید من عتبة بن ابی سفیان اما بعد بدرستی که حسین بن علی ترا لایق خلافت و سزاوار بیعت
نمیداند پس در بارهٔ او فکری باید کرد و اختیار تراست چون مکتوب عتبه به یزید لعنه الله رسید در جواب گفته نوشت
که اما بعد هرگاه که نامهٔ من بتو رسد در جواب آن تعجیل نما و در مکتوب ذکر نما که داخل طاعت من یا خارج از اند
بیان کن و باید که با جواب سر حسین بن علی همراه باشد پس چون این خبر بحضرت امام علیه السلام رسید
قصد خروج از ارض حجاز بسوی عراق نمود و چون شب اقبال نمود متوجه مسجد گشته تا بنماز صلی الله علیه و آله
شتافته وداع قبر حضرت کند پس چون بر سر قبر رسید دید که نوری از قبر ساطع گشته باز بموضع خود عود نمود
دویم شب بسر روضهٔ آنحضرت برای وداع حاضر شد و بنماز قیام نمود نماز را طول داد و در حال سجود خواب
آنحضرت را ربود پس حضرت مصطفی صلی الله را در خواب دید که آمده و ویرا در آغوش کشیده و بسینهٔ خود ضم
نمود و از مابین عینین وی تقبیل نمود و میگفت بابی انت پدرم فدای تو باد ای حسین کانی اراک عن قلیل مرملا
بدمائک گویا تو را می نگرم که بخون خود غلطان در میان جمعی از بدبختان این امت با وجود این فعل شنیع امید
شفاعت چون من شفیع دارند ایشان را از رحمت رحمن نصیبی نخواهد بود ای فرزند عنقریب که به پدر و مادر و برادر
خود خواهی رسید و ایشان مشتاق دیدار تو اند و ترا در جنت جاوید درجاتیست که ادراک آن نتوانی
کرد الا بشهادت پس آن مکرم و محزون از خواب بیدار شد باکی و حزین نزد اهل بیت خود آمده
صورت واقعهٔ شب را خبر داد و در منتخب گفته است که در آن روز از مشرق و مغرب غمی از اهل بیت نبوت
و آدهٔ رسالت محزون و مغموم گریان شدند پس آنحضرت عزم خروج بسوی مکه نمود و زبان حال اهل
بیت بمضمون این مقام مترنم نمود مولفه یا رسول الله زکویت ما اسیران میرویم ... بدل بریان میرویم

کربان

کربان میرویم :: کینه اعدا خود جدا کرد از احبا العراق :: الوداع ای دوستان با سوز هجران میرویم :: محمد بن
حنیفه را طلبیده گفت ای برادر من با برادران و برادرزادگان و شیعه خود که امر ایشان امر منست عزم مکه
دارم و بکه اسباب سفر مهیا شده ام و بر تو باکی نیست که در مدینه بمانی و در میان اهل مدینه عین و جاسوس من باشی
و از امور و اخبار ایشان چیزی از من مخفی و پنهان نداری پس دوات و کاغذ خواست و وصیت خود را
ببرادرش محمد نوشت و وصیت نامه این بود که بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اوصی به الحسین بن علی
الی اخیه محمد بن علی المعروف بابن الحنفیة ان الحسین بن علی یشهد ان لا اله الا
الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله جاء بالحق من عند الحق
و ان الجنة حق و ان النار حق و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی
القبور و بدرستی که من از روی اشر و بطر خروج نکرده ام و مراد آن نیست که من طالب جاه و منصب
باشم و تابع هوای نفس و لذات نفسانیم دیگر فرمود که مفسد و ظالم نیستم و غرض این نیست که در بین خروج
صلاح امت جدم محمد صلی الله علیه و آله و اراده ام آنکه امر بمعروف و نهی از منکر نمایم و بر روش و طریقه
جدم محمد صلی الله علیه و آله و پدرم علی بن ابی طالب و سیرت خلفای راشدین سلوک کنم پس هر که مرا بقبول حق
قبول کند پس خدا اولی بحق است و آنکه مرا رد کند صبر پیش آرم تا خدا حکم نماید میان من و میان قوم
یحکم بینی و بینکم و الله خیر الحاکمین و صیتم این بود بر تو ای برادر و ما توفیقی الا بالله
العلی العظیم پس وصیت نامه را پیچیده بخاتم مبارک ختم نمود به برادر خود محمد الحنفیه تسلیم نمود پس وداع وی نموده
در دل شب باراده مکه با جمعی از اهل بیت خود در سیم ماه شعبان سنه ستین من الهجرة النبویة بیرون رفت
ابن طاوس جامع کتاب لهوف رضوان الله فرموده که آنچه محقق شده است که امام حسین علیه السلام مال
و مآل و انتهای حال خود عالم بود چنانکه باسناد خود مفضل بن عمر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده که روزی حسین بن علی علیهما السلام بنزد امام حسن علیه السلام داخل شد پس چون بوی نگریست گریست
امام حسن علیه السلام فرمود که چه چیز میگریاند ترا یا ابا عبد الله پس شاه مظلومان فرمود که میگریم برای آن تیغ
که با تو خواهند کرد امام حسن علیه السلام فرمود که از روی مکر زهر در کار من خواهند کرد پس از آن

خواهم چشید ولیکن انروز مثل روز تو نیست یا ابا عبد الله که سی هزار مرد بر اطراف تو خواهند در آمد تا آخر حدیث
چون این حدیث بعینه در مسلک دویم گذشته است از تکرار احتراز نموده اعاده ننمود و نیز باسناد مذکور تا
که متصل بعمر بن … رضوان الله علیه از مجلسی … که ذکر کرده است در کتاب شافی النسب باسناد خود که یحیی بن
محمد بن عمر گفت شنیدم از پدر خود عمر بن علی ابن ابی طالب علیه السلام فرمود که چون امام حسین علیه السلام در مدینه از
از بیعت یزید امتناع نمود که بمنزلش داخل شده و مجلس را خالی از غیر یافتم پس گفتم جعلت فداك یا ابا عبد الله حدیث
کرد با من ابو محمد الحسن از پدرش از جدش علیهم السلام پس دمعه و گریه بر من سبقت گرفت و شهیق و ناله ام بلند
گشت و یارای گفتن در من نماند و قدرت تکلم از من برفت پس آنحضرت مرا بر سینه خود ضم نمود گفت آیا
برادرم از مقتول بودن من با تو حدیث کرد گفتم معاذ الله یا بن رسول الله فرمود بحق پدرت که از تو سوال می نمایم
راست بگو که ترا از قتل من خبر داده است گفتم بلی با حضرت گفتمش که با اهل ضلال مدارا و مبایعت میکردی
پس فرمود که حدیث کرد با من پدرم بدرستی که حضرت رسول صلوات الله علیه و آله و یرا بقتل وی و بقتل من
خبر داده و این را که تربت من قریب بتربت وی خواهد بود پس ظن تو آنست که تو میدانی خبر را که من
ندانم او را بخدا که من از مدینه باختیار خود نمیروم و همانا باید که فاطمه بابه خود ملاقات کنند و با آنحضرت
شکایت نماید از آنچه امت ظالمه به ذریت طاهره آن رسیده رسیده است و داخل جنت نخواهد شد کسی
که خواتون قیامت را درباره ذریت وی ایذا رسانیده باشد مصنف این کتاب عفی الله عنه میگوید که حدیث
چندی در مقدمه و مسلک اول و ثانی گذشت که دلالت بر علم آنحضرت بر واقعه ما نحن فیه میکنند و بعضی از جاهلان
بی بصیرت که خود را از زمرهٔ عقلاء السنة اعتراضات در بارهٔ امام حسن و امام حسین علیهما السلام بخاطر
میرسانند که آن چرا چنان و این چرا چنین کرد غافل از آنکه کسی را … بر خازنان علم الهی چون و چرا گفتن
نرسد با احادیث صریحه داریم که هریک از حضرات علیهم السلام مامور بامری که از جانب الهی بود … او در
آن تکلم و در کتاب کافی باسناد متصل از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که فرمود بدرستی که حضرت جلت
عظمته بر نبی خود صلی الله علیه و آله کتابی نازل گردید پیش از وفات آنحضرت و فرمود که یا محمد این وصیت
بر نجبا از اهل تو فرمود که نجبا کیست یا جبرئیل گفت علی ابن ابی طالب و اولاد وی و بر آن کتاب خاتم چند …

اطلاع بود

اطلاع بود پس ستید خاتم آنمکتوب با امیر المؤمنین علیه السلام تسلیم کرد امر نمود او را که مهری از آنها بردارد آنچه
در وست بعمل آرد پس حضرت امیر فك خاتم نمود و آنچه در وی بود بعمل آورد پس دفع کرد آنرا بفرزندش
حسن علیه السلام و وی نیز خاتمی را گشود و بآنچه در وی بود عمل آورد پس داد آنرا بحسین علیه السلام و
آنحضرت مهر را گشود و در وی نوشته دید که جمعی را با خود بسوی شهادت خروج فرمای که توفیق شهادت این …
را جز بتو نخواهد شد و جان خود را در راه خدا در باز پس آنشاه مظلومان بآنچه مامور شده بود امتثال
او نمود و پس آنرا بعلی ابن الحسین علیهما السلام رسانید و وی نیز خاتمی را گشوده دریافت که سر بزیر انداز
از صماعت و خاموشی را پیشه ساز ملازم … خود شو و عبادت پروردگار خود کن تا آنکه اجل ترا در یابد آنحضرت
نیز چنان کرد پس آنرا بمحمد بن علی علیهما السلام دفع نمود پس وی در او نوشته دید که با ناس حدیث بکن
و ایشان را فتوی ده و مترس الا از خدای تعالی که کسی را بر تو سبیلی نخواهد بود پس وی نیز نمود آنرا پس بجعفر
علیه السلام داد و او نیز خاتمی را گشوده دریافت که با مردم حدیث کن و ایشانرا فتوی ده و نشر علوم
اهل بیت کن و تصدیق پدران صالحت نما فرما و مترس الا از خدای عز و جل و تو در حرز و امانی پس وی
نیز چنان کرد پس داد آنرا به پسرش موسی علیه السلام و او همچنین تا به آنکه بعد از وی است و همچنین تا قیام
مهدی صلوات الله علیه در این باب احادیث بسیار است لیکن در این مقام اینقدر کافیست ابو مخنف در کتاب
خود آورده که حضرت امام از مدینه خروج نمود چنانکه موسی بن عمران خایف و ترسان و بر پس نگاه
کنان از شهر مصر بیرون رفت و در آن حال تلاوت مینمود که رب نجنی من القوم الظالمین از سکینه
دختر امام حسین علیه السلام مرویست که در آنوقتی که از مدینه بیرون رفتیم در روی عالم از اهل بیت ترسان تر و هراسان تر
و غمگین تر کسی نبود و راوی گوید که حضرت امام بر جمازه سوار شده راهی شد اهل و موالی وی بعرض
حضرتش رسانیدند که اگر از راه غیر متعارف راه سلوک میفرمودی هر آینه بهتر بود زیرا که مبادا از طلب
ما اعادی … و بگاه … زاده فرمود که مکرر شما ترسانید گفتند آری فرمود که از ترس مرگ از
راه راست عدول نمی نمایم و … این … بیت شعر اذا المرء لم یحمی … و …
کان الانیم … ومن … نخوض … الموت شرقا و مغربا … [illegible]

اذا اماراد ضیفها رام مهربا المؤلف هرکه کسی محالت عرس ان نکرد باشد لئیم و هرکه هرگز فانکرد باید زعرطالب
بیعت نشود چه بدی بایم اگر بیعت اهل جفا کرد بایم اگر عورده درکار موت نترسد زیرک اگر بجا اقتدا کرد از هرب
تیغ مادل کردان نشود دوئیم ور روز رزم شیر زبان روبجا نکرد راوی حدیث گوید که شاه زاده روان گشت و عبد الله
بن مطیع قریشی از مکه بمیان آمده در اثنای راه بشرف ملازمت آنحضرت مشرف گشته گفت جعلت فداک یا ابن
رسول الله این تشریف حضرت امام علیه السلام فرمود که الحال اراده مکه دارم عبد الله گفت حق سبحانه
والی و حافظ و ناصر و راعی و معین تو باد و مرا از هر بدی قربان و فدای تو گرداناد یا ابن رسول الله عرف اخلاص
که بخاطر این مخلص رسیده آنست که هرگاه داخل مکه شوی از آن مکان این که مرحله کاهی اهتمای جای
دیگر حرکت مکن زیرا که مکه حرم خدا و حرم رسول خداست پس توطن آنرا اختیار کرده با اهل آنجا الفت گیر
و از اهل مکه برای نفس خود بیعت بستان و این سرا افاضه عدل و رفع جور وعده بده و خطبی مقرر فرما
برای مردم خطبه خواند و خلق را برای شرف تو و شرف جدت و شرف پدرت علی ابن ابی طالب علیهم السلام و شرف مادرت
فاطمه زهرا علیها السلام عارف و آگاه گرداند و بر تو باد که از اراده بلده کوفه حذر کنی چرا که آن بلد بیت نکبت و شوم
و بدبخت در آنجا کشته شد پس از حرم بیرون مرو بدرستی که اهل یمن و اهل حجاز با تو خواهند بود و در بهر مردم
از آفاق عالم آمده با تو بیعت نمایند و بیعت ترا به بلاد خود می برند یا حضرت چنانکه این حرف اخلاص از من
نیوشی کار جناب عالی در آن خواهد بود پس حضرت امام او را دعای خیر گفته روان گشت تا آنکه به مکه معظمه مشرف
شد و گفت اللهم خر لی و قوة و اهدنی الی سواء السبیل پس بقدوم مبارک مکه را منور گردانید و
نزول فرموده مردم از اطراف و جوانب از قبایل عرب و اهل آفاق بخدمت جناب آنعالیجناب تردد و آمد
شد مینمودند و بر پابوس شریفش سرافراز میگشتند و در کتاب لهوف آورده که امام حسین علیه السلام
تقیه شعبان و ماه رمضان و شوال و ذی القعده در مکه معظمه بود پس عبد الله بن عباس و عبد الله زبیر
نیز و آن عالم اسرار الهی و عارف معارف رسالت پناهی آمده اشاره بر ورد رفتن کوفه نمودند پس امام
علیه السلام در جواب ایشان گفت بدرستی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا مأمور امری ساخته و مرا به
رجوع فرموده است و من امتثال آن امر را لازم دانسته ام خدمت مرجوعه را بتقدیم خواهم رسانید

ابن عباس

ابن عباس پس از پیش شاه مظلومان کربلا و و اپسناه کوبان بیرون رفت بعد از آن عبد الله بن عمر آمده بران
حضرت اشاره کرد که با اهل ضلال صلح نماید و از قتل و قتال و بیرا ندر فرمود پس شاه شهیدان در جواب فرمود که ای عبد الله
آیا ندانسته که از بیقدری و خواری دنیا بود که سر مبارک یحیی بن ذکریا برای ظالمی ظلوم هدیه که از ظالمان و فاجران
بنی اسرائیل بود به بردند و دانسته باشی که بنی اسرائیل از مابین طلوع فجر تا طلوع آفتاب هفتاد پیغمبر را کشتند
بعد از آن در بازارها و دکانها خود نشستند و بیع و شرا می نمودند گویا که هیچ عملی از ایشان صادر نشده بود پس حق تعالی
عزت غیرالسمه در عقوبت ایشان تعجیل نکرده بلکه بعد از آن ایشان را گرفت و مواخذه نمود اتق الله یا ابا عبد الرحمن و مقتدای
پس ای عبد الله از خدا بترس و در نصرت و همواداری من تقصیر مکن مراد آنست که اگر دنیا را قدری و مرتبه
در نزد الهی میبود میبایستی که انبیا و اولیا در دار دنیا و تعب و محنت اعدا گرفتار نمیشدند بلکه کفار و فجار ذلیل و
عاجز ابرار و اخیار میگشتند و از دنیا تمتعی نمی بردند چنانکه در حدیث وارد است که اگر دنیا را در نزد خدای تعالی
بمقدار پر پشه قدری میبود هیچ کافر را شربت آبی نمی چشانید ای عزیز من هرگاه خلعت خلت بر قامت عزت وی
راست کردند لباس نمرودی و منجنیق تو میدیدی بر سراپای وی پوشانیدند از آنکه یعقوب را شربت زلال
از باده وصال یوسف چشانیدند زهر هلاهل از جام ملامال فراقش نوشانیدند از آنکه جمال یوسفی زینت دادند
داغ غلامی بر جبینش نهادند چون کلیم از آنکه بکلام محبت فرجام خود مخصوص گردانیدند و لا تعلق ما سوای از تحمل
میتوانند بکی را چشم کرمان خورانیدند تا ایوب صابر و مبتلا کشتند نامیدند و دیگر برادر با پای غم فرو بردند تا یوسف
مسیح ساختند از آنکه محض محبت حبیب خود دانستند مبتلا گردید و محنت عندیب اعدا گردانیدند بر زینت بخشیدند
از آنکه وزین ساختند خضاب محاسن شریفش از فرق مبارکش روا داشتند و در کتاب منتخب مرویست که روزی
موسی بن عمران علیه السلام متوجه میقات شد مرد صالحی از بندگان خدا آمد راه برو گرفته گفت که یا موسی
ابلغ ربک انی احببه و انا مطیع له برسان به پروردگار خود که من او را دوست میدارم و من
اطاعت وی مینمایم پس چون موسی از مناجات فارغ شد ندا در داد که یا موسی پیغام بنده مرا بمن برسان
فرمود خداوندا تو بر مقاله بنده دانا عالمی حضرت عزت فرمود که ای موسی من نیز او را دوست میدارم پس
یقین موسی در باره آن مرد زیاد شده و یقین اعتقادش بصلاح و ایمان آن بنده افزود و چون از مناجات

بجود و کار در حال گریه و نقد او فرزند و جگرش عنود و دیگر بشیری او را ضرب و هم سینه خود کرد و اینه خواست تعجب نمود و بری
وی افزون گشت و گفت بار الهی مرد صالح صاحب المحبة و کیکیک مرد صافی که تو او را دوست میداری و او ترا دوست
میدارد و کلبی از کلاب را بر او مسلط گردانیدی تا او را افترا بس نمود پس ندا آمد که بلی یا موسی من قصائی
و اولیای خود را چنین میکنم و اینها نزد او روا رهوان و خوار و مبتلا می گردانم و در دار آخرت درجات جنان
در جوار خود ساکن می سازم و نیز مذکور است که مردی بخدمت سید کائنات صلی الله علیه و آله آمده گفت
یا رسول الله بدرستی که من خدای عزوجل را دوست میدارم حضرت فرمود که مستعد بلا باش پس گفت که یا رسول الله
بتحقیق که ترا دوست میدارم حضرت فرمود که فقر باش پس گفت بدرستی که علی بن ابی طالب را نیز دوست میدارم
فرمود که مستعد کثرت اعدا شو ای عزیز من تا تاب آتش نمودی بیاری نار گلزار نگردد و تا در فراق یوسف ازل
نابینا نشوی بشارت بشیرت بصیرت نگرداند و تا در سجن غم محبوس نشوی عزیز مصر عزت نخواهی شد و در گرداب
طوفان بلا تا غوطه نخوری روحت در درجات بمرتبه نوح نجی نرسد از امتعة تاج لعمرک بر سر نهادند و این
سینه … السولت … میدند تیغ ستم بر فرقت تا نزا انشد در فوز و صلاح بر رویت نگشایند و از جور اعدا تا بتی
و عبرت در هم نشکنند بالای ازین در بهشت برین بر وارث مستقر نشود و آن یکی را بعیب خواتون قیامت نکنند و این
دو شت زود … ماتمکده بیا … سید جوانان اهل بهشت نکنند نظم عرفان آن یار کامرانت نکنند تا چو
بدل و ستم بجانت نکنند عزی به نهایت نرسد چون یاقوت تا آنکه در آتش امتحانت نکنند ولد این عشق برد دلی … مسکین
… خدا نیست درین شمع نگین … پاکان و خوشتر … همه سوزانند عشق این مجرم … نکنی حاصل که تقرب
وی بدرگاه احدیت زیاده تر در بیت الاحزان و بنا محنت و مشقت و بشر آنکه دعوای دوستی حق کنند آنانچ بیشتر بلا …
شود چنانکه در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که ان عظیم الاجر مع عظیم البلاء و ما احب الله قوما
الا ابتلاهم بدرستی که باداشت و مزد عظیم همراه است با بلای عظیم و هیچ قومی را خدا دوست نداشت
مگر آنکه مبتلا گردانید و نیز از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که فرمود جز این نیست که مومن مبتلا میشود در دنیا بقدر
یعنی در دنیا هر گاه ایمانش کاملتر بلایش عظیم تر و نیز از عبدالله ابن ابی یعفور مرویست که گفت بحضرت امام جعفر
علیه السلام از او جای که بمن میرسد شکایت کردم و عبدالله کثیر السقم بود پس امام علیه السلام مرا گفت که یا عبدالله اگر مؤمن

بدانکه گرا او را در مصائب چه مقدار اجر است بهر آینه آرزو میکند که عقاربعض اعضای او را قرائنه قرائض کنند اما سبب توجه
امام حسین علیه السلام بطرف عراق و قبل از خود ارسال مسلم بن عقیل بدان صوب چنانکه در کتب ملهوف و غیره مذکور است آن
بود که چون اهل کوفه وصول شاه زاده را بمکه معظمه و امتناع آنحضرت را از بیعت یزید استماع نمودند در منزل [illegible] حاضر
گردیدند پس چون جمعیت بکمال رسید سلیمان قیام نموده خطبه ادا کرد و در آخر خطبه گفت یا معاشر الشیعه بدرستی
که شما دانسته اید که معاویه هلاک شده و بکیفر خود رسیده و پسرش یزید اقدام نموده است و اینست حسین بن علی بن
ابی طالب علیهما السلام از طاعت آل ابوسفیان فرار نموده بمکه رفته است و شما شیعه وی و شیعه پدر وی اید و امروز نصرت وی
احتیاج دارد پس چنانکه میدانید نصرت وی خواهید کرد و با دشمن وی مجاهده خواهید نمود خوبی مکتوب بنویسید و اگر
از … اهل تماون ترسانید پس آنحضرت را فریب مدهید پس همه از روی رغبت نوشتند که بسم الله الرحمن الرحیم الی الحسین بن
علی امیر المؤمنین علیهما السلام مکتوبیست بر آن حضرت از سلیمان بن صرد خزاعی و مسیب بن نجبه و رفاعه بن
شداد و حبیب بن مظاهر و عبدالله بن وائل و شیعه وی از مؤمنان سلام بر تو باد اما بعد حمد آن خدا را که شکست دشمن
تو و دشمن پدرت آن جبار عنید و آن غشوم ظلوم را که کار امت را بر هم زد و غصب کرد و بی رضای امت امارت نمود
پس از آن خیار امت را کشت و شرار امت را سبقت داد و مال خدا را باعث دولت جباران و ظالمان و حاسدان
گردانید فبعداً له کما بعدت ثمود و ثانیاً آنکه ما را امام و پیشوایی نیست پس اقبال و توجه فرما شاید بحقیقت
بر … جمع گردد و نعمان بن بشیر در قصر الاماره است و با او در جمعه و جماعت نمیرویم و … و اگر
چنانچه شما تشریف ارزانی فرمائید و از کوفه اخراج … بشام ملحق میسازیم و السلام علیک و رحمة الله
و برکاته یا ابن رسول الله و علی ابیک و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس آن کتابت را
بتعجیل تمام فرستادند و بعد از دو روز دیگر جمعی دیگر را با صد و پنجاه نامه ارسال نمودند مضمون مکتوبات التماس قدوم
شریف امام علیه السلام و آنحضرت با این همه تأنی مینمود و جواب نمی نوشت تا آنکه دیگر و مشقت کتابت
از جانب کوفیان رسید و همچنین نامه متواتر میرسید تا آنکه در ایام متفرقه دوازده هزار مکتوب نزد آنحضرت جمع
شد بالجمله پس هانی بن هانی سبیعی و سعید بن عبدالله حنفی بشرف ملازمت حضرت سرافراز گشتند و مکتوبی
که با ایشان آخر مکتوبات اهل کوفه بود و مضمون آنکه بسم الله الرحمن الرحیم نامه ایست بخدمت حسین بن علی امیر المؤمنین

از شیعه وی و شیعه پدر وی امیر المؤمنین اما بعد یا ابن رسول الله شیعیان و موالیان انتظار قدوم مبارک تو میبرند
پس تعجیل تمام قدوم شریف رنجه فرمای به درستی که زمان اخضرار (?) و رسیدن اثمار و سبزی و خرمی اشجار
و تری و تازگی روی زمین است جز این نیست که چون تشریف ارزانی فرمای لشکری آراسته مشاهده خواهی
نمود والسلام علیک و علی ابیک و رحمة الله و برکاته پس امام علیه السلم بعد از مطالعه مکتوب بهانی و سعید را
فرمود که درین نامه از اهل کوفه چه کسان اتفاق نموده اند پس ایشان جمعی را از اشراف کوفه نام بردند از آن
جمله شبث بن ربعی و عروة بن قیس و عمرو بن الحجاج و محمد بن عمیر بود پس امام حسین علیه السلم قیام نموده در مابین
مقام دو رکعت نماز گذارده از خدا آنچه بهبود کار در آن باشد مسئلت نمود و مسلم بن عقیل را طلبیده از حال
و مقال اهل کوفه مطلع ساخت و جواب کتابت ایشان بدو ارسال نمود و وعده وصول نفس نفیس فرمود
و در مکتوب اشاره کرد که من ابن عم خود مسلم بن عقیل را بسوی شما روانه نمودم تا از رای جمیل شما مرا اعلام نماید
ابومخنف در کتاب مقتل خود آورده که چون شاهزاده مسلم بن عقیل را با قیس بن مسهر و عمارة بن عبدالله متوجه
ساخت و او را به تقوی خدا و تلطف ناس امر نموده فرمود که اگر اجتماع مردم و حسن رای ایشان بر تو ظاهر گردد
در ارسال خبر بسوی من تعجیل نمای پس مسلم بن عقیل رحمة الله امتثال امر امام نموده و دلیل راه همراه خود کرد پس داخل حرم
حضرت رسول صلی الله علیه و آله شده دو رکعت نماز گذارد و با احبا وداع نموده و آنگشت و بار دیگر راه که رفتند دلیلها
راه گم کردند و تشنگی سختی بایشان رسید پس تردد بسیار نموده راه بدست آوردند مسلم گفتند که این راه از دست
مگذار که تا آب نزدیک رسانید پس دلیلها هر دو مردند از تشنگی و مسلم با دو رفیق در واحل (?) نجات یافته بآب رسیدند
و از موضعی که آن را مضیق گفتندی مکتوبی با امام حسین علیه السلم نوشت مضمون آنکه اما بعد معروض رای انور شما
یا ابن رسول الله آنکه در اثنای راه دلیلها راه گم کرده و تشنگی بر ایشان غلبه کرده هر دو وفات نمودند و الحال
در موضعی هستیم که آن را مضیق گویند و به درستی که چنین واقعه در این سفر بفال بد مینماید چنانچه رضای آنحضرت در آن باشد
که مرا معاف داشته دیگری را فرستند میتواند بود والسلام چون مکتوب مسلم بن عقیل با امام حسین علیه السلم رسید و بر مضمون
نامه مطلع شده در جواب او نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم من الحسین بن علی ابن ابی طالب الی ابن عمه مسلم بن عقیل
رحمة الله اما بعد یا ابن العم به درستی که من از جدم رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود از عاقبت آنکه تطیر

نماید

نماید و جز به انفال بد کیرد پس بفال بد مگیر و آنچه ترا مامور ساخته‌ام آن را به تقدیم رسان والسلام مسلم در آن موضع
انتظار جواب میکشید تا نامه حضرت وارد شد چون مسلم قراءت کتابت نمود و اتحان (?) ساعت سایر گشت و قطع
مسافت نمود تا آنکه آبی عبور وارد شد پس نزول فرموده و از آن آب برداشت ناگاه مردی را دید که آهویی را
تیر زده از پا در آورد مسلم گفت ان شاء الله تعالی دشمن ما مقتول خواهد شد و طی مراحل مینمود تا آنکه بکوفه رسید و در
منزل مختار بن عبدالله ثقفی نزول نمود و مردم بخدمتش آمد و شد مینمودند و بعد از اجتماع ناس مکتوب امام حسین علیه السلم
را بر ایشان خواند چون اهل کوفه استماع در نظام امام همام مینمودند و از شرف آن حضرت بناله و زاری آمده گریستند
پس عابس بن شبیب در میان آن مجمع قیام نموده حمد و ثنای الهی را بجای آورد و نعت رسول خدای
کرده صلوات بر وی فرستاد و متوجه مسلم بن عقیل شده گفت به درستی که من ما فی الضمیر این جماعت را نمیدانم
و از دلهای ایشان آگاه نیم و لیکن از قرار داد خاطر خود شما را خبر میدهم بر آن اعتقادم که هر گاه مرا دعوت نمائید
اجابت شما میکنم و بضرب شمشیر آبدار دمار از روزگار اعدای شما بر میآرم تا آنکه ایزد تعالی ملاقات نمایم پس
بجای خود قرار گرفت و حبیب بن مظاهر برپای خواست و گفت یرحمک الله به درستی که آنچه بر تو واجب بود
بجای آوردی و بخدا قسم که من نیز بر آن اعتقادم که تو اظهار نمودی پس اهل کوفه در بیعت داخل شده بیعت
مینمودند تا آنکه در آن روز تا آخر آن روز هجده هزار کس بیعت کردند در کتاب منتخب مذکور است که مسلم نامه با امام حسین علیه السلم
نوشت و آنحضرت را به بیعت کردن اهل کوفه اعلام نمود و تعجیل و اقبال آنحضرت بطرف کوفه تاکید بسیار کرد و ابومخنف
گوید که چون بیعت اهل کوفه با مسلم بن عقیل بنعمان بن بشیر که از قبل یزید حاکم کوفه بود رسید پس بمنبر بالا رفته حمد و ثنای
الهی گفت و نعت نبی کرده صلوات بر آن حضرت فرستاد و گفت یا معاشر الناس من مقاتله نمی‌نمایم با کسی
که با من قتال کند و بقتل کسی نیز تحریص و ترغیب نمیکنم مادامی که از وی نسبت بمن چنین حرکتی صادر نشود پس
از فتنه حذر کنید و جمعیت سلطان را تفرقه مکنید و بر شما باد که با امر خود مخالفت ننمائید و اگر مخالفت احدی در نزد من
ثابت گردد هر آینه گردن وی را خواهم زد هر چند مرا یاری و هواداری نباشد پس عبدالله حضرمی قیام نموده گفت
ایها الامیر حکومت منتظم نمیشود الا بقهر و خونریزی و این کلامی که تو بدان تکلم نمودی کلام مستضعفان است نعمان گفت
که میخواهم از مستضعفان باشم و از ظالمان نباشم و از منبر نزول نمود و عبدالله حضرمی از مسجد بیرون رفته به یزید

مکتوبی نوشت بمضمون آنکه اما بعد بدرستی که مسلم بن عقیل بکوفه رسیده و اهل شیعه انصار با وی بیعت کرده پس اگر ترا بکوفه
حاجتست والی و حاکمی تعیین نما زیرا که نعمان بغایت ضعیف است و قدرت بر دفع اعدا ندارد و اول کسی که در
امر حسین علیه السلام نامه به یزید نوشت لعنه الله علیه و در ملهوف مذکور است که عبدالله بن مسلم باهلی و عماره بن الولید و عمر بن
سعد به یزید نامه نوشتند و از امر مسلم بن عقیل او را آگاه گردانیدند و بعزل نعمان بن بشیر و ولایت غیر وی اشاره
نمودند پس یزید بعبیدالله بن زیاد نامه نوشت آن ملعون در آن زمان والی بصره بود و ایالت کوفه را نیز بدو منضم
ساخت و در نامه از حال مسلم و امر حسین علیه السلام وی را خبر داد و در تحصیل مسلم و قتل وی رضوان الله علیه تشدید نمود
عبیدالله بعد از اطلاع بر مضمون تهیه سفر کوفه نمود و حضرت امام علیه السلام بیکی از اشراف بصره مکتوبی نوشته بمصحوب یکی
از موالیان خود که مسمی بسلیمان و مکنی بابا رزین بود ارسال نمود و ایشان را بنصرت و لزوم طاعت طلبیده بود و از جمله
بزرگان ایشان یزید بن مسعود بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد را جمع نموده چون این جماعت حاضر شدند و مجلس منعقد شد
فرمود که ای بنی تمیم موضع و محل و نسب و حسب مرا در میان خود چگونه می بینید همه گفتند بخ بخ تو فقره ظهری و راس فخری
و بنور شرافت و بزرگی آراسته و بر همه تقدم و فضل و سبقت داری گفت بدرستی که من شما را برای کاری جمع
نموده ام و اراده آن دارم که با شما در آن کار مشورت کنم و از شما اعانت و یاری خواهم همه گفتند بخدا که ترا ما
اخلاص [illegible] ورزیم و برای تو در واقعی اجتهاد تمام می نمائیم و بنصرت ما تا بسمع طاعت اصغا نمائیم فرمود بدرستی که معاویه
بهاویه واصل شده و تالف و مفقود گردیده و آگاه باشید که شاخ جور و [illegible] ارکان ظلم ضعیف گشت والملا
که یزید شارب خمر و راس فجور است قیام نموده دعوی خلافت مینماید و بر مسلمانان بی رضای ایشان امارت میکند
مع قصر حلم و قلة علم از حق موضع قدم خود را نمی داند بخدا قسم که هرآینه جهاد وی بر اهل دین افضل است از جهاد مشرکان
و این است حسین بن علی ابن رسول الله علیه السلام و صاحب شرف اصل و رای نبیل است فاضلی است که فضل وی توصیف
در نیاید و عالمیست که بنهایت علم وی نمیتوان رسید پس اولیست بامر خلافت از جهت سبقت و سنت و قدم
و قرابت وی و بر صغیر عطوف و بر کبیر رئوف است و در رعایت رعیت کریم است و امامیست که محبت وی بر همه واجبست
و موعظه وی رسالت پس در اظهار نور حق سعی کنید و در ابطال باطل تقصیر مکنید و بدرستی که صخر بن قیس در روز
جمل مخذلان و عاری که بیعت شما حاصل نموده بود پس چرک آن عار را بدین خروج و نصرت فرزند رسول بغسل

بشمانی

بشمانی از خود زمیل نمائید و کسی که در نصرت آن حضرت تقصیر نماید حضرت او را خوار کند و موت قلت عزت
وی شود و آگاه باشید که من لباس حرب با خود آراستم و زره آنرا ملبوس خود نمودم و مقرر است که هر آنکه
تیغ بر ضربت شهادت بخشد از دام اجل نخواهد رست و هر که از قتل گریزد از چنگ اجل خلاص نیابد و پس بر حکم
الله در جواب طریق ثواب اختیار کنید پس بنو حنظله تکلم نموده گفتند یا ابا خالد ما نیز تیر ترکش تو و قربان عشیره توایم
چنانکه ما را بکمان شجاعت پیوسته دشمنان خود را هدف سازی خطا نخواهی کرد و هر غزوه که جیاری ما نمائی
فتح و فیروزی با تو خواهد بود بخدا قسم اگر بدریای محنت فرو روی در آن ورطه از تو جدا نخواهیم گردید و هر شدتی
را که استقبال نمائی ما هم پیش از آن خواهیم نمود و با اسیاف خود نصرت مینمائیم و بابدان خود وقایت او با قطعه
میکنیم و بنو سعد نیز تکلم درآمدند و گفتند یا ابا خالد بدرستی که ابغض اشیا بر ما در نزد ما مخالفت تو و خروج از رای
تست و پیش از این صخر بن قیس ما را بترک قتال امر نمود پس نا بره دلبری ما را فراموش کند و عار آن بکلی
ما باقی ماند پس ما را مهلت ده تا مراجعت بمشاورت نمائیم و از برای خود شما را خبر دهیم و بنو تمیم نیز تکلم نموده
گفتند یا ابا خالد ما از اولاد پدر تو و حلف توایم رضای ما در چیزی نخواهد بود که غضب تو در آن باشد و در قطعی
و ظعن مرید توایم و اختیار ما با تست پس اگر دعوت نمائی ما را اجابت تو میکنیم و اگر نصرت بنمائی اطاعت مینمائیم
پس فرمود که ای بنی سعد بخدا قسم که اگر از نصرت آنحضرت قعود نموده تکاهل ورزید تیغ شمشیر از شما رفع نگاه
شده و بعد یکدیگر شمشیر خواهید گذاشت پس با مام حسین علیه السلام نامه نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد مکتوب تو رسید
و آنچه این حقیر را بدان دعوت فرموده و بنصرت مأمور ساخته مفهوم گردید و آن باعث سرافرازی دنیا و فوز و
فلاح عقبی ماست و شمائید حجت رحمن و وسیله دخول رضوان و شمائید شجره زیتون احمدی که وی اصل و شما فرع
آنید پس قدم رنجه فرما که تو طایر آشیان قدس و سعادتی و شهباز بلند پرواز اوج عزتی و بدرستی که گردن های
بنی تمیم را در طاعت تو ذلیل گردانیده ام و اطاعت ایشان اشد است از شتران تشنه در ورود آب را روز
تشنگی و بنی سعد نیز ذلیل و فرمان بردار اند و کدورت دلهای ایشان را با آب باران مزن در وقت لمعان برق
آن غسل نموده ام پس چون حضرت امام حسین علیه السلام قرائت نامه یزید بن مسعود نمود و برا دعا کرده فرمود

امنک الله یوم الخوف و اعطاک و اواک یوم العطش الاکبر حضرت ریحان که امان خایف
ترا امن دهاد از ترس روز قیامت و عزت کرداند از تشنگی روز اکبر سیراب سازد پس چون مختار
تجهیز خروج بسوی شاه شهدا نمود خبر قتل شاه مظلومان بشنید از خروج بوی رسید پس از فوت السعادت عظمی و عم
او رکت نصرت سید شهدا رنج بسیار نمود و زبان حالش بدین مقال مترنم بود نظم محروم ازان سعادت عظمی شدم
دریغ نومید از آن شفاعت اکبر شدم دریغ جانرا نثار دوست نکردم هزار حیف حیران و زار و واله و شیدا شدم دریغ
در وادی جنون بدلم تا ابد بماند مایوس از اعانت مولی شدم دریغ تا منذر بن الجارود که دختر وی زوجه عبید الله
بن زیاد بود رسول امام حسین را با مکتوب بست آورده نزد عبید الله برد پس آن ملعون وی را بقتل رسانیده بمنبر
صعود نمود و خطبه خواند و مردم را بر خلاف امر یزید وعید نمود و پس آن شب را بروز علی الصباح برادر خود عثمان بن زیاد را
نایب و جانشین خود کرده بطرف کوفه شتافت و در مقتل ابو مخنف مذکور است که عبید الله بن زیاد از راه بر رو جانبی
کرباس سفید در بر کرده و عمامه سیاه بر سر نهاده و نقاب بر روی افکنده و بر استری سوار و بدست قضیب خیزران گرفته
اصحاب خود را در حوالی و اطراف خود مقرر نمود و خود را شبیه امام حسین علیه السلام آراسته روز جمعه بعد از انصراف پس
از نماز داخل کوفه شد و اهل کوفه در آن وقت انتظار قدوم امام حسین علیه السلام می بردند پس عبید ملعون بمرجعی که از
اشرف مسجد بقعت اشاره کرده سلام میکرد و ایشان میگفتند السلام علیک یا ابن رسول الله و اعتقاد ایشان آنکه
امام علیه السلام است که بر استر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته است و خدا بکر را بقدوم آنحضرت بشارت میدادند
ابن زیاد از بشارت ایشان حکم میخواست تا آنکه بقصر الاماره رسید پس مسلم بن عمرو با اهل کوفه گفت تاخروا ایها الملکم عن
الامیر عبید الله بن زیاد فلیس هو ظلکم و بل بر شما باز مانید و دور شوید از امیر عبید الله بن زیاد که وی آنکس نیست
که شما تصور آن کرده اید پس نعمان بن بشیر از بالای قصر مشرف شد و ظنش آنکه مگر امام حسین علیه السلام است و چون او را
ابن زیاد دید لثام از دهن خود کشود و گفت با نعمان اخفضت قصرات و ضیعت مصرات قصر خود را بی نقضت
نمودی و شهر خود را ضایع گذاشتی پس فرمود ندای صلوة در دادند پس مردم بسیار رجوع آمدند و بر منبر بالا
رفته و بعد از حمد و ثنا و صلوات ای اهل کوفه آیا میدانید که من کیستم گفتند بلی تو حسین بن علی علیهما السلام

الملعون

الملعون گفت که من حسین نیستم من عبید الله بن زیادم امیر شما بفرمان یزید بن معاویه که او است خلیفه و امیر شما
گردانیده است و به ایستی که مرا او مامور ساخته تا آنکه بر اهل احسان شما احسان نمایم و از سیئه و بدی شما در
گذرم و من درباره شما تابع امر وییم پس از منبر نزول نموده منادی را فرمود تا در قبایل کوفه ندا در داد که بر
بیعت یزید بن معویه ثابت باشید پیش از آنکه لشکر شام را بر شما فرستند یعنی بجهت آن ابناءکم و یقتلون
نساءکم مردان شما را ذبح نمایند و زنان شما را اسیر کنند پس اهل کوفه بر روی یکدیگر نگاه کرده میگفتند
که ما را با سلاطین چه کار پس آن پیمان شکنان جفا کار نقض بیعت امام حسین علیه السلام کرده بیعت یزید را برای
دراهم و دینار اختیار نمودند اما مسلم بن عقیل در آن روز که بکوفه آمد بود نماز جماعت حاضر نتوانست شد در منتخب آورده
که نماز جمعه حاضر شد پس چون وقت نماز عصر شد بجامع برآمده اذان و اقامه گفت و نماز گذارد و احدی با وی نماز نگذارد
با آنکه هجده هزار کس با او بیعت کرده بودند پس چون از نماز فارغ شد از مسجد بیرون آمد سر برآورده گفت یا غلام
ما فعل اهل الکوفه ای پسر اهل کوفه چه کردند آن پسر گفت یا سیدی اهل کوفه عهد و پیمانی که با امام حسین علیه السلام
کرده بودند شکسته و با یزید بن معاویه بستند چون مسلم بن عقیل مقاله وی را استماع نمود از روی حسرت دست بر دست
زده در شوارع کوفه از روی حیرت و وحشت سیر میکرد تا آنکه بمحله بنی خزیمه رسید و از تنگدلی بر در حجره توقف
نمود در آن حال قصر بلندی بنظرش در آمد و بهمان قصر نگاه میکرد که در آن اثنا جاریه از آن منزل بیرون آمد
مر آن جاریه را که ای جاریه این خانه از آن کیست گفت از آن هانی بن عروه المذحجی رحمة الله علیه پس مسلم او را نصیحت
فرمود که جاریه بخدمت وی داخل شده بگو که در در خانه مردی از اهل البیت ایستاده و انتظار قدوم میبرد
از نامم سوال کند بگو مسلم بن عقیل است پس آن جاریه داخل شده ساعتی غایب شد و برآمده مر او را گفت که داخل
شو پس مسلم داخل شد و در آن ایام هانی بن عروه علیل بود خواست که برخیزد و با مسلم معانقه نماید قدرت بر قیام
نداشت پس با هم مجالست نمودند و از هر طرف سخن میراندند تا آنکه صحبت ایشان بعبید الله بن زیاد انداخت
رسید پس هانی گفت که یا سیدی وی صدیق منست و بغرض من بوی خواهد رسید و بعیادت من خواهد آمد
پس تو این شمشیر را گرفته در آن خانه دیگر پنهان شو و هر گاه که عبید الله بن زیاد نزد من جلوس نماید بر تو باید که
بر آمده وی را بقتل رسانی و با حذر باش که از تو فوت نشود که اگر از تو فوت دیگر قادر بر کشتن وی نخواهی شد و اگر تو

او را انگشتی او ترا بقتل خواهد رسانید و علامت میان من و تو آنکه هر گاه ببینی که من عمامه از سر برداشته بر زمین نهم بر آمده کار او را باتمام برسان فرمود که ان شاء الله تعالی چنین خواهم کرد پس هانی بن عروه بعبید الله فرستاد که بر طریق صداقت و دوستی آن نیست که ترک مواصلت نمایند و از چه طریق است که بعیادت اینجانب قدم رنجه نفرمودید ابن زیاد در جواب عذر خواه شده گفت معذور دارند که از کوفت ایشان خبردار نبودم ولیکن امروز بعیادت می آییم پس وقت عصر با خادمی متوجه شد و چون رسید اذن دخول خواست پس هانی بجاریه گفت که شمشیر را بمسلم برسان پس مسلم شمشیر را گرفت و در گنجینه پنهان شد و عبید الله با حاجب داخل شده در پهلوی هانی جا گرفت و شروع بمجادله کرده از حال وی پرسید هانی از احوال خود و بر او خبر داده از کوفت و المی که داشت از مهلکه و با این همه مسلم تانی مینمود و بیرون نمی آمد پس هانی عمامه از سر برداشته بر زمین گذاشت باز بر سر نهاد تا آنکه سه نوبت تکرار این عمل کرد و مسلم اصلا از موضع خود حرکت نکرد پس هانی رفع صوت نموده بیتی خواند که مضمون آن مقام بود و داشت و کرد و ابیات تکرار میکرد و مرادش شنوانیدن مسلم بود و ابن زیاد متفطن نمیشد که اراده هانی چیست پس چون حرکات و سکنات هانی بسیار شد ابن زیاد گفت این شیخ را چه حالت که هذیان میگوید گفتند ایها الامیر این عمل از شدت مرض است پس ابن زیاد از منزل هانی بیرون آمده سوار شده و بمنزل خود رفت و مسلم از گنجینه بیرون آمده هانی تاسف بسیار نموده گفت سبحان الله ای مسلم ترا از قتل وی چه چیز مانع شد بخدا قسم که مثل امروز دیگر بر وی ظفر نخواهی یافت مسلم گفت این حدیث مرا مانع شد که از عم خود حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب شنیده ام که فرمود **لا ایمان لمن یقتل مسلما** ایمان نیست مر آنکسی را که مسلمانی کشد هانی گفت بخدا قسم که اگر او را میکشتی هر آینه کافر فاجر غادری را کشته بودی و اما حکایت معقل لعین و تجسس ابن زیاد او را در تحصیل مسلم آن مکار مسلم بن عوسجه را فریب داده وی را بمکان مسلم بن عقیل بردن و بعرض ابن زیاد ملعون رسانیدن در کتاب روضة الشهداء بعینه مذکور گشت پس فائده ذکر کرده در ذکر آنها اهمال نمود ابو مخنف گوید که ابن زیاد بعد از اطلاع بر حقیقت حال مسلم بن عقیل و هانی بن عروه محمد بن اشعث کندی و اسماء بن خارجه و عمرو بن الحجاج را که دختر وی زوجه هانی بود در طلب هانی ارسال نمود و بایشان گفت که رفته او را حاضر آرید پس ایشان متوجه خانه هانی شده او را در خانه اش نشسته یافتند گفتند ای هانی امیر بجهت بعضی حاجتی که او را عارض شده ترا می طلبد پس هانی باتفاق ایشان متوجه دار الاماره شدند

وان

۵۰

و چون بقصر نزدیک رسیدند هانی در نفس خود از بعضی اراده های ابن زیاد احساس نموده باسماء بن خارجه گفت که ای برادر از این مردم عجبی بخاطرم رسید و نفس با من از چیزی که اکراه نفس من در آنست حدیث میکند اسماء گفت مترس و دغدغه بخاطر مرسان که تو بری از گناهی پس روانه تا داخل مجلس ابن زیاد گشتند چون ابن زیاد اقبال هانی را دیده اعراض کرده روی از وی بگردانید طبع هانی را این عمل گران آمده گفت چه خبر است و سبب این قسم کم التفاتی چه باشد ابن زیاد گفت ای هانی مسلم بن عقیل را بخانه خود برده و پنهان کرده و از هر طرف مرد و سلاح برای وی جمع کرده و ظن آنکه اینها بر من پوشیده و پنهان خواهد بود هانی گفت معاذ الله ایها الامیر من این کار نکرده ام ابن زیاد گفت کسی که این خبر بمن رسانیده از تو صادق تر است پس ندا کرد که یا معقل برای تکذیب وی کجایی پس معقل بیرون آمده گفت مرحبا یا هانی مرا می شناسی گفت بلی میشناسم بدرستی که تو کافر و فاجری پس هانی دانست که وی جاسوس ابن زیاد بوده و بر جمیع اسرار ایشان مطلع شده و بر آن ملعون خبر داده است پس بوی نزدیک شده گفت ایها الامیر من مسلم را پنهان نکرده ام ولیکن بی طلب نزد من آمد پس ضیافت و جا دادن وی بر من لازم آمد الحال مرا رخصت ساز تا رفته او را از منزل خود اخراج نمایم تا هر جا که خواهد برود و از ذمام وی بیرون آمده باشم پس ابن زیاد علیه اللعنة اشد الغضب شد و گفت بخدا که از من مفارقت نخواهی کرد تا آنکه مسلم را در همین ساعت حاضر سازی یا آنکه سرت را از تن جدا خواهم نمود پس از گفته آن لعین هانی برآشفت و گفت و برا نخواهم آورد تا که مردان جنگی از قبیله و خویشان من با من همراه باشند بسیار جوانان و جوانان قصر و دار ترا فرو خواهند گرفت مسلم بن عمرو الباهلی قیام نموده گفت اصلح الله الامیر واگذار تا با وی تکلم نمایم پس هانی را بکناری برده با وی سخن میگفت و بعد از گفت و گوی بسیار صدای ایشان بلند شد و ابن زیاد گفت این سرای ... شنید پس مسلم بن عمرو گفت یا هانی ترا سوگند میدهم که خود را بمحنت و مشقت میندازی و بلا بر عشیره خود حاصل مکن و بر وی نیز مترس که او را بقتل نخواهند رسانید پس وی را بدیشان دفع کن و بر تو نقصی نیست زیرا که بجز این نیست که بسلطان دفع میکنی پس هانی فرمود بدرستی که این کار عزی و عار منست که مهمان و جار خود را بدست دشمن بسپارم که او را بقتل رسانند و حال آنکه من صحیح و تندرستم و اعوان و انصار بسیار دارم بخدا که اگر مرا تنها و بی معین هم باشد که مسلم را بدست دشمن نخواهم داد تا آنکه جانم فدای وی نمایم پس ابن زیاد لعین گفت او را

بیش آرید پس هانی نیز نزدیک وی شد و گفت مسلم را می آوری یا آنکه گردنت را هم بزنم هانی گفت او را خود نخواهم آورد
اما مذحج خون ترا نخواهند ریخت پس ابن زیاد بغضب در آمده چوبی که در دست داشت بصورت روی هانی فرود
هانی دست بقبضه شمشیر آورد از ده ضربتی بوی زد که جبه خز و ردای خز وی را قطع کرده جراحت منکر بوی رسانیده
پس معقل خود را بوی انداخته در میان ایشان حایل شد پس بضربتی نصف روی معقل را قطع نمود ابن زیاد
فریاد بر آورد که بگیرید ببندید او را پس سرداران و لشکریان هجوم کردند و هانی در میان ایشان بمیدان شمشیر
کار میفرمود تا از ایشان پنجاه تن را بقتل رسانید و در آنحال میگفت که بخدا قسم که اگر پای من بر طفلی از آل محمد
برنخواهم داشت تا مرا قطعه قطعه نکنند و بهر که ضربتی میزد کار او را باتمام میرسانید و اکثر مردم رو بهزیمت گذاشتند
و همچنین میزد و میکشت تا آنکه شمشیر در دستش شکسته شد پس مردم از هر طرف هجوم کرده بروی حمله آوردند و او را گرفته
در برابر ابن زیاد داشتند و آنلعین عمود آهنین که در دست داشت بر صفحه روی هانی زده که شربت شهادتش چشانیدند رحمة الله
علیه و رضوانه و در کتاب منتخب نیز بهمین طریق مذکور است الا آنکه بجای پنجاه سی تن رجال کشته مذکور است و در کتاب
ملهوف چنین مرقوم است که چون قضیبی که در دست داشت بروی هانی زد و هانی دست بقایمه شمشیر زد
با ابن زیاد حمله کرد و معقل از لباس وی گرفته کشیده ابن زیاد فریاد بر آورد که او را بگیرید پس معاونان هجوم
کرده او را گرفته بخانه انداختند و در آن خانه را محکم بستند و عاریان و نگهبانان مقرر نمودند و بعضی از خاصان
قیام نمود و بعضی گویند حسان بن اسماء بابن زیاد گفت ایها الامیر بما امر نمودی که هانی را بنزد تو آوریم بعد از آنکه
او را برای تو آوردیم روی او را مجروح کرده خون از محاسن او روان نمودی و کردی آنچه کردی و
زعمت آنکه مکرا آورده بقتل وی توانی کرد پس ابن زیاد غضبناک شده گفت تو نیز در اینجایی و چنین میگویی
و فرمود تا او را بسیار زدند و مقید ساختند و وی انا لله و انا الیه ... و بیان در ناحیه قصر نشست
اما خبر قتل هانی بعمرو بن الحجاج رسید و دختر عمرو زن هانی بود پس وی ... مذحج متوجه شده و دار الاماره
را احاطه نمودند ابو مخنف گوید که عمرو بن الحجاج که از عشیره هانی بود با چهار هزار فارس از قبیله مذحج که همه زره
آهنین فرو رفته بودند متوجه شدند تا در قصر صف کشیدند پس عمرو بن الحجاج ندا در داد که یا ابن زیاد ترا چه
یارای آنکه صاحب ما را بقتل رسانی بخدا قسم که هر آینه ما در برابر تو شناسانیم پس فریاد بر آوردند که یا ابن زیاد

صاحبها

صاحب ما که لمحه از یاد خدا غافل و از طاعت الهی فارغ نبوده است بقتل رسانی یا هانی اگر زنده است ما با وی تکلم نماییم
و بدرستی که قوم تو و بنو عم تو آمده اند که انتقام تو از دشمن بکشند پس چون آنملعون ندای ایشان را شنید
بشریح قاضی گفت که بیرون رو و بایشان بگو که صاحب شما زنده است و امیر او را نگاه داشته بجهت خبری چند
که میخواهد از وی بتحقیق آنها نماید پس قاضی بر آمده گفت ایها القوم بدرستی که خبری از هانی و قتل وی بشما
رسیده باطل است و امیر او را آزاده است که در امر چندی با وی مشورت نماید در حال صحت و سلامتست و عقد قه
بخاطر راه میدهید پس عمرو بن الحجاج گفت که ما از قتل وی ترسان بودیم الحمد لله که او بسلامتست پس همه بازگشتند
ابو مخنف گوید که چون خبر قتل هانی بمسلم رسید از منزل وی تنها بیرون آمد پس سراسیمه طی مراحل و مسالک مینمود
تا آنکه در قریه کنده بشهری رسید که آنرا حیره گفتند و منظرش در بلندی بنا آمده و در در آن خانه زنی را دید نشسته پس
در آن گذر توقف نموده بر آن در نظر بکرد و زن گفت ای جوان سبب توقف در این در برای چیست و اهل و ربیع منزل
حرم دیگر است مسلم فرمود که بخدا که از آنچه تو میگویی بخاطرم خطور نکرده و لیکن من مردی ام مطلوب و اعدا طالب
اند و کسی را میخواهم که در بقیه امروز مرا پناهی دهد و چون شب شود در تاریکی شب بیرون روم تا بجا بشی آید
زن گفت ای جوان از کدام قبیله گفت از قبیله بنی هاشم از اهل بیت نبوت و خاندان رسالت من مسلم بن
عقیلم پس آن زن از جای جسته گفت بخدا که من احق و سزاوارترم که ترا پناهی دهم پس او را داخل خانه نموده
منزلی که تهیه برای وی ترتیب داده و از ماکولات و مشروبات حاضر ساخته مسلم بغیر از آب چیزی تناول نفرمود
پس چون پاره ای از شب گذشت پسر آن ضعیفه که از خواص ابن زیاد بود بخانه آمد مسلم را بیرون رفتن میسر نشد اما
چون آن عجوزه خدمت بمیان جان بسته بمنزلی که مسلم بود آمد و شد مینمود پس آن پسر مادر خود را مضطرب دید و
ایمعنی بفکر طویل افتاد گفت یا اماه ترا حالت بدو مینمایم که با آن خانه داخل میشوی و بیرون می آیی سبب چیست گفت ای
فرزند از این مقال خود را معاف دار سر الحال نمود که البته باید که مرا بر آن امر مطلع سازی و گستری که باشد از من
مخفی نداری گفت ای فرزند بشرط آنکه از آنچه ترا خبر دهم احدی را بر آن مطلع نسازی پس از وی عهد و پیمان
و مواثیق گرفت که کسی را بر آن امر اعلام نکند بعد از آن گفت ای فرزند این ضعیفه از اهل بیت رسول
صلوات الله علیه و آله این مسلم بن عقیل است که اهل کوفه او را فریب داده فرو گذاشتند و ما او را در منزل خود

داده‌ایم تا اعدای وی از طلب او تسکین یابند و وی با اهل خود ملحق شود و ما را درین عمل اجر عظیم در نزد خدا حاصل آید
پس بر تو باد که این سر را فاش نکنی و نقض عهد و پیمان ننمایی پسر ساکت شده جواب داد که چنین کنم و در سرای بر روند
چون وقت طلوع فجر رسید مسلم برخواست تا ملاحظه وقت نماید آن ضعیفه را دید که در دست ابریقی پر از آب ایستاده و در انتظار
می‌برد و چون نظرش بر مسلم افتاد و عذرت آغاز نموده گفت ای جوان اراده آب داری ابریق را بوی داد
گفت ای جوان چنین میدانم که امشب خواب راحت نکردی مسلم گفت به راستی که اندکی ساعتی بخواب رفتم
و در آن حال عم خود علی ابن ابی طالب علیه السلام را دیدم که میگفت الوحا الوحا العجل العجل الینا ای مسلم
و بسرعت بسوی ما تعجیل نما و چنین میدانم امروز آخر عمر من است از ایام دنیا و اما پسر آن زن بسرعت تمام خود را
بقصر الاماره رسانیده النصیحه النصیحه گویان ندا میکرد پسر ملعون بیرون آمده گفت ای پسر چه نصیحت داری گفت ای امیر
به راستی که مادرم میخواهد که دشمن ترا نجات دهد الحال مسلم بن عقیل در نزد اوست پس ابن زیاد گفت او را شنید
برسید که چه میگوید پسر از مقاله پسر خبر داد پس ابن زیاد شاد شده فرمود که بیا نزدیک تا او را داده او را
مطوق بطوق زرین گردانید بعد محمد بن اشعث کندی را با هزار و پانصد مرد جنگی همراه نموده گفت تا آنجا
بروید و مسلم بن عقیل را کشته یا بسته پیش من آرید پس محمد بن اشعث روان شد تا بمنزل ایشان رسید ناگاه آن
عجوز صدای صهیل اسبان و قعقعه اسلحه و اهتزاز نیزه‌ها و صوت زره‌های مردان جنگی را شنید پس متوجه مسلم شده
او را از مقدمه و قضیه خبر داد و مسلم بعد از استماع این مقال و اطلاع بر احوال زره خود را در بر کرده و منطقه
کمر خود را محکم بست و بان قوم نظر کرده شمشیر خود را حرکت میداد و زن گفت ای سید جان بجان میبینم که برای
مردن مهیا شده مسلم گفت که ای عجوز این قوم بغیر از من مطلبی ندارند و میترسم که درین خانه هجوم بر من آرند
و مرا فتحی و وسعتی و مجالی نباشد و بخواری کشته شوم زن گفت که فدای تو شوم … در بارهٔ تو … نماید اگر کشته
شوی من خود را میکشم پس مسلم قصد در کرده آن را از جا برکنده و بسوی قوم در آمده قتال شدید روی نمود
تا آنکه مسلم از ایشان پنجاه سواره را بقتل رسانید باقی لشکر روی بهزیمت نهادند و آن عجوز از بالای بام
حراست و محافظت وی از قتال مینمود و پسر اشعث چون بدید و در وی نظر کرد و بغایت تعجب نموده با ابن زیاد کس
فرستاد که مرا از یاران سواره و پیاده مدد و یاری من فرست و مسلم از لشکر ما بسیاری را بقتل رسانید

بی‌بنیاد و بوی فرستاد که مادرت برکت نشنیده و معدوم قوم کردی صد این کس را از شتمای کشته پس
چگونه خواهد بود حال اگر ترا بجنگ کسی فرستم که شدیدتر باشد از روی باس و عذاب و صعب باشد از روی
هراس و شدت مرادش ازان امام حسین علیه السلام بود پس اشعث در جواب نوشته فرستاد که ترا بخاطر
برسد که مرا بجنگ بقالی از بقالی کوفه یا جبر مقانی از جرامقه حیره فرستاده بلکه مرا بجنگ شیری همام و شجاع مقدام
و شمشیری از سیوف حضرت محمد صلی الله علیه و آله ارسال نموده چون پسر زیاد مکتوب محمد اشعث را تلاوت نمود پانصد
نفر فارس دیگر بامداد آن لعین فرستاد و مسلم در محاربت ایشان رجوع نمود و تغییر لثام داد و دو طبقه کرد و میان
کمر را بسته چون شیر ژیان و آتش سوزان مرتبه ثانیه بر لشکر بایشان حمله آورد و در میان او و ابن حمدان
دو ضربت رد و بدل شده مسلم ضربتی بر سر آن بی دین زده و ضربتی دیگر بر عاتق وی فرو کوفته بجهنمش داخل نمود
و چون آن روبهان دست برد چنان ملاحظه نمودند بر سطح بامها بالا رفته سنگباران میکردند و دسته‌های نی
آتش زده بطرف او القا مینمودند پس آن مرد مردانه و دلاور یگانه پروانه وار از سنگ و آتش پروا نکرده
بار دیگر بر ایشان حمله آورد و از دل نعره الله اکبر برکشید که دلیران همه را دل پاره پاره گشته روی بگریز نهادند
پس در آن حمله چهار صد کس را از دلیران بقتل رسانید بار دیگر ابن اشعث لعین از ابن زیاد ملعون لشکر
تازه طلبید پس ابن زیاد هشتاد سواره فرستاد و گفت ویل بر شما او را امان دهید الا که همه شما را فنا
خواهد کرد پس محمد اشعث ندا آورد که یا مسلم بن عقیل دست از قتال بدار که ترا امان است مسلم گفت
لا امان لکم یا اعداء الله و اعداء رسول الله و زبان حالش بر مضمون این مقال مترنم گشت مولفه
اگر کردگار ۞ میکنم جان در راه مولی نثار ۞ کی امان خواهم ز اهل مکر و عذر ۞ کی وفا جویم ز اهل روزگار ۞ شیرگیر
ترسد ز هر موری ضعیف ۞ پیل از پشه کی گیرد کنار ۞ تیغ رانم بر سر اعدای دین ۞ وز نهاد دشمنان آرم
دمار ۞ در شهادت صد سعادت باشدم ۞ تشنه‌ام تشنه به تیغ آبدار ۞ مرگ شد مفتاح دریای بهشت ۞
مرگ را خواهم چو جانان در کنار ۞ آرزوی دل لقای احمدی ۞ دیده مشتاق علی نامدار ۞ آنکه در وصفش خدا گوید همی
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار ۞ پس از غلبه شوق لقای الهی و کثرت آرزوی وصال حضرت رسالت
پناهی از بسیاری دشمن و کثرت ایشان نیندیشید و خود را بر قلب لشکر زد و قتال بغایت شدید مینمود

تا آنکه آنحضرت از تیرباران مثل خارپشت گشت و درین حملات نیز با شصد نامدار را از پای در آورد پس عمرو
بران مکاران گفت که مرا حیله بخاطر رسد گفتند کدام است گفت در وسط طریق چاهی باید کند و آنرا از خس و خاشاک پر
باید نمود و در وقت حمله از پیش وی فرار باید نمود و هر گاه که در آن چاه ساقط شود از هر طرف هجوم آورده
بر او احاطه باید کرد پس تدبیر آن ملعون معقول طبع ملاعین افتاده در راه چاهی کندند و سر آنرا با خار و خس و
خاک بر آن ریختند و همه یک مرتبه بر مسلم حمله آوردند پس مسلم استقبال ایشان نمود و شمشیر زده و حرکت
و می جست تا آنکه از پیش وی فراری شدند مسلم ایشان را تعاقب کرده و از پیش می آمد تا آنکه با آن چاه رسیده
و در آن ساقط شد پس از هر جانب او را احاطه نموده و محمد بن اشعث لعین ضربتی بر محاسن و روی شریف وی زد
که شمشیر گوشه چشم و بینی و لب برداشت و دندان مبارکش نمودار گشت پس او را گرفته اسیر کردند و
بقصر الاماره آوردند پس در دهلیز نظر مسلم بکوزهای آب خنک افتاد که از سپاهیان بود و دو روز بود که آب
ننوشیده بود زیرا که شب و روز بعبادت خدای تعالی مشغول بود پس دربان را گفت شربتی آبی بمن ده
چنانکه زنده باشم مکافات نمایم و اگر بمیرم مکافات آن برابر جدم محمد صلواة الله علیه و اله است پس دربان
گریسته کوزه آب خنک بوی داد وی کوزه را گرفته بدهن مبارک نزدیک نمود و چون برودت آب از
خون رسیده دندانهای پیشین وی بکوزه ریخت و کوزه پر از خون رخشان گردید کوزه را رد کرد و گفت بگیر که
مرا با آب دنیا حاجتی نیست پس او را داخل مجلس ابن زیاد نمودند پس چون نظرش با ابن زیاد افتاد گفت السلام
علیک علی من اتبع الهدی و خشی عواقب الردی و اطاع الملک الاعلی و صدق بنبوة محمد المصطفی
صلی الله علیه و اله و بولایت علی المرتضی علیه السلام ابن زیاد تبسم نموده خندید بعضی از حجاب گفتند که یا مسلم
علی بن کدام بر تو خشمناک است قصوری ندارد که بگویی السلام علیک ایها الامیر مسلم گفت و علیکم ساکت شوید که
او امیر من نیست امیری بجز این نیست که امیر من و سید من و روشنائی چشم من امام حسین علیه السلام است و کسی سلام بوی
نمیدهد که از مردن اندیشد ابن زیاد گفت سلام دادن و ندادن تو یکسان است زیرا که الحال کشته میشوی
در کتاب ملهوف آورده که مسلم گفت که کشتن تو مرا از عادت قبیح و فعل شنیع تو بدیع نیست بدرستی کسی
که بهتر از تو بود کسی را که بهتر از من بود بقتل رسانید با آنکه ترا از ظلم و قبح و فعل شنیع و خبث باطنی و بد

بجز انفرد

بجز انفرد نکند اشنع الاعمال آوردی و بر رذایل باطنی و ظاهری احدی اولاتر از تو نیست پس ابن زیاد علیه اللعنة
آشفته شد و گفت یا عاق یا شاق بر امام خود یزید خروج کردی و در میان مسلمانان تفرقه انداختی مسلم گفت معاویه
نیست که با الیف فتنه از تو و از پدرت زیاد بن عبید که شخصی از قبیله ثقیف بود صادر شده و من همیشه امیدوار بوده
ام که حق سبحانه و تعالی در دست بدترین خلایق شهادت را نصیب من کند ابن زیاد لعنه الله گفت که نفست آرزوی
کاری کرد که خدای تعالی حایل و مانع شد میان تو و مطلب و آن امر را برای اهل آن قرار داد مسلم گفت یا ابن
مرجانه اهل آن کیست گفت اهلش یزید بن معاویه مسلم گفت الحمد لله که حاکم میان ما و شما خدا خواهد بود پس ابن
زیاد لعین گفت که مگر ظن تو آنست که ترا از امر خلافت نصیبی هست مسلم فرمود بخدا قسم که ظن نیست ولیکن
یقین است پس ابن زیاد ملعون گفت که خبر ده مرا ای مسلم که بدین شهر بچکار آمدی و حال آنکه اتفاق
ایشان را تفرقه کردی و جمعیت ایشان را برهم زدی مسلم گفت برای این نیامده بودم ولیکن چون شما اظهار
منکر و اخفای معروف کردید و دست امارت بی رضای ایشان نمودید و تغییر آنچه از جانب خدا
مامور بود دادید ایشان را امر نمودید و با آیین کسری و قیصر عمل کردید پس ما آمدیم تا ایشان را امر بمعروف و نهی
از منکر نمائیم و بحکم کتاب و سنت ایشان را دعوت کنیم و اینها کار ماست و مائیم اهل آن پس غضب ابن
زیاد مستولی گشته مسلم و علی و حسن و حسین علیهم السلام را دشنام نمود و مسلم فرمود که ای احمق ای احق و سزاوار
دشنام توی و پدر ملعون است ناقض امانات فاحش یا عدو الله پس بکن آنچه را خواهی کرد ای
دشمن خدا پس آن ملعون بکبیر ابن حمران فرمود که او را به بالای قصر برده بقتل رسانند پس حمران او را
به بالای برد و وی تسبیح الهی میگفت و استغفار مینمود و درود بر رسول محمد و آل او علیهم السلام میفرستاد
تا آنکه شربت شهادت چشید پس آن لعین ترسان و هراسان نزول نمود ابن زیاد علیه اللعنه
بوی گفت ترا چه میشود گفت ایها الامیر در وقت قتل وی مرد سیاهی کریه منظری مشاهده نمودم که
انگشت گزان در برابرم ایستاده بود پس از وی ترسیدم که در عمر خود چنین نترسیده بودم پس ابن
زیاد گفت میتوانسته بود که وحشت بر تو غلبه کرده باشد پس فرمود که هانی بن عروه را از خانه که در آن
محبوس بود بیرون آورده بقتل رسانیدند و بنا بر روایت ابو مخنف هانی را بیشتر بقتل آورده بودند چنانکه

کفر نشده مخصوص به دیت علیه فرا مسلم را چون آنکه بجای خود بیم قطعه برآورد تا از فوق سطح بزیر انداز و مسلم گفت
مرا مهلت دهید تا دو رکعت نماز بگذارم بعد از آن هر چه خواهید چنان کنید پس آن ملعون گفت مرا رخصت
آن نیست پس در آن حال مسلم را از فراق حضرت امام حسین علیه السلام گریه دست داد و بسیار گریست
و بیتی چند انشا کرد و در ان ابیات ذکر مدح نمود پس مدح شعر وی و ذکر او ابیات سرا رسید همه یکبار
سوار شدند و سه روز تمام مقاتله و قتال شدیدی نمودند و بدن شریف مسلم و هانی را رضوان الله
که بعد از قتل کفار در بازار با منکر دراسیدند از ایشان گرفته غسل داده و کفن و دفن نمودند رحمة الله
علیهما و رضوان الله و در قتل مسلم و هانی چند ابیات ابن زیاد با فرزدق نظر بقول بعضی شعراء اطلاق عربی
انشا نموده که ترجمه بعضی از آن اینست نظم اگر نه ای نفس اگر بمعنی مردن نه علیم نظم بسوی هانی و بس مسلم بن عقیل
اندر آنچه جنگ بر تیغ فرا کشیده رو بگوی ه و بی یک فوق سطح نگون کشته و قتیل ه نو ز زیان رسیده
بدیشان و کرده اند ه رحلت زدار محنت بجا جلیل ذلیل ه آن یک ز سنگ و از قفس تن شده خلاص ه
آن یک روان رسیده لب سوی سلسبیل ه اما چون ابن زیاد ملعون مسلم و هانی را بقتل رسانید سرهای ایشان را
به یزید بن معویه فرستاد لعنهم الله با هانی بن حیه الوداعی و زبیر بن اروح تمیمی فرستاد و این نامه که
مشتمل بود اعلام نمود که بر یزید بن معویه لعلیه از حقیقت حالات مسلم و هانی نوشته اعلام وی نماید پس وی
مکتوبی نوشته و در وخط با طول داد پس ابن زیاد بعد از مطالعه گفت این چه طول است نوشتن کرده
آن خدا برا که حق را بمنتهی رسانید و امر را از شر دشمن محافظت نمود بدانکه مسلم بن عقیل کوفه را در
بمنزل هانی بن عروه نزول نمود و من برایشان مراصد و جواسیس مقرر کرده بحیله ایشان را بدست آوردم
و گردن ایشان زده و سرهای ایشان را با هانی بن حیه الوداعی و زبیر بن الاروح التمیمی بحضرت فرستادم و ایشان
اهل صلاح صند چنانچه خواهی از حقیقت احوال مفصلاً اطلاع از ایشان استفسار توان نمود پس جواب کتابت
بر یزید پلید رسید در جواب نوشت اما بعد بدرستی که تو چنانی که من میخواهم و عمل حکم کاران و مثل شمشیر زبان
صولت نمود و فرستادهای تو در صدق مقال چنانند که تو صحیح کرده پس ایشان را احسان نمود درع
عار و بدرستی که با من رسیده که حسین متوجه عراق است پس بر و عیون و جاسوسها تعیین کرده یوما فیوما از
واقعه

واقعه اگر روی دهد مرا اعلام نمائی شیخ فخر الدین بن طریح در منتخب نموده آورده روزی که مسلم بن عقیل شهید
شد آنروز سه شنبه هشتم ماه ذی الحجه روز ترویه بود و خروج حضرت امام حسین در آنروز از مکه بسوی عراق
اتفاق افتاد بعد از آنکه طواف و سعی نموده حج خود را بعمره مفرده قرار داد زیرا که امام علیه السلام را از ترس اعدا اتمام
حج میسر نشد جهت آنکه یزید علیه اللعنة عمر بن عاص را لعنة الله با لشکر عظیم متوالی امر موسم گردانیده امیر کل حاج
نموده آن ملعون را مامور بگرفتن حضرت امام حسین علیه السلام ساخته و گفته بود که اگر بسوی جلادت فرستاد بیابی
شرا برو حجی که میسر شود و بر او بقتل رسانی پس آن ملعون سی کس را از شیاطین بنی امیه مقرر نموده که
بر مکر و حیله که باشد آنحضرت را بقتل رسانند پس چون امام مظلومان از عذر و مکر ایشان خبر یافت از احرام
حج بیرون آمده عمره مفرده بعمل آورد و نیز منقولست که چون آنحضرت از مکه خروج نمود عمر عاص جمعی را فرستاد
تا او را در نگاه دارند پس شاه زاده ابا نمود و آن دو فرقه با هم تدافع و تضارب نمودند یکدیگر را با تازیانها کوفتند
و حضرت امتناع نموده روانه شد اصحاب عمر بن العاص گفتند که یا حسین آیا از خدا نمیترسی که از جماعت
خروج میکنی و در میان امت تفرقه میندازی پس حضرت امام علیه السلام در جواب ایشان فرمود که لی عملی
و لکم عملکم انتم بریئون مما اعمل و انا بریء مما تعملون ه و نیز مذکور است که چون محمد بن الحنفیه خبر رسید که امام
حسین علیه السلام از مکه معظمه اراده سفر عراق دارد و در پیش وی طشتی بود و اراده وضو داشت گریه
بر او دست داد بمرتبه که صدای اشک چشم او از طشت مثل باران شنیده میشد پس نماز
مغرب گذارده بخدمت برادرش امام علیه السلام رفت و گفت ای برادر بدرستی و دانسته که اهل کوفه با
پدر و برادرت چه عذر و مکر بکار بردند و من از آن میترسم که حال تو نیز مثل حال گذشتگان باشد که پیش از تو
گذشته اند پس مصلحت آنست که در حرم خدا باشی و حال آنکه تو عزیزترین حرمی فرمود که ای برادر می ترسم
که مبادا بنی امیه مرا بمکر بقتل رسانند و کشته شدن من باعث بی حرمتی حرم شود محمد حنفیه گفت پس اختیار طریق
کن که در آن جا کسی را بر تو دست رس نباشد حضرت امام علیه السلام فرمود که اگر بسوراخ مور در روم هر آینه
مرا بیرون آورده بقتل خواهند رسانید محمد حنفیه دیگر باره مبالغه نمود امام حسین علیه السلام فرمود که در این باب
فکری بکنم پس چون وقت سحر شد امام حسین علیه السلام عزم رحلت بطرف عراق نمود پس محمد بن الحنفیه

رسیده تعجیل تمام آمد از دامان تا قبر که حضرت را گرفت آن بود و گرفت و گفت ای برادر تو با من وعده کردی
که در مطلبی تفکری کنم فرمود که بلی چنین بود و گفت پس ترا چه بر این داشت که با این تعجیل خروج نمودی فرمود
ای برادر بعد از مفارقت تو جدم رسول صلی الله علیه وآله آمده مرا بسینه خود ضم نمود و از میان دو چشم من
تقبیل فرمود و گفت یا حسین و یا قرة العین بسوی عراق بیرون رو زیرا که حضرت جلت عظمته میخواهد
ترا قتیل و بخون خود خضاب شده مشاهده نماید محمد حنفیه بعد از شنیدن این کلام مصیبت انجام بهایهای
بسیار گریست و گفت ای برادر هرگاه مآل حال بدینمنوال باشد پس چه معنی دارد که اهل حرم را
همراه خود میبری فرمود که ای برادر جدم رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود بدرستی که حضرت حق جل
وعلا میخواهد که ایشان نیز اسیر شوند و نیز چندانکه من زنده ام میباید که ایشان از من جدا نشوند
بار دیگر محمد را گریه دست داده بسیار گریست الوداع الوداع گفت همین حدیث بتفاوت اندکی
در کتاب ملهوف باسناد متصل از امام جعفر صادق علیه السلم منقولست و نیز در کتاب ملهوف از امام جعفر
صادق علیه السلم مرویست که فرمود که چون امام حسین علیه السلم عزم خروج بصوب عراق کرد اصحاب خود را
جمع نموده این خطبه ادا نمود که الحمد لله و ما شاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
وصلی الله علی رسوله باید دانست که خط موت و اثر آن نسبت به بنی آدم مثل خط و اثر گردن
بند است در گردن نو عروسان و چه واله و مشتاقم بر گذشتگان خود مثل اشتیاق یعقوب
بیوسف علیهما السلم و نیکو مصرع و مقتلیست که ملاقات آن خواهم کرد و گویا در دشت کربلا
اوصال و اعضای خود را مشاهده مینمایم که ذئاب آن صحرا قطعه قطعه مینمایند و سبزه آن گلشن از
خون من گلرنگ گشته و تشنه لبی خاک کربلا از خون من سیراب خواهد شد چاره نیست از وقوع
واقعه روزی که قلم تقدیر آنرا تحریر نموده آنچه رضای الهیست رضای ما اهل البیت در آن است بر بلای
وی صابریم و اجر صابران خواهیم یافت و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله لحمه و قرابت و پاره دل
جدای نخواهد بود بلکه این مجموعه است مر آن حضرت را در جنان جاویدان که بسبب ایشان قرة
العین و روشن چشم خواهد شد و وعده که حضرت عزت درباره ذریت وی کرده بجا خواهد آورد کسی

که جان

که جان خود را در راه ما بذل نماید و در طلب لقای الهی نفس خود را در مشاهد حرب اقامت فرماید پس باید
که کوچ کنند بدرستی که من علی الصباح انشاء الله رحلت خواهم کرد و نیز از کتاب دلیل امامت
باسناد متصل از ابو محمد واقدی و زرارة بن خلج نقل نموده که ایشان گفتند که با سید شهدا علیه التحیة
والثنا سه روز قبل از آنکه بعراق متوجه شود ملاقات کردیم و از ضعیفی اهل کوفه آنحضرت را خبر داده گفتیم
که بدرستی که دلهای ایشان با تو و شمشیرهای ایشان بر حضرت تست پس آنحضرت بدست مبارک بسوی آسمان
اشارت نمود چندان ملائکه نازل شد که احصاء ایشان نتواند کرد الا خدای عز و جل پس فرمود که اگر
تقارب اشیاء و حصول اجر و مصلحت الهی نمیشد هر آینه باستعانت این ملائکه با کفار مقاتله کرده دمار از روزگار
ایشان برمی آوردم ولیکن میدانم بر عالم بر آنکه مصرع و مقتل من و مصارع و محل هلاکت اصحاب من زمین
کربلا خواهد بود و از اصحاب من احدی نجات نخواهد یافت الا فرزندم علی زین العابدین و نیز از
کتاب مولد نبی و مولد اوصیا صلوات الله علیهم که مؤلف آن شیخ مفید است رضوان الله علیه نقل نموده و او
باسناد متصل از امام جعفر صادق علیه السلم روایت کرده که چون ابوعبدالله الحسین بن علی علیهما السلم
از مکه معظمه متوجه شد چند فوج از ملائکه مسومین و مردفین بآنحضرت ملاقات نمودند و در دستهای ایشان
حربها بود و بر نجایب جنت سوار شده بودند پس بروی سلام کرده گفتند یا حجة الله علی خلقه بعد جده
وابیه و اخیه بدرستی که حضرت حق جل و علا بیاری ما جد تو رسول الله صلی الله علیه وآله را در مواطن بسیار
امداد فرمود و الحال ما را بمدد تو ارسال نموده است پس شاه شهدا علیه التحیة والثنا فرمود که وعده گاه ما و
شما حفره و قبر و بقعه ایست که در آنجا شهید خواهم شد و آن کربلاست پس هرگاه که وارد آنمکان شوم
نزد من آئید ملائکه گفتند یا حجة الله بدرستی که حضرت عزت ما را فرموده که مامور امر تو باشیم و اطاعت امر
تو نمائیم پس اگر از ملاقات دشمن بیمی داشته باشی ملازم حضرت باشیم و از خدمت عالی جدا نشویم
حضرت امام علیه السلم فرمود که اعدا را بر من سبیلی نیست و مکروهی بمن نمیتوانند رسانید تا آنکه ببقعه
خود برسم و بعد از ملائکه چند فوج دیگر از جن بشرف ملاقات آنحضرت فایز گشتند و گفتند یا مولانا ما شیعیان
و انصار توئیم پس هر خدمتی و رجوعی که بخاطر شریف رسد ما را بدان مامور فرمای که اگر بقتل جمیع دشمنان

خود را بجا رجوع فرمایی و حال آنکه از جای خود حرکت نکنی هر آینه کفایت تو از اعدا منجانم پس حضرت
فرمود که عذاب شما را جزای مخزون دات آیا تلاوت کتاب منزل بر جد بزرگوار من صلوات الله علیه نموده
باشید که حضرت رحمن فرموده که قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم
مراد آنست که در خانه نشستن و پنهان شدن مرگ را از کسی دفع نمیکند و دیگر فرمود که هرگاه که من در مکان
خود اقامت نمایم پس این خلق منحوس کجا نهادند بجز من و مختبر گردانند و که ساکن آن حفره و قبری که در کربلا
برای من مقرر است خواهد شد و حال آنکه آن مکان را در روز دحو الارض برای من گسترده اختیار کرده
و ملجا شیعیان و محبان من گردانیده است و در آن موضع طاعات و عبادات ایشان بدرجه قبول رسد
و دعوات ایشان مستجاب میگردد و محل سکون شیعیان ما میشود در دنیا و آخرت و محل امن و امان
ایشان خواهد بود و لیکن در روز شنبه حاضر شوید و آن روز عاشورا است که در آخر آن روز کشته خواهم
شد و بعد از من مطلوبی از اهل بیت من و نسب من و برادران من نخواهد ماند و سرها را بسوی
یزید بن معاویه لعنه الله خواهند برد و جماعت جن گفتند یا حبیب الله و یا ابن حبیبه بخدا قسم که اگر امر تو لازم الاطاعه
نمی بود و مخالفت تو ما را جایز میبود هر آینه امر تو کرده جمیع دشمنان ترا پیش از آنکه بتو رسند بقتل
میرسانیدیم پس شاه مظلومان علیه السلام فرمود که قدرت ما بر دفع دشمنان از شما زیادتر است
لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی عن بینة پس روانه شد تا آنکه به تنعیم رسید و در آنجا قافله
دید که بار ایشان [illegible] هدایای بسیار بود که عامل یمن بسوی یزید بن معاویه میفرستاد پس حضرت بار و
متاع ایشان را گرفت که حکم امور مسلمانان با آنحضرت دارد و در کتاب تلخیص رفتن امام حسین علیه السلام را
بمدینه دیگر نموده اما ابومخنف در مقتل خود آورده که چون مسلم بن عقیل مقتول گشت خبر از وی با امام
حسین علیه السلام رسید و دلتنگ شده اهل بیت و موالی خود را جمع کرده از آنچه بخاطر مبارکش خطور نموده
ایشان را اعلام فرمود و بر حیل بسوی مدینه امر کرد پس اثقال بر جمال بسته کوچ کردند و سیر مینمودند
تا آنکه بمدینه مشرفه رسیدند پس آنحضرت خود را بقبر جد بزرگوارش سید کاینات صلوات الله علیه و آله رسانیده قبر
آنحضرت را در بر گرفت و گریه بسیاری کرده لمحه خواب او را ربود و در آن اثنا جد خود محمد مصطفی صلوات الله

علیه و آله را دید که میگفت یا ولدی الوحا الوحا العجل العجل ای فرزند بشتاب بشتاب تعجیل کن تعجیل کن
که بتحقیق پدرت تشریف آورده و مادرت و برادرت و جده ات آمده اند و همه مشتاق دیدار تو ایم و
انتظار تو میبریم پس مبادرت کن بسوی ما بشتاب پس آن مظلوم غریب [illegible] غمگین و محزون از خواب
بیدار شد و شوق جمال جدش رسول صلی الله علیه و آله بر وی غلبه کرد و استیلای لقای الهی زمام اختیار از دست وی
ربوده عزم راه طلب شهادت و ادراک السعادت جزم نمود و در کتاب منتخب ابن طریح مذکور است که چون امام
حسین علیه السلام عزم خروج نموده ام سلمه زوجه حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوی گفت که ای فرزند سفر کردن
بسوی عراق و داغ فراق بر دلم مگذار و بار دوری و رنج مهجوری بر خاطر حزین من و اهل بیت را میازار زیرا که
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده ام که میفرمود که فرزندم حسین علیه السلام در ملک عراق در زمینی که
آنرا کربلا گویند کشته میشود پس آنحضرت فرمود که یا اماه بخدا قسم که من با آن واقعه اعلم هستم که من کشته میشوم
و از وقوع این واقعه چاره نیست و بخدا که من میدانم آن روزی را که در آن روز مقتول میگردم و عارفم بکسی که
مرا بقتل رساند و می شناسم آن بقعه را که در آن مدفون میگردم و میدانم که کدام از اهل بیت و خویشان و
شیعیان من شربت شهادت خواهند نوشید ای مادر اگر خواهی حفره و مضجع و مکان خود را بتو نمایم پس
بدست مبارک بجهت کربلا اشاره کرد زمین پست گشت تا آنکه بام سلمه نمود مضجع و مدفن و موضع لشکر و
موقف و مشهد خود را [illegible] الحال هست و این بعضی از فضایل آنحضرت بود صلوات الله پس ام سلمه گریه
عظیمی و شیونی صادر شده تسلیم امر آنحضرت نمود پس آنحضرت مر او را گفت یا اماه بدرستی که حضرت
خواسته که مرا از روی ظلم و عدوان مقتول و مذبوح و محروم و کرده مرا اسیر و پراکنده و اطفال مذبوح و مظلوم
و مقید مشاهده فرماید و در آن وقت ایشان فریاد رس طلبند کسی بفریاد ایشان نرسد شعر فداک یا حسین و تربتی
و انت عفیر فی التراب جدیل ۵ و جسمک عریان طریح علی الثری ۵ علیک ضیول الظالمین تجول ۵ در کتاب ابن بابویه
صدوق رحمه الله از صادق آل محمد صلوات الله علیهم روایت کرده که بعد از آنکه شاه مظلومان از زیارت
قبر جد خود سید کاینات مراجعت نموده از رویت آن رؤیا باهل بیت خود خبر داد و خواهران
و دختران خود را و برادرزاده خود قاسم ابن الحسن را بر محامل محمل بنشاند و با جمعی کم از خویشان و اهل

بود که از آنجمله ابوبکر بن علی و محمد بن علی و عثمان بن علی و عباس بن علی و عبدالله بن مسلم بن عقیل و علی
بن الحسین الاصغر بود و روانه شدند و خبر خروج آنحضرت بعبدالله بن عمر رسیده سوار شده و بسرعت
تمام در بعضی منازل خود را بوی رسانیده گفت یا بن رسول الله اراده کجا داری فرمود که عزم سفر عراق
کرده‌ام عبدالله گفت یا بن رسول الله اولی آنست که بحرم جد خود رجوع نموده مقیم آن زمین شده بر این
باشی پس التماس ابن عمر باجابت مقرون نگشت و چون دید که مبالغه سودی نکند
گفت یا اباعبدالله آن موضعی را از بدن مبارکت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تقبیل میفرمود برای
من کشف فرما پس امام حسین علیه السلم ناف مبارک خود را گشوده و عبدالله بن عمر آن موضع را سه مرتبه گریان
تقبیل نموده گفت استودعک الله یا اباعبدالله فانک مقتول فی وجهک هذا یا بن رسول الله
با تو وداع بازپسین مینمایم زیرا که میدانم که تو درین سفر مقتول و شهید میشوی پس امام حسین علیه السلم با اصحاب
روان شد تا بثعلبیه نزول فرموده و مردی که بشیر بن غالب گفتندی بشرف ملازمت آنحضرت رسیده
گفت یا بن رسول الله از آیت وافی هدایت یوم ندعو کل اناس بامامهم مرا خبر ده فرمود که امام
بر دو قسم است یکی آنکه بسوی هدایت دعوت مینماید پس جمعی اجابت وی میکنند و دیگری آنکه بطرف
ضلالت میطلبد پس گروهی قبول قول مینمایند و رجع الفرقه بجنت جاودان و مآل این طایفه با آتش
سوزان خواهد شد و کریمه فریق فی الجنة و فریق فی السعیر از این معنی خبر میدهد پس روان شد
بمنزل عذیب نزول فرمود و در آن مکان خواب قیلوله ظهر نمود پس از خواب بیدار شد گریان پسر وی علی
بوی گفت ای پدر چه چیز میگریاند ترا فرمود که ای فرزند این وقتیست که واقعه که درینوقت واقع شود
دروغ نخواهد بود دیدم رسالت که در منام عارض شد و هاتفی را دیدم که میگفت شما میشتابید و مرگ
شما را بسوی جنت میشتاباند پس کوچ نمود تا آنکه بمنزل رهیمه نزول فرمود و از اهل کوفه مردی که وی را
ابوهرثمه گفتندی بخدمت شاهزاده وارد شد و گفت یا بن رسول الله سبب خروج از حرم خدا و از حرم
جدت مصطفی صلی الله علیه و آله چه بود فرمود که ویحک یا اباهرثمه بنی امیه ستم بر من کردند صبر نمودم و مالم را گرفتند
صبر کردم طالب خونم شدند پس گریختم بخدا قسم که هر آینه مرا گروه غوایت و ضلالت بقتل خواهند رسانید

لکنهم

لکنهم مجللی لباس ذل و خواری و سیف قاطع و برات من ایشان خواهد کرد و بر ایشان مسلط خواهد
کسی که ایشان را خوار و ذلیل نماید تا بمرتبه که عاجزتر شوند و ذلیل‌تر باشند از قومی که اسیر کرده باشد
ایشان را زنی و حکم اموال و دماء ایشان در دست او در دست باشد حدیث مذکور بعینه در کتاب
ملهوف نیز مذکور است و نیز ابن طاوس قدس سره در همین کتاب از تاریخ نز باشی باسناد متصل
از زرارة بن خذیفه نقل نموده که گفت چون از مناسک حج فارغ شدم با بعضی از رفقای خود راه کربلا
تنها قطع منازل مینمودم تا آنکه در بعضی از منازل خیمه چند دیدم نصب نموده‌اند پس نزدیک شده پرسیدم که
این خیمه‌ها از آن کیست گفتند از حسین بن علی گفتم پسر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند آری گفتم در
کدام یک ازین خیمه‌ها باشد گفتند در آن خیمه تشریف دارد و پس متوجه شدم و آنحضرت را دیدم که در
خیمه تکیه کرده مکتوب چندی در پیش وی دارد و مطالعه آنها مشغول است پس آنحضرت را سلام کردم وی رد
سلام من نمود پس گفتم بابی انت و امی یا بن رسول الله صلی الله علیک سبب نزول درین زمین بی آب و
علف و دوری کشت زار الحصه که منفعتی ندارد چیست فرمود که این گروه مخالفین مرا خایف ساختند و این اهل کوفه و
کوفیان من خواهند بود پس هرگاه که چنین کنند حضرت قهار بر ایشان مسلط خواهد نمود کسی را که
ایشان را بقتل رساند تا بمرتبه که خوارتر و ذلیل‌تر خواهند شد از فرقه و گینه حیض کنیزان و ابومخنف در مقتل خود
از عمری بن حرمله الاسدی و او از عبد ربه روایت کرده که گفت در مکه بودیم و حج گذاردیم اندوهی و الحمد
... و بار بود امام حسین علیه السلم بود پس سرعت ملت نموده بوی ملحق شدیم چون بحضرت وی نزدیک شدیم
... سواری را از کوفه متوجه دیدیم استقبال وی نموده او را سلام کردیم وی رد سلام ما نمود و اکنون
قبیله وی سوال نمودیم گفت از قبیله بنی اسدم گفتیم ما نیز از بنی اسدیم حال مرا از کوفه خبر ده گفت بر ...
تا هانی و مسلم بن عقیل را مقتول مشاهده نمودم و در بازار دیدم که اطفال پس پای ایشان بازی میکردند پس
بخدمت شاه مظلومان آمدیم و سلامش کرده گفتیم یا اباعبدالله یرحمک الله خبری که در نزد ما جزی هست اگر فرمایی
آنرا آشکارا در میان نهیم و اگر فرمایی جداگانه عرض نمائیم پس نظر بسوی اهل بیت خود کرده و فرمود که مرا
نهان ازین جماعت ستری نخواهد بود پس مرا از آن گفتیم که آیا دیدی آن شتر سواری که استقبال وی

نمودیم فرمود که بلی دیدم و اراده مشیت وی داشتم گفتیم سؤال ما از وی است شما را کفایت بدرستی که ما را جهانی
خبر داد که از کوفه بیامدم تا مسلم بن عقیل و هانی رحمة الله را کشته ندیدم پس شاهد ایشان آورده فرمود
که انا لله و انا الیه راجعون رحمة الله علیهما گفتم ای سید و سرور برای خدا التماس ما را قبول کن و نفس نفیس
خود و اهل بیت خود را نگاهداشتن مدد و از همین جا بازگرد که ما را در کوفه ناصری و معینی و یاری و مددکاری
نیست بلکه آنانی که از دل دعوی دوستی تو میکردند الحال کمر عداوت بر میان جان بسته اند پس اولاد
مسلم قیام نموده گفتند بخدا اگر باز نخواهیم گشت و خون خواهی پدر خواهیم نمود با آنکه آنچه بدو رسیده بما نیز
رسید پس حضرت امام حسین علیه السلام التفات نموده فرمود که لا خیر فی الحیوة الدنیا بعد هولاء الفتیان
آنگاه دانستیم که ابتدا سفر کوفه صورت نخواهد پذیرفت گفتم او را که حضرت بجهت آنچه خیر شما در آنست عنایت
کند و در کتاب ملهوف آورده که چون در منزل زباله خبر قتل مسلم بن عقیل شاه مظلومان رسید و جمعی از بیعت
بر آن قضیه آگاهی یافتند پس اهل اطماع و ارباب غرض متفرق گشتند و با آنحضرت اخیار اصحاب باقی
ماندند و برای قتل مسلم و غربت زده گی وی اهل بیت را گریه دست داد و از گریه ایشان آن مجمع منزل گشت
و سیلاب سرشک از دیده های رمدیده ایشان سایل گردید بعد از آن شهیدان قاصد دعوت الهی
و عازم شهادت گردیده رحلت نمود و در اثنای راه فرزدق شاعر با آنحضرت ملاقات نموده گفت یا ابن
رسول الله چگونه اعتماد بقول اهل کوفه می نمائی و حال آنکه ایشان ابن عمت مسلم بن عقیل و شیعه وی را بقتل
رسانیدند پس حضرت امام علیه السلام قطرات عبرات از چشمه چشم روان کرد و گفت رحم الله مسلما
بدرستی که وی بروح و ریحان الهی و تحیت و رضوان پادشاهی رسید و آنچه در دار محنت و غربت بر
حضرت بود گذشت و آنچه بر ماست باقیست جاری خواهد شد پس از آن ابیات انشا فرمود که

شعر فان تکن الدنیا تعد نفیسة ۞ فان ثواب الله اعلی و انبل ۞ و ان تکن الارزاق قسما مقدرا ۞ فقلة سعی
المرء فی الرزق اجمل ۞ و ان تکن الاموال للترک جمعها ۞ فما بال متروک به المرء یبخل ۞ و ان تکن الابدان للموت
انشئت ۞ فقتل المرء بالسیف فی الله افضل ۞ ترجمة الابیات للمؤلف ۞ دنیا اگر چه نیک بنازد و تراست
نزد ثواب خالق بیچون نکوتر است ۞ کم کوشیدن است سعی ایشان برای رزق ۞ زیرا که رزق خلق ز خالق مقدر است

گر آنکه جمع بود از برای ترک ۞ تبخل بر آن و بخل وی از جمع بدتر است ۞ ان ان گر آنکه از تن مرگ
زاده است ۞ در راه حق بتیغ ستم کشته بهتر است ۞ ابو مخنف در مقتل خود آورده که چون حضرت امام در
منزل ثعلبیه نزول فرمود مرد نصرانی که والده اش با وی بود بخدمت آنحضرت رسید گفت السلام علیک یا ابا
عبدالله و حضرت رد سلام وی نمود پس آن مرد گفت یا مولانا و مقتدانا بدرستی که من مردم از نصاری میخواهم
که با اعدای تو مجاهده نمایم و در خاک پای تو از روی سربازی درآیم پس دست بیعت دراز کرده گفت که
اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان
علیا ولی الله و وصی رسوله و والده اش نیز با وی اسلام آورد و اسلام ایشان بسعه کمال
رسید و در کتاب منتخب مذکور است که حضرت امام علیه السلام بعد از توجه بسوی عراق مکتوبی با اهل عراق
نوشت و در کتاب ملهوف از منزل حاجر و غیر آن نیز گفته اند و مضمون نامه آنکه بسم الله الرحمن الرحیم
این نامه ایست از حسین بن علی ابن ابی طالب بسوی برادران مؤمن حمد و ثنا مر خدا را که بجز وی خدای
نیست اما بعد پس بدرستی که مکتوب مسلم بن عقیل که مشتمل بود بر حسن رای و اجتماع ملت شما بر نصرت ما
و طلب حق ما بما رسید و از حضرت عزت مسئلت آنست که بما و شما احسان نماید و در این اتفاق شما اجر
عظیم کرامت فرماید و بدرستی که خروج من از مکه معظمه در سه شنبه هشتم ماه ذی الحجه روز ترویه بود پس
هرگاه که رسول من بر شما رسد کتمان امر خود نموده با حذر باشید و من ان شاء الله درین ایام از اثر نامه بخواهم
رسید والسلام پس چون رسول نیز دیگر کوفه رسید حصین بن نمیر که از گماشتگان ابن زیاد بود او را گرفته
با ابن زیاد ملعون فرستاد و چون رسول در برابر آن لعین شد مکتوب حضرت را بر آورده پاره کرده
و بعضی آن از مکتوب نزد ابن زیاد گفت تو کیستی گفت من مردی ام از شیعه امیر المؤمنین علی علیه السلام
گفت مکتوب را چرا پاره کردی گفت بواسطه آنکه تو ندانی که در وی چیست ابن زیاد گفت مکتوب از که بود
و بجانب که می بردی گفت از حسین علیه السلام بسوی جماعتی از اهل کوفه که اسماء ایشان را نمیدانم ابن
زیاد در غضب شد و گفت ترا نگذارم تا آنکه اسماء ایشان مرا خبر دهی یا آنکه بمنبر برآئی و گفت
حسین بن علی و پدر و برادر او را ناسزا گویی و الا ترا بند از بند تو جدا می کنم

ترا حمد گفتیم ولیکن حسین و پدرش را ناسزا گوییم پس عبید بالا رفته حمد و ثنای الهی بجا آورد و
گفت ایها الناس اینست حسین بن علی که بهترین خلق خداست و پسر فاطمه زهراست که دختر رسول
خداست و من فرستاده اویم بشما از منزل حاجز از و مفارقت کردم پس اجابت وی نمایید
بعد از آن عبیدالله زیاد و پدرش را لعنت کرد و آل بنی امیه را لعن نمود و برای علی و اولادش
صلوات الله علیهم از خدا رحمت و درود خواست پس پسر زیاد را از مقاله وی خبر دادند آن ملعون
فرمود تا او را از اعلای قصر القا نمودند و در همان ساعت بجوار رحمت ایزدی پیوست رحمة الله علیه
راوی گوید که شاه زاده در اثنای راه از طرف کوفه قافله متوجه دید و هلال بن نافع بجلی و عمرو بن
خالد با ایشان بود پس حضرت امام علیه السلام از احوال اهل آن دیار استفسار نمود ایشان گفتند یابن
رسول الله پسر زیاد اشراف اهل کوفه عیال و منوال استمالت داده آن لئیمان و دینار را بر عقبی اختیار
نموده اند و اما سایر ناس پس دلهای ایشان با تو و شمشیرهای ایشان با بنی امیه است و از قتل مسلم
عقیل و هانی بن عروه چون وی را خبر دادند بلبل زبانش در گلستان انا لله و انا الیه راجعون مترنم گشت
فرمود که آیا شما را اطلاعی بر حال رسول من قیس بن مسهر هست گفتند بلی پسر زیاد وی را بقتل رسانید
پس آن حضرت اشک از دیده بسیار گریست و گفت جعل الله له الجنة ثوابا اللهم اجعل لنا و لشیعتنا
منزلا کریما و اجمع بیننا و بینهم فی مستقر رحمتک انک علی کل شیء قدیر و پس آنگه در رسالت
و ولایت ارکان بلاغت و فصاحت قیام نموده خطبه انشا نمود و طوطی نطقش در شکرستان
توحید جلوه گر شده بعد از حمد و ثنای الهی صلوات بر حضرت رسالت پناهی فرمود که ایها الناس بدرستی
که درین ماتم کده پر محنت ذکار کون و فساد تکثیر و تغیر پذیرفت و اقبال معروفش بادبار مبدل
گشت و در آزار دل فگاران بنا بر عادت خود مستمر شده و از وی باقی نمانده الا مثل بقیه سبوی ابانه
که الحق معمول بر باطل منهی عنه نیست پس باید که رغبت مؤمن بلقای الهی و قرب جناب
پادشاهی باشد و نمیدانم مرگ را الا دولت و سعادت و حیوة و زندگی با ظالمان را الا مشقت و ملالت
پس زهیر بن القین قیام نموده گفت هدایت الله یابن رسول الله کلام ترا شنیدم شما را ...

ومطلب

ومطلب مفهوم گشت یا حضرت بر آن اعتقادیم که بالفرض دار فانی جاوید و باقی باشد و ما در آن مخلد
و ابدی باشیم هر آینه از جناب عالی مفارقت نخواهیم کرد و جان که تحفه محقر است در سبیل شما مبذول
خواهیم داشت بعد از و هلال بن نافع برخواست و گفت یابن رسول الله ما از لقای پروردگار نگریزیم
مکروه نیستیم و بر نیت صادق و بصیرت خالصیم و چند آنکه این جیوه مستعار در ما باقی باشد با دوستان تو دوستی
و با اعدای تو دشمنی میکنیم بعد از آن بریر بن خضیر قیام نموده گفت یابن رسول الله از حضرت عزت
ممنونیم که ما را توفیق انداده که در رکاب پیش تو مقاتله نماییم و اعضای خود را در راه تو پاره پاره شاهد
کنیم پس از آن حضرت سید کاینات در روز عرصات شفیع ما باشد و در کتاب منتخب چنان است
و در منزل ثعلبیه حضرت امام را با حر بملاقات واقع شده و در ملهوف ... منزل کوفه اما در کتاب ... از حضرت
صادق علیه السلام مرویست که عبیدالله لعنه الله رسید که امام حسین علیه السلام در منزل ... نموده
پس الحر بن یزید را با هزار سوار مقرر فرمود که استقبال آن حضرت نماید حر گفت که چون از منزل خود بیرون
رفته بطرف حسین علیه السلام متوجه شدم هاتفی مرا ندا کرد که یا حر ابشر بالجنة بشارت باد ترا بجنت التفات
نمودم احدی را ندیدم پس گفتم ای حر مادرت بعزایت بنشیند بقتال پسر رسول صلوات الله علیه و آله بروی
و بجنت بشارت داده میشوی پس وقت نماز ظهر بود که بدان حضرت رسیدم وی فرزند خود را امر نمود تا
اذان و اقامت گفت آنگاه حضرت امام قیام نمود با هر دو فرقه فریضه بجا آورد و چون سلام داد حر
از جا برخواسته پیش آمد و گفت السلام علیک یابن رسول الله و رحمة الله و برکاته پس آن حضرت
سلام نموده و گفت علیک السلام یا عبد الله من انت ای بنده خدا تو کیستی گفت من حر بن یزیدم
حضرت فرمود که یا حر اعلینا ام لنا بر حضرت و عداوت ما آمده یا بنصرت و اعانت حر گفت والله
باستقبال تو فرستاده اند و پناه بخدای میبرم از اینکه با نامه محشور و دست بر عنق خود مغلول از قبر
گردم یابن رسول الله کجا میروی اولی آنکه بحرم جدت مراجعت نمایی زیرا که تو درین توجه مقتول خواهی شد
شاهزاده در جواب حر فرمود که شعر فما بالموت عار علی الفتی ⁂ اذا ما نوی حقا و جاهد مسلما ⁂ و واسی الرجال الصالحین
بنفسه ⁂ و فارق مثبورا و خالف مجرما ⁂ فان مت لم اندم و ان عشت لم الم ⁂ کفی بک ذلا ان تعیش و ترغما

مولفه مرحم براه دوست مرا مرگ عار نیست ❊ مرتسه زمرگ بدل مرد کار نیست ❊ و رنفرت اعانت و بی عونی
عار است آنحضرت که جانش نثار نیست ❊ هر که جهاد مرد برای خدا بود ❊ در بذل جان براه خدا اول نگار نیست ❊
بیم زمرگ بر پریشان نیم و عیش ❊ تسلیم راه حق شده را اختیار نیست ❊ اما چون باقی وقایع در بعضی از کتب
و خواندن شاه زاده نامهای ایشان برابر ایشان در کتاب روضه کوه است نباء علی الشرط از اینها
نمودیم پس هر دو لشکر باتفاق رو آنه شدند و لشکرگاهی شاپرت و کاهی مخالفت مینمودند تا آنکه
دانشور زدویم ماه محرم بود ❊ بیت ❊ زد محرم بردر کنج فرح قفل مراد ❊ زد زوش رخت از عالم شب مظلم
رخت حبشی عید قربان برا محرم زد ببیل ❊ موسم شادی بسرا آمد نوبت ماتم رسید ❊ ابو مخنف آورده که
اسب حضرت بود بر آن سرزمین رسید از رفتار بازایستاد و شاه مظلومان چندانکه تحریص و ترغیب نمود
حرکت نکرد و قدم از قدم برنداشت و لرزه بر مفاصل و اعضاء آن اسب افتاد پس حضرت از
فرود آمده اسب دیگر طلبید اگر چه آن اسب بدستور اصلا حرکت نکرد و همچنین اسب می طلبید و سوار میشد تا آنکه
شش اسب در زیر ران و رکاب آنحضرت کشیدند هیچیک قدم از جای خود برنداشتند تا آنکه چون حضرت
الحال فرمود دانست که چنین قضیه باسری نیست فرمود که ای قوم این زمین چه نام دارد
گفتند این زمین را ارض نینوا گویند فرمود که آیا غیر از این اسم دیگر داشته باشد گفتند شاطی الفرات
فرمود شاید که بغیر از اینها اسم دیگر داشته باشد گفتند بلی در زمان قدیم این زمین را ارض کربلا گفتندی
❊ بیت ❊ نقشهای رنگ ای کربلا بهر دیت ❊ صورت حال دل خود را مصور کرده ❊ ای صبا چون کربلا گفتند دیگر
از تو میپرسم که تسخیر کشور کرده ❊ پس آنحضرت مظلوم آه سرد از دل پر درد کشید و گفت والله هذه ارض
کرب و بلا خدا که این زمین حزن و غم و بلاست و در اینجا مردان کشته خواهند گشت و خونهای ما را خواهند
ریخت و اطفال بتیم خواهند گردید و اهل بیت ما بیکس خواهند ماند و با حرام آل رسول علیهم السلام بحرمتی خواهند کرد
بخدا قسم که اینجاست محل قبور ما و بخدا قسم که در این خواهد بود محشر و منشر ما و از این واقعه جدم رسول خدا صلی
الله علیه و آله مرا خبر داده و وعده او خلافی ندارد پس از اسب خود فرود آمده فرمود تا اصحاب و اهل بیت وی
نزول نموده خیمها بر پا کردند ❊ محتشم ❊ و آنکه سرا و تی که فلک محرمش نبود ❊ کنند خیمه ... و بر کربلا زدند ❊ دود

در انبار لیثم

٦٠

١٤٣

درنامه نشسته اصلاح سپاه خود مینمود و این ابیات انشا میفرمود ❊ شعر ❊ یا دهر اف لک من خلیلی ❊ کم لک بالاشراق
والاصیل ❊ من طالب بحقه قتیل ❊ والدهر لا یقنع بالبدیل ❊ وکل حی سالک سبیلی ❊ ما اقرب الوعد من الرحیل
وانما الامر الی الجلیل ❊ الی جنان والی مقیل ❊ مولفه ❊ اف بر تو ای زمانه غدار بیوفا ❊ تا چند بسته ظلم کین بجان اهل بیت
اصیل و ذی شرف و فضل و حلم و علم ❊ غارت اسیر کشته صحرای کربلا ❊ حق تو کرفته بنا حق بسیزده ❊ اعدا و خصم کرده
مکندی مراز پا ❊ تیغ ستم بقصد سرم آن کشیده ❊ و آنت جفت ظلم بود و عادت جفا ❊ هر زنده که هست نشانه پیکان
مرگ ❊ باشد قرین بعلت ❊ از فنا ❊ باشند رجوع صالح و طالح بسوی حق ❊ آن یک بسوی جنت این یک بسوی
لظی ❊ از حضرت امام زین العابدین علیهم السلام منقولست که فرمود که پدرم تا سه مرتبه این ابیات تکرار نمود
من انها را حفظ کردم و اراده آنحضرت مفهوم گشت و گریه گلوی بود ❊ قضیه را بر دم پس کریه گلویم را گرفت
اما اشک چشم خود را ضبط کردم و بر سرش آوردم و ناچار ساکت شدم فاطمه ام زینب با اهل حرم
در موضع علیحده بود چون استماع این ابیات نمود و نوحه برداشت و آه و ناله بلند کرد و اظهار حزن و جزع نمود
و خود را ضبط نتوانست کرد پس سر و پا برهنه دامن کشان و وا و یلاه گویان خود را بدان حضرت
رسانید و گفت ای قرة العین و روشنائی چشم من این گفتار یکلام کسی میماند که قتل خود را یقین
کرده باشد گفت بلی ای خواهر چنین است زینب فریاد برآورد و گفت وا ثکلاه و امصیبتاه کاش کور و نابود
گردیدی و ادید باد هستی مرا از بیخ برکنده بعدم آباد فنا می انداخت و کرفتار متاع میوه مرا پیغامی بردی ای
بنیاد اهل بنیاد هستی مرا از بیخ برکنده بعدم آباد فنا می انداخت امروز روز فوت پدرم علی مرتضی
نامین روز وفات جد منکسر دوم امروز روز مرگ مادرم فاطمه زهراست و امروز روز وفات
وا امروز روز موت برادرم حسن مجتبی است یا خلیفة الماضین و ثمال الباقین ❊ بیت ❊ امروز روز ماتم شهید است
کربلا ❊ از دور روزگار بر شان و حفظ است ❊ که و غم عمار و این لشکر عدد ❊ که در ملالت زن و فرزند کار
پس شاه غریبان بزینب التفات نموده گفت ای خواهر صبر کن گفت یا سیدی روحی لک الفداء و اکثر
و سرور جانم فدای تو باد ای برادر ترا کشته چون توانم دید پس از گفتار و حال زینب گریه در حضرت افتاد
نغمه و حزن وی افزوده و دیدهای گهربار ش در رخسارش برابر اشک خون بار گشت و قطرات حسرت بر
صفحات رخسارش جاری گشت و گفت یا اخت لو ترک القطا لیلا لنام زینب گفت وا ویلتاه

وا ثکلتاه بچنان ظلم و ستم مقهور و مظلوم و ماخوذ خواهی شد این درد دل مقروح مجروح تر میشد
غصه خاطر غمگین مرا محزون تر میگرداند پس طپانچه بر روی خود زد و گریبان خود چاک کرد و اندوه غش
کرده بیهوش افتاد بیت تسلیم هر بلا نبود حد هر کسی ○ این شیوه اهل بیت نبی را مسلم است ○ انا آل ابی تراب منکر
کین فساد ○ مقصود اصلی ملک از طعن آدم است ○ پس شاه مظلومان بر بالین وی آمده آب بر روی
وی پاشیده او را بهوش آورد و دلداری خاطرش [illegible] نشد و مرگ بر وجد و برادر خاطر او [illegible]
اما اهل حرم چون از آن قصه مطلع گشتند با غصه تمام فریاد بر آوردند و [illegible] کلثوم خود در آسیلی
نیلی [illegible] و سقوق بر جیوب می افکندند ○ مخمس ○ اهل حرم دریده گریبان گشوده موی فریاد بر
در حرم کبریا زدند و ام کلثوم شد [illegible] میگفت وا محمداه وا علیاه وا اخاه وا اماماه وا حسیناه
ضیعتنا بعدک یا ابا عبد الله پس حضرت امام علیه السلام او را تسلی میداد و میگفت ای خواهر از خدا
بترس و صبر پیش آور و بدانکه جمیع اهل سموات فنا خواهند شد و از اهل زمین کسی باقی نخواهد ماند
و همه خلایق هلاک خواهند گشت و بدرستی که پدرم و جدم که از من بهتر بودند از دار فنا رحلت فرمودند و من
نیز پیرو ایشان خواهم بود پس بطریق وصیت فرمود که یا اختاه ای ام کلثوم و ای زینب و ای رقیه و
ای فلان و ای فلان آگاه باشید که هرگاه که مرا کشته ببینید و اعضای مرا به تیغ اعدا خسته مشاهده نمائید
زنهار که برای من گریبان پاره مکنید و روی مخراشید و بویل و عویل منالید [illegible] را بر داشته
و اهل خیمه خود بعد از آن بر آمده اصحاب را فرمود که خیمها نزدیک بهم دیگر بکشید تا از هجوم اعدا ایمن باشند

مسلک چهارم در چگونه بودن حکایت آتش افروز و شکایت جگر سوز اهل بیت کربلا ای برادران عزیز

قصه پر غصه سید جوانان اهل جنان واقعه ایست که خانه ابصار را ویران و بنیاد شکیبائی جهان در آن [illegible]
مصیبتی است که دیده‌های ملائکه هفت آسمان بجهت آن پر آب است و زرین است که دلهای شکسته جگر
تفته حور و غلمان برای آن کباب است پس ای مومنان میاه عیون از مقر سحاب جفون بجهت این خطب
عظیم و مصاب جسیم جاری نمائید و شآبیب دموع سواکب تصعید زفرات غوالب فایض گردانید زیرا
که این کتابت که در آن [illegible] از ارواح قلیل و قریب [illegible] سهل [illegible] در ایام ماه محرم

بیت

بیت گردون خزانه که محنت و غم است ○ مفتاح آن خزانه هلال محرم است ○ و ماه پر ملال محرم [illegible]
کلید شهرستان [illegible] و فرح کم است ○ پس درین ماه مصیبت اهل البیت تازه میگردد و ملائکه سماوات
ارواح انبیا و اولیا درین ماتم سرا و صیحه و نوحه اعانت رسول خدا و سید اولیا و شیعه عترت را [illegible]
بلکه ذره از ذرات عالم درین ماتم خود را معاف نمیدارد ○ مخمس ○ گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست
این رستخیز عام که نامش محرم است جن و ملک بر آدمیان نوحه میکنند گویا عزای اشرف اولاد آدم است
گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب کاشوب در تمامی ذرات عالم است در بارگاه قدس که جای ملال نیست
سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است ابن طاوس در کتاب ملهوف آورده که عبیدالله بن زیاد
بد فعال اصحاب خود را بقتال آن امام همام علیه السلام ترغیب نمود پس آن بد حال برگشته حال ضد اقبال امر وی
گرده و آن دعوت اجابت و اطاعت او نمودند و آخر عالم عمر بن سعد ناکار بد نهاد [illegible]
انگار [illegible] متولی حرب شد گردانید پس [illegible] با چهار هزار سوار از کوفه خروج نمود و ابن زیاد
[illegible] شد و متعاقب وی [illegible] لشکر میفرستاد تا آنکه سی هزار کس تا ششم ماه محرم الحرام در
[illegible] مقابل شهید کربلا جمع آمدند پس عرصه بیابان کربلا [illegible] تنگ شد [illegible]
بروی و اصحاب وی [illegible] و متوجه آن لئیمان شده در برابر ایشان [illegible] تکیه کرده قیام نمود
[illegible] الله الله [illegible] برای خدا از شما سئوالی می نمایم که آیا مرا می شناسید
بلند [illegible] الهم نعم انت ابن بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سبط خداوند [illegible]
رسول خدای و فرزند زاده وی فرمود که قسم میدهم شما را که آیا میدانید که جدم رسول خدا است صلی الله علیه و آله
گفتند بار الها چنان است که وی میگوید فرمود که برای خدا از شما می پرسم که آیا دانسته باشید که مادرم فاطمه زهرا
بنت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و مادر من است گفتند بلی چنان است فرمود که بخدا قسم میدهم
که دانسته اید که جده ام خدیجه کبری است که اول زن [illegible] بود از روی اسلام گفتند اللهم نعم فرمود که
آیا دانسته اید که پدرم علی مرتضی است علیه السلام گفتند نعم چنین است فرمود که برای خدا سوال میکنم که آیا
دانسته باشید که عم پدرم حمزه سید الشهدا است گفتند اللهم نعم فرمود [illegible] آیا نمیدانید که طیار در

هر ساعت گفتند خداوندا میدانیم که ضیاء است فرمود که از بهر خدا راست بگوئید که میدانید که این شمشیر
حضرت رسول الله است که من آنرا بسته‌ام گفتند نعم چنین است که میفرمائید فرمود که اللهم اشهد که
آیا میدانید که این عمامه رسول الله است که من در سر دارم گفتند اللهم نعم فرمود که برای خدا از شما سؤال میکنم
که آیا دانسته اید که پدرم علی علیه السلام اول امت بود از روی اسلام و اعلم ایشان بود از روی دانش و علم
و اعظم ایشان بود از روی بردباری و حلم و بدرستی که او ولی و اولی بتصرف هر مومن و مومنه است گفتند
خداوندا چنین است که میگوئید فرمود که پس بچه سبب خون مرا حلال میدانید و حال آنکه پدرم صلوات الله
علیه جمعی را از حوض براند چنانکه شتران تشنه را از آب منع میکنند و در روز قیامت لوای حمد در دست
پدرم خواهد بود پس آن ناکسان و خاویان بجواب گفتند که ما همه اینها را میدانیم اما دست از تو بر نمیداریم
تا العطش گویان جان تشنه مرگ بچشی و چون آنحضرت خطابات این خطبه بنمود اهل حرم استماع کلام وی
نموده گریان شدند و نوحه و ناله ایشان ارتفاع یافت و ضجه و صدای ایشان بلند گشت شاه فرستاد
برادرش عباس و فرزندش علی اکبر را متوجه بسوی حرم نمود گفت ایشانرا ساکت گردانید فلعمری
لیکثرن بکائهن قسم بعمرم هر آینه گریه ایشان بسیار خواهد شد عمر سعد لعین را رسید که در این
ترغیب و تحریص بر قتال نموده که چرا تاخیر و اهمال فرموده پس همه بیکبار آن لشکر شعار غدار بسوی آن
امام نامدار سوار شدند و از میان شمر ذی الجوشن متوجه شده فریاد برآورد که بنو اختنا کجایند و اولاد خواهر ما
عبدالله و جعفر و عباس و عثمان کجا شدند حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که اجابتش کنید هر چند که
فاسق است زیرا که او بعضی از خالوهای شماست پس اولاد علی علیه السلام او را گفتند که چه میگوئی پس
آنگاه آن لعین گفت ای خواهرزادها شما از من در امان و امانید پس نفس نفیس خود را با برادر خود
حسین بکشتن ندهید و اطاعت امیرالمومنین یزید را التزام و اختیار نمائید پس عباس بن علی علیه السلام
ندا کرد که تبت یداك و لعن ما جئت به من امانك یا عدو الله و شماتت شامل باد و لعنت بر تو
با آن امانت ای دشمن خدا ما را میفرمائی که برادر و سرور و سید خود حسین بن فاطمه را واگذاریم و در طاعت
لعنا و اولاد لعنا داخل شویم پس آن بدبخت از روی غضب بلشکر خود رجوع نمود و چون شب شد امری

اعدارا

اعدا را بر قتال و قلت انتظار ایشان را بمواعظ و مقال ملاحظه فرمود برادر خود عباس را گفت که اگر
توانی امروز ایشان را باز گردانی چنان کن شاید که یک امشب را نیز صرف عبادت پروردگار نمائیم
توانیم کرد بدرستی که حضرت عالم السر و الخفیات داناست بر آنکه من نماز را برای وی خوانده‌ام و
تلاوت کتابش را دوست میدارم پس عباس رضوان الله علیه و آله مسئلت نمود عمر بن سعد
لعین توقف کرد عمر بن الحجاج وی را گفت که سبحان الله اگر چنانچه این قوم ترک و دیلم میبودند و از ما مهلت
مسئلت مینمودند اجابت ایشان میکردیم پس چگونه میتوانند بود و حال آنکه ایشان آل و اولاد پیغمبر
محمد صلی الله علیه و آله آنگاه قبول کرده ایشان را مهلت آوردند روایت است که شب [illegible] مظلومان در حال جلوس
رقود فرمود و از آن حال بر آمده خواهر خود را گفت یا اخته بدرستی که همین ساعت جدم محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسن مجتبی را دیدم علیهم السلام که میفرمودند
که یا حسین محقق است که تو عنقریب بسوی ما رحلت خواهی کرد و در بعضی از روایات فردا پیش ما
خواهی شتافت پس زینب طپانچه بر روی خود زده فریاد برآورد و اماما مظلوما غربت زده را
تسلی داده فرمود که ای خواهر خاموش باش تا اعدا بر ما شماتت نکنند و چون شب در آمد حضرت امام
علیه السلام اصحاب خود را بار دیگر جمع نموده آنگاه حمد و ثنای الهی و نعت و منقبت رسالت پناهی و ولایت
دستگاهی علیهما السلام بجا آورده متوجه شده گفت اما بعد بدرستی و راستی که اعتقاد من آنست که در
روی عالم از اصحاب من اصلح کسی نباشد و از اهل بیت من ابر و اوصل و افضل کسی نخواهد بود خدا
شما را جزای خیر دهاد پس مصلحت آنست که در این شب ظلمانی که ظلمت خود را ظاهر کرده هر مردی از شما
دست مردی از اهل بیت من گرفته در سواد این شب متفرق شوید و مرا با این اعدا واگذارید که اگر مرا
ایشان بیابند طالب دیگری نخواهند شد و اراده غیر من نخواهند کرد پس برادران و فرزندان و برادرزادگان و پسران
عبدالله بن جعفر گفتند که چرا چنین کنیم برای آنکه بعد از تو باقی مانیم امروز خدا هرگز ما را نبیند ابتدا باین قول
عباس بن علی کرده دیگران بتبعیت نمودند پس بنی عقیل را التفات نموده فرمود که قتل مسلم شما را بس است
برخیزید هر جا که خواهید بروید که شما را رخصت دادم و آنگاه برادران و دیگر [illegible] و جمیع اهل بیت

گفتند یا بن رسول الله اهل عالم بما چه گویند و با ایشان چه خواهیم گفت هرگاه که شیخ خود و سید خود و پسر عموی خود
را در دست اعدا گذاشته باشیم و در خدمت وی کمانداری نکرده و طعنه و نیزه بکار نبرده و شمشیر نزده باشیم
در یاری او و از کار اعدا ما بکار بر نیاورده باشیم لا والله یا بن رسول الله از تو ابدا مفارقت نخواهیم کرد و نیکی
تا جان داریم وقایت و محافظت تو خواهیم نمود تا آنکه در پیش تو کشته شویم و بمورد تو وارد گردیم قبح الله
ارته سبحانه و تعالی آن زندگی را که بعد از تو باشد بعد از آن مسلم بن عوسجه برخاست و گفت
یا بن رسول الله ما ترا در این حال گذاشته از تو روی گردان شویم و حال آنکه اعدا از هر جا از اطراف و جوانب
شما احاطه کرده اند بخدا قسم که از تو اجتناب و جدائی نخواهیم کرد و خدا مرا نخواهد که چنین کنم بلکه نیزه خود را در سینه ایشان
خواهم شکست و تیغ آنکه قائمه تیغ در دستم ثابت باشد با ایشان مضاربه خواهم کرد و اگر مرا هیچ آلتی نباشد سنگ پاره
مقاتله کرده با اعدا مقاتله خواهم نمود و از تو مفارقت نخواهم جست تا آنکه جان شیرین را نثار مقدم شریفت نمایم
بعد از آن سعد بن عبدالله حنفی قیام نموده گفت بخدا قسم که هرگز ترا وا نخواهیم گذاشت تا آنکه خدا داند که ما
در باره تو محافظت رسول وی نموده ایم و اگر من بدانم که در راه تو مرا می کشند بعد از آن زنده می کنند و
در حال زندگی می سوزانند بعد از آن خاکستر مرا بباد می دهند و هفتاد مرتبه با من چنین عمل می نمایند از تو
مفارقت نخواهم کرد و جان خود را فدای راه تو خواهم نمود و چون چنین نکنم و حال آنکه بجز یک بار این نیست
که بعد از آن او را کرامتی خواهم کرد که آن را انقضا و انتها نباشد للمؤلفه هزار جان گرامی اگر فدای تو
سازم هنوز پیش سگانت بود ذلیل و حقیر پس زهیر بن قین برخاسته گفت والله یا بن رسول الله
هر آینه محبوب ترین چیزها نزد من آن باشد که برای فدای تو و دفع ایذا از اصحاب تو هزار مرتبه مرا بتیغ
کشند و باز زنده گردانند و باز کشند و سایر یاران نیز مثل این کلام تکلم نموده روح و جان خود را فدا
میکردند و در آن حال محمد بن بشیر حضرمی گفتند که پسرت را که در حد ملک ری اسیر کرده اند گفت در باره
او و نفس خود اجر از خدا میخواهم و لیکن من بقای خود را بعد از اسیری او نخواهم حضرت امام علیه السلام مقاله او را شنید
و گفت رحمک الله تو از بیعت من در حلی و ترا رخصت دادم برو و در خلاص پسرت سعی کن عرض کرد
گفت که شیر زیان مرا زنده خورد و ... اگر از تو مفارقت کنم پس حضرت از برد یمانی

پنج ثوب برد بوی کرامت نمود که قیمت آنها هزار دینار زر سرخ بود و فرمود که اینها را به پسرت بده تا فدای برادر
خود نموده او را خلاص کند راوی گوید که در آن شب اهل بیت و اصحاب آنحضرت را دوی بود مثل دوی نحل
بعضی راکع و بعضی ساجد و بعضی قائم و بعضی قاعد می بودند و همچنین آن شب را با راز و تسبیح و دعا بسر بردند
و از جزو رابع کتاب عقد عبد ربه روایت کرده که بعلی ابن الحسین زین العابدین علیهما السلام گفتند که چه قلیل
اکرم است اولاد پدرت علیه السلام فرمود که العجب چگونه او را فرزندی می شد از شغل و عبادت خدای تعالی
او را فرصت صحبت زنان نبود و عادتش آنکه در شبانه روزی هزار رکعت نماز میکرد و در کتاب امالی
صدوق از آل محمد صلوات الله علیه و آله روایت کرده که حضرت امام علیه السلام فرمود که تا حفره شبیه خندق گرد
و با هم آنرا پر کردند فرزندش علی را فرمود با سی سواره و بیست پیاده رفته آب آوردند پس با اصحاب
گفت که برخیزید از این آب بنوشید تا آخر زاد و توشه شما باشد و وضو تازه کنید و غسل نمائید و
جامه های خود را بشوئید تا کفن های شما باشد آنگاه نماز صبح را با جماعت گذاردند فرمود تا هیمه و چوب بسیار گرد آورده
و آتش در آن خندق زدند تا آنکه قتال از یک جهت واقع شود ابن طاوس قدس سره آورده که چون صبح برآمد
سید مظلومان فرمود تا خیمه علیحده برپا کردند و ظرفی مشک بسیار در آن وضع کرده با آن نوره حاضر ساختند
پس داخل خیمه شد تا اطلای نوره نماید و در آن حال بریر بن حضیر همدانی و عبدالرحمن بن عبد ربه انصاری در در خیمه
واقف بوده ایستاده انتظار میبردند تا بعد از وی اطلا کنند پس بریر با عبدالرحمن مطایبه و مضاحکه مینمود عبدالرحمن
گفت ای بریر بعد از این وقت مضاحکه و مطایبه باطل است بریر گفت ای عبدالرحمن بر قوم من معلوم است
که در برنائی و جوانی هرگز مضاحکه و باطل نکرده ام و جز این نیست که این مضاحکه از روی بشارت و خوشحالی است
و فرح و شادی است بخدا قسم که نخواهد بود الا اندک ساعتی که با این قوم ملاقات نمائیم شمشیرهای خود را
بر ایشان خواهیم کرد بعد از آن با حور العین معانقه خواهیم نمود و مراد عبدالرحمن آنست که چنین روزی که
خلف رسول خدا و فرزند دلبند علی مرتضی و پاره جگر بتول عذرا در چنین صحرای خونخوار بلا گرفتار اعدا شده
باشد و مخدرات سرا پرده عصمت از سر عزت و حشمت بر خاک خواری و ذلت افتاده و در این بادیه
پر شر و شور از یار و دیار خود دور و بداغ غریبی و بیکسی مجبور بوده باشند چه جای این مطایبه کردن

حور او غلمان در این محنت و نعیت حسرت بر سر زنان و شیون کنان نیلوا و اعلی و عالم از روی حیرت برای
عترت گریبان گشته از نقطه خاک تا عالم افلاک هر ذره از ذرات بدست غم و الم گریبان خود را چاک
زده و از دیده های زهد و دیده و دین ماتم کده قطرات عبرات بر صفحات رخسار خود جاری گردانیده با شنیدن سوال
خدا با خلیل انبیا و رب دار المحن و بلا یک عم شکسته و فاطمه زهرا با خواتون ان اکبر در عزای آل عبا از آه و ناله عصابه
سیاه بر سر بسته و علی عمران از همراهان گرفتاران بلا و اسیران محن و بلا جوشان و مخروشان که کشته با شهید
ضحک باطل است **شعر** امروز روح پاک نبی در عزای اوست ❁ صحن بهشت گوشه ماتم سرای اوست
امروز ماتم آل پیمبر است ❁ امروز روز کشتن اولاد حیدر است ❁ امروز روز قتل امام دو عالمست ❁ امروز روز بی کسی
محراب و منبر است ❁ روز شکفتن گل صد محنت و بلاست ❁ روز عزای شیر چهره و زهرا و از زهرا است ❁ ایام کربلا
ریاض جنت است ❁ فصل خزان گلشن شرع مطهر است ❁ مراد و بر این جعفر انکه تنگ و قیمت کرمنای استعار حیات
روانه جستجو از ای محنت گاه ربان و وفات پیمانه خواهند بر و ضیا دفتر تجبیر هستی بنی آدم را از دفتر ادراک کرنک
هستی خواهد او محبت و گریبان هیچ احدی از چنگ اجل خلاصی نخواهد یافت و وجود بی ثبات بهر بکی
عنقریب بعدم مبدل خواهد گردید بالفرض اگر از خود طراین عرصه بسته باشیم از سر تحیه قابض الارواح ادهم
رحمت پس بهر انکه ساعتی با تیغ بر او راحانت مولی و سط رسول خدا و مارا از روی کار اعدا برایم وبا
تاوک خدنگ بازیکنت جهانرا بر روی شم و دشمن تاریک گردانیم و به سینه و فطی کار خصم را ختم سازیم و با تشنه
و محبر مختر تشنه لبان بادیه ضلالت را از اوکسر منتجه فی سموم و حمیم و ظل من یحموم سیراب سازیم تا عدا از
محرمان روح بر فتوح این قفس تن و سجن بدن پر او رهم شکسته با روح لامکان الهی و جوار حضرت رسالت
پناهی پرواز کنند و ببال شهباز بلند پرواز شهادت بذروه آشیان سعادت خود را رسانند و در
قدم اول از عرصه کربلا خود را بدار الملک سدرة المنتهی و روضه رضوان رسانیم و از دیدن ساقی کوثر چشید
عشق را از حوض کوثر بجای او ففای **من رحیق مختوم ختامه** تو تسنیم و و لیدان مخلدون و غلمان
باکواب و اباریق و کاس من معین بر ما طوف کنند و به نعیم مقیم حالا علیین درجات و لا ادن سمعت
خود را اسلم فراز گردانیم پس اولی و انسب انکه برای این نعمت عظمی و بشارت کبری شاد و ان و خرامان

در صحرای

در صحرای طفوف بسوی محتوف شتابیم و دو بعد کشتان استقبال رماح و سیوف نمائیم و جنگ و رزم را
بزم مقصود کریم ندای کوید کر القصه لشکر عمر بن سعد سوار شده بمیدان آمدند پس امام **حسین علیه السلم** برین
بجز در افرستاد تا رات ان را شنیده و نصیحت داده از نتیجه حال و مآل کار آن بد فعالان را مستند کرد سکوت طالب نیده
بخشید انگاه شاهزاده بنفس نفیس ناقه و بعضی گفته اند اسب خود را سوار شده بمعرکه حاضر گشت و مقابل
قوم شده ایشانرا الصلوات فرمود همه خاموش گشتند پس حمد و ثنای الهی بجا آورده بر ملایکه و
انبیا و رسل درود نامعدود فرستاد و مبالغه از مقال نمود انگاه گفت **تبا لکم ایها الجماعة** و فیرحا
از روی جزع و میرانی و استغاثه و ناتوانی اشتیاق و مهربانی ما با نفر یاد رسی خود طلبیده بعد از انکه بخوانم
از روی اضطرار و بترسی و الزام محبت کردکار بفریاد شما رسیم پس شمشیری که بعهد و پیمان آن با ما بود و از درکه
عدوان از نیام جان در عداوت ما ظاهر گردید و آتشی که ما آنرا بستر او از دشمن شما میداشتیم در سینه ما از فروختید
و اطاعت اعدا نموده با دوستان دشمنی کردید بی انکه از صفحه عدالتی بر شما ظاهر کرد و ما امل و آرزوی
کرده گشته باشید از آن بر آید و بل شمارا فتنه خوابیده در بر اسیدار کردید و شمشیر در غلاف آرمیده را
بر اهرکشیده و در پای ساکن بحار را بهیجان و تلاطم آورده و را بها و فکر با شتاب شتافت و لیکن شمارا بی فتنه
سرعت نمودید مثل پرواز ملخ و از آشوب و بر پرواز گردید و از روی حرص و رغبت پروانه وش بر آتش
فتنه و آشوب فرود آمده خود را مشوش گردانیدید **فسحقا لکم علیه آلامة و شذاذ الاحزاب و نبذة**
الکتاب و نفثة الشیطان و مطفی السنن ایا بن قوم کفره و **قتلة الانبیاء في الکلم و عصبة الاثام**
راند حمد مجید و عار اکه سلاله نبوتیم از روی نمرود ان فرو میکند اید و الله این حال و فعال عذاب
شما قدیم که جایل و زینت اصول شما کشته و ایثار و لباس فروع شما گردیده است و فرنقیه نمره بیابان
و ثنای کشته اید که بحر القوم الملک زاده و آن نقعی بنیت شود بیستی که دعی ابن دعی رکون و اعتماد بر دو سنا کرده
هستند و شش انکه بر جادولت و مجازی خواهد رسانید بهیهات که ما ذلیل شویم بخدا که جنین شهادت فضو
ما و رسول خدا و مومنان راه هدایت پس انکالت فضیلت و سبب از دیاد علو قدر و مرتبت وار
شفاعت درجات ما خواهد بود و فعلکه بعضی را از ذیل عصمت دایه طینت طبیعتش کشته و خاک جبلتش ساخته

جنت جاودانی و آب فرات برو روانی گشته شده و کناره‌ای که او را بهره روده قطب و طاهر بوده و جمع دیگر از
خبث طینت و ولادت طاعت ایام را برای مصالح کرام اختیار کرده‌اند بدانید که من در بین شما با قلت
عدد و عدم اعانت ناصران و خذلان اتباع فخر میکنم و این حالت بزرگی دنیا و آخرت من است بعد از
کلام در نظام آتش بابیات مژده مراوی کشید که ترجمه بعضی از آنها اینست مولفه گر خصم را ز کشتن ما انجام
کار ماست ایام شیر که و اعدا شکار ماست گر غالب است خصم چه باک از جهان دون مغلوب نیستیم چو معبود یار ماست
بیمی ز مرگ گیر بزرگان و کارزند ما طالبیم وصال خدا و یار ماست مردن به تیغ ظلم درین عالم فنا فخر و شرف
کان از سلف یادگار ماست باشا میان بگو بخورید آنکه زود خواهند دید آنچه از فتن مدار ماست
بعد از آن فرمود که بخدا قسم که بعد ازین واقعه نخواهند ماند الا بقدر آنکه [illegible] را سواری کنند آنکه آسیای
فلک بر شما دایر خواهد گشت و بنیاد شما را خواهد بر کند و این عهدیست بر من از پدرم و از جدم صلوات الله
علیهما که کرده مرا از آنچه خواهد شد خبر داده‌اند فاجمعوا امرکم و شرکاءکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمة
ثم اقضوا الی و لا تنظرون انی توکلت علی الله ربی و ربکم ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها
ان ربی علی صراط مستقیم بار الها از ایشان باران آسمان را باز دار و مثل سالهای یوسف علیه السلام
قحط را کار د و ثقیف را بر ایشان مسلط گردان و جام ممات از زهر هلاهل و فات بر ایشان نوشان زیرا
که ایشان تکذیب ما کرده ما را فرو گذاشتند و تو پروردگار مایی بر تو توکل کرده‌ام و انابت ما بسوی تست
و بازگشت همه بتو خواهد بود آنگاه نزول فرمود و ندا در داد که عمر بن سعد [illegible] تو آنست که علی بن ابی طالب
ترا والی بلاد ری و جرجان خواهد گردانید بخدا قسم که بعد از من عیش بر تو گوارا نخواهد شد و آرزوی تو
که کرده هرگز پخته نخواهد شد و نهال مرادت بار نخواهد گشت این عهدیست معهود پس هر چه خواهی بکن
چنان کن که بعد از من در دنیا و آخرت شاد نخواهی شد و گویا که من سر ترا میبینم که بر سر نیزه
بر قصبه کوفه نصب کرده اطفال آنرا با سنگ می اندازند پس عمر بن سعد لعین روی خود را از آن حضرت
گردانید هما که شیطان او را مشرف خود در ربوده ما کان سراپا وجود وی گرده بود القصه آن خلف
شهسوار میدان لا فتی فرد الاور یگانه [illegible] اسب رسول خدا را که مرتجز نام داشت طلبید سوار گردید

واصحاب

واصحاب خود را برای قتال مهیا نمود و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که آن خلاصه جانی و پر
مردان [illegible] و عالمان ربانی چهل سوار و صد نفر پیاده بودند آنگاه عمر بن سعد تیری بکمان پیوست و
بطرف لشکر امام انداخت بقوم خود گفت که در نزد امیر برای من شهادت دهید که اول کسی که تیر
بلشکر حسین انداخت من بودم پس از آن تیر از کمانهای اهل عدو بطریق قطرات باران باریدن
گرفت شاه مظلوم با اصحاب خود گفت قوموا رحمکم الله الی الموت الذی لا بد منه ای کرام بسوی
مرگی که از وی چاره نیست قیام نمایید که این سهام از جانب قوم لئام پیام مرگ آورده عاقبت آتش
محاربه و مقاتله و مدافعه در میان دو لشکر فروزان گشت و شعلات حملات زبانه ور گردید و راکب
ساعتی از طرفین طارح و جریح و ضارب و مضروب و طالب و مطلوب و صابر و نابر گشتند تا آنکه جمعی از اصحاب
شاه شهدا شربت شهادت چشیدند و در آنحال و مقام حضرت امام علیه السلام محاسن شریف خود را
بدست مبارک خود گرفته گفت اشتداد غضب الهی بر قوم یهود وقتی بود که بجهت [illegible] فرزند قرار داده بودند و سخط
غضب بر قوم نصاری در هنگامی استیلا یافت که قایل به ثالث ثلاثه شدند و خشم معبود بر طایفه مجوس در
زمانی مستند گشت که عبادت شمس و قمر نمودند و غضب الهی وقتی بر اشتداد قوی بهم برسد که ایشان بر
قتل پسر دختر پیغمبر خود اتفاق کرده‌اند بخدا قسم که هرگز اراده ایشان را اجابت نخواهم نمود تا آنکه با منتقم
حقیقی ملاقات نمایم در حالتی که با خون خود را خضاب کرده باشم و از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیهما و علی آبائهما السلام مرویست که چون التقای فریقین شد و جنگ در پیوست حضرت معین و نیز نصرت
بحضرت امام حسین علیه السلام نزول فرمود و آنحضرت را در میان نصرت بر اعدا و لقای حضرت [illegible]
اختیار داده‌اند پس آنحضرت لقای الهی را اختیار نمود و در کتاب [illegible] و اتمام النعمة مذکورست
که در روز قتل امام حسین علیه السلام چهار هزار ملک بنصرت آنحضرت نازل شدند و اوان [illegible]
[illegible] تا او شهید شد و از آن زمان ایشان [illegible] غبار آلوده موی پریشان مجاور قبه مبارک وی میباشند
تا روز قیامت القصه شاه مظلومان صیحه برکشید که اما من مغیث یغیثنا لوجه الله آیا فریادرسی باشد که [illegible] از حرم
ما رسول الله اما من ذاب یذب عن حرم رسول الله آیا دافعی و مانعی [illegible]

حضرت بجوان

رسول خدا او منع کنند و چون حر این نبرد استماع کلام در نظام شاهزاده حسین علیه السلام نمود و متوجه عمر سعد
علیه ما علیه شده گفت ایا تو با این مرد مقاتله خواهی نمود گفت آری بخدا قتال خواهم کرد که آسان ترین او
سقوط دستها و بریدن سرها باشد پس حر از اصحاب خود کناره گرفته و توقف نمود در حالتی که
لرزه بر اعضای وی افتاده بود مهاجر بن اوس چون آن حالت را از وی مشاهده نمود او را گفت که
و الله ان امرک لمریب اگر از شجاع ترین اهل کوفه سوال میکردند هر آینه در اول مرتبه ترا میگفتم این
چه حالتست که از تو مشاهده میکنم حر گفت و الله انی اخیر نفسی بین الجنة و النار بخدا که من نفس خود را
اختیار داده ام در میان جنت و آتش یعنی که من با نفس مطارحه کرده ام و در میانه مخیرم و مشکوکم که ای نفس
اگر از برای طمع دنیای غدار مکار بی اعتبار اختیار بسیار زیان کار بینی و با عترت حضرت رسول
مختار عداوت می ورزی بر ظاهر است که این دنیای فانی را اعتبار و اقتداری نخواهد بود و بنیاد عمری که در
رهگذر سیل محنت و مسیل فتنه است عنقریب بطلاء ویل بعیل از پا در افتاده خراب خواهد شد و گرفتار
قاصدان ارواح گرفتار خواهد شد پس درین صورت با جهنم سیرت تا ابد الآباد مرهم بد نام خلق گردیدن و
مستحق لعن بقلیل گشته مستوجب خلود شقیل السعیر فلبیس خواهی گردیدن و ما صدق کریمه خسر الدنیا
و الآخرة ذلک هو الخسران المبین تو خواهی بود و اگر که در اعانت و نصرت اهل بیت عصمت
مجاهدت نمائی و خرمن خس نفس را در متاع فانی است و در ابتغای مرضات الهی اشتری و تبدیل
فرمائی یقین که قدم اول ازین مهلکه بار روی سوی جنت و چون عمر بسر رسد انتقال خواهی نمود و از
برین مجاورت حسین علیه السلام مشرف خواهی گشت و در زمره شهدا نیک نام و در سرا خواهی گردید و در
فردوس اعلی جوار حضرت محمد مصطفی و ائمه هدی علیهم التحیة و الثنا ابدی مخصصت خواهد شد پس حر
گفت که نفسی را ما اختار علی الجنة شیئا و لو قطعت و احرقت بخدا که حر دیگری را بر جنت اختیار نخواهم
کرد هر چند که اعضای مرا پاره پاره نمایند و بسوزانند انگاه بانگ بر مرکب زده متوجه ملازمت حضرت
امام علیه السلام شد و در حالتی که دست بر سر گذاشته میگفت اللهم الیک انیب فتب علی فقد ارعبت
قلوب اولیائک و اولاد بنت نبیک پروردگارا نادم گشته ام بسوی تو بازگشتم پس توبه مرا بپذیر

که لمای

که لمای اولیای ترا مرعوب آورده ام آنگاه متوجه امام شد و مراسم عبودیت بتقدیم رسانید و گفت
یا حضرت منم آن کسی که از رجوع مانع تو شد باعث ملال خاطر شریف گردیده و ظلم آن تنگی نمود که
انجام کار قوم لیام با حضرت به کجا خواهد انجامید اکنون از کردار و گفتار نا صواب خود پشیمانم
و دست انابت بذیل رحمت احدیت زده ام آیا بازگشت و توبه من بدرجه اجابت مقرون
خواهد شد یا نه نعم یتوب الله علیک فانزل بلی حضرت غفار مغفرت گناهان تو میکند پس فرود
آی حر گفت سواره بودن من درین وقت از پیاده شدن بهتر است و آخر کار به نزول رجوع خواهم
کرد و گفت چون اول کسی که بر تو خروج نمود من بودم اکنون اجازت فرمائی تا اول کسی که در حضرت
تو جان نثار کند من باشم شاید که بدین عمل بوجهی برسم که با حضرت جدت صلوات الله علیه و آله
مصافحه نمایم ابن طاووس گوید که مراد حر اول قتیل قبل ازین زمانی که شرف پای بوس مشرف
شده ام نبوده که پیش از آمدن حر بمرتبه شهادت فایز گشته بودند چنانکه سمت ورود یافت و ابو
مخنف هم ازین نیز در مقتل خود جمعی را پیش از آمدن حر نام و نشان ایشان یاد کرده و الاخوند
در شرح احوالی هر یک را بطریق اجمال ذکر نموده است و این کمینه در ذکر ایشان اهمال کرده و تفصیلی که
مولانا حسین واعظ قدس سره در کتاب روضة الشهدا و رزم مبارزان و گیر و دار ایشان نیز خواهد
نمود زیرا که مولانا حسین مذکور آن واقعه بر وجه تمام و تفصیل مالا کلام توصیف و تحریر نموده که
مستغنی از ذکر دیگریست پس هر چه که در آن باب از کتب معتبره بنظر رسید خالی از تکلف رنگ و بو
بتوفیق الله تعالی نقل مینماید بشرطی که در اول کتاب شده وفا کرده میشود و الله المستعان القصه شاهزاده
حر را مرخص ساخت و حر در طریقه جولان و آورد مردانگی بداد و جمعی را از سرداران و شجاعان
سپاه کشته گردانید ابو مخنف در مقتل خود آورده که بعد از آن که حر در حمله اول و ثانی جمع کثیر را بقتل
رسانید متوجه اهل عناد شد گفت ای اهل کوفه این شخص عزیز را دعوت نمودید و چون آمد
هوا داری او خواهید کرد اکنون برای کشتن او کمر بسته خواهید و چون بقول ایشان اعتماد
کرده بجلادت تمام آمد کافر شدید و بر وی از روی بیحیایی در آمده و در صدد قتل وی ایستادید

ومکان برا و احاطه کرده و او و اطفال او را از شرب آب منع نموده اید زمین وسیع را بر وی تنگ کرده از توجه
در هر و طرف بحر بیفزا او را حبس نموده اید پس اسیر شما گشته که او را هیچ اختیاری نمانده است و وی را از آبی که
کلاب و خنازیر و یهود و نصاری از آن شرب مینمایند منع کرده **بئسما فعلتم و ساء ما صنعتم بآل رسول الله**
مخالفت کردند و از تشنگی روز قیامت نیندیشید چرا چنین کردید خدای تعالی شما را در تشنگی روز قیامت سیراب
نکند ای قوم آگاه باشید و بخود آیید و از کرده خود پشیمان شوید و بدرگاه الهی انابت نمایید بعد از آن بیت
مناسب مقام انشا نموده و در کتاب امالی آورده که چون سرور را بقتل رسانیدند الحر الامر و حش باشیاه
ندکس برو از نمود الگاه و او را بحضرت امام آوردند حضرت خاک از روی حر پاک کرده میفرمود **انت
الحر کما سمتک امک حر فی الدنیا و الاخرة** تو از آتش دوزخ آزادی چنانکه مادرت ترا
بآزادی نام برده بعد از آن انشا نموده فرمود **شعر** لنعم الحر حر بنی ریاح ○ صبور عند مختلف الرماح ○ و نعم الحر اذا
نادی حسینا ○ فجاد بنفسه عند الصباح ○ و نعم الحر فی رهج البلایا ○ اذا الابطال تخطف بالصفاح ○ لقد فاز الذی نصروا حسینا
و او تو ابا الهدایة و الفلاح **للمؤلف** حر آزاد جان نثار کند ○ در فدای اسرافتی رکند ○ روز هیجا چو آتش افروزد ○
سینه از کشته صد هزار کند ○ هر که را مرتبتی بسر اند ○ فارس و اسب را بچار کند ○ دل بجود طلوع آسمان سازد ○
سر خود گوی پای بار کند ○ در ره شاه ابن حسین علی ○ هرچه دارد همه نثار کند ○ آنگاه بریر بن خضیر که مردی بود
بغایت زاهد و عابد و اقرا اهل زمان خود بود دعوی که کار زار طلبیاز رفت بروز نمود و از لشکر مخالف یزید بن معقل
در مقابل وی بیرون آمد هر دو بر آن اتفاق کردند که مبطل بر دست محق کشته شود با هم در آویختند آخر الامر
بریر کار معقل را اتمام ساخته روح پلیدش را بتصرف مالکان دوزخ داد و همچنین میکشت و می خست تا آنکه
هستی مجازی را از ملک وجود بصحرای عدم فرو ریخت فرمود چنانکه در کتاب از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
که آخر شهباز قدس آشیانش باوج لامکان پرواز نمود رحمة الله علیه بعد از و وهب بن حباب کلبی برای ارزش
جهان در جلادت و مبالغه در جهاد کرده بسوی زوجه و والده اش که در آن سفر با او همراه بودند مراجعت فرموده
گفت یا اماه از من راضی شدی مادرش گفت ای فرزند از تو راضی نخواهم شد تا آنکه خود را در ملازمت
حضرت امام حسین علیه السلام نکشتی زنش گفت **بالله لا تفجعنی بنفسک** بجدا که دل

در و منه مراد مصیبت خود بدو میار مادرش گفت ای نور دیده بقول او التفات مکن و از فرمان وی
دور شو و در پیش فرزند رسول خدا مقاتله نما تا در روز قیامت شفاعت جدش را در یابی پس آن جوانمرد بمیدان
مراجعت نموده پیوسته قتال میکرد تا آنکه دستهای وی مقطوع گشت چون حلیله اش مشاهده آن حال نمود
عمودی گرفته خود را ابوی رسانید و میگفت فداک ابی و امی قاتل دون الطیبین حرم رسول الله
پدرم و مادرم فدای تو باد در برابر اهل البیت طهارت و حرم حضرت رسالت مبارزت کن وهب خواست که او را
بازگرداند آن ضعیفه خود را در لباس وی آویخت گفت باز نمیگردم و اراده دارم که تو داری با تو در آن مقام
بمیرم و در سفری که اختیار کرده موافقت میکنم پس دست مرا از دامن خود جدا مکن حضرت امام علیه السلام گفت که
جزیتم من اهل بیت خیرا خدای تعالی شما را پاداشت نیک کرامت فرماید سوی حرم بازگرد در برابر که بر
زنان جهاد نیست زن فرمان برد و کلبی پیوسته جهاد مینمود تا آنکه شهید او گذشته بهوست بعد از آن
مسلم بن عوسجه بمیدان آمد مبالغه در قتال اعدا کرده صبر بر اهوال بلا نمود تا آنکه از اسب در افتاد و هنوز نیمه
رمقی باقی بود که امام **حسین علیه السلام** و حبیب بن مظهر بر بالین وی حاضر شدند حضرت فرمود که رحمک الله یا
مسلم فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا بعضی از اصحاب جان بجان آفرین تسلیم
نموده و بعضی دیگر انتظار میبرند حبیب نزدیک وی شده گفت هلاک تو بر من اوست عظیم ای مسلم
بادا ترا بر بهشت مسلم بقول ضعیفی گفت **بشرک الله بخیر** پس حبیب مراد او را گفت که اگر نمیدانستم که از پی
از عقب تو خواهم رسید هر گونه وصیتی که داشتی بجان در تحصیل آن سعی میکردم مسلم اشاره بحضرت امام کرده
وصیت من درباره او نیست که تا جان داری در راه وی مقاتله نمایی حبیب گفت ای مسلم این وصیت
از غیبت و سمع اطاعت قبول کردم عاقبت الامر روح پاکش از نقطه خاک بعالم افلاک صعود نموده بعد او
جاوید رسید رضوان الله علیه بعد از آن عمر بن قرظه الانصاری با جازت امام روی بمیدان نهاده و قتال
سلطان بکرار کرده مبالغه در خدمت سلطان ارجمند و شهادت نمود و میان شداد و جهاد جمع کرده از حضرت
بارگاه تعالی استقبال آنرا شده و آن شمع تابناک نه فرمان و فرزند او در احوال آنچه گفته شد منتهی کار از حضرت
بام جنان رسید آن جوان بدل و جان استقبال آنکه ممر تمسک داشت که بگمرد و جهاد ...

رسید تا آنکه جراحت بسیار به وی رسید پس التفات بجانب شهدا کرده گفت یابن رسول الله آیا وفا
کرده باشم حضرت فرمود که بلی تو پیش از من داخل جنت میشوی و از من بخدمت جدم رسول الله صلی الله
علیه و آله برسان و او را مژده ده که هنگام ملاقات میسر میشود و حوان بار دیگر عبیدان مبارزت
مراجعت کرده مقاتله مینمود تا بجلالت شهادت فایز شده و بحضور فرح مشرف گشت بعد از آن جون که مولای ابی
ذر رحمة الله بود که مبارزت مبادرت نمود و او غلامی بود سیاه فام حضرت او را گفت که ترا رخصت
دادم هر جا که خواهی برو زیرا که تو در طلب عافیت متابعت ما را اختیار نمودی پس بطریقت سلامتی
ما خود را مبتلا مگردان جون گفت ای فرزند رسول خدا در روز عیش و رخا ملازم حضرت شما بودم
اکنون که روز محنت و بلاست جناب حضرت شما را فرو گذاشته کجا روم بخدا که بویم کریه و حسبم لئیم و لونم
و بشره ام سیاه است پس رغبت بجنت دارم تا بویم خوش و حسبم شریف شود و سفیدی آخرت کردم
لا و الله افارقکم حتی یختلط هذا الدم الاسود مع دمائکم نه بخدا قسم که از شما مفارقت
نمیکنم تا آنکه این خون سیاه با خونهای شما مختلط شود پس مجاهدت نمود تا بدرجه شهادت رسید رضوان الله
علیه بعد از آن عمر بن خالد صیداوی بروز نموده بحضرت امام حسین علیه السلام گفت یا ابا عبدالله جعلت
فداک قصد آن دارم که ببرادران گذشته ملحق شوم و خود را بدیشان رسانم که انتظار من میکشند و نمیخواهم
که ترا از یاران و هواداران وحید و فرید بینم حضرت امام علیه السلام فرمود که پیش باش که ما نیز
همین ساعت متعاقب تو خواهیم رسید عاقبت او نیز در میدان کارزار سعی بسیار نموده تا از دار ابرار
خود را بدار قرار رسانید رحمة الله علیه راوی گوید که حنظلة بن سعد شامی آمده سپر وار خود را در برابر روی
حضرت وا داشت و هر رماح و سهام که از طرف اهل کوفه و شام بسوی امام همام می آمد بسینه و نحر خود
قایت آنحضرت می نمود و ندا میداد و میگفت یا قوم انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب
مثل دأب قوم نوح و عاد و ثمود والذین من بعدهم و ما الله یرید
ظلما للعباد ای قوم من از آن میترسم که بر شما نازل شود از عذاب مثل آنکه بر قوم نوح و عاد و قوم
صالح علیهم السلام و کسانی که بعد از ایشان بودند یا قوم انی اخاف علیکم یوم التناد یوم تولون
مدبرین

مدبرین مالکم من الله من عاصم ای قوم مکشید حسین علیه السلم که حضرت قهار نزول عذاب بشما خواهد
انداخت و بنیاد شما را خواهد بر کند و بدرستی که خایب و خاسر است آنکه افترا کند بعد از آن پسید جوانان الهقات
کرده گفت که آیا بسوی پروردگار خود نرویم و به برادران ملحق نشویم حضرت فرمود بلی بشتاب بجانب
جزائی که از دنیا و مافیها بهتر است و مبادرت نما بطرف ملکی که انقراض و نهایت ندارد پس آن دو جوان
فرزانه تقدم بر قتال نموده داد مردانگی داده و بر احتمال اهوال صبر پیش آورده و آخر الامر روح بر فتوح
از قفص تن بیرون فرستادند رضوان الله علیهما اما جون وقت نماز رسید امام حسین علیه السلم
زهیر بن قین را با سعید بن عبدالله حنفی فرمود که با نصف من تخلف با بقیه لشکر را در برابر دشمن بمقاومت
قیام نمودند و خود با نصف دیگر نماز خوف گذارد و در آن حال تیری از طرف اعدا آن سرور شهدا
رسید پس سعید بن عبدالله بسهام آن تقدم جسته بنفس خود وقایت حضرت امام علیه السلم
نمود و در یافت قومی که در قدم آنحضرت بر بلی داشت تا آنکه از پای در افتاد در حالتی که میگفت اللهم العن
هم لعن عاد و ثمود خداوندا این قوم فجار را لعن ابدی گرفتار کن چنانکه کفار عاد و ثمود را کردی اللهم بلغ
نبیک عنی السلم پس آنکه بر من سلام برسان و الخبر الی ان مراجعت رسیده اعلام نما بدر
کرمن در زیارت و نصرت حضرت تصدیق اراده بجنت و رضای حضرت عزت کرده ام بعد از آن جان
بجان آفرین تسلیم نمود و سوای زخمهای کاری شمشیر و طعنه نیزه بر بدن آن نعش سیزده چوبه تیر جا کرده
یافتند و بعد از آن وی عمر بن ابو المطاع که او مردی بود شریف و بکثرت القلوه با جازت حضرت عبدان
مکارزت اقبال فرمود و جون شیر ژیان و اژدهای دمان قتال نمود و آن اسد باسل رطب تا تاب جنگ
آورد تا آنکه جراحت بسیار و برای طاقت و ناتوان گرده در میان کشتگان افتاد و چنین می بود
تا وقتی که صدای قتل الحسین بگوشش رسید پس با نیم جانی که داشت از جا بر جسته کاردی که در کمر
نهان کرده بود بر کشیده مقاتله نمود عاقبت شربت شهادت چشید رضوان الله علیه راوی گوید
که اصحاب شاه شهیدان بسوی قتل و مرگ وجه کنان می شتافتند یعنی برق تیغ را برگ ریحان تصور
کرده بر فرق سر جا میدادند و خون دل را جون غنچه گل از نعل بدن بیرون ظاهر میساختند و نوک خنجر و

ستان زا چون ناوک مژگان غنچه لبان بسینه خود جای میدادند و با نیزه خطی چون قامت دلبران هم
آغوش میگشتند و از تیغ رماح چون نی زخراج براحت می رسیدند و داغ جراحت را برانداهم گلفام
خود بجای شکوفه البستان با شقایق نعمان بترتیب می چیدند و دل را درع بدن نموده سر را بجای
خود و سینه را بجای سپر پیش تیغ و تیر وا میداشتند چنانکه در مدح حضرت ایشان گفته اند شعر قوم اذا
نودوا لدفع ملمة ۵ والخیل بین مدعس و مکردس ۵ لبسوا القلوب علی الدروع و اقبلوا ۵ یتهافتون علی ذهاب الانفس ۵
مؤلفه شدید دفع بلا کر شدی ندا در حال احتجاج مخالف بکرها دلها بجای درع لباس بدن شدی جانها
بجای درع شدی درع را قبا پروانه وش بشمع شهادت شتافتند مستانه سان کشید سر از خون
مست خفتند در طلب مرگ هر طرف می یافتند و روان خود لذت بلا می شست تن غبار خود از خون چهره
اطفا و عطش کرده ز سر چشمه فنا ابو مخنف در مقتل خود آورده که چون یاران و هواداران حضرت بدل
همت بسوی جنت پرواز نمودند و سوای اصحاب و رسول و اولاد بتول کسی نماند حضرت امام حسین علیه السلام
ندا میکرد و میگفت وا غربتاه واقلة ناصراه اما من معین یعیننا اما من ناصر
ینصرنا اما من مساعد یساعدنا وای برغربت و قلت نصرت ناصران ما آیا معینی باشد
که اعانت ما کند آیا هیچ یاری و مددکاری هست که نصرت ما نماید آیا فریادرسی باشد که بفریاد ما رسد در آن حال
دو پسری که در غایت صباحت چون ماه و مهر و در نهایت ملاحت پادشاه سپهر سعادت بودند که
یکی را احمد گفتندی و دیگری را ابوالقاسم نامیدندی لبیک لبیک گویان از خیمه برآمدند گفتند یا سیدنا
هر امری که داری بدان مامور فرما پس رخصت یافته بمبارزت شتافتند بطریقی که در این کتاب مذکور است
اما ابن طاوس در کتاب ملهوف آورده که چون بغیر از اهل بیت سید شهدا در عرصه کربلا کسی نماند
علی ابن الحسین علیه السلام که صبیح ترین ناس بود از روی وجاهت و خلیق ترین ایشان بود از روی خُلق
و خلقت بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله باجازت آنحضرت بمیدان مبارزت متوجه شده و شاه
شهدا از پس روی نظر یأس و حسرت نموده نگاه میکرد و از دل پردرد بر چهره زرد اشک آل از
بحار رود روان کرده میفرمود که اللهم اشهد بار خدایا شاهد باش که بجنگ اهل عدوان نوجوانی

رسالت
بر وفق می نماید که در خَلق و خُلق به سید کاینات صلی الله علیه و آله شبیه‌ترین مردمانست پس آن شیر بیشه
و ولایت در میدان مجاهدت و محاربت داد مردی و مردانگی داد و جمع کثیر از دشمنان را از ملک وجود
بصحرای عدم فرستاد و آنگاه اندک روز بکار و سرشار و لدل سوار خسته دل و تفته جگر بسوی پدر مراجعت
نموده گفت یا ابت العطش قد قتلنی و ثقل الحدید قد جهدنی ای پدر مهربان تشنگی این بیابان
مرا هلاکت بکران انداخت و سنگینی آهن مرا بمحنت بی پایان افکنده آیا برای این بیچاره شربت آبی
چاره توان کرد حضرت امام علیه السلام گریان شد و گفت واغوثاه ای فرزند دلبند و راحت دل مستمند
اندکی در مقاتله نمای که بهمین ساعت جدت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله بجام اوفی سیرابت خواهد نمود
که بعد از این هرگز تشنگی نخواهی دید پس علی اکبر بار دیگر بموقف نزال رجوع کرده قتال اعظم نمود و
بسیاری از اسرار اشرار اسیر گردانید و در کتب اعالی از صادق علیه السلام مرویست که آن شهزاده در
اول ده ناکس را از پا در آورده و در رجعت ثانی چهل چهار خارجی را از دار الملک وجود به بادیه عدم
اخراج فرمود آخر الامر به سری از پا در آمده ندا در داد که یا ابت الیه علیک السلام هذا جدی یقرئک
السلام ای پدر اینک جدم سلام میرساند و میگوید شتاب که در قدوم تعجیل نما و در کتب منتخب آورده
که آن شهزاده را ملعونی از اصحاب عمر سعد لعین بر فرق نازنین زد وی بهمان ضربت از مرکب در افتاده
پدر را آواز داد که یا ابتاه هذا جدی محمد المصطفی و هذا جدی علی المرتضی و هذا جدتی فاطمة
الزهراء و هذا جدتی خدیجة الکبری این جدم محمد مصطفی است و این جدم علی مرتضی است و این
جده ام فاطمه زهراست علیهم الصلوة و السلام و آن دیگر جده ام خدیجه کبراست رضوان الله علیها و از
مشتاق جمال باکمال تو اند و انتظار تو میبرند و آن نوباوه بوستان رسالت و غنچه ناشگفته گلستان ولایت
بباد خزان اجل پژمرده گردید و نونهالی که از عمر شریفش هفده سال گذشته بود بر تیشه ... بادو را
محتشم کشتی شکست خورده طوفان کربلا ۵ در خاک و خون فتاده بمیدان کربلا ۵ گر چشم روزگار بر او فاش میگریست
خون میگذشت از سر ایوان کربلا ۵ نگرفت دست دهر گلابی بغیر اشک ۵ زان گل که شد شکفته ببستان کربلا
کربلا ۵ پس شاه دین سپاه با خیل اشک و آه بطرف آن شهید که از مرکب افتاده و سپاه مخالف را از هم شکافت

و خود را بجا صدق او لا و ثانیا و اکبا و ثانیا رسانیده آن سرو را بر کنار خود گرفت و خاک و خون از چهره گلگون او پاک میکرد و روی بر روی او میمالید و از روی درد می نالید و میگفت قتلوک یا بنی ما اجراهم علی الله و علی انتهاک احرمة الرسول ای فرزند ترا به تیغ ستم کشتند و این چه جرأت که با خدا نمودند و رعایت حرمت حضرت رسالت پناهی نکرده با عترت وی بحرمتی کردند قتل الله قوما قتلوک یا بنی ای فرزند حضرت بچون انتقام ترا ازین قوم دون بکشد و بتیغ قهر گشتگان ترا بکشد و در ان حال فغان و مجیر ابرده نشینان سنق عصمت بلند گشت امام مظلوم و مغموم فرمود که ساکت باشید که هنوز زمان گریه با زینب از حجر بنوحه بر آمده و احتیاط بان افغان کویان شیون کنان خود را بدان جگر گوشه رسانید و خواهان رسانید و بر روی افتاده آن بیتاب و آشفته در خون آن کشته آغشته گشت بیت که دل زهجر روی جگر گوشه گشته که سبح گرده موی بخون براو رست ٥ امام حسین علیه السلام او را گرفته بسوی لشکر باز گردانید ٥ ابو مخنف از احمد بن مسلم الازدی روایت کرده که گفت هیچ از خاطر نرود دو اشکیا المخدره در حال قتل علی اکبر از خیمه طپانچه بر چهره زنان بر آمد و گریه کنان و والداه و وا مهجتی قلباه گویان بدلها میکرد و میگفت لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیاء کاشکی دیدهای من قبل ازین روز کور بی بود تا ترا چنین نمی دیدم و و سدت قبل هذا الیوم فی التراب کاشکی پیشتر ازین روز در گور و بزیر خاک مستور میشدم تا ملاحظه چنین واقعه نمی نمودم و مضمون ابیات محتشم از زبان حال وی کاشکی اهل هوش بر سید بیت کاش آنزمان سرادق گردون نگون شدی ٥ وی چرخ بلند گستون سبتون شدی ٥ کاش آنزمان در آمدی از کوه تا بکوه سیل سیه بروی زمین قیرگون شدی ٥ کاش آنزمان که این حرکت کرد آسمان ٥ سیماب وار روی زمین بیسکون شدی ٥ کاش آنزمان که کشتی آل نبی شکست ٥ عالم تمام غرقه دریای خون شدی ٥ این انتقام اگر نفتادی بروز حشر ٥ با این عمل معامله دهر چون شدی ٥ راوی گوید که برسیدم که این مخدره کیست گفتند این زینب بنت علی ابن طالب علیه السلم است القصه امام حسین علیه السلم بکلمه انا لله و انا الیه راجعون مترنم گشته گفت اما انت یا بنی اما تو ای نور دیده بروح و ریحان و رجای رحمت سبقتی گرفتی و بیدرت راو رنج صحرا در دست اعدا و اگذاشتی اما عنقریب محزرکه بسرعت تمام خود را بتو خواهد رسانید و ازان شربتی که تو نوشیدی وی خواهم

بر سینه

جمشید ابن طاوس آورده که بعد از علی اکبر از اهل بیت حضرت مردی بعد از مجیدان محاربت مبادرت نمود و به تیغ اعدا بهر یک خود را بر زروه اعلی و ماوای شهدا برسانند تا آنکه لشکر ملاعین جمعی را بقتل رسانیدند پس دران حال حضرت امام فریاد بر آورد که صبرا یا بنی عمومتی صبرا یا اهل بیتی ای عمزادها صبر کنید و ای اهل بیت شکیبایی نمائید فو الله لا رایتم هوانا بعد هذا الیوم ابدا بخدا قسم که بعد از امروز هرگز خواری نخواهید دید راوی گوید که پسری چون ماه تابان بعرصه میدان روان شد و با اهل عدوان مقاتله نمود و از فضیل ازدی ضربتی بر فرق سر وی زد که سر مبارک او را شکافت و وی بروی در افتاد و فریاد آورد که یا عماه او را کنی پس شاه شهیدان نامدار نقد صاحب ذو الفقار مثل شهباز از شهود شیر اغضب بمیدان شتافته خود را بفضیل رسانید و شمشیری بحواله وی نمود و او دست فرا پیش داشته آن ضربت بر وی الکره دستش را از مرفق قلم کرده انداخت و از ان کمراه ضلال در انحال نعره صادر شد که بهر دو لشکر رسید پس اهل کوفه همه یکبار حمله آوردند که از دست شبل شیر خدا آن روباه منش را رها کنند تا رسیدن قوم کفار نقد شاه و الدل سوار آن نابکار را الکد کوب سم اسب نموده روح نابا کشش را اسلم مالکان جهنم نمود که تا از شراب حمیم نوشانند راوی گوید که چون گرد شکافته شد و غبار نشست حضرت امام علیه السلم را دیدم که بر سر آن غلام ایستاده سر او را بر زانوی خود گرفته بود و آن مظلوم مطروح مثل گوسفند مذبوح دست و پا میزد و آن مجروح الغلب دار حق و ممدوح هر دو سر او و دل بر در داده کشیده میگفت بعدا لقوم قتلوک و وای بادا از رحمت مر قومی را که ترا کشتند و روز قیامت جدت با ایشان خصمی خواهد کرد بعد ازان گفت ای نور دیده بخدا که بر عمت مصیبت تو عظیم بود که او را دعوت نمودی اجابت تو نکرد و یا آنکه اجابت کرد نفعش بتو نرسید اما چکنند بخدا که ظالم و داد رسش اعتراض شر بعین و نام پرسش قلیل است بعد ازان آن جوان را بر سینه خود گرفته آورد و در میان قتلای اهل بیت القی نمود و از کتاب محمد بن ابراهیم النعمان از امام جعفر الصادق و او از امام محمد باقر علیهما السلام روایت کرده که در انصرای کربلا بر بالای پادشاه شهدا را حال آنکه شهیدان کربلا را از اهل بیتش آورده بعضی را بر بالای بعضی بر هر یک نظر انداخته که گشته شد گان مثل کسانی بود که کشته شدگان مغفران و آل جمید و میگفت قتله مثل قتلة النبیین و آل النبیین

بیغران شعر آه ازان روزی که دور فرستم کاری نداشت ٭ بود شاه کربلا غمناک غمخواری نداشت
از نسیم ظلم هر دم صد گل غم می شکفت ٭ جز غم خنگ صفم دشت کربلا خواری نداشت ٭ آه ازان وقتی که
بیکس بود شاه کربلا ٭ همدم دلسوز غیر از ناله زاری نداشت ٭ موج میزد گرد و خاک کربلا دریای خون ٭ اطفال
اطفال جز گرداب بر کناری نداشت ٭ کس نبود آگه ز اندوه دل شاه غریب ٭ خانهٔ امید ویران بود و
معماری نداشت ٭ میتواند بود که مراد از علمای که درین کتاب مذکور است آن سرو جویبار جوانی و نهال
نوباوهٔ باغ زندگانی قاسم نوجوان باشد زیرا که در کتاب امالی از امام ناطق جعفر بن محمد صادق علیهما السلام
بعد از علی اکبر مبارزت قاسم و رجز جوانی او بطریق اجمال مذکور است و سلطی که ابن طاوس در کتاب منتخب در
باب وصیت حضرت امام حسین علیه السلام قاسم را نمود اما دی و مبارزت وی را داده چون در کتاب روضة
الشهدا مسطور است مستغنی از ذکر خواهد بود و در کتاب ملهوف آورده که چون امام همام و سید انام علیه الصلوة
والسلام مصارع قتیلان اهل البیت و هلاکت محبان و یاران و هواداران را مشاهده نمود و گریبان همت
خود عزم لقای قوم کرده ندا داد که هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله آیا هیچ دافعی و مانعی
هست که دفع اعدا را از حرم رسول دفع کند هل من مغیث یرجو الله باغاثتنا آیا فریادرسی باشد
که در اعانت ما پیمبران از شر کفار امیدوار مغفرت حضرت غفار شود هل من معین یرجو ما عند الله فی
اعانتنا آیا یاری و مددکاری هست که در هواداری ما امید ثواب از جناب ذوالمنة داشته باشد پس در ان حال
صدای حضرت الحضرت بسرادق عصمت استماع نموده اصوات ایشان بویل و عویل ارتفاع پذیرفت
حضرت امام بیتاب بدر خیمه شتابید خواهر خود را گفت که یا زینب فرزند صغیر مرا بیار تا وی را وداع
کنم اهل حرم آن طفل را آوردند امام معصوم وی را گرفته خواست که تقبیل نماید در انحال شقی مشومی از دست
ظلومی غشومی تیری بحلق آن طفل مظلوم رسیده و سر از گوش تا گوش ذبح نمود پس آن مظلوم معصوم
بزینب گفت بگیر این طفل را و زینب وی را گرفت و حضرت هر دو کف خود را از خون گلوی او پر کرد
و چون دستهای او پر خون میشد بطرف آسمان می پاشید و میگفت هون علی ما نزل بی انه بعین الله
آسان است بر من آن بلای که نازل شود بمن زیرا که بنده آنرا یعنی چون حضرت متعال بر گناهی اعمال من

مطلع کر

که اند چون آن طفل معصوم را بمن
مطلع است از نزول محن و بلایا بر ما اندازم و از امامی ما تقصیر بود
قطره بزمین نچکید و ابن طاوس ایده الله آورده که پیش از آنکه علی اکبر شهید شود امام حسین صلوات الله علیه فریاد
رسی و هواداری و دافع و مانع طلبید چنانکه مذکور شد و در آخر آن گفت که آیا کسی باشد که برای این طفل
شربت آبی آورد که او طاقت تشنگی ندارد و پس در انحال علی اکبر که در آن وقت عمر شریفش بهجده
سال رسیده بخدمت شریف پدر بزرگوار آمده گفت ای سید و سرور خاطر مبارک جمع دار که من
بجهت برادر خود رفته آب می آورم فرمود که امض بارک الله فیک ای نور دیده برو که خداوند سعادت
بعز اید القصه آن شیر بیشه ولایت و شجاعت و در صدق فتوت و کرامت رکوع گرفته در طلب آب
روان شده بضرب عمود هجوم آورده مطهره را پر کرده بخدمت پدر باز گشت و گفت یا اباه ازین آب برادرم
سیراب کن و اگر چیزی ازان باقی ماند بر من افشان که از حرارت تشنگی و عطش لبهای من خشک است
امام از محنت آن تشنه لبان گریان گشته فرزند صغیر خود را گرفته بر زانوی خود قرار داد آنگاه مطهره
آب را افشانده بدهن مبارک آن طفل نزدیک نمود و چون طفل میل انگرد که آن آب نوشد که ناگاه
خدنگ سموی بر حلق آن مظلوم رسیده و بر انهروح گردانید پیش از آنکه ازان آب چشید مختتم در آب
مضایقه گردند کوفیان خموش و تشنه مرد مهمان کربلا زان تشنگان هنوز بعیوق برسد فریاد
العطش زبیابان کربلا پس شاه مظلومان گریه کنان دو کف آب از دست خود بر تاب کرده گفت اللهم
انت الشاهد علی قوم قتلوا اشبه الخلق نبیک و حبیبک و رسولک صلی الله علیه
و آله خداوندا تو حاضر و ناظری بر قومی که کشتند کسی را که از همه خلق شبیه تر بود به پیغمبر صلی الله علیه
بود شعر ولا ذکرت الذی ابدی الزمان لکم ٭ الا اجرت او بی مزاجها بدما ٭ بیت از بهر او که دیده
چشم خون فشان ٭ وقت برادر لیت مرا یاری رسان ٭ ابن طاوس آورده که چون تشنگی بشاه
غلبه کرد مرکب خود در آسوار شده برادرش عباس بن علی پیش وی بقصد آب شتافتند و در انحال
تیغ از لشکر ضلال سر راه شاه شهدا گرفته نامردی تیری از شصت رها کرد و آن تیر آمده بر حنک
ثبت شد و حضرت امام علیه السلام آن نزع سهام نموده هر دو کف خود را در تحت حنک خون مسلط می نمود و چون

مبارکش با رخون بشد بر هوا می انداخت و می گفت که اللهم انی اشکو الیک ما یفعل بی و انا
ابن بنت نبیک بار الها بتو شکایت میکنم از ستمی که بمن میکنند و حال آنکه من پسر دختر پیغمبر توام القصه عظمی
میان وی و عباس حایل شده از کثرت اعدا عباس از آن مولی جدا افتاد و عاقبت از هر سوی بر وی هجوم
آورده دادورا در میان گرفتند تا آنکه روح اقدسش را بمکان مقدس وی رسانیدند رضوان الله علیه و
حضرت امام علیه السلام در مفارقت وی بسیار گریست شعر احق الناس ان یبکی علیه فتی ابکی الحسین بکربلاء اخوه
وابن والده علی ابو الفضل المضرج بالدماء نظم ای دیده از برای کسی میکنی بکا گریان شو از برای شهید
کربلا شاهی که گریه کرد ز هجرش امام دین باشد روا روان کنی از خون ز دیده با باید دانست که روایات
درباره عباس رضوان الله مختلف مستفاد میشود از آنست که شهادت وی در روز عاشورا هم بود
که روحش را در راه آب باد مخالف منطفی ساخت و در روایت ابن طاوس آنکه در روز عاشورا بود که شهباز
روح مقدس الکتبار طلب آب با آشیان قدس و ماوای انسی خود شتافت و محاربت و مبارزت
وی بتفصیل و بسط تمام ذکر نموده بطریقی که در روضة الشهدا مذکور است والله اعلم بالصواب شیخ فخر الدین
ابن طریح رحمة الله در منتخب خود آورده که چون اصحاب امام مظلوم غریب یکه شربت شهادت و وفات از جام
چشیدند احدی از ایشان باقی نماند پس حضرت امام با تن تنها در آن صحرای خونخوار بلا تنها ماند و فریاد
رس میطلبید کسی بفریادش نرسید فی الحال رخت همت باراده سفر آخرت بر بست و شخص موت را
بنظر عبرت بعین الیقین مشاهده نمود آنگاه بطرف خیمه تشریف برده بخواهرش گفت یا اختاه یک
کهنه از برای من حاضر ساز که احدی از قوم در آن رغبت نکنند تا در تحت اثواب خود بپوشم که از قتل
من مرا برهنه و عریان ننمایند چون بر دیگران تتق عصمت این کلام آتش افروز لهبت افزای آنحضرت
استماع نمودند اصوات ایشان بنوحه و صیحه ارتفاع پذیرفت گریان و نالان افغان برآوردند محتشم
اهل حرم دریده گریبان گشاده موی فریاد بر در حرم کبریا زدند القصه ثوبی را برای حضرتش حاضر ساختند
پس امام مظلوم آنرا محرّق گردانید و اطرافش محرق نمود و سراویل یمنیه که داشت آنرا نیز پاره کرد
تا مسلوب نشوند و چون آن ثوب کهنه را در تحت لباس خود پوشید و اسلحه بر خود آراست با اهل

بیت

بیت و اولاد خود وداع نمود وداعی مفارقتی که ملاقات بعد از آن میسر نشود وداع بازپسین کرد و وعده
دیدار روز بازار قیامت و در آن حال عبدالله الحسن المثنی که وی طفل بود چون غنچه ناشکفته در بوستان
جهان و طلعتی داشت چون ماه دو هفته تابان و برابر خیمه ایستاده بود چون وداع عم بزرگوار خود را
استماع نمود گریان گریان از اثر وی روان شده میگفت که لا والله لا افارق عمّی یعنی که از عم خود
جدائی نشوم پس زینب دوان دوان شتابان خود را بوی رسانیده خواست که او را باز دارد زیرا که طفلی خورد
صغیر که بلوغ نرسیده امام بزینب گفت ای خواهر او را باز دار و آن طفل صغیر مثل مرغ در قفس طپان از
از حبس زینب خود را رهانیده میگفت که لا والله لا افارق عمّی ناگاه حرمله بن کاهل لعین استقبال
حضرت امام حسین نموده ضربتی بر آن صبی زد که اثر قطع دست وی از پوست آن معلق شد و صبی
فریاد برآورد که یا اماه ادرکنی امام حسین او را گرفته بر سینه خود جای نمود و گفت ای پسر برادرم صبر نما
وای نور دیده ام و ای فرزند رسیده ام در آنچه بتو نازل شد شکیبایی پیشه کن و همچنین با نواع کلام او را
تسلی میداد که ناگاه حرمله لعین از خانه کمان کمین خدنگ تیری از شصت ملعون لعین بر حلق این مظلوم
کرده و برادر کنار عم بزرگوارش مذبوح گردانید غریو و فغان از زینب ناتوان برآمده و گفت که
لیت الموت اعدم منی الحیوة کاشکی مرگ حیات مرا معدوم میکرد لیت السماء انطبقت علی الارض لیت الجبال تدکدکت
علی السهل السماء وانطبقت علی الارض کاشکی آسمان رفیع بر زمین حضیض ساقط میکرد لیت الجبال
تدکدکت علی السهل کاشکی کوههای بلند بر زمین حضیض پست پاره پاره پراکنده میگشت و
در آن وقت عمر بن سعد بر زینب نزدیک بود و گفت ویحک یا عمر پسر دختر رسول خدا را میکشند و تو نگاه میکنی
آن تیره دل خیره رو جواب نداد و بزبان حال زینب بر مضمون این ابیات قایل میبود بیت روزی که چرخ
طرح بنای بلا فکند سنگ بلا براه شه کربلا فکند دوران نداشت بجز دل زهرا نشانه ای هر ناوک بلا که ز
شست قضا فکند هر آتش جفا که برافروخت روزگار مانند شمع بر دل آل عبا فکند اعدا نگر که چند
اقبال شرع تافت خود را بنور راز نظر مصطفی فکند دورا که آفتاب جهانتاب سر خم کار فلک بوت
نیک فنا فکند سروی که بود باغ اسلام سایه اش ناسازی بهوای مخالف ز پا فکند راوی که

که امام حسین علیه السلام بعمر سعد لعین نابکار متوجه شده گفت با من در یکی از سه کار اختیار تراست و دیده
سه خصال ای بد فعال مختاری گفت که ام است فرمود یکی آنست که مرا واگذاری تا بسوی مدینه بحرم جدم
رسول صلی الله علیه وآله مراجعت نمایم آن ملعون گفت مرا درین باب اختیاری نیست فرمود دیگر آنکه شربت آب
سقایت مرا کنید که جگرم از عطش و تشنگی سوخته و افروخته است گفت درین نیز اختیاری ندارم
فرمود اگر بنا چار مرا بقتل خواهید رسانید پس باید که مردی بعد از مردی بمبارزت من برایید تا هنر مردان از نامرد
ممتاز شود عمر قبول نموده گفت چنین باشد القصه آنمولا با تیغ تنها در مقابل چندین اعدا مصف آرا شده در آنحال
چند بیتی در مقابل مفاخر حسب و نسب خود رجز انشا نموده از آنجمله پنج بیت بجهت تبرک آورده میشود انبیت شعر انا ابن علی
الطهر من آل هاشم ۞ کفانی بهذا مفخرا حین افخر ۞ و فاطمة امی ثم جدی محمد ۞ و عمی یدعی ذو الجناحین جعفر ۞ و نحن
ولاة الحوض نسقی محبنا ۞ بکاس رسول الله من لیس ینکر ۞ و شیعتنا فی الناس اکرم شیعة ۞ و مبغضنا یوم القیمة
یخسر ۞ فطوبی العبید زارنا بعد موتنا ۞ بجنة عدن صفوها لا یکدر ترجمه الابیات مؤلفه این فخر بس مرا که منم نقد مرتضی
مخصوص از نتاج گوهر اهل اتقی ۞ مادر مرا بتول بود و جدم رسول ۞ آن خاتم نبوت و سرخیل انبیا ۞ عمم جعفر
طیار در بهشت ۞ باشد بهشت در و پسر امشیخ سخی ۞ ماییم والیان حوض که سیراب میکنیم ۞ آن شیعه را که هست
بعالم محب ما ۞ باشد برای شیعه فوز فلاح ۞ باشد جزای دشمن ما آتش لظی ۞ خوشحال آنکه تربت ما را کند زیارت
فردوس عدن جنت ماوا او را ۞ القصه آن عالی همت اهل خصوصیت را بمیدان مبارزت دعوت نموده
و بسی از کشته ها پشته ها میساخت تا آنکه از کافران لئیم خلق عظیم بقتل رسانید و در آن حال انشا میفرمود
شعر القتل اولی من رکوب العار ۞ والعار اولی من دخول النار ۞ ابو مخنف آورده که حضرت امام در آن حال
بطرف خیمه التفات کرده ندا داد که یا فاطمه و یا زینب و یا ام کلثوم و یا رقیة و یا صفیة
و یا عاتکه علیکن منی السلام ام کلثوم گفت ای برادر این چه گفت گوست مگر مرگ را بر خود مسلم
داشته فرمود که چگونه تسلیم مرگ نشوم که درین صحرای خونخوار بی یار و مددکار و بی مونس و غمخوار و بیکس و بی
همدم و هوادار مانده ام گفت ای برادر ما را بحرم محترم جد بزرگوار ما رد نما فرمود که هیهات یا اختاه لو
ترک القطا لنام اهل حرم بناله و زاری در آمدند و سکینه شیون و فغان بر آورده و نمود

زاری در آمد امام مظلوم او را بسیار نواخت و میدانست انشا نموده فرمود شعر سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی
منک البکاء اذا الحمام دهانی ۞ لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة ۞ ما دام منی الروح فی جسمانی ۞ فاذا قتلت فانت
اولی بالذی ۞ تاتینه یا خیرة النسوانی مؤلفه آهسته ای سکینه و کم کن بگریه گر ز غم ۞ آتش بسینه ام مزن ای نور
دیده ام ۞ هر که مرا بتیغ ستم کشته یافتی ۞ آنگه سزد که گریه نمودار میکنی ستم ۞ بعد از من ای سکینه چو ماتم نشین شوی
از گریه اشک چشم تو خواهد شدن چو جیحون ۞ راوی گوید آنگاه متوجه قوم شده گفت ای قوم بچه جرم و
خطا کشتن مرا ز و امید آرید آیا برای سنتی که آنرا تغییر داده ام یا از برای شریعتی که تبدیل آن نموده ام
قتل مرا جایز میدانید گفتند نه جهت کینه و بغض که با پدرت داریم ترا بقتل می آریم و تلافی آنچه او در روز بدر با
و حنین با اشیاخ ما کرد با تو چنین میکنیم چون حضرت امام حسین علیه السلام کلام آن بدبختان لیام استماع
انتقام از لیام گشته بر لشکر کفار حمله آورد و دمار از روزگار ایشان بر آورد و در آن حال در فخر نسب خود
قصیده انشا نمود که بعد از سی و یک بیت آمده از آنجمله نه بیت این کتاب را زینت داده شد شعر
کفر القوم و ما قدما رغبوا ۞ فی ثواب الله مولی الثقلین ۞ یا قوم من اناس قد بغوا ۞ جمعوا الجمع لاهل الحرمین
حنقا منهم و قالوا اجمعوا ۞ ناخذ الاول قدما بالحسین ۞ لا الذنب کان منی سابقا ۞ غیر فخری بضیاء الفرقدین
بعلی الطهر من بعد النبی ۞ والذی خیرة یا قوم للوالدین ۞ ابی شمس و امی قمر ۞ فانا الکوکب ابن القمرین
عبد الله غلاما یافعا ۞ و قریش یعبدون الوثنین ۞ یعبدون اللات والعزی معا ۞ و علی قایم فی القبلتین
من له جد کجدی فی الوری ۞ و کامی فی جمیع المشرقین ترجمه الابیات الشریفه مؤلفه کافر شدند قوم و نکردند
رغبتی ۞ در جنت و ثواب خداوند کردگار ۞ در قصد سید حرمین جمع کرده اند ۞ از اهل بغی ظلم سپهی قوم نابکار
آن کینها که از شه و بدر داشتند ۞ در دل ذخیره کرده نمودند آشکار ۞ ورنه گناه از من بیچاره سر نزد ۞ جز آنکه
کرده بر پدران خود افتخار ۞ جدم شفیع روز جزا سرور دو کون ۞ بابم امام هر دو سرا شاه نامدار ۞ باشد پدر
چو مهر و مادرم چو ماه ۞ من کوکبم میان مه و مهر در شمار ۞ آگه علی در اول سن داده بندگی ۞ کرده قریش سجده اصنام
آشکار ۞ کفار قریش بعد پرستیدن صنم ۞ بوده وصی رب بیکی شاه ذوالفقار ۞ چون جد و ام والد من کیست در جهان
چون من کسی کجاست درین خلق روزگار راوی گوید که چون سید جوانان اهل خلد دوران و نقد حی غفران

از رجزخوانی فارغ شد بران بدبختان چون شیر ژیان جوشان و خروشان حمله ور گردید و در قلب سپاه ایشان انقلاب
انداخت صفوف صافات را بر هم زده خود را به آب زلال صاف رسانید و جنیب میمون آنجناب حرارت
آب خود را سیراب گردانید حضرت امام از روی عتاب با آن اسب خطاب کرده گفت یا میمون از عطش و تشنگی
من یاد نکرده آب می نوشی چون مرکب اسم الفرس بود گوش هوش استماع کلام امام همام نموده از شرب آب
امتناع نمود و حضرت بعد از ... به امتثال فرمود که اشرب یا میمون ای نیک بخت مبارک آب بنوش پس
آن شه ضلیل جلیل و کبیر میل آب نکرد و امام علیه السلام شیر و اب تیغ شیر بست کند رانیده غرفه از آب بر داشته
که بنوشد ناگاه یکی از اهل مکر و تزویر حیله و صفیر بر آورد که یا عبد الله خیمه ات را در یاب ستیزه شهد آب را تاکی
از کف پاشید و متوجه خیمه شد خیمه را از شر اعدا سالم یافته دانست که این از روی فریب و مکر ارباب غدر
بوده باز دیگر بر قوم حمله آورد و در آن حمله خلق بسیار از لشکر کفار دمار بوار فرستاد و از تشنگی تاب طاقت
ابن طاوس قدس سره از بعضی روات روایت کرده که گفت بخدا قسم که در چنین مغلوبی که از اطراف
جوانب وی دشمن احاطه کرده باشند و اولاد و اهل بیت و اصحاب وی کشته باشند از آنحضرت پر دل
تر و ثابت قدم تر نباشد و هرگز یاد ندارم به درستی که شیر غران با تیغ بران آن بد طینتان را با خاک برابر
یکسان میکرد و آن لشکر انبوه را بعد وسی هزار نابکار جمع آمده بودند از پیش امام ناهنجار روباه بهزیمت گرگ
چون جرار و منتشر انتشار می یافتند باز آن دلاور روزگار بر مرکز خود رجوع نموده چون کوه راسخ ثابت قدم می
در آن حال میفرمود که لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و پیوسته به غلاظ و شداد با اهل عناد و فساد و مقاتله
و جهاد مینمود تا آنکه میان وی و رحلش حایل گشتند پس فریاد بر کشید که ویلکم یا شیعة آل ابی سفیان هر گاه شما را
دینی نیست و از خدا نمی ترسید باری در دنیای بی اعتبار و اهل احرار باشید و اگر ... رجوع بحسب خود کنید که شمر
علیه اللعنه ندا کرد که ای پسر فاطمه چه میگویی فرمود که میگویم که شما با من مقاتله میکنید و من با شما قتال میکنم عرب اید و
حرمی نیست پس عتاب و جهال و اطفال خود را منع کنید که متعرض من چندانکه من زنده ام نشوند شمر
لعین گفت لک ذلک یا ابن فاطمه ای پسر فاطمه چنین باشد آنگاه همه قصد محاربه وی نمودند و حمله آوردند و آن
شیر ژیان ... روباه منشان را چون رمه آهو از پیش ... راندی

لشکر

شربت آب طلب میکرد و نمی یافت تا آنکه هفتاد و دو جراحت بر اعضای مبارکش رسید و از این
طرح ایدالله آورده که درین واقعه بادیه چون خواره چند فوج از اجنه طیاره بخدمت امام ابرار علیه السلام
آمده گفتند یابن رسول الله ما انصار تو ایم اگر آنکه ما را رخصت دهی دشمنان ترا با تمام از روی احکام
کشته بآتش نیران روحت شرار روان مینمائیم سید شهدا فرمود که خدا شما را جزای خیر دهاد به درستی که من
مخالفت قول جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله نخواهم کرد و آنحضرت در قدوم بسوی اعدا تعجیل تمام مامور
بوده و درین روز اندک ساعتی رقود نموده جدم را صلوات الله علیه بخواب دیدم که مرا بسینه خود ضم کرده و از
میان دو چشمم تقبیل فرمود و گفت یا حسین به درستی که در مشیت الهی چنین جاری شده که ترا [illegible] شهید تیغ اعدا
مقتول و از قفا مذبوح مثله نماید و بسبب شهادت ترا با خونت خضاب بینند و حرم ترا اسیر یا برافتاب [illegible]
تماشا کنند و انی و الله صابر حتی یحکم الله بامره و هو خیر الحاکمین پس آن لحظه از غایت امواج دریا
شعله علم در آورده خس و خاشاک وجود آن خبیث نژاد را انقلاب و اضطرابی انداخت و بآهنگ چون انبوه
انبوهی آن نژاد از هم می شکافت العقبه چون شمر بد مآل ملاحظه آن حال نموده بعمر سعد ملعون گفت که ای
بخدا اگر جمیع اهل عالم در میدان رزم با حسین مبارزت کنند هر آینه همه ایشان را هلاک خواهد کرد پس مصلحت
آنست که زمین را از فارسان و لشکر یکبار برسانیم و از کل جانب و مکان با سهام و شمشیره بروی حمله آریم
شاید که کاری از پیش رود پس رای آن ملعون مقبول افتاده آن بدبختان چنان کردند شاه دلاوران [illegible]
نیند اندیشید گاهی بر میمنه و میمون حمله آورده از پیش میراند و گاهی بر میسره و بسیار انکساری افکنده تا آنکه
علی ما نقل زیاده از ده هزار فارس را بی اسب گردانیده از ملک حیات به ارمغان ارسال نموده از کثرت
که داشتند نقصی در ایشان ظاهر گشت و از ضربت تیغ و طعنه سنان و کثرت تیر باران جراحت بسیار بر بدن
نازنین حسین رسیده بود ناگاه خولی بن یزید لعین تیری بنحر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام زد که بیجان
از اسب در افتاد و آن تیر را بدست مبارک خود کشیده هر دو کف خود را از خون نحر پر کرده بسر و محاسن
خود را خضاب میکرد و شنودند میگفت که هذا یا عبد الله فرموده که اراده آن دارم که با این هیات با جدم حضرت
صلوات الله علیه و آله ملاقات کنم و از ستم امت شکایت کنم و در کتاب [illegible] مذکور است که امام مظلوم در [illegible]

مرکز خود جهت استراحت ساعتی توقف نمود زیرا که در آن حال از قتال ضعیف شده بود ناگاه سنگی بر
پیشانی انورش رسیده ناگاه سهم شومی که از سه شعبه بود بر دل آن دریادل نشست پس تسلیم امر الهی
نموده فرمود که بسم الله و علی ملة رسول الله بعد از آن سر بسوی آسمان کرده گفت اللهم انک تعلم انهم یقتلون
رجلا لیس علی وجه الارض ابن بنی غیره خداوندا تو عالمی بر اینکه این قوم مردی را میکشند که در روی زمین
غیر از وی پسر پیغمبر نیست و پس از آن تیر را گرفته از پشت بیرون آورد و خون آن مثل میزاب ریز
میگشت و ضعف بر وی غلبه کرده و همچنین واقف می بود و هر یک از ایشان که بقصد وی آمد از ترس آنکه خون
وی مواخذه نشود باز انصراف مینمود با آنکه مردی از قبیله کنده که او را مالک بن النسر گفتندی بحضرت
شتم کنان آمده ضربتی بر سر شریف وی راند که قطع برنس او کرده بر فرق مبارک او رسید و چون برنس
پر خون گشت خرقه طلبیده بر جراحت بست و کلاه خواسته بر سر خود گذاشت و عمامه از بالای آن پیچید
و طایفه ملاعین اندک ساعتی صبر نموده باز بسوی وی رجوع کرده از هر جانب بر او حمله کرده احاطه نمودند
و در این کتاب قضیه برقعه عبدالله بن الحسین علیه السلام و شهادت او و لباس کهنه خواستن حضرت
چنانکه مذکور شد در این مقام ذکر نمود تا آنکه گفت که چون جراحت بسیار و زخم بیشمار در اندام گلفام آن
سید ابرار رسید و از کثرت تیرباران مثل مرغان پر بر آورده بیهوش و در میان میدان باقی ماند در آن
حال صالح بن وهب مزنی طعنه بر خاصره آن حضرت زد که از اسب در غلطیده بر روی راست بر روی زمین
ساقط شد و در آن حالت میگفت بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله پس بر سر پا قیام نمود و شمر ملعون
بانگ بر لشکر زد که چه انتظار میبرید پس زرعة بن شریک ضربتی بر کتف چپ آن حضرت زد امام مظلوم نیز ضربتی
بر آن ملعون زده او را بجهنم واصل نمود اما ای عزیزان دیگر زبان را کیرامی و دل ناتوان را توانائی نماند که
دیگر تواند از آن حال قتیل و قتال نماید حکایه ناطقه از روایت آن بطاقت و باصره از رویت آن
حروف بحیرت گردید و سنان قلم از تحریر آن افسرده گشته و زبان بیان از تقریر آن داستان گنگ
گشت و گوش جان از استماع این مقال از طرفش میگردد و هوش روح روان از آن از ... الحال بیخبر
میشود و چون حین شهادت نزدیک شد و حال آنکه در آن روز که نالان گشتند آسمان خون بارانید و تزلزل در

زمین

زمین و زمان افتاد چنانچه ابومخنف در مقتل خود آورده که در روز قتل امام حسین علیه السلام زلزله در زمین
افتاد و مشرق و مغرب ظلمانی گردید و مردم را صاعقه و رجفه فرو گرفت و از آسمان هفت قطره خون بارید
و منادی از طرف سما ندا در داد که امام بن الامام اخو الامام و پدر ائمه اطهار حسین بن علی علیه السلام
در دست اشرار کشته شد و از آسمان هرگز خون نباریده بود بغیر از امروز و دیگر روزی که یحیی بن زکریا
شهید شد از آسمان چهار قطره خون بر زمین چکید و آن واقعه هایله در روز دوشنبه دهم ماه محرم بود و در کتاب
منتخب امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که چون حسین علیه السلام شهید گشت هفت آسمان
و زمین و هر که در آنهاست و آنچه در میان آنهاست از جن و انس و وحوش و دواب و اشجار و اطیار
و هر که در جنت و آتش است و آنچه را که توان دید و آنچه را که نتوان دید جمیع ایشان برای امام حسین علیه السلام گریستند
و از بهر او محزون میشدند الا سه طایفه از ایشان که نخواهند گریست پس از آن آنحضرت پرسیدند که آن
سه طایفه که نخواهند گریست کیانند فرمود که اهل دمشق و اهل بصره و بنو امیه الا لعنة الله علی القوم الظالمین
شعر چون خون ز حلق تشنه او بر زمین رسید ◦ جوش از زمین بذروه عرش برین رسید ◦ نزدیک شد که خانه
ایمان شود خراب ◦ از بس شکستها که بارکان دین رسید ◦ نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند ◦ طوفان
بآسمان ز غبار زمین رسید ◦ باد آن غبار چون بمزار نبی رساند ◦ گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید ◦
یکباره جامه در خم گردون بنیل زد ◦ چون این خبر بعیسی گردون نشین رسید ◦ پر شد فلک ز غلغله چون
نوبت خروش ◦ از انبیا بحضرت روح الامین رسید ◦ کرد این خیال وهم غلط کار کان غبار ◦ تا دامن جلال جهان
آفرین رسید ◦ ابن طاوس آورده که در آن وقت گردی و غباری سخت و تاریکی و ظلمتی باسمان مرتفع
شد و باد سرخی با آن غبار وزیدن گرفت بحیثیتی که کسی کسی را نمیدید و هیچ یک از دیگری اثری
نمی یافت و ظن آن قوم آن بود البته بلا نازل شد پس در آن حال حیران و سرگردان در کار خود فرو ماندند
تا آنکه بعد از ساعتی آن غبار فرو نشست و هوا از آن بلا بر رفت اما فی الجمله انتقام را آن سلیمان در این دار
ویران در زمان حضرت صاحب الزمان خواهد کشید چنانکه در کتاب باسناد متصل از امام ناطق جعفر
صادق صلوات الله علیه روایت کرده فرمود در کار حسین علیه السلام آنچه شد ملائکه بفریاد و ناله در آمده

کریه و زاری به درگاه باری جل جلاله برآورند و گفتند پروردگارا چنین ظلمی و ستم بحسین علیه السلام که صفی تو
و پسر نبی تست روا باشد پس حضرت بیچون برای علامتی که اقامه ظلل قایم علیه السلام کرده فرمود که بهذا انتقم
لهذا یعنی بسبب صاحب الامر صلوات الله علیه انتقام امام حسین علیه السلام خواهم کشید بر ظالمان که در عقوبت آنکفار
درین دنیای غدار خونخوار هیچ نوع عذابی را نمی توان کشید بلکه این انتقام از آن فی روز و اقرار کشیده خواهد
شد مختتم این انتقام اگر نفتادی بروز حشره با این عمل بعاملان هر چون تشدی چنانکه در کتاب ملهوف از امام
ناطق جعفر بن محمد صادق علیهما السلام مرویست که وی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود
که هرگاه روز قیامت شود فاطمه علیها السلام قبه از نور بغرفات [illegible] و حسین علیه السلام متوجه شود در حالتی که سر مبارک
خود را بر سر دست خود گرفته باشد پس چون چشم فاطمه علیها السلام بدان مظلوم شهید افتد ناله و فریاد از وی
صادر شود که در جمیع هیچ ملک مقرب و نبی مرسل باقی نماند الا آنکه از محبت گریان بود و وی گریان شود
بعد از آن حضرت حق عظمته آنحضرت را در نیکوترین صورتی متمثل سازد و وی با قتیله خود بی سر با محشر غلید
پس حضرت بیچون جمیع قاتلان او را جمع کنند کسان برو و کسانی را که در خون او شرکت بوده اند جمع
نماید اول من ایشان را از اول گرفته تا آخر همه را بقتل خواهم رسانید باز ایشان را زنده خواهد کرد پس امیر
المؤمنین علیه السلام ایشان را خواهد کشت باز دیگر زنده ایشان شده امام حسن علیه السلام ایشان را بقتل خواهد
رسانید باز انطاعین را منتقم حقیقی زنده خواهد نمود پس امام حسین ایشان را خواهد کشت باز دیگر
ایشان را زنده کرده احدی از ذریت من باقی نخواهد ماند الا آنکه ایشان را خواهد کشت پس در آنحال کینها
از سینها بیرون رفته غمها و المها فراموش خواهد شد بعد از آن حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدا
کند شیعیان ما را الخبا که ایشان مومنانند و بخدا که ایشان در طول حزن و در حسرت مصیبت ما فکر کنند
و هم در کتاب ملهوف و منتخب این طریق از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود که هرگاه روز
قیامت شود فاطمه علیها السلام با جمعی از زنان و همشیتان وی از خواتونان جنت حاضر عرصه قیامت شود
با و گفته خواهد شد که ای فاطمه داخل جنت شو وی در جواب خواهد گفت که داخل جنت نمی شوم تا ندانم
که در دنیا بعد از من بفرزندم چه کردند پس و یرا خواهند گفت ای فاطمه بعرصه قیامت نظر کن پس آنحضرت

بعض

بکشتی [illegible] لا التفات مظلوم برای ایستاده مشاهده نموده نعره به غایة و فریاد از سوز دل از وی صادر خواهد
شد که من از فریاد وای بفریاد و وای که خواهم آمد و ملائکه با ما در شیون خواهند شد و فاطمه در نوحه و مویه خود خواهد گفت
که واولداه و اثمرة فؤاداه وا بهجة قلباه وا حسیناه حضرت فرمود که در موقف ملکی و نبی و وصی نخواهد بود
الا آنکه برای ما خواهند گریست و بعلت حزن ما محزون خواهند شد پس در آنحال غضب الهی بر اعدا اشتداد
یافته آتشی که آنرا هبت گویند بیاید بر شتی که ویرا هزار سال افروخته باشند تا سیاه شده باشد هرگز روح و داخل
آن نشده و غم و آزاری بیرون نیامده باشد خواهند فرمود که قاتلان امام حسین علیه السلام را برچین پس آتش زبانه
کشیده هر یک از قاتلان آن امام مظلوم را خواهد برچید و چون در حوصله آتش قرار گیرند آتش صهیل و شهیق و زفیر
خواهد برآورد و ایشان نیز با آتش هم صهیل و شهیق و زفیر خواهند کرد و عذاب الیم برایشان شدید خواهد
و با زبان حیث منطق آمده خواهند گفت که پروردگارا آتش را بر ما پیش از عبده اوثان [illegible]
کرده ای از جانب حضرت یزدان جواب ایشان خواهد آمد که اشقیاء آن من یعلم لیس کمن لا یعلم فذوقوا
عذاب الهون بما کنتم تعملون یعنی عابدان اوثان و بت پرستان ندانسته از روی جهالت بکفر و
شرک آورده اما شما دانسته از روی علم بر خدا و رسول کافر شده با عترت حضرت رسالت پناهی صلوات الله علیه و آله
عداوت ورزیدید و ذریت نبوت را بقتل آوردید الحال علی الدوام بکاری تمام چاشنی عمل قبیح و فعل شنیع خود را
بچشید و کشته خود را ببینید و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون در مقتل ابو مخنف رحمه الله مذکور است
که چون واقعه هایله و حادثه عظیمه در روز طف صورت بست و شد آنچه شد اسب امام حسین علیه السلام بود
و از نسل [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله بود و صهیل و شیهه زنان [illegible] جنبش کنان خود را
با امام مظلوم رسانید [illegible] و توقف نموده دست خود را بخون آن شهید فرو برده [illegible]
خود میمالید و روی [illegible] بخون ملطخ [illegible] چون عمر بن سعد علیه اللعنة [illegible] مشاهده نمود لشکر [illegible]
که آن اسب را گرفته بمن آرید جمعی در طلب اسب تاختند و چون [illegible]
متوجه قوم شده بعضی را با دو دست لطمه میزد و بعضی را با دو پای ملکد و بعضی را به دندان از میان زین میربود
تا آنکه از قوم بسیاری کشت و سوار را از خانه زین سرنگون ساخته القصه [illegible] آن برگرفتن آن [illegible]

بستر عمر ملعون فریاد برآورد که بیاورید ملکم ناصر تو اعنه دست از وی بدارید و او رشوه بدهید که جگر سکینه بسوخت الله
طلب آن دست نداشتند و دور شدند و خاطر او از طالب ان جمع شد بار دیگر سر تخته ان امام مظلوم آمده
بدن مبارک او را تقبیل نمود و فاطمه خوار ابر خود او میمالید و نیز بابی که داشت چون نوحه گران متنالید
عاقبت مسلی و تسکین کنان نزد خیمه گاه سبز گرفته صداهای عالی بلند بی در پی از و صدا و رسید اتم کلثوم
صدای آنرا شناخته سکینه گفت که صدای پدر را می شنوم می تواند بود که پدرت برای ما آب آورده باشد
سکینه از خیمه بیرون دوید و فرس را از فارس عاری دید و کسیج را از زر ذکب خالی یافت بدو منوجه داشت
که مهر خبر شهادت شاه شهیدان آورده و بزبان حال بیان احوال می نماید پس مقنعه صدپاره کرده گاه
جانش را چاک زده شد و زاره میگفت واحسیناه واقتیلاه وا غربتاه و اعلیاه و امحمداه
وا فاطمتاه و ابا القاسماه و اعباساه و احمزتاه و اسلماه و اغربتاه و ابعد سفراه هذا الحسین
بالعراء صریع کربلا المعفر بالعفار صلبی این حسین است که جبین نازنین او را در زمین کربلا بخاک بر آلت بیده
اند مجزوز الراس من القفا و سر غریب طیبی و حلق تشنه اورا بشمشیر از قفا بریده اند بابی من اسمی عسکره
یوم الاثنین قتیلا جانم فدای کسی باد که روز دوشنبه کشته گشته اند بابی هذا الحسین راس الذی
مات بهدی پدرم فدای این حسین که سر و بر اورا بسوی شام بعد ازان بر هنه پس دست بر سر زده و نوحه
نمود و چند بیتی انشا فرمود که بعضی از اشعار اینست **شعر** مات الفخار و مات الجود و الکرم و اغبرت الارض
والافاق والحرم یا افت قومی نظری هذا المراد اتی بجبرک ان فخر الخلق فی الحرم مات الحسین فو اسفی و الحزن
وصار یعلو ضیاء الامه الظلم **ترجمه الابیات طلوعه** شد فنا فخر و جود و جد و کرم تیره شد چشم روزگار ز غم خواهر
بخیر و معنوی اسب بکر که جه بسان آمده است باید پدرم مکر از قتل وی خبر دارد مکر او کشته بیغ ستم آه و آ
حسرتا دریغ و دریغ نور اسلام اگر فته ظلم القصه **شعر** سکینه را شنیده بر مضمون آن مطلع شده بخیمه
در آمده باناله و زاری میکفت که واقتیلاه وا غریباه و احسیناه و در خیمه خواتین منتظر بودند و باقی حرم بخیمه
خبیر او کشتند و بیرون آمدند و اجب را عاری و زین را خالی یافتند و نوحه و ندبه کنان میکفتند کرم
قره العین محمداه و فاطماه و احسیناه و اغوثاه وا جمعتاه و اعقیلاه امروز روز مرگ محمد مصطفی است

امروز روز فوت علی مرتضی است امروز روز فوت فاطمه زهرا است پس ازان اسب بطرف فرات دو
نشست و کسی بر گرفتن آن قادر نشد و بعد ازان جستن کرده و در ان جستن او سوار در وسط فرات ناپدید
اندو دیگر اثری ازان ندیدند و در روایت آمده که حضرت قایم صلوات الله علیه در حالی که بر آن سوار باشد ظهور
خواهد کرد و در کتاب منتخب ابن طریح اید ه الله مذکور است منقول از لوط بن یحیی که وی در تاریخ خود از عبد الله بن
قیس روایت کرده که در غزای صفین در خدمت امیر المومنین صلواة الله علیه بودم و معاویه سنی که ابو ایوب
اعور سلمانان را از آب منع نموده حرارت آن کرده بود پس مسلمانان بحضرت وی از تشنگی حکایت و شکایت
کردند حضرت امیر علیه السلام جمعی را از فارسان مقرر داشت که رفته ابو ایوب را از سر آن آب دفع کنند القصه
آنجماعت رفته با ابو ایوب برنیامده خایب و محروم باز گشتند حضرت امام علیه السلام ازین معنی بغایت دلتنگ
شد فرزند دلبند سش شاهزاده **حسین** علیه السلام گفت ای پدر من این خدمت بجا آورم حضرت امیر صلواة الله علیه و آله
فرمود که ای فرزند چنان کن و روان شو پس آنحضرت با جمیع سواران رفته با ابو ایوب را شکست داده از سر
آب کوچانیده و در همانجا خیمه بر پا کرده لشکر خود را از انموضع فرود آورد و خود بخدمت پدر رجوع نموده مژده
بعرض رسانید امیر را از تکلم وی گریه دست داد و گفتند یا امیر المومنین سبب گریه چیست و حال اینکه این اول
فتح است که او را روی داده فرمود که این قوم چنین است که مذکور شد ولیکن گریه ام بجهت آنست که عنقریب در طف
کربلا بمنع اعدا التشنه لب و تفته جگر کشته خواهد گشت و اسبش نفور کرده تحمحم کنان خواهد گفت که الظلیمه
الظلیمه لامه قتلت ابن بنت نبیها و هم در کتاب مذکور مرقوم است که روزی شخصی از قوم بنی اسرائیل
موسی بن عمران علیه السلام را دید که به تعجیل تمام روانست در حالتی که رنگش زرد و بدنش ضعیف و جسمش نحیف گردیده
بر اعضای وی افتاده و چشمهایش بکاسه سر وی فرو رفته است زیرا که این حالات او را در وقت مناجات
از ترس الهی دست میداد القصه آنمرد بنی اسرائیل او را شناخت و وی از مومنان بود پس او را گفته که
یا نبی الله گناه عظیمی از من صادر شده از پروردگارت درخواه تا قلم عفو و صفح بر صفحه گناه من در کشد موسی
علیه السلام قبول نموده روان شد چون بمیقات گاه مناجات رسید گفت پروردگارا از تو مسئلت می نمایم
و حال آنکه تو برضمیرم بیش از تکلم خبیری پروردگار عالمیان گفت ای موسی هر آنچه مسئلت نمایی عطا میکنم

وهرچه اراده است باشد بیچاره پس انم موسی گفت که فلان بنده ات اسرائیلی گناه کرده خواهان عفوست فرمود
که یا موسی هرکه روی استغفار بدرگاه من آورد مغفرت وی کرده درمیگذرانم الا قاتل حسین موسی گفت پروردگارا
حسین کیست فرمود آنکس است که ذکر او در جانب طور گذشت گفت کدام کس او را خواهد کشت فرمود که جفاکاری
از امت جدش که باغی و طاغی باشند در زمین کربلا او را بقتل میرسانند و اسب وی نفور کرده و رمیده حمحمه
کنان و شیهه زنان در صهیل خود میگوید که الظلیمة الظلیمة فقلت این بنت نبیها پس بدن شریفش از
نعال قوم بد مآل بر روی ریگ بی غسل و کفن باقی خواهد ماند و متاع او را بیغما و غارت خواهند کرد و خواهند حرم
او را باسیری برد و ناصر و معین او را خواهند کشت و سرهای ایشانرا با سرهای بر سر نیزها کرده تشهیر خواهند داد
یا موسی صغیرهم یمیته العطش و کبیرهم جلده منکمش کوچک ایشانرا میمیراند تشنگی و بزرگ ایشانرا بر
ایشانرا بر تیغ ستم پاره پاره میکرده باشند و ایشان منقبض خواهد گردید یعنی جسمشان در طف کربلا چون کباب
انقباض خواهد پذیرفت فیستغیثون و لا ناصر و یستجیرون و لا خافض فریاد رسی خواهند طلبید و یار و مدد
کار نخواهند یافت و پناه خواهند جست حافظی و پناهی و مأمنی نخواهند دید پس موسی علیه السلام گریان گشت
و گفت پروردگارا قاتل او را چه مقدار عذاب خواهد بود فرمود ای موسی عذابی برای ایشان مهیاست که
از شدت آن اهل آتش بآتش پناه خواهند برد و رحمت من شامل ایشان نخواهد شد و شفاعت جد وی
صلوات الله علیه و آله نصیب ایشان نخواهد گردید و اگر نه بجهت کرامت وی بود زمین ایشانرا فرو
برد موسی گفت از ایشان و از کسانی که بفعال ایشان راضی باشند تبرا نموده بتوانایت حضرت جلت
عظمته فرمود که ای موسی من رحمت خود را واجب و لازم گردانیده ام برای تابعان وی از شیعیان و محبان
بدرستی که من جمیع کسی را که برای وی گریه یا بگریاند و یا خود را بگریه وادارد بر آتش دوزخ حرام کردم
و در امالی صدوق نیز از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود که بعد از وقوع آن واقعه اسب حسین علیه السلام
آمده کاکل و پیشانی خود را بخون وی ملطخ ساخته دوان دوان و صهیل کنان بسوی خیمه گاه روان گشت چون ندای
حضرت رسول صلوات الله علیه و آله بیرون آمده فرس را بی فارس و اسب دیدند دانستند که شاه شهید شربت
شهادت چشیده است ام کلثوم دختر امام مظلوم دست خود را بر سر وضع نموده میگفت وا محمداه هذا

الحسین

الحسین بالعراء قد سلب العمامة و الرداء و شیخ رشید بن سلیمان هجری در قصیده خود در این باب
قصه سوزان آنحضرت را منظوم آورده است شعر و اقبل مهر السبط یسرح ماعیا الی خیمة النسوان یبکی معولا فلما رأی
المهر قد جاء خالیا خرجن من الفسطاط یبکین حفلا و شققن منهن الجیوب بحسرة و ابرزن من بعد الخدور الی الملا
و صحن الا و السیداه بریه لقد واها الطواد ان تزلزلا مسلک نهم در معیت و گرفتاری اسیران اهل البیت و قصد
شام و مراجعت ایشان بمدینه مشرفه رضوان الله علیهم اجمعین در مقتل ابو مخنف و این طریق مذکور است که چون
نوحه و ضجه حرم شاه شهید بلند شد پس پسر سعد علیه ما علیه از شیون ایشان آزرده شد که ایشانرا با خیمه آتش زده
بسوزانید مردی بود که دوست حضرت بود صلی الله علیه و آله گفت ویلک آنچه با حسین کردی ترا کافی نیست که اراده
آن داری که بحرم رسول صلی الله علیه و آله آتش بزنی و طرح آتش اندازی که ایشانرا از زمین فرو بری پس دست از آن باز
داشته بغارت امر نمود و از زینب بنت علی علیه السلام روایتست که گفت در روزی که عمر بن سعد لعنة الله علیه و الملائکة
و الناس اجمعین بسلب و غارت امر نمود و من در خیمه واقف بودم که ناگاه مردی ازرق العینین داخل خیمه شده و هرچه را
که در سرا پرده بود اخذ نمود و علی بن الحسین علیهما السلام زین العابدین مریض و علیل بود و بر نطع ازرق خوابیده
بود پس نطع را از زیر وی کشیده او را بر زمین انداخت و آنچه بر من بود گرفت و گوشوارها از گوشم بدر
کشیده گوشم را مجروح نمود و با این همه میگریست گفتم ویلک ای ملعون مال را غارت نمودی دیگر این گریه برای چیست
گفت برای مصیبتی که بر شما اهل البیت نازل شده میگریم پس گفتم او را خشم آورد و گفتم قطع الله یدیک و
رجلیک خدای تعالی دستها و پاهای ترا قطع کند و احرقک بنار الدنیا قبل الآخرة و بسوزاند ترا بآتش
دنیا پیش از آتش آخرت چنان شد که آن معصومه طاهره فرموده اندک زمانی نگذشت که مختار خروج کرده
دست و پای او را بریده بآتش بسوخت اما شمر علیه اللعنة با جماعتی متوجه شده اراده قتل امام زین العابدین علیه السلام
کردند مردی که از دوستداران حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود گفت که این طفل صغیر است قتلش روا نیست و
در امکان ثابت می بود که اراده قتل وی میکردند مانع شد بعد از آن عمر بن سعد لعنة الله سعید فرزندان و عورات
برادری وی ضجه زدند و فریاد برآوردند و نوحه و گریه آغاز کردند تا بحدی که عقل آنکه عیون خیره گشته جهان بر چشم ایشان
تیره گردید و لرزه بر فرایص و اعضای وی افتاد و مقوم گفت که برادران این طفل نگردید و کسی ترا بر وی دعیال

وی موکل نموده گفت ایشان را مهلت نمایید و با حذر باشید که کسی از ایشان بیرون نرود و چون ام کلثوم آن حالت را
مشاهده نمود دگر باره شد بیتی کرده منبدیی و در رشته مناسب این مقام انشا فرموده و هم در کتاب منتخب از فاطمه صغری
مرویست که گفت من در در خیمه ایستاده بودم و بر پدرم و اصحابش می نگریستم که چون قربانی مذبوح و بر روی ریگ
مطروح اند و سواران بر جسد ایشان اسبان خود را جولان در آورده بودند و من در فکر آنکه آیا از لعینان
بنی امیه بر ما چه صادر خواهد شد آیا ما را خواهند کشت یا اسیر خواهند نمود که ناگاه سواره از آن ملعونان دیدم که با کعب
رمح مخدرات اهل بیت را میراند و ایشان بعضی بر بعضی پناه می بردند و هر چه از ایشان بود از مقنعه و زیور گرفته
بودند و ایشان صیحه کنان واجداه و وا ابتاه و وا علیاه و وا قلة ناصراه و وا حسناه و گریان گریه میکردند و
میگفتند که آیا کسی باشد که ما را پناه دهد یا مانعی باشد که شر اعدا را از ما دفع شود محتشم انده که فلک بر آتش غیرت
سپند شد کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد پس چون آن حال را مشاهده نمودم دل من از من گسیخت و لرزه
بر فرایص من افتاد و بر یمین و شمال نگاه میکردم و بر عمه ام ام کلثوم التفات می نمودم از ترس آنکه مبادا قصد ما
کنند القصه من چنان ترسان و لرزان می بودم که ناگاه آن ملعون را دیدم که بقصد من آمد پس با خود گفتم
که بطرف بیابان گریزان شوم شاید که از او خلاص گشته عاقبت بسوی بادیه فرار نمودیم و ظنم آنکه مگر از شر وی
سلامت خواهم ماند پس آن ملعون خود را بمن رسانید از ترس وی عقل از من خیره شد ناگاه بکعب نیزه میان دو
کتف من چنان زد که بر روی در افتادم و گوشم را پاره کرده گوشواره ام از گوشم و مقنعه از سرم گرفت و خون بر
رخساره ام روان شده بیهوش افتادم و آفتاب بر سرم می تافت و مرا در آن حال گذاشته بطرف خیمه
روان شد و عمه ام بر بالین من نشسته میگریست گفت برخیز ای فاطمه تا برویم که نمیدانم بر دختران و برادرانت
چه رسید پس برخاسته گفتم ای عمه آیا خرقه باشد که من سر بپوشم از چشم نظارگیان محفوظ باشم گفت ای فرزند عمه ات
مثل تست نگاه کردم سر او را دیدم برهنه و روی مبارکش از ضرب طپانچه رنگ کبود پوشیده و چون بخیمه
مراجعت نمودیم سراپرده اهل البیت را غارت شده یافتیم و برادرم علی بن الحسین علیهما السلام را دیدم که
بر روی افتاده است و از کثرت هجوم و تشنگی و سقم یاری طاقت نشستن ندارد و پس بر حالت وی
میگریستیم و او بر مصیبت ما گریه میکرد لوحی خورشید که روی خود از ماتم هلال بگشته بسرخ چهره آتش از خون دیده

اثر

حرمت آسمان زشفق با خون آل نگر دیده است آل سراپرده سما و آرم هزار دود و ندارم زبان آن کو هزار
ور دیکی را کنم اول شعر بنات محمد فی الشمس ضاحی و آل یزید فی ظلل القباب لآل یزید من آدم خیام و ما لحسین
جوشیاب و در کتاب امالی از صدوق قدس سره روایت منقول از عبدالله و وی از مادر ظاهر است فاطمه بنت
حسین علیه السلام روایت کرده که گفت عامه برای غارت بخیمه داخل شدند و من جاریه کوچک بودم و در پای
من دو خلخال بود از زر پس نامردی شروع در شکستن آنها کرد تا بیرون آورد و در آن حال میگریست گفتم یا
بکیک یا عدو الله چه چیز میگریاند ترا ای دشمن خدا گفت چگونه نگریم و حال آنکه من دختر رسول خدا را سلب مینمایم
گفتم مسلوبم مکن گفت می ترسم که اگر من نکنم دیگری فرا گیرد فرمود پس از آن هر چه در خیمه بود غارت کردند
تا آنکه بالاپوش مرا از دوشم گرفتند ابن طاوس قدس سره در کتاب ملهوف از حمید بن مسلم
روایت کرده که زنی را از قبیله بکر بن وایل دیدم و او با شوهرش در میان لشکر ابن سعد بود پس چون هجوم
قوم سراپرده امام مظلوم و غارت ایشان را مشاهده نمود شمشیری از او دست داد و بی تابانه [illegible]
گرفته بطرف خیمه متوجه شده و گفت یا آل بکر بن وایل آیا دختران رسول خدا را مسلوب مینمایند لا حکم الا لله
یا آل [illegible] کشند کاران رسول خدا را نگاه شوهرش او را گرفته باز گردانید القصه اهل بیت نبوت و خانواده
طهارت را از سراپرده عصمت صافیات و پاکیات بکارهای تمام برآورده آتش بر خیمه زدند محتشم آن
خیمه که گیسوی حورش طناب بود شد سرنگون ز باد مخالف حباب وار و مخدرات عصمت و بنات رسالت
کسی تن بودند که بذلت اسیری گرفتار آمدند پس ای محبان قیامت مر اهل ضلالت را [illegible] که کشتند
[illegible] الی مصرع الحسین بحق خدا که ما را بر مقتل حسین مظلوم مرور نمایید بحق خدا که ما را بر قتل حسین مظلوم مرور نمایند
ایشان اجابت نموده چنان کردند و چون چشم اسیران بر آن کشتگان افتاد همه یکبار بصیحه و نوحه در آمده فریاد و فغان
بر آوردند و سیلی بر روی خود می زدند و خود را همچو نیل کبود کردند راوی گوید بخدا قسم که زینب بنت علی علیها السلام را هرگز
فراموش نمیکنم که بر حسین مظلوم ندبه و نوحه میکرد و بصوت حزین و قلب کباب چنین ندا کرده میگفت یا محمداه
صلی علیک ملائک السماء هذا حسین مرمل بالدماء مقطع الاعضاء این حسینست که بخون خود
آغشته گشته و اعضای او قطعه قطعه کرده و بناتک سبایا و اینها دختران تواند که با سیری افتاده اند

الی الله المشتکی و الی علی المرتضی و الی حمزة الشهید شکایت من کجا او برین جو بزرگان راه هدایت
یا محمداه هذا حسین بالعراء تسفی علیه الصبا قتیل اولاد البغایا این حسین که درین صحرا ای و زبر
باد صبا کشته او و اسیران بنی و زنان یا حزناه یا کرباه الیوم مات جدی رسول الله صلی الله علیه و آله
امروز وفات نموده جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله یا اصحاب محمداه هولاء ذریة محمد المصطفی این است
محمد این اسیران ذریه آن حضرت اند یساقون سوق السبایا که میرانند ایشان را مثل راندن اسیران محتشم
بر هر نگاه چون ره انگار روان فتاد شور و نشور و واهمه را در ارکان فتاد هم بانگ ناله غلغله در شش جهت فکند
هم گریه هر جا که بود آهوی از دشت پا کشید هر جا که بود طایری از آشیان فتاد هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد
بر زخمهای کاری تیغ و سنان فتاد ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان بر پیکر شریف امام زمان فتاد بی اختیار
ناله هذا حسین از او سر زد چنان که آتش از او در جهان فتاد پس با زبان پر گله آن بضعه رسول رو در مدینه
کرد که یا ایها الرسول این کشته فتاده بهامون حسین تست این صید دست و پا زده در خون حسین تست
این ماهی فتاده بدریای خون که هست زخم از ستاره بر تنش افزون حسین تست این غرقه محیط شهادت
که روی دشت از موج خون او شده گلگون حسین تست و در بعضی روایت یا محمداه بناتک سبایا
و ذریتک مقتلة تسفی علیهم ریح الصبا هذا حسین محزوز الراس من القفا مسلوب
العمامة والرداء بابی من عسکره فی یوم الاثنین نهبا بابی من لا غائب فیرتجی ولا جریح
فیداوی بابی من نفسی له الفداء بابی المهموم حتی قضی بابی العطشان حتی مضی
بابی من شیبته تقطر الدماء بابی من جده رسول اله السماء بابی من هو سبط نبی الهدی بابی
محمد المصطفی بابی علی المرتضی بابی فاطمة الزهرا سیدة النساء بابی خدیجة الکبری بابی من ردت
له الشمس حتی صلی دوست و دشمنی که حاضر بود بگریه در آورد و از حال و مقال وی ایشان گریستند آنگه سکینه
خود را بر جسد آن غریب مظلوم انداخته معانقه نمود پس اعراب ... اجتماع نموده سکینه را از آن
شاه شهیدان جدا کردند زبان انفعال بیان ماتم زده در آن ماتمکده بدین مقال قایل بود محتشم ای ...
حال ما ببین ... را غریب و بیکس ... اولاد ... شفیعان محشر ... در روز ...

در حق

در قلزم سر حجاب دو کون آستین فشان وانگه در جهان مصیبت ما بر ملا ببین تنهای کشتگان همه در خاک و خون نگر
سرهای سروران همه بر نیزه‌ها ببین نی نی درا چو ابر خروشان بکربلا طغیان سیل فتنه و موج بلا ببین آن تن
که بود پرورشش در کنار تو غلطان بخاک معرکه کربلا ببین یا بضعة الرسول ز ابن زیاد داد کو خاک اهل بیت
رسالت بباد داد بعد از آن عمر بن سعد لعین اصحاب خود را دعوت نموده تحریص کرد و گفت کیست که ظهر حسین
را لگدکوب کند و بر پای اسب ده کس از قوم که اسماء ایشان در آخر کتاب مذکور خواهد شد جرات و رغبت
کردند و اسماء ایشان بعد از تفحص معلوم شد که اولاد زنا بوده اند فاما در کتاب کافی مذکور است منقول از ...
ابی عبد الله الازدی چنین منقول است که چون امام حسین علیه السلام کشته شد قوم اراده کردند که بدن شریف
آنحضرت را لگدکوب اسبان نمایند پس فضه مر زینب را گفت که یا سیدتی سفینه که یکی از موالیان حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بود کشتی وی تباهی شد و جزیره بر آمده ناگاه شیر بر او ظاهر شده گفت یا ابا الحارث
من مولای رسول صلی الله علیه و آله ام پس شیر همهمه کنان پیش پیش وی افتاده راه را به وی نمود و دلالت
شیری در ناحیه را بیضا خوابیده است مرا رخصت ده تا رفته او را از اراده قوم اعلام نمایم پس رخصت حاصل
نموده بطرف شیر رفت و گفت یا ابا الحارث شیر سر بر آورد و فضه گفت آیا دانسته که قوم چه اراده دارند که فردا
نسبت بابی عبد الله الحسین علیه السلام بعمل آرند اراده آن دارند که بر ظهر وی اسب رانند شیر بعد از استماع کلام فضه
برخاسته بسوی شاه شهیدان روان شد و دستهای خود را بر جسد مبارک وی وضع نمود لشکر با آن متوجه شدند
چون آنحالت را مشاهده نمودند عمر بن سعد لعنة الله مر ایشان را گفت که فتنه است بر پا شده ...
میارید و باز گردید پس همه باز گشتند و در کتاب ... مذکور است که عمر سعد ملعون در آن روز که ...
بود سر حضرت را با خولی بن یزید الاصبحی و حمید بن مسلم الازدی بعبید الله بن زیاد ارسال نمود محتشم روزی
که شد بنیزه سر آن بزرگوار خورشید سر برهنه بر آمد ز کوهسار موجی بجنبش آمد و برخاست کوه کوه
ابری ببارش آمد و بگریست زار زار گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن گفتی فتاد از حرکت چرخ بیقرار
القصه آن لعین باقی آن شهرها را از سرهای اصحاب اهل بیت با شمر بن ذی الجوشن و قیس بن الاشعث
و عمرو بن الحجاج لعنهم الله بطرف کوفه روانه نمود و بقیه آن روز را و روز ثانی را تا زوال آفتاب آنجا

اتمام حجت کرد و بعد از آن با جمع متخلف عیال حضرت خواتونان اهل بیت عصمت و طهارت در پرورش یافتگان خانواده
نبوت و ولایت و حال آنکه ایشان ودایع انبیا بودند از بابت اسیران در روم بر جهاز شتران بی پوشش تکلف
النوجوه با آنکه ایشان همه از یک قبیله بودند و در میان ایشان قرابت تمام بود و کشتن ملعون بعضی از خانواده‌های اولاد
علی صلوات الله علیه بود چنانکه گذشت سوار کرده بار آورده کوفه کوچ نمود اما شهربانو که حرم محترم شاه شهیدان بوده
در کتب معتبر بنظر نرسیده است که در آن سفر پر خطر همراه آنحضرت بوده باشد بلکه در هیچ کتابی بغیر از روضة الشهداء ذکر
وی را ندیده است که مذکور باشد که در آن واقعه هایله همراه بوده است ولیکن اولاد کلثوم که جلیله جلیله امام علیه السلام
بود در کتب کافی از مصقله طحان مرویست که گفت از امام جعفر علیه السلام شنیدم که میفرمود که چون امام حسین
علیه السلام شهید شد اولاد کلثوم آنحضرت برای وی اقامت ماتم نموده گریست و ما هم همه گریستند تا آنکه
اشکهای خشک گردیده با الکلیه بر طرف شد و همچنان در آن مصیبت بر این نوع بسر می‌بردند پس کنیزی را از کنیزان
خود دید که گریه میکند و اشک چشمش سیلان می‌نماید او را طلبیده گفت که سبب چیست که در میان اشک از چشم
تو روان میشود گفت چون تمام مشقت بسیار رسید شربت سویق آشامیدم یعنی حصول دمعه دیده را بعد دیده
من از آنجاست پس امر کرد که اکل و شرب بعمل آوردند تا ایشان طعام فرمود و گفت اراده ما از این اکل و شرب آنست
که قوت یکار از بهر شهدا برای ما حاصل شود حضرت امام علیه السلام فرمود که شخصی هدیه و تحفه برای کلثوم فرستاد تا
آن بر ماتم امام مظلوم استعانت جوید چون اثر او دید گفت این چیست گفتند هدیه ایست که فلانی فرستاده است
تا سبب قوت شما بر ماتم شهید کربلا شود فرمود که ما در عروس نیستیم که کسی برای ما هدیه فرستد پس برستاران
خدمتکاران را فرمود که از دار اخراج نمودند و چون از دار برآمدند دیگر کسی احساس ایشان نکرد گویا در پایه
زمین و آسمان طیران و پرواز کردند بعد از خروج ایشان از دار اثری ظاهر نشد و این حدیث منزلت
پیران ندارد که ایشان با امام مظلوم بوده‌اند و معلوم نیست که این دار در کدام دیار بوده بلکه میتوانند بوده
که یا شد یا در مدینه و الله اعلم بالصواب القصه مخدرات اهل بیت را با سینه‌های مجروح و دلهای محزون
با شماتت الوجوه و اطهای المتردد و نامسترات آشفته مو مشکلات الجیوب بر شتران سوار کرده و امام زین العابدین را
در پیش سیران قرار داده روان شدند و شهدا را در خاک و خون کربلا آغشته در زمین کربلا واگذاشتند

این طرح کرده است بطریق اهل البیت صلی الله علیه و آله و روایت کرده که چون امام حسین علیه السلام شهید شد در
زمین کربلا مطروح و جراحتش منفوح باقی ماند تا که مرغی سفید بیامد و خود را بخون آن امام آغشته
بال و پر خود را به بدن وی مسح فرمود پس پرواز کرده و خون از بال و پر وی میچکید
گذاشت آن طیار جمعی از اطیار که در تحت ظلال بر اشجار و شاخسار قرار داشتند رسید و نوید کرد
از ایشان از دانه و علف و آب گفتار می‌کنید کفت و ملکم بذکر ملاهی و مناهی و دنیا مشغولید
حسین مقتول غافل که در ارض کربلا در این گرما بر روی رمضا ملقاست و حلق شریفش از قفا بریده
و تمام تنش بر روی ریگ مطروح و خون از اعضای مجروحش مسفوح است عاقبت آن اطیار بقصد کربلا
همه یکبار که اسیمه شدند و بر زمین کربلا رسیدند پس شاه شهدا را در ان صحرا از تن جدا بی غسل و کفن افتاده
دیدند جوارح و اعضای مبارکش به خاک و خون آغشته بوده نمودند زاری و برو جوش و فغان و نوحه کردن او
از هیبت هول و او بار گشته با فشند خاک تیره از ضیاء وی روشن گردیده و جو سما از انوار وی باشتی و ضیا
ملاحظه کردند و چون نظر طیور بر آن مظلوم مهجور افتاد همه یکبار زار زار گریستند و به ویل و عویل افغان
و نعیمه و نوحه اعلان کرده بخون وی فرو رفتند و خود را بدان غلطانیدند و هر یک بسوی ناحیه ای
آن پران و اقعه هایله پرواز نمودند قضا را مرغی از آن مرغان به نکا و شور قصد مدینه حضرت رسول صلوات الله
کرده خود را بدان قبه منوره رسانید و برگرد آن حرم محترم طواف میکرد و خون از اجنحه وی قطره قطره میچکید
گریان میگفت الا قتل الحسین بکربلا الا ذبح الحسین بکربلا الا ذبح الحسین بکربلا پس مرغان مدینه برو جمع آمدند
و نوحه گستردند و فریاد و زاری میکردند و چون اهل مدینه آن حالت را از طیور مشاهده کردند و چکیدن قطرات
خون را از آن مرغ ملاحظه نمودند در آن حال متفکر می‌بودند تا آنکه بعد از انقضای اندک زمانی خبر شهادت
شهیدان رسید دانستند که آن طیر بحضرت رسول صلی الله علیه و آله از قتل امام مقتول جگر گوشه فاطمه بتول خبر
میداده است و هم در این کتاب منقولست که در آن روزی که آن مرغ بمدینه در آمد در مدینه مرد یهودی بود
او دختری داشت که کور و کر و گنگ و دست و پای شل بود و جذام سراپای وی را فرو گرفته
القصه آن یهودی دختر مریضه خود را به بستانی که در حوالی شهر بود بجهت تغییر هوا برده و در آن بستان

الا سحا الا صل حسی بکربلا الا اذبح حسین بکربلا الا ذبح الحسین بکربلا

قضا را یهودی را آنجا افتاد و بجهت تحصیل آن بمدینه باز آمد و حصول آن امر حاصل نشده مراجعت بمقدور
وی نگشته در شهر ماند قضا را آن مرغ بعد از طواف حرم حضرت پرواز کنان بر بستانی که آن دختر در آن بود
آمده بر شجری از درختی قرار گرفت و در دم زاری شب بناله و زاری سحری آمد دختر چون دید که پدر نیش
نیامد از تنهای خوابش نمی برد زیرا که عادت پدرش آن بود که او را بسخنان خوش مشغول داشته
تسلی میداد تا آنکه خوابش می برد القصه دختر در وقت سحر از آن شجر بکا و ناله بر آن مرغ بافریاد استماع
نموده غلطان غلطان خود را بپای آن درخت رسانید و با دل حزین و انین با آن مرغ غمگین همراز شده و زار زار
زار مینالید و همچنان در آن حال میبود که ناگاه یکقطره خون بر چشم آن عاجزه واقع شد چشمش گشاده گردیده روشن
شده و قطره دیگر بر چشم دیگرش چکید آن نیز از کوری بری گشت بعد از آن قطره دیگر بر بدن وی رسیده فالج شفا یافت
و قطره دیگر بر پاهای وی رسید بهتر شده و هر زمان که قطره ای میچکید بر جسد خود میمالید تا آنکه از جمیع امراض
بهتر گشت خون حضرت امام حسین علیه السلام عافیت یافت و چون صباح پدر وی آمد دختری را دید که در اطراف
باغ سیر میکند و با دیده چون نرگس شهلا است بدهان سبز و نرگس را آن بستان مینماید و ندانست که دختر اوست
پس از وی پرسید که مراد من با خیبر صفیه علیلیه بود که قادر بر حرکت نبود و هیچ او را دیده باشی دختر گفت که
ای پدر اینک دختر تو منم چون پدر کلام دختر شنید بیهوش در افتاد و چون بهوش آمد قیام نمود دختر او را
بپای درختی که آن مرغ در آن بود آورد و مرغی دید که از قلب حزین از بهر امام حسین علیه السلام ناله و انین میکرد
پس یهودی گفت ایها الطیر بحق آنکسی که ترا آفریده است با من سخن گوئی و از حال خود خبر دهی مرغ
گفت بدرستی که ما طیار و بعضی از آنها در وقت قیلوله ظهر او بکار گرفته قرار داشتیم ناگاه طیری از طیور هوا
بسوی ما عبور نموده نزول فرمود و گفت ایها الطیور تنعم و تنافر گشته اید و حال آنکه سید شهدا در زمین کربلا
در زمین کربلا بر روی رمضا مطروح و اعضای شریفش مجروح و در تیغ اعدا مقتول گشته و سر شریفش از بدن مقطوع
و بر سر نیزه مرفوع گردیده است و مخدرات وی اسیر و حفات و عرایا گردیده اند چون مرغان این حکایت
چنان استماع نمودند همه ایشان بسوی کربلا طیران کرده بدان وادی خونخوار رسیدیم آنحضرت در آن افتاده
بخون خود مغسول گشته و بر جبل و خاک بی کفن گردیده دیدیم پس همه ما گریان و نوحه کنان بسوی فرود آمده

بگالش

بگالش گردیدیم و هر مرغی بسوی ناحیه پرواز کرد و من بدین مکان واقع شدم یهودی چون این کلام از مرغ شنید
از تکلم او تعجب نمود و گفت اگر حسین نزد خدای تعالی در رتبه علیا و در شب کبری نمیبود
نمیبود پس یهودی و دخترش با پانصد کس از قوم ایشان مسلمان شدند شعر بالاهل شرب
بما قتل الحسین فادمعی مدرار والجسم منه بکربلا مضرج والرأس منه علی القناة یدار اگرچه مولانا حسین
رحمه الله خبر کبوتر را در کتاب روضة الشهدا نقل فرموده اما چون در ما بین نقلین تفاوت تام بود نیاز
ذکر آن نمود و الله اعلم بالصواب و هم در کتاب منتخب از سعد بن مسیب مروی است که گفت چون مولای من امام
حسین علیه السلام شهید گشته سال قابل مردم متوجه حج شدند من بخدمت علی بن زین العابدین علیهما السلام داخل
شده گفتم یا مولای بدرستی که وقت حج رسیده چه میفرمائی فرمود که بر نیتی که کرده ای بعمل آر و حج گذار پس
توفیق یافتم و حج گذاردم روزی طواف خانه کعبه مینمودم مردی دیدم که هر دو دست وی مقطوع گردیده
و روی وی مثل شب تاریک ظلمانی گشته خود را از استار کعبه آویخته میگوید اللهم رب هذا البیت الحرام
اغفر لی بار الها که میدانم که مغفرت نکنی هرچند که ساکنان آسمانها
و زمینها و جمیع خلایق شفیع من باشند زیرا که جرم من عظیم و گناه من بسیار است و من از طواف خود مشغول
وی شدم و مردم از اطراف خود مشغول وی گشتند تا آنکه خلق بسیار در اطراف وی جمع آمدیم و گفتیم یا ویلک
هرچند تو ابلیس باشی سزاوار نیست که از رحمت رحمن نا امید شوی تو کیستی و گناه تو چیست بکی گریست و
ای قوم من تعریف خود کنم و گناه و خیانت خود را اعلام نمایم گفتیم برای ما حکایت کن گفت من جمال
امام حسین علیه السلام بودم و وقتی که از مدینه بعراق خروج نمود با وی بودم و هرگاه اراده وضو میکرد اول
خود را در نزد من وضع مینمود و من شدا آنرا امید بودم از حسن انگشتری که در انگشت داشت چشمها را خیره میکرد و تمنا
و آرزوی آن میکردم که کاش از آن من می بود تا آنکه بکربلا رسیدیم و آن حضرت شهید شده و من خود را
در مکانی از ارض پنهان کرده بودم چون شب برآمد از مکان خود برآمدم در آن معرکه نور دیدم
بی ظلمت و نهاری بی شب مشاهده کردم که زمین از آن نبود و قتلی و کشتگان در آن صحرا بر روی زمین مطروح
بودند و مرا از شقاوتی که در سر داشتم شد شعلوار بخاطرم رسید با خود گفتم بخدا که اهل بیت حسین را طلب نمایند و

آن هست که هیچ که پیراهن بلندش نانشسته تا آنکه او را از خندق بس کشتگان را تفحص کنان میگشتم تا آنکه بنجوست
رسیدم و او را بر روی در افتاده حنجره‌ای سر از بخون آغشته مشاهده کردم با دست و قبیه بر بدن شریفش
میوزید و نور مشرق آن باوج سما میرسید گفتم بخدا که این حسین است پس التفات بسوی او بلیغ نموده
کرده با وی دیدم بیش رفته خواستم که آن تکمه را فرا گیرم دیدم گره بسیار بران زده شروع در گشودن آن
نمودم بعد از حل عقد چندی آن مظلوم شهید دست راست خود را باز بود و بر تکمه محکم چسبید قوت کردم در
تحصیل آن قدرت نیافتم نفس ملعون مرا دعوت نمود که در معرکه چیزی طلب کن تا بدان قطع کنم دست آن
امام معصوم مظلوم را تا قطعه از شمشیر شکسته افتاده یافتم پس آنرا گرفته تکمه پرداختن کرده مکرر سعی نمودم
دست مبارکش را از زند برای آن بند جدا کردم و دست چپ خود را دراز کردم تا گره‌ای از آن بگشایم
دست چپ خود را دراز کرده بند زیر جامه را محکم گرفت قادر بر آن نبوده با همان قطعه دست دیگرش را
قطع نمودم و خواستم که بند را از شلوارش فرا گیرم ناگاه لرزه بر زمین افتاد و آسمان بلرزید و از دل
و غلغله عظیم پیدا شد بکا و ندای شدیدی بدید آمد و یکی در آن میان شیون کنان میگفت که وا ابتاه
وامقتولاه واذبیحاه واحسیناه واغریباه یا بنی قتلوک واعطشاه ای فرزند کشتند ترا
ونشناختند ترا و من شرب الماء منعوک و از شرب آب منع نمودند چون چنین دیدم عقلم پریده
خود را در میان کشتگان انداختم آنگاه سه نفر را با مجدره مشاهده نمودم و خلق گشتند اطراف و جوانب
ایشان واقف دیدم و روی زمین را از صورتهای ایشان و ملائکه مشاهده کردم و در آن حال شخص را دیدم
از ایشان که میگفت یا ابتاه یا حسین فداک جداک وابیک وامک واخیک ای فرزند
فدای تو باد جدت و پدرت و مادرت و برادرت و در آن اثنا بامام حسین علیه نظر کردم دیدم که نشسته
و سر مبارکش بر بدن شریفش قائمست و در جواب میگوید که لبیک یا جداه یا رسول الله و یا ابتاه
امیر المؤمنین و یا اماه فاطمة الزهراء و یا اخاه المقتول بالسم علیکم منی السلام از من بر شما باد
بعد از آن گریست و گفت یا جداه قتلوا والله رجالنا بخدا که کشتند مردان ما را یا جداه والله
سلبوا النساء والله بخدا که برهنه کردند زنان ما را یا جداه [illegible]

غارت

غارت کردند بخدا اتباع ما را یا جداه ذبحوا والله اطفالنا سر بریدند بخدا طفلهای ما را جد بزرگوار
بخدا که بر تو ثقیل عظیم می آید که ما را در این حال ببینی و آنچه کفار بد فعال با ما کرده اند مشاهده نمائی اگر
ایشان در حوالی وی نشسته برای مصیبتی که بر او رسیده بود میگریستند و فاطمه میگفت که یا ابتاه یا رسول الله
نمی بینی که امت تو فرزند مرا چه کرده اند آیا رخصتم میدهی که از خون محاسن وی با جبینی خود را خضاب نمایم
و با آن خضاب بملاقات تو آیم فرمود که ای فاطمه بگیر و چنان کن که ما نیز خود را با خون حسین خضاب
میکنیم پس دیدم ایشان را که از خون محاسن وی میگرفتند و فاطمه بر ناصیه خود مسح می نمود و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علی علیه السلام شنیدم که میگفت فدیتک یا حسین قربانت شوم ای حسین
بخدا که بر من مشکل است که ترا سر بریده ببینم و جبین ترا بخون آغشته و تن مبارک ترا بخون آلوده
عمامه بر قفا افتاده و از ریگ خود را پوشیده و در این صحرا مطروح و مقتول و مقطوع الکفین ملاحظه
کنم ای فرزند دست راست را که برید و دست چپ را چه رسید پس آن مظلوم گفت یا جداه با من
در مدینه شتربانی همراه بود و هر گاه که برای وضو سراویل خود را وضع مینمودم آنرا میدید و این تکمه
بعد از آنکه مرا با تیغ ستم کشتند در طلب من در میان کشتگان میگشت و خبره گردید سر دید پس تفقد
شلوارم نمود و تکمه را او ران دید که من بسیار بران زده بودم در گشودن آن عقدها شروع نمود و بند
گره از آنها گشود من بعلیین دست خود را دراز کرده بند را گرفتم وی در معرکه گردیده قطعه شمشیر شکسته یافته
با آن دست مرا ببرید و یک گره دیگر از آن گشود و من با دست دیگر تکمه را گرفتم تا آنکه نباید عورتم
منکشف شود آن دستم را نیز ببرید چون اراده گشودن آن بند نمود آمدن شما را احساس کرده خود را
در میان کشتگان انداخت چون رسول ثقلین صلوات الله علیه و آله این حکایت را از حسین علیه السلام
شنود گریست گریستنی پس بسوی کشتگان آمده بر جانب من وقوف نمود گفت ای جمال ترا
با فرزند من چکار بود دستی را ببریده که زمان بسیار و طویل ملائکه و جبرئیل علیه السلام آنرا بوسه
کرده اند و اهل سموات و ارضین برکت آن جسته اند آیا گروه ملاعین با امام حسین از ذل و خواری
چنین ترا کافی نبود و محرم او را بعد از عفو رسوا نمودند از یار و دیار خود دور کردن و ایشان ترا بس نبود

که سوء دلک الله وجعلک باجال فی الدنیا والآخرة تباه گرداند خدای تعالی روی ترا در دنیا و آخرة
و دست و پای ترا قطع کنند و در زمره آنکسان محشور شوی که خونهای فرزندان مرا ریختند و بر خدا اجرات
کردند هنوز کلام آنحضرت تمام نشده بود که دستهای من شل شد احساس نمودم که قطعه از ظلمت [illegible]
من گشت از آن زمان بدین حال مبتلا شده ام و بقصد طواف این خانه آمده خواهان مغفرتم با آنکه میدانم
که هرگز مرا مغفرت نخواهند کرد پس در مکه احدی نماند الا آنکه حدیث آن ملعون را شنیده و لعن وی تقرب
درگاه الهی جست و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و در کتاب ملهوف مذکور است که چون عمر سعد لعنه الله
از کربلا کوچ کرد قومی از بنی اسد بیرون آمده بر آن ابدان بخون آغشته بی اکفان نماز گذاردند و [illegible]
کالاول صحیح شریف آن در آنجا دفن کردند و هم در این کتاب از ابن رباح مرویست که گفت با مردی کوری
که در وقعه امام حسین علیه السلام حاضر بوده ملاقات واقع شد از وی باعث بصری بصرش از وی منشئت
نمودند گفت باید کس که من و همین ایشان بودم در معرکه کربلا حاضر شدیم ولیکن ضربتی بکار نبردم و تیر
نینداختم چون نزول بخود مراجعت نمودم نماز عشا گذاردم خوابیدم و ناگاه در عالم واقعه شخصی را دیدم
که پیش آمده گفت اجب رسول الله حضرت رسول خدا ترا میطلبد اجابت کن گفتم مرا با آنحضرت چکار است
پس از گریبانم گرفته کشان کشان تا بنزد [illegible] علیه و آله صلوات الرحمن رسانید ناگاه دیدم
[illegible] در صحرائی دیدم که نشسته و آستین را بر بالا چیده و حربه بدست گرفته است و ملکی در
برابر او کمر خدمت بر میان بسته و شمشیری از آتش در دست دارد و پس اصحاب [illegible] مرا بقتل آورد و دیگری
را ضربتی مرد آتش سراپای وی را گرفته میسوخت القصه من پیش رفتم و در مقابل وی بزانو در آمدم
و گفتم السلام علیک یا رسول الله جواب سلامم باز نداد و زمانی طولانی مکث نمود و بعد از آن سر بالا
کرده گفت ای دشمن خدا حرمت مرا عزت ندانستی و حرمت مرا نگاه داشتی و حق مرا رعایت نکردی و [illegible]
آنچه کردی گفتم یا رسول الله با شمشیری ضربت نزدم و نیزه بکار نبردم و کمانداری نکردم فرمود که
راست گفتی ولیکن در [illegible] کثرت سواد لشکر بودی پیشتر آی نزدیک وی شدم ناگاه طشتی دیدم پر از خون
فرمود که این خون فرزندم حسین است پس میلی از آن خون بچشمم کشید بیدار شدم کور [illegible]

وازان

٨٤

وازان زمان تا حال بدیده احساس چیزی ننموده ام هیچ و در منتخب این طریق آیه وار است از حدادی روایت
کرده که در زمانی که عسکر ابن زیاد بقصد حرب حسین بن علی علیه السلام از کوفه خروج نمودند من این [illegible]
جمع کرده آلت آهنگری برداشته با ایشان روان شدم چون در منزلی فرود آمدند خیمها برپا کردند
من نیز خیمه برپا نموده شروع در ساختن اوتاد خیمه و کارد و مرابط اسبها و سنان نیزه ساختم و
[illegible] و خنجر و سنان نیزه از کسی راست میکردم [illegible] پس کارم شایع شده و [illegible] مردم
شدم مال و منال بسیار شد تا آنکه حضرت امام حسین علیه السلام با آن لشکر [illegible] بکربلا آمد ما نیز بطرف کربلا
رحلت نمودیم و در کنار نهر علقمه خیمها برپا کردیم و جنگ در مابین ایشان در پیوست و آب را ازو منع
کرده او را و اصحاب و اولاد او را بقتل آوردند القصه مدت اقامت و رحلت نوزده روز بود بمنزل خود باز
گشتم و اسیران نیز با ما بودند بر عبید الله ابن زیاد در کردند وی ایشان را بطرف شام بسوی یزید [illegible] نمود و من در [illegible]
خود ماندم پس اندک زمانی که بر این گذشت ناگاه شبی در فراش خود نایم بودم که در خواب قیامت را قایم
دیدم و خلایق بجز آنکه دلیل خود را گم کرده باشند در هم رفته موج میزدند و زبانهای ایشان از شدت
گرما بسینه رسیده و اعتقادم آنکه در آن میان از من تشنه تری نباشد زیرا که گوش و چشم از شدت آن
از حواس فرو مانده و از حرارت آفتاب [illegible] و [illegible] میجوشید و زمین مثل تابه [illegible] در تحت آن
آتش افروزند غلیان می نمود و خیالم آنکه چون از آن سایل شود من از آن بنوشم هر آینه شراب است از
تشنگی [illegible] و همچنین در آن اثنا عذاب الیم و بلای عظیمی بودم که ناگاه مردی را دیدم که نورش [illegible]
را [illegible] گشته و [illegible] بر کاینات منبسط گردیده اسبی را سوار شده که چندین هزار نبی و وصی و صدیق و شهید [illegible]
اطراف او را گرفته مثل ماه [illegible] با سیاران فلک در آن مرور نمود و بعد از ساعتی فارسی بر اسب [illegible]
سوار گشته روی او چون ماه تمام عیار گردیده زیر رکابش از [illegible] سواران چندین هزار نفر مأمور [illegible]
و از لحظ آتش اقشعرار در اجسام پدید آمده و از خطر آتش لرزه بر فرایص و اعضا افتاده [illegible]
[illegible] بردم که از پرسش این از اولین [illegible] رسیدم که کیست ناگاه [illegible] دیدم [illegible] کارش [illegible]
نموده اصحابش را فرمود که خذوه [illegible] یکی از ایشان آمده بازوی مرا گرفت [illegible] آهنی که از آتش [illegible]

باشد و احکم بستند بسوی وی ببرد و از منفعتی که بر من رسیده بود تصور کردم که مگر کتف راستم منقطع شده التماس
کردم که تخفیف و تقلیل تر نمود گفتم بحق آنکسی که ترا بر من مسلط گردانید بگو که تو کیستی گفت من ملکی ام از ملائکه
جبار گفتم این شخص کیست گفت علی کرار گفتم آنکه پیش از وی بود گفت محمد مختار صلوات الله علیه و آله گفتم آنکه
که در اطراف و حوالی او ایستاده‌اند فرمود که انبیا و صدیقان و شهدا و صلحا و مومنان گفتم من چه کردم که مرا
اسیر گردانید گفت مرجع امور بسوی اوست و حال تو مثل حال این جماعت است التفات کردم عمر بن سعد را
با جمعی که اتباع او بودند نمی شناختم دیدم و ملاحظه کردم در گردن وی زنجیر آهنین هشتاد من بود و دیدم
که آتش از چشمها و گوشهای وی بیرون می آید هلاکت یقینم شد و باقی قوم بعضی مغلل و بعضی مقید و دیگر
مثل من از عضدش مقهور بودند پس همچنان رو آن می بودیم تا آنکه حضرت رسول را صلی الله علیه و آله دیدم
بر کرسی بلندی غمگین و آزرده و اشک چشمش از رخساره مبارکش چون مروارید غلطان روان می شود
و دو مرد پیر با هیبت نکو جمال و کمال در جانب راست وی قرار داشت و از آن ملک پرسیدم که این
دو مرد پیر کیستند فرمود که نوح و ابراهیم در آن حال حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی چه کردی
گفت یا حضرت احدی را از قاتلان حسین علیه السلام ترک نکردم و همه را آوردم پس مرا [illegible]
کرده گفتم الحمد لله که من از قاتلان وی نیستم عقل بسرم آمد ناگاه حضرت رسول را صلی الله علیه و آله دیدم فرمود
که آتش نزد مقدم درآرید همه را آتش آوردند و از هر کدام می پرسید و میگریست و اهل موقف همه از
گریستن وی بگریه درآمدند زیرا که هر یک میگفت که تو در طرف کربلا با فرزند سید شهدا چه کرده‌ای یکی
گفت یا رسول الله من از آبش منع نموده‌ام و دیگری میگفت من او را بقتل آوردم و آن دیگری میگفت
که من لگدکوب اسبش نموده‌ام و بعضی از ایشان میگفت که من فرزند علیایش را ضربت زده‌ام پس آنحضرت
فریاد و فغان برآورده گفت واولداه واقلة ناصراه واحسناه واعلیاه بعد از من بیشمار از
امت نابکارم چندین متفق و آزار رسیده ای پدر بزرگوار آدم صفی نظر کن و ای برادر نامدار نوح نبی
التفات نما و ببین که با ذریت من بعد از من چه کرده‌اند پس گریه در همه افتاد و [illegible]
و صیحه کردید محتشم شوری که شور قیامت بگرد رفت ۝ چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد ۝

عاقبت آنحضرت زبانه جهنم را مأمور ساخت آتش مرا و اولا فاولا با آتش پاک کشیدند تا آنکه مرد پیر را آوردند
از عمل وی پرسیدند گفت از من چیزی صادر نشده است گفت آیا تو آن نجار نیستی گفت بلی نجار بودم لیکن
بغیر از ستون خیمه حسین بن علی عملی نکرده‌ام حضرت گریست و گفت بر فرزندم باعث کثرت سواد لشکر شده
بگیرید او را و با آتش اندازید پس او را گرفته فریاد برآوردند که لا حکم الا بالله و برسوله و وصیه صدا کرد
هلاکت را متیقن شدم بعد از آن فرمود مرا پیش بردند از فعل و صنعتم پرسیدند و برا خبر دادم فرمود تا مرا
بر آتش اندازند ملائکه بسویم آمده میکشیدند از خواب برآمدم و هر که رسیدم از آن حال حکایت کردم راوی
گوید هستی که زبان وی خشکیده و نصف اعضای وی مرده و دوستانش از وی تبرا کرده‌اند و از دنیا فقیر و نابود
رحلت نمود لا رحمه الله ابدا و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون هم در کتاب منتخب از ابا الحسین رضی الله عنه
منقولست که گفت شیخ مکفوف البصری را دیدم از وی سبب پرسیدم گفت مردی ام از اهل کوفه سبب آنکه
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در واقعه دیدم و در پیش وی طشتی پر از خون امام حسین علیه السلام بود
شاهد نمودم آنکه جمیع اهل کوفه را دیدم که بعرض آنحضرت میرسانیدند و هر یکی را بدان خون ملطخ میساخت
تا آنکه نوبت بمن رسید پس چون مرا بخدمتش معروض داشتند گفتم یا رسول الله شمشیر بکار نبردم و تیری
نینداختم و باعث کثرت سواد نیز نشده‌ام فرمود راست گفتی اما مگر تو از اهل کوفه نیستی گفتم بلی فرمود که چرا
فرزندم را نصرت و یاری نکردی و چرا دعوتش را اجابت نکردی لیکن خواهان قتل حسین و اهل آن لشکر
زیاد بوده‌ای بعد از آن با انگشت خود بسوی من اشارت کرد و بیدار شدم خود را کور یافتم در کتاب ملهوف مذکور
است که عمر بن سعد با اسیران اهل بیت بطرف کوفه توجه نمود و چون نزدیک شدند اهل کوفه بنظاره برآمده
بود و زنی از زنان کوفه بر آن اسیران مشرف شده پرسید که شما اسیران کیستید گفتند ما اسیران آل محمدیم صلی الله
علیه و آله پس آن زن حیران بیخود شد و از سطح نزول نموده برای ایشان لباس و مقانع حاضر کرد و اهل
حرم تغطیه روی خود نمودند و علی بن الحسین علیهما السلام که علت و مرض او را ضعیف و نحیف کرده بود با حرم بود و حسن
بن حسن مثنی که عمش و امامش مواسات کرده جراحت بسیار بوی رسیده بود با ایشان بود و زید و عمرو از پسران
الحسن السبط علیه السلام گرفتار بودند و العقصه اهل کوفه فریاد و فغان برآورده میگریستند و ناله و زاری مینمودند

امام زین العابدین علیه السلام فرمود که ای اهل کوفه شما از بهر ما نوحه و بکا مینمایید پس ما را کی کشته است ابن
طریح ایده الله آورده که چون عمر بن سعد با اصحابش از کربلا باراده کوفه ارتحال نمود و با ایشان بود حرم
رسول الله صلوات الله علیه وآله و سرهای علویین و سر امام حسین علیه السلام پیشاپیش ایشان می بردند
بیت چند جنیان از هاتفی شنیدند که در مرثیه میگفت و از آن جمله این سه بیت ذکر کرده میشود بیت مررت
علی ابیات آل محمد فلم ارها امثالها یوم حلت وکانوا رجاءً ثم صاروا رزیة لقد عظمت تلک الرزایا
فذلت الم تر ان الشمس اضحت مریضة لقتل الحسین والبلاد اقشعرت ابو مخنف آورده که چون سرهای
اهل بیت بر سر نیزه ها کرده بطرف کوفه روان شدند و از حذلمة الاسدی روایت کرده که در کوفه بودم
و زنان کوفه را دیدم که بر گریبانها چاک زده و رویها خراشیده و طپانچه بر روی خود میزدند پس بر
شیخی متوجه شده گفتم که در کوفه چه میشود و این چه بکا و نحیب است که می شنوم گفت این شیون برای حسین علیه السلام
است پس نگاه کردم جاریه خسته دیدم که بر شتر سوار است پرسیدم که این کیست گفتند دختر ام کلثوم
خواهر امام حسین علیه السلام پیش رفتم و گفتم ای جاریه از آنچه بر شما رسیده مرا خبر ده فرمود ای شیخ بدانکه من در خیمه
بودم ناگاه صهیل اسب برادرم امام حسین را شنیدم سر از خیمه بیرون کرده اسب را از سوار و زین را
از راکب خالی دیدم فریاد برآوردم و در آن حال از جانب حجره هاتفی را شنیدم که ابیات چند انشا کرده
از آنجمله این دو بیت است شعر والله ما جئتکم حتی بصرت به بالطف منعفر الخد منحورا و حوله فتیة تدمی نحورهم
مثل المصابیح یغشون الدجی نورا پس گفتم بحق معبودت که تو کیستی گفت من هاتفی ام از جن با جماعت
بنصرت حسین علیه السلام آمده ایم او را کشته یافتیم ابن طریح از مسلم جصاص روایت کرده که در دار الاماره
کوفه ابواب را جصاصی میکردم ناگاه صیحه و نوحه اهل کوفه ارتفاع بنوبرفت و از خادمی که با من در آن کار
بود پرسیدم که اهل کوفه را چه میشود گفت همین ساعت سر شخصی را که بر یزید بن معاویه علیهما اللعنه خروج
کرده بود میخواهند آورد گفتم آن شخص کیست گفت حسین بن علی علیهما السلام اندک صبر کردم تا خادم بیرون رفت
چنان طپانچه بر روی خود زدم که بیم آن بود که چشم ضایع شود القصه که دست از گریبان [illegible] پس فقیر برآمده در
کناسه حاضر شدم و در آنمکان وقوف نمودم و مردم انتظار وصول سبایا و سرها و سرور آن می بردند

که دران

که در آن وقت مقدار چهل کجاوه بر چهل شتر حمل کرده و در آنها حرم شاه ولا و اولاد فاطمه زهرا و علی بن الحسین علیهما السلام
بر شتری سوار شده از او و جوشش خون روان میشد و با آن حال میگریست و بیت چند بطریق مرثیه میخواند
که از آنجمله دو بیت بر سبیل تبرک ذکر میشود شعر یا امة السوء لا سقیا لربعکم یا امة لم تراعی جدنا فینا لو اننا
و رسول الله یجمعنا یوم القیمة ما کنتم تقولونا راوی گوید که اهل کوفه باطفالی که در محامل بودند از بابت
خوراک چیزها میدادند مثل نان و خرما و گوز و حلوا ام کلثوم بر ایشان فریاد زده گفت ای اهل کوفه مردان
شما و زنگه کشته ما را می کشند امروز شما بر ما تصدق می کنید ان الصدقة علینا حرام صدقه بر ما حرام است پس
چیزی تصدق مکنید بعد از آن طعام را از دست اطفال گرفته می انداخت پس مردم همه یکبار بهیجان و نحیب
و نوحه و ناله زار برآمدند و گریبانها چاک زده گریه کنان میگفتند یا ابن بنت نبینا واحسناه و حسیناه
پس زینب گفت ای اهل کوفه مردان شما ما را میکشند و زنان شما بر ما میگریند در فصل قضا در میان ما و
شما خدا حکم خواهد کرد و داد ما از شما خواهد گرفت ای جمع بیحیا و عدوان و اهل ظلم و طغیان و ظلم از
حد گذشته و در عدوان طغیان گردید فسوف تلاقون العذاب فی الدنیا ولعذاب الآخرة
اشق و ابقی عنقریب در دنیا بعذاب خود خواهید رسید و در آخرت کشته خود را خواهید دید و عذاب آخرت
سخت تر و دائمی خواهد بود و در کتاب لهوف و منتخب و غیره بتفاوت اندک از حذلم بن ستیر روایت کرده
که در ماه محرم در تاریخ سنه شصت و یک هجری در وقت ورود علی بن الحسین علیهما السلام و اهل بیت از کربلا
بکوفه وارد شدم دیدم که قومی بر ایشان احاطه کرده و اهل کوفه بنظاره ایشان برآمده بودند پس چون
ایشانرا با اغلال در آوردند زنان اهل کوفه بنوحه و زاری میگریستند و از امام زین العابدین علیه السلام شنیدم
در حالتی که علت او را [illegible] کرده و غلی در گردن [illegible] و دستش بکمر [illegible] مغلول میگفت که این زنان
برای ما میگریند پس ما را کی کشته است و زینب بنت علی علیه السلام را دیدم و دیگر کسی را که بتمام [illegible]
حیا داشته باشد ناطق تر از او ندیدم گویا که فصاحت و بلاغت را از زبان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
علیه السلام ریخت و بدرستی که بمردم اشاره فرمود که ساکت و خاموش باشید همه خاموش شدند که [illegible]
خطبه آن معصومه کبری زکیه مظلومه و خطبهای دیگر که مذکور خواهد شد چون فهم [illegible] لیکن بجهت تبرک ذکر کرده میشود

پس فرمود که الحمد لله والصلواة علی ابی محمد رسول الله وآله الاخیار حمد و شکر خدا یرا و صلوات و رحمت بر
که محمد است رسول خدا و بر آل و اطهار او که برگزیدگانند اما بعد یا اهل کوفه یا اهل الختل والغدر ای اهل
کوفه و اهل مکر و غدر اتبکون فلا رقات الدمعة ولا هدات الرنة آیا گریه میکنید خشک مباد اشک چشم
شما و نیاید ناله شما یعنی طاقت آن نداشته باشید انما مثلکم کمثل التی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا
جز این نیست که مثل شما مثل آن زنیست که شکست نخ خود را بعد از آنکه بقوت رشته بود بر عکس مراد و ظاهر
عهد و پیمان شکستن از شما تتخذون ایمانکم دخلا بینکم فرا میگیرید قسمهای خود را از روی مکر و فریب
باف و در میان خود الا وهل فیکم الا الصلف والنطف والصدر والشنف وملق الاماء
وغمز الاعداء بدانید و آگاه باشید که آیا هست یعنی نیست در میان شما جز خبری و بی سرکشی و شر و
ف و و اعراض از حق و منع از آن و بستن راه حق و بر انگیختن فتنه و دوستی شما مثل دوستی کنیزان است
یعنی در زبان شماست چیزی که در دل شما نیست او کمرعی علی دمنة یا مثل چریدن حیوانات در سر
گندکتهات ه تواردون یا الق و عاجزون عن الاعداء و تکونون فی البیعة مضیعون بغات ضعیفان
در وقت ملاقات و عاجزان از دشمنان برگشتگان از بیعت شکننده کان عهد و پیمان الا ساء ما قدمت
لکم انفسکم ان سخط الله علیکم و دانسته باشید که بد چیزیست آنکه پیش داشت برای شما نفسهای شما
که آن غضب الهی است بر شما وفی العذاب انتم خالدون و در عذاب شما مخلد خواهید بود اتبکون
وتنتحبون آیا گریه میکنید و نوحه مینمایید ای والله ابکوا کثیرا واضحکوا قلیلا [illegible]
بل والله بگریید بسیار و بخندید اندک فلقد ذهبتم بعارها وشنارها ولن ترحضوها بغسل بعدها
ابدا الیس بدرستی که بردید با خود عار و عیب این ظلمهای قبیح خود را که ولیس و چرک آن را نشسته ابد
نخواهید کرد هرگز وانی ترحضون قتل سلیل النبوة وسید شباب اهل الجنة وملاذ خیرتکم
ومفزع نازلتکم ومنار حجتکم خذلتم وله قتلتم و چگونه میتوانید زایل نمود و فرزند حضرت رسالت را
و آقا جوانان اهل جنت و پناه و نیکوکاران شما و محل امن بلیه شما و محل نور و علامت آدله و برهان حجت شما
فرو گذاشتید و مرا و را کشتید الا ساء ما تزرون بدانید که بد است آن گناهی که شما آن را متحمل شدید

فبعدا

فبعدا لکم وسحقا وتعسا ونکسا پس دوری باد مر شما را و دوری و هلاکت و نگونساری باد
کونکی باد مر شما را از رحمت الهی و لقد خاب السعی و تبت الایدی و خسرت الصفقة و بدرستی که
محروم شد سعی یعنی سعی که در آیین اسلام کرده بودید همه باطل شده از ثواب آنها محروم گشتند و خاسر شد
بهلاکت افتاد دستها و خسران و نقصان رسید بیع و تجارت شما و بؤتم بغضب من الله و رجوع کردید بغضب
الهی وضربت علیکم الذلة والمسکنة و مقیم شد و مکرر و مقرر گشت بر شما خواری و درویشی ویلکم یا اهل الکوفة
اتدرون ای کبد لرسول الله فریتم وای بر شما ای اهل کوفه هیچ میدانید که کدام جگر و اکرم حضرت رسول
بکار بریدید وای کریمة له ابرزتم و کدام بزرگواران از پردگیان او را ظاهر ساختید وای دماء له سفکتم
و چه نوع خونهای او را ریختید وای حرمة له هتکتم و چه قسم پرده حرمت او را پاره کردید یعنی با او بی حرمتی
مکروهید وای خلف له ضیعتم و کدام خلف و فرزند او را ضایع گذاشتید لقد جئتم شیئا ادا و بتحقیق که آورده
کارستی و عجیبی و منکری که تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا نزدیکست
که آسمانها شکافته شود از آن و انشقاق پذیرد زمین و ساقط شود و فرو ریزد کوهها و خراب شود
ولقد اتیتم بها صلعاء عنقاء سوداء فقماء خرقاء شوهاء کطلاع الارض او ملاء السماء و بدرستی که
که آورده اید و کرده اید ظلمهای سخت و شدید و قبیح و زشت و ناصواب و کج و درشت و خشمناک در
بسیاری مثل پری زمین و آسمان افعجبتم ان قطرت السماء دما آیا تعجب میکنید از اینکه باران شدن آسمان
خون را ولعذاب الآخرة اخزی وانتم لا تنصرون و هر آینه عذاب آخرت فضیحت آرنده تر است و حال آنکه
نمی بینید فلا یستخفنکم المهل پس باید که سبک و سهل ننماید بر شما مهلت یافتن یعنی از اینکه در عقوبت شما
تعجیل ننمود غافل میشوید فانه لا یحفزه البدار پس بدرستی که او شتاب نمی آرد او را در عقوبت تعجیل نمودن ولا
یخاف علیه فوت الثار و نمیترسد فوت بر و قوت آتش را وان ربکم لبالمرصاد و بدرستی که پروردگار شما در
طریق و صراطست یعنی گذر همه بر وست بعد از آن ساکت شد راوی گوید بخدا قسم که مردم را دیدم که حیران
و سرگردان دستهای خود را بر دهنهای خود گذاشته میگریستند و شیخی را دیدم که در پهلوی من ایستاده بود
میگریست و میگفت بابی انتم وامی کهول شما بهترین کهولست و جوانان شما بهترین جوانانست و زنان

بهترین زنان عالم است و نسل شما بهترین نسلهای جهانست ابن جعفر گوید کسی که بر قوانین عربیت و نکات
معانی و بیان عارف باشد میداند که چه مقدار استعاره و کنایت درین خطبه ازان معدن فصاحت و بلاغت
و نو باوه باغ رسالت و ریحان نو رسته گلزار ولایت صادر شده لیکن چون ایضاح و شرح مناسب این
مقام نبود بمجرد ترجمه اختصار افتاد و هم در کتاب ملهوف منقولست مردی از زید ابن موسی که گفت حدیث
کرد با من پدرم از جدم که فرمود فاطمه صغری بعد از انکه از کربلا وارد کوفه شد خطبات نمود و گفت الحمد لله عدد
الرمل والحصی حمد و شکر خدا بر اشمار ریگ بیابان و سنگ ریزه صحرای بی پایان و زنة العرش الی الثری او بعدد
عرش برین تا ثرای زمین احمده و اومن به و اتوکل علیه حمد میکویم او را و به وی ایمان آورده ام و توکل بوی
میکنم و اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلی الله علیه واله شهادت میدهم که خدای بجز او خدای
بر حق و اینکه محمد رسول وی است صلی الله علیه واله وان ولده ذبحوا بشط الفرات بغیر ذحل و لا ترات و اینکه
سر بریده شد پسر او بکنار فرات بی جرم و جفا اللهم انی اعوذ بک ان افتری علیک الکذب بار الها پناه میگیرم
بتو از اینکه افترا کنم بر تو دروغ را وان اقول علیک خلاف ما انزلت علیه من اخذ العهود لوصیه علی ابن ابی
طالب و از اینکه بگویم و بر تو بندم خلاف و انچه بر پیغمبر خود نازل کرده از گرفتن عهدها برای وصی علی ابن ابی طالب
علیهما الصلوة و السلم که کان المسلوب حقه المقتول بغیر ذنب سلب کرده شده است حق وی و کشته شده است
نفس نفیسش بی گناه کما قتل ولده بالامس فی بیت من بیوت الله چنانکه کشته شد فرزند وی بروز
گذشته در خانه از خانهای خدا که فیه معشر مسلمة بالسنتهم در وی بود جمعی از کسانی که مسلمان بودند
بزبانهای خودشان تعسا لرؤسهم ما دفعت عنه ضیما فی حیوته و لا عند مماته و نگونساری باد مر سرهای ایشان را
که ایشان دفع نکردند و باز نداشتند از ان حضرت ظلم را نه در زندگانی
انحضرت و نه بعد از وفات وی حتی قبضته الیه محمود النقیبة تا انکه فرا گرفتی او را بسوی خود در حالتی که ستوده
و پاکیزه بود طبیعت العریکة معروف المناقب مشهور المذاهب خوش بود طبیعت وی معروف بود منقبتهای وی
مشهور بود مذهبهای او لم تاخذه اللهم فیک لومة لائم فرا نگرفت او را و ربار ها تو ملامت کننده و عذل
عاذل مراد و ملامت هدیته یا رب بالاسلام صغیرا هدایت کردی او را ای پروردگار من باسلام در حال

کوچکی

کوچکی و حمدت مناقبه کبیرا و ستودی مفاخر او را در حال بزرگی فلم یزل ناصحا لک و لرسولک صلی الله علیه واله
و همیشه مخلص بوده از بهر تو و از برای رسول تو صلوات علیه واله حتی قبضته الیه تا انکه قبض کردی او را
بسوی حضرت زاهدا فی الدنیا غیر حریص علیها در حالتی که از دنیا دوری کرده حریص نبود بر دنیا فی الاخرة
راغبا مجاهدا فی سبیلک رغبت داشت در آخرت جهاد کننده بود در راه رضیته فهدیته الی صراط
مستقیم راضی شدی از وی پس هدایتش فرمود براه راست اما بعد یا اهل الکوفة یا اهل المکر و الغدر
و الخیلاء ای اهل کوفه ای اهل مکر و فریب و تکبر فانا اهل بیت ابتلانا الله بکم و ابتلاکم بنا پس ما اهل
بیت رسالتیم مبتلی کرده خدای تعالی ما را بسبب شما و آزموده و امتحان نموده و شما را بسبب ما فجعل
بلاءنا حسنا پس گردانید بلای ما را نیکو و جعل علمه عندنا و فهمه لدینا و وضع نمود و فهمش را در نزد ما
فنحن عیبة علمه و وعاء فهمه پس مائیم صندوق علم وی و ظرف فهم وی و حکمته و حجته علی اهل الارض فی
بلاده لعباده و حکمت وی و حجت وی بر اهل زمین در بلاد وی از برای بندگان او اکرمنا الله
بکرامته و فضلنا بنبیه محمد صلی الله علیه واله علی کثیر ممن خلق تفضیلا بینا گرامی و بزرگ کرده ما را
ببزرگی خودش و فضیلت داده ما را بسبب پیغمبر خود محمد صلی الله علیه واله بر بسیاری از کسانی که خلق کرده است
فضیلت دادنی ظاهر و هویدا فکذبتمونا و کفرتمونا و رایتم قتالنا حلالا و اموالنا نهبا پس شما تکذیب ما کردید و کافر
دانستید قتال ما را حلال و اموال را غنیمت کانا اولاد ترک او کابل گویا اولاد و کابل ترک و اهل کابلیم
که قتال و غارت ایشان حلالست کما قتلتم جدنا بالامس چنانکه کشتید جد ما را دیروز و سیوفکم
تقطر من دمائنا اهل البیت و شمشیرهای شما میچکد از خونهای ما اهل البیت لحقد متقدم از برای کینه
پیشین قرت لذلک عیونکم که روشن شد از برای آن چشمهای شما و فرحت قلوبکم و شاد شد دلهای
شما افتراء علی الله و مکرا مکرتم والله خیر الماکرین از روی افترا بر خدای افترا کرده بید افترا کردنی بر خدا
و از روی تدویر تدویری که کرده بید و خدا بهترین تدویر کننده گانست فلا تدعونکم انفسکم الی الجذل
پس باید که دعوت نکنند شما را نفسهای شما بر انکه و خوشوقت بکشید بما اصبتم من دمائنا و نالت
ایدیکم من اموالنا بسبب آنچه رسید و یافتید از خونهای ما و فرا گرفت دستهای شما از مالهای ما فان ما اصابنا من

المصائب الجليلة والرزايا العظمى زيرا كه آنچه بما رسيد از مصيبتهاي جليل و بزرگ و محنتهاي عظيم في كتاب
من قبل ان نبرأها و در لوح محفوظ ثابت بود پيش از آنكه ما ايجاد كنيم نفسها را ان ذلك على الله يسير
كه اثبات آن بر خدا آسانست لكيلا تاسوا على ما فاتكم و لا تفرحوا بما آتيكم تا مأيوس نشويد بر آنچه از شما
فوت شد اي اهل البيت و شاد نشويد آن چيزي كه بشما رسيد از ملك بني اميه والله لا يحب كل مختال فخور
مثالكم كه خدا دوست نميدارد هر تكبر كننده فخر نماينده را امثال شما فانتظروا اللعنة والعذاب پس منتظر باشيد
لعنت و عذاب را فكان قد حل بكم پس گويا نازل شده است بشما و تواترت من السماء نقمات فيسحتكم
بما كسبتم و پي در پي آمده است از آسمان بلاها پس شما را مستاصل كرده از بنياد خواهد انداخت بسبب آنچه عمل كرده ايد
و يذيق بعضكم بأس بعض ثم تخلدون في العذاب الاليم يوم القيمة و خواهد چشيد بعض شما بعضي جنگ را
مخلد و هميشه خواهيد بود در عذاب دردناك در روز قيامت بما ظلمتمونا الا لعنة الله على الظالمين در برابر
آنچه بما ظلم كردند آگاه باشيد كه دوري از رحمت خدا براي ظالمان خواهد بود ويلكم اتدرون اية يد
طاعنتنا منكم و ويل شما را آيا ميدانيد كه كدام دست در ظلم ما از حد تجاوز نمود از شما واية نفس نزعت الى
قتالنا منكم و كدام نفس اعانت و نصرت نمود و سعي در قتال ما از شما ام باية رجل مشيتم الينا تبتغون محاربتنا
يا بكدام پا رفتار نموده شد كه طلب ميكرديد محاربت ما را قست قلوبكم و غلظت اكبادكم و طبع
على افئدتكم و ختم على سمعكم و بصركم سخت شده دلهاي شما و غليظ شد جگرهاي شما و مهر شد بر دلهاي شما و
و ختم شد بر گوشهاي شما و چشمهاي شما و سول لكم الشيطان و املي لكم و گمراه كرد شما را شيطان
و آرزوها انداخت شما را در ضلالت و جعل على بصركم غشاوة فانتم لا تهتدون و كرده است بر چشمهاي
شما پرده غفلت را پس شما نمي بينيد تبا لكم يا اهل الكوفة اي ترات لرسول الله صلى الله عليه و آله
قبلكم هلاك باد مر شما را اي اهل كوفه كدام ميراث است مر رسول خدا را در جانب شما يعني نزد شما
حضرت چه نسبت است كه دعواي ميراث او كنيد و ذحول له لديكم بما غدرتم باخيه علي ابن ابي طالب
جدي و بنيه و عترة النبي صلى الله عليه و آله الطاهرين الاخيار و كدام قصاص و خوني بود آنحضرت را
در نزد شما كه در مقابل آن كرديد با برادر وي علي ابن ابي طالب عليه السلام كه جد من است و با اولاد وي و

عترت

عترت حضرت رسول صلى الله عليه و آله جفا ورزيديد از زواري كه ميگويد كه خروج هاي شيون در آمد و صداها
بگريه ارتفاع پذيرفت و گفتند حسبك يا ابنة الطيبين بس است ترا اي دختر پاك نژاد آن بس است
كه دلهاي ما را سوختي و سينه هاي ما را كباب كردي و در باطن ما آتش افروختي پس آن ستيده ساكت گشت
بعد از آن ام كلثوم بنت علي عليه السلام صوت خود را بگريه بلند كرده خطبه انشا نموده فرمود كه يا اهل
الكوفة سوءا لكم مالكم خذلتم حسينا و قتلتموه اي اهل كوفه بدي باد شما را چه حالت شما را كه فرو گذاشتيد
حسين را و كشتيد او را و انتهبتم امواله و ورثتموه و سبيتم نساءه و نكبتموه غارت كرديد
مالهاي ايشان را و ميراث برديد و اسير كرديد زنان او را و دور كرديد او را از اهل خود فتبا لكم و سحقا
پس هلاكت باد شما را و اثر شما در روي زمين نماند ويلكم اتدرون اي دواه دهتكم واي شما را آيا ميدانيد
كه چگونه امر عظيم و كار صعبي بشما رسيده و اي وزر على ظهوركم حملتم و چه بار گران بر دوش
خود حمل نموديد و اي دماء سفكتموها و كدام خونها را ريختيد و اي كريمة اصبتموها و كدام قدر گرامي را
رنج آورديد و اي صبية سلبتموها و كدام جامه را سلب نموديد و اي اموال انتهبتموها و كدام مالها را غارت كرديد
قتلتم خير رجالات بعد النبي صلى الله عليه و آله كشتيد بهترين مردان را بعد از حضرت رسول صلى الله عليه و آله
و نزعت الرحمة من قلوبكم كنده شده است رحمت از دلهاي شما الا ان حزب الله هم الفائزون
و حزب الشيطان هم الخاسرون بدانيد كه لشكر خدا ايشان رستگارانند و گروه شيطان ايشان
زيان كارانند بعد از آن انشا نموده فرمود شعر قتلتم اخي صبرا فويل لامكم ستجزون نارا حرها يتوقد كشتيد
برادر ما را بآزار تمام پس ويل مادر شما عنقريب جزا داده خواهيد شد آتشي را كه حرارت آن فروزانست
شعر سفكتم دماء حرم الله سفكها و حرمها القرآن ثم محمد ريختيد خونهائي كه خدا حرام كرده بود ريختن آنها را و حرام
كرده بود قرآن بعد از آن حرام كرده بود محمد صلى الله عليه و آله شعر الا فابشروا اني بسقر غدا لفي سقر
حقا يقينا تخلدوا آگاه باشيد و بشارت باد شما را بآتش دوزخ كه شما فردا روز قيامت هر آينه در سقر خواهيد
بود اين حق و يقين است كه در آتش ابدي خواهيد بود شعر واني لابكي في حياتي على اخي على خير من بعد النبي
سيولد بدرستي كه هر آينه من گريه ميكنم در مدت زندگاني خود بر مصيبت برادرم بر بهترين كسي كه بعد از

بغم متولد شده شعر مع عزیز مستهل بکفف الذمنی وانبا لیس مجید باشک بسیار بی نهایت که کور کننده باشد
برروی من جاری و روان شده که خشک نکرد و پس خلق همه یکبار گریه و ناله و ضجه بر نوحه بر آمدند و عورات
موهیها سر منتشر ساخته خاک بر روهای خود وضع مینمودند و بویل و ثبوری نالیدند و مردان میگریستند و هر
گز کسی مثل گریه آنروز گریه و گریه کننده ندیده بود و بعد از آن امام زین العابدین علیه السلام اشارت فرمود
که ساکت باشید همه خاموش شدند پس قیام نموده حمد و ثنای الهی بجا آورده و ذکر حضرت رسول کرد و بر وی
صلوات فرستاد و بعد از آن فرمود که یا ایها الناس من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فانا عرفه بنفسی
اگر مرا دانند خود دانند و اگر مرا ندانند پس من بشناسانم بوی نفس خود را پس گفت انا ابن علی بن الحسین
بن علی ابن ابی طالب علیهم السلام من پسر حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام انا ابن المذبوح بشط الفرات
من غیر ذحل ولا ترات من پسر آنم که سر بریدند او را و کنار نهر فرات بی علتی و فدای و بیجالی و بیرای
انا ابن من انتهک حرمته وسلبت نعمته وانتهب ماله وسبی عیاله من پسر آنکسم که پاره کرده شد حرمت او
و مسلوب شد نعمت او و غارت کرده شد مال او و اسیر شد عیال او انا ابن من قتل صبرا وکفی
بذلک فخرا من پسر آنم که کشته شد بمشقت تمام و بس است همین از روی فخر ایها الناس ناشدتکم بالله
هل تعلمون انکم کتبتم الی ابی وخدعتموه واعطیتموه من انفسکم العهد والمیثاق والبیعة وقاتلتموه
وخذلتموه ای مردمان قسم میدهم شما را بخدا که آیا میدانید یعنی میدانید که بدرستی که شما نوشتید به پدرم او را فریفتید
و دادید او را از نفسهای خود عهد و پیمان و بیعت و فریب دادید او را فتبا لکم لما قدمتم لانفسکم
وسوء لرأیکم پس هلاکت باد مر آن چیزی را که پیش فرستادید برای نفسهای خود و قباحت
باد مر اندیشهای شما را بایة عین تنظرون الی رسول الله صلی الله علیه وآله بکدام دیده نظر خواهید کرد بسوی
رسول صلوات الله علیه وآله اذ یقول لکم قتلتم عترتی وانتهکتم حرمتی فلستم من امتی در وقتی که گوید شما را
کشتید عترت مرا و پاره کردید حرمت مرا پس نیستید از امت من فرمود که اصوات از کل جهات بلند شد
و بعضی بعضی را میگفت که هلکتم وما تعلمون هلاک شدید و نمیدانید پس آنحضرت فرمود رحمت خدا بر
کسی که قبول کند نصیحت مرا و محافظت نماید وصیت مرا در راه خدا و رسول وی و اهل بیت رسول وی

فان لنا

فان لنا فی رسول الله اسوة حسنة پس بدرستی که ما را در باره رسول خدا اسوه نیکوئیست پس
همه ایشان گفتند یا بن رسول الله ما جمیع سامع قول تو و مطیع امر تو و حافظ عهد توایم و روی از تو
نخواهیم کرد از تو روگردان ایم و بهر امری که داری ما را ابتدا کن امر نما یرحمک الله که ما با کسی
که با تو حرب کنند حرب خواهیم کرد و با کسی که با تو صلح کنند صلح مینمائیم هر آینه انتقام ترا از یزید میکشیم
و از کسانی که بر تو و ما ظلم کردند تبرا می نمائیم پس آنحضرت فرمود که هیهات ایتها الغدرة المکرة دور
شوید ای جماعت غدار مکار حیل بینکم وبین شهوات انفسکم حیله ور گشته میان شما و میان خواهش
و آرزوهای شما اتریدون ان تأتوا الی کما اتیتم الی ابی من قبل آیا اراده آن دارید که بمن برسانید آن
مضرتی را که بپدرم رسانید پیش ازین کلا ورب الراقصات فان الجرح لما یندمل قتل ابی صلوات الله علیه
بالامس حاشا قسم به پروردگار که کشته شد قتل پدرم در روز گذشته یعنی جراحت او تازه است واهل بیته معه
و جوان اهل بیتش که با او بودند ولم ینسنی ثکل رسول الله صلی الله علیه وآله وثکل ابی وبنی ابی وفراموش
نشده ماتم نشین بودن حضرت رسول صلی الله علیه وآله و مصیبت پدرم و اولاد پدرم بر موت فرزند خود
و وجده بین لهاتی ومرارته بین حناجری وحلقی وغصصه تجری فی صدری وهنوز حزن والم
او در کام و ذائقه من باقیست و تلخی آن در میان نای و حلق منست و اندوه او جاری میشود و سینه من
و مسئلتی ان لا تکونوا لنا ولا علینا و خواهش من آن بود که نباشید برای ما و نه بر ضرر ما یعنی یاری ما نکنید
و دشمنی نکنید پس انشا نموده فرمود لا غرو ان قتل الحسین فشیخه هر آینه بود مشکل ترا که کشته شد
حسین پس شیخ او یعنی پدرش لقد کان خیرا من حسین واکرما هر آینه بدرستی که بود او بهتر از حسین و
وکریم تر فلا تفرحوا یا اهل کوفان بالذی پس شاد مشوید ای اهل کوفه بآن چیزی که اصاب حسینا کان
ذلک اعظما رسید بحسین بوده بودن آن از عظمی قتیل بشاطی النهر روحی فداه فوق کشته شد در کنار
نهر فرات روح من فدای او است جزاء الذی اراده نار جهنما باد پاداش آنکسی که او را هلاک کرد
آتش جهنم است بعد از آن فرمود که از شما بسر است و راضی میشوم و از شما طمع دوستی ندارم همان با ما و شما
مکنید و هم در کتاب ملهوف و در منتخب مسطور است که بعد از آن ابن زیاد علیه اللعنة

اللعنة و العذاب الشدید و در قصر اماره نشسته عوام را اذن عام داد و سر سرور آن عالم را حاضر کرده
در پیش آن ملعون وضع نمودند و پرده نشینان سراپرده عزت و عصمت و اطفال خانواده نبوت
را داخل دار الاماره نمودند و دختر خاتون قیامت زینب در هم شکسته و لباسی که لایق حال او نبود
پوشیده و در ناحیه قرار گرفت و کنیزان وی اطراف و حوالی او را گرفتند پس آن لعین متوجه آن حضرت
ماتم نشین شده گفت الحمد لله الذی فضحکم و قتلکم و اکذب احادیثکم حمد آن خدای را که رسوا
کرد و کشت شما را و دروغ گردانید حدیثهای شما را زینب گفت الحمد لله الذی اکرمنا بنبیه محمد و طهرنا
من الرجس تطهیرا شکر آن خدای را که گرامی گردانید ما را بسبب پیغمبر خود محمد و طهارت داد ما را از چرک
گناه طهارت دادنی جز این نیست که رسوا میشود فاسق و دروغ میگوید فاجر و آن غیر ماست ای دشمن خدا
و دشمن رسول خدا دیگر باره ابن زیاد گفت چه گونه دیدی کرده خدا را با برادرت و اهل بیتش فرمود
که ندیدم الا جمیل و نیکو هؤلاء قوم کتب الله علیهم القتل فبرزوا الی مضاجعهم ایشان قومی اند که خدای
لازم گردانیده قتل را بر ایشان پس بیرون رفتند بمضجع و خوابگاه خود و زود باشد که خدای تعالی میان تو
و ایشان جمع کرده بر تو حجت گرفته با تو مخاصمت نماید پس تفکر کن و ببین که در آن روز فلج و فیروزی کرا
خواهد بود ای پسر مرجانه مادرت بر گریه نشیند پس آن لعین بغضب آمده گویا که قصد کشتن وی نمود عمرو بن حریث
گفت وی زنست و زنان را بر گفته ایشان مواخذه نکنند دیگر آن ملعون گفت که خدا دل مرا از طغیان برادرت
شفا داد و از اذیت عاصیان اهل بیت فارغ البال شدم پس زینب رقت نموده گریست و گفت
لعمری لقد قتلت کهلی و ابرزت اهلی و قطعت فرعی و اجتثثت اصلی بعمر خودم قسم که بدرستی که
کشتی کهل مرا و کهل نیم مرا گو و ظاهر ساختی در میان اهل عالم اهل بیت مرا و ببریدی فرع مرا و از بیخ بر
آوردی اصل مرا پس اگر این عمل باعث شفای تست بدرستی که شفا یافتی ابن زیاد گفت هذه سجاعة
و لعمری لقد کان ابوها شجاعا منها این زن بغایت صاحب شجاعت است بعمرم که پدر وی از وی
شجاعتر بود زینب فرمود که یا ابن زیاد زنان را با شجاعت چکار و چگونه مرا شجاعت نسبت است بدرستی
که من بمصیبت خود مشغولم و لیکن سینه ام تنگی نموده مرا بتکلم آورد و بعد از این ملعون با امام زین العابدین

علیه السلام

علیه السلام التفات کرده گفت این کیست گفتند ابن علی بن الحسین علیه السلام است گفت مگر علی بن الحسین کشته
نشد حضرت فرمود که مرا برادری بود که از من بزرگتر بود او را نیز علی بن الحسین گفتندی ناکسان او را بقتل
آوردند آن لعین گفت بل قتله الله بلکه او را خدا کشت حضرت فرمود که الله یتوفی الانفس حین موتها
خدای تعالی وفات میفرماید نفسها را در وقت مرگ ایشان پسر زیاد گفت تو در رد جواب من جرئت مینمایی ببر
پرستاران فرمود که او را ببرده گردنش را بزنند پس زینب مقاله آن ملعون را شنیده خود را در آن
حضرت آویخت و گفت یا ابن زیاد اراده آن داری که از ما احدی را باقی نگذاری چندان از ما خون ریخته
که ترا کافیست و آنحضرت را در بر گرفت و گفت و الله که از و مفارقت نمی نمایم و اگر خواهی او را بکشی مرا
نیز با او بکش ابن زیاد گفت واعجبا للرحم بخدا که ظن من آنست که خود را برای او بکشتن میدهد واگذارید
او را بدرستی که او را چنان می بینم که بمصیبت اما در کتاب ملهوف مذکور است که حضرت امام زین العابدین
علیه السلام فرمود که ای عمه خاموش باش تا من با او تکلم نمایم بعد از آن متوجه شد گفت آیا بقتل من تهدید
میکنی ای پسر زیاد آیا نه دانسته که کشته شدن عادت ماست و شهادت کرامت ماست پس ابن زیاد
امر نمود که علی بن الحسین علیهما السلام را با اهلش بمنزلی که در جنب مسجد اعظم بود فرود آورند زینب دختر علی فرمود
که زنان عرب بنزد ما نیایند مگر زنی ام ولد یا مملوکه باشد زیرا که ایشان نیز مثل ما اسیر اند القصه پسر
زیاد فرمود که سر را در کوچه های کوفه طوف فرمایند ابن طاوس قدس سره میفرماید که لایق و
سزاوار است مرا که متمثل درین مقام با بیات بعضی ذوی العقول که در مرثیه آنحضرت فرموده اند شعر
راس ابن بنت محمد و وصیه یا سر پسر دختر محمد و پسر وصی آن حضرت للناظرین علی القناة یرفع از برای
نظر کنندگان بر بالای نیزه ها بلند شده و المسلمون بمنظر و بمسمع و مسلمانان در محل دیدن و شنیدن یعنی
می بینند و می شنوند لا منکر منهم و لا متفجع انکار کننده نیست از ایشان و نه دردناکی کحلت بمنظرک العیون
عمایة سرمه ساخت در دیدن تو چشمهای کور را و اصم رزؤک کل اذن تسمع و کر گردانید مصیبت تو
کل گوشی را که شنوا بود ما روضة الا تمنت انها لک تربة و لخط قبرک مضجع نیست هیچ روضه الا آنکه
آرزوی آن کرد که تربت تو شود و قبر تو و مضجع و خوابگاه تو گردد مختتم پس بر سنان کنند سر ...

که چیزی مثل شنوید غبار کسیایش از آب سلسبیل ح ابو مخنف در مقتل خود آورده که بعد از آن پسر زیاد خولی را طلبیده
وگفت این سر را محافظت نما تا آنکه از تو باز خواهم پس آن ملعون آن سر را اخذ نموده بمنزل خود برد و او را
دو زن بود یکی تغلبیه و دیگر مضریه پس بمنزل مضریه داخل شد گفت این سر را فرا ستان و نگه دار گفت چه چیز است
این سر چه نام دارد گفت حسین علیه السلام آن ضعیفه گفت ای ملعون بشارت باد ترا که در روز قیامت
جدش رسول با تو مخاصمت خواهد کرد بخدا قسم که نه تو شوهر منی و نه من از اهل تو خواهم بود پس آن ملعون
عمودی را گرفته بر سر او کوفت و از نزد وی برآمده به پیش تغلبیه رفت و آن ضعیفه پرسید که این چه سر است
که با خود آورده گفت سر شخصی است که بر پسر زیاد خروج کرده بود و گفت اسم وی چیست خولی ابی نموده
خبر نداد القصه آن سر را در زیر طشتی گذاشته در همانجا خوابیده و از آن ضعیفه منقول است که گفت از جوانب
و اطراف آن سر صوت و صداهای شنیدیم مثل دوی رعد قاصف پس دانستم که آن دوی تسبیح ملائکه است و آن
سر تا طلوع فجر قرائت مینمود و آخر قرائتش این بود که سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون
ابن طاوس رحمه الله آورده که بعد از آن ابن زیاد امام زین العابدین را با اهل بیتش در جنب
مسجد اعظم بمنزلی فرود آورده خود داخل مسجد شده و بر بالای منبر صعود نموده حمد و ثنای الهی گفت و در
بعضی کلماتش این بود که حمد آن خدایرا که ظاهر کرد حق و اهل حق را و نصرت داد امیرالمومنین یزید و اشیاع
او را و کشت کذاب بن کذاب و شیعه او را زیاده برین نگفت تا آنکه عبدالله بن عفیف که از خیار
شیعه امامیه بود قیام فرموده و چشم چپش در روز جمل و چشم دیگرش در روز صفین رفته بود
نشسته بود و حالتش ملازمت مسجد اعظم می بود و تا شب روز را نماز میگذرانید پس گفت یا ابن مرجانه کذاب
بن کذاب تو هستی و پدر تست و آنکس است که ترا عامل کرده و پدر اوست یا عدو الله اولاد پیغمبر را
میکشی و بر منابر ایشان بغیر حق می آئی و بدین نوع کلام تکلم میکنی پسر زیاد چون این سخن شنید
بغضب آمده گفت این متکلم کیست عبدالله گفت منم ای دشمن خدا و رسول و ذریت طاهره که خدای تعالی
از ایشان چرک گناه را برده و طهارت داده است ترا طهارت داده منی میکشی و خود را از اهل دین
اسلام میدانی واغوثاه اولاد مهاجرین و انصار کجا باشید که تا انتقام از طاغیان لعین و دشمنان

العالمین

العالمین کشند پس آن طاغی را غضب طغیان کرد تا آنکه رگهای گردنش کنده گردید گفت او را بر
من آرید پرستاران و چوبکهای از هر جانب مبادرت نمودند که او را بگیرند اشراف قبیله ازد از عم زادگان
او بر خواسته او را از دست ایشان خلاص کرده از مسجد بیرون برده بمنزلش رسانیدند القصه ابن زیاد
ملعون فرمود که بروید این کور ازدی را که خدای تعالی او را کور کرده چنانکه چشمش را کور کرده است بمن آرید
پس چون این خبر بقبیله ازد رسید اجتماع نمودند و با ایشان از قبایل یمن نیز جمعیت کردند تا شر اعدا را
از صاحب ایشان دفع کنند این خبر با ابن زیاد رسید قبایل مضر را جمع کرده محمد بن اشعث منضم
ساخت و بقتال قوم امر فرمود القصه در میان دو لشکر جنگ در پیوست و قتال شدیدی روی نمود
تا آنکه جمع کثیر از طرفین کشته بقتل رسیدند عاقبت لشکر ابن زیاد بر لشکر عبدالله بن عفیف غالب آمدند
و بخانه وی هجوم آورده در خانه را شکستند پس دختر وی فریاد بر آورد که ای پدر قوم بقصد تو آمده اند با ضرر
پیش گفت ای فرزند بر تو باکی نیست شمشیر مرا بمن آر دختر تیغ بوی داد و عبدالله شمشیر آبدار را
از نفس خود دفع مینمود و رجز میخواند و دخترش میگفت ای پدر کاش که من مردی بودم تا در
پیشاپیشش با این قوم کفره فجره که قاتل عترت برره اند مخاصمت مینمودم پس قوم بر اطراف وی میگشتند
و از هر جانب فرصت میجستند و او شمشیر را از نفس خود دفع اعدا میکرد و کسی بر او جرات و اقدام نمینمود
و از هر جهتی که قصد وی مینمودند دخترش میگفت ای پدر از فلان جانب آمدند تا آنکه ملاعین هجوم آوردند و
بر او احاطه نمودند و دخترش میگفت که واذلاه که پدرم را در میان گرفتند بر او احاطه کردند و او را ناصر
و معینی نیست و عبدالله شمشیر خود را دور میفرمود و این بیت را میخواند شعر اقسم لو یفسح لی عن بصری
ضاق علیکم موردی و مصدری آخر الامر عبدالله را دستگیر کرده به پیش عبیدالله بن زیاد لعنه الله بردند
و چون چشم آن ملعون بوی افتاد گفت الحمد لله الذی اخزاک عبدالله بن عفیف گفت بماذا اخزانی یا عدو الله
بچیز فرو گذاشت مرا ای دشمن خدا والله لو فرج لی عن بصری ضاق علیکم موردی و مصدری پس ابن زیاد
گفت یا عدو الله چه میگوئی درباره عثمان بن عفان عبدالله گفت ای عبد بنی علاج و شتم نمود گفت
ترا با عثمان بن عفان چه کار است خواه او بد کرده باشد خواه نیک صلاح کرده باشد او

تبارک و تعالی خلق نموده است در میان ایشان و عثمان بحق و عدل حکم خواهد کرد و لیکن از نفس نحس
خود و حال بد رت از من مسئلت نما و از حال یزید و پرسش از من بپرس آنگاه گفت از هیچ چیز
از تو سوال نمیکنم تا آنکه چاشتی ورک حبشی عبدالله گفت الحمد لله رب العالمین و دانسته باش که من از حضرت
عزت مسئلت شهادت مینمودم که روزی من گرداند در زمانی که هنوز مادرت ترا نزاسنده بود و از
پروردگار عالم خواسته بودم که این نعمت عظیم از مبغوض ترین خلق لئیم بر دست [illegible] الحمد لله که شهادت را
مرزوق من گردانید بعد از آنکه از آن مایوس شده بودم و بر اجابت دعا بشیرم عارف نمود آنگاه آنملعون
فرمود که گردن او را بزنید پس گردنش را زدند و صلبش نمودند رحمة الله علیه راوی گوید که عبیدالله
بن زیاد علیه عذاب الشداد نامه به یزید بن معاویه علیهما اللعنة نوشته از قتل امام مظلوم و اهل بیت ایشان
او را اعلام نموده و به عمرو بن العاص چون نامه بوی رسید و به منبر صعود نموده و خطابات کرده مردم را از قضیه
اعلام فرمود پس از آن صیحه شیون ز ابنی هاشم عزا نشین شدند و برسم مصایب و مراسم ماتم قیام
نمودند و در آن میان زینب دختر عقیل ابن ابی طالب نوحه و ندبه میکرد و میگفت شعر ماذا تقولون اذ
قال النبی لکم ماذا فعلتم و انتم آخر الامم و چه جواب خواهید داد در آن وقتی که گوید حضرت رسول صلی الله علیه و آله
شما را که چه عمل از شما صادر شد و حال آنکه شما آخر امتها باشید بعترتی و اهل متفقدتی نسبت بعترت و اولاد
من و اهل بیت من بعد از مفقود شدن من اساری و منهم ضرجوا بدم بعضی از ایشان اسیر شده و بعضی
ملطخ بخون گردیده و ما کان هذا جزائی اذ نصحت لکم این بود پاداش نصیحت من مر شما را ان تخلفونی
بسوء فی ذوی رحم اینکه خلافت من کنید به بدی در خویشان و نزدیکان من و چون شب شد اهل مدینه شنیدند
از هاتفی که ندا میکرد و میگفت ایها القاتلون ظلما حسینا ای جمع کنندگان از روی ظلم حسین را ابشروا
بالعذاب والتنکیل بشارت باد شما را بعذاب و منع الهی و دوری باد از رحمت و قرب یا دشنامهای کل من
فی السماء یدعو علیکم هر که در آسمانهاست نفرین میکنند بر شما من ملیک و نبی و مرسل و قتیل از پیغمبر
و رسول و شهید لقد لعنتم علی لسان ابن داود هر آینه به تحقیق که ملعون شده بر زبان ابن داود و موسی
و صاحب الانجیل و بر زبان موسی و عیسی که صاحب انجیل است کیف ترجون رحمة من ملیک حکم

امید

امید میدارید رحمت را از جناب پادشاهی که حمد دائم عظیم جلیل مقصود است در هر کاری حضرت
عظیم القدر جلیل المرتبه است و اما یزید بن معاویه لعنهما الله چون مکتوب عبیدالله بن زیاد علیهما اللعنة و العذاب
بوی رسید و بتحقیق حال واقف گردید رد جواب نموده فرمود که سر امام مظلوم مغموم معصوم حسین علیه السلام
را با سرهای سایر شهدا و اثقال و عیال او را بسوی وی ارسال دارد پس آن لعین ملعون تغلبه
العابدی را و [illegible] را [illegible] نمود و آن نابکار اهل بیت اطهار را با بطریق کفار
حمل نموده بجانب شام روان گردانید مختصر آنکه گذاشت که با ایشان محامل جبرئیل کشتند مهار و محمل
شتر سوار با آنکه سزاوار این عمل از امت رسول روح الامین زروی بی گشته شتر مهار را و آنکه کوفه
خیل الم روش ام کرد تو گویی که عقل گفت قیامت قیام کرد و در کتاب ابواب از صندوق باسناد متصل از ابی
محمد که شیخی بود از اهل کوفه مرویست و در کتاب ابومخنف منقولست که گفت چون شاه شهیدان بشهادت رسید
از عسکر وی دو طفل صغیر را اسیر کرده بنزد عبیدالله بن زیاد آوردند پس آنملعون زندانبان را طلبیده گفت
این دو غلام را گرفته محافظت کن و از طعام خوش بخور ایشان مده و از آب سرد سیراب ایشان منما
و تنگ گردان زندان را بر ایشان پس زندانبان ایشان را بزندان برده حبس نمود و حال ایشان
آن بود که روز روزه میداشتند و چون شب میشد زندانبان برای ایشان دو قرص جوین و کوزه
آبی حاضر میساخت و حال آنکه ایشان بدینحوال بودی تا آنکه سنه کاملیه گذشت القصه از طول زمان
دلتنگ شدند و طفل صغیر برادر کبیر گفت که ای برادر زمان طولیت که در این زندان مقیم شده و نزدیکست
که عمرهای ما فانی شود و بدنهای ما بپوسد مصلحت آنست که هرگاه که شیخ زندانبان آید مکان و قرابت
ما را نسبت بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله اعلام کنیم تا شاید که در اطعمه و اشربه ما توسعه قرار دهد
برادر کلان گفت چنان باشد چون شب آمد شیخ زندانبان همان دو نان جوین و کوزه آب را
حاضر ساخت پس غلام صغیر قیام نموده گفت یا شیخ آیا تو حضرت محمد را می شناختی باشی گفت
چون نمی شناسم او را و حال آنکه او پیغمبر منست فرمود آیا جعفر طیار بن ابی طالب را می شناسی گفت چون
نتوانم بود که جعفر را نشناسم به رستی که خدای تعالی برای اثبات دو جناح کرده که با آنها در بهشت

بپرواز میکنند هر جا که خواهد فرمود که آیا بعلی ابن ابو طالب معرفت داشته باشی گفت چگونه نشناسم علی را
و حال آنکه او ابن عم برادر رسولست فرمود که ای شیخ ما از عترت پیغمبر تو محمدیم صلی الله علیه و آله و از
نسل اولاد مسلم بن عقیل بن ابی طالبیم که در دست تو باسیری گرفتار شده ایم چراست که از طعام
ما منع میکنی و آب خنک ما را نمی نوشانی و بدرستی که زندان را بر ما تنگ کرده و چه حالتست که بر ما این چنین
ما رحم نمیکنی و چراست که برای خاطر سید ما رسول الله صلی الله علیه و آله رعایت احوال ما نمیکنی شیخ
زندانبان چون این سخن ایشانرا استماع نمود گریه کرد گریه کردنی شدیدی و بدست و پای ایشان
افتاد و بوسه میداد و میگفت نفسی لنفسکما الفداء و روحی لروحکما الوقاء یا عترة النبی
المصطفی صلی الله علیه و آله بخدا که چنان نخواهم کرد که روز قیامت جد شما مصطفی صلی الله علیه و آله خصم من
باشد این در زندانست که در برابر مفتوح است پس هر راهی که میخواهید پیش گرفته روان شوید
القصه چون تاریکی شب در آمد دو قرص جوین و کوزهٔ آب که پیش ایشان آورده ایشان را براه
گردانید و گفت ای دو حبیب من باید که از روی احتیاط شب سایر باشید و بروز پنهان شوید
تا آنکه حضرت ایزد تعالی برای شما فرجی و فرجی مقرر گرداند پس آن دو طفل مظلوم از زندان برآمدند
اما پلید شود ندانستند که کجا روند تا بدر خانه رسیدند و عجوزی در آنجا واقف دیدند گفتند ای عجوز
ما دو طفل صغیریم و غریبیم راه گم کرده و در کار خود حیرانیم و فرو مانده ایم چه شود اگر درین ظلمت شب ما را
جای ضیافت کنی و چون صبح شود راه پیش گرفته بیک طرفی بدر رویم آن عجوز گفت ای حبیب من
شما چه کسانید بدرستی که مشام جانم از شما رایحهٔ که قوت روح روان بخشد میرسد و هرگز طیبی که از
بوی شما اطیب باشد نشنیده ام گفتند یا عجوز ما از عترت شجرهٔ نبوت و ریحان بوستان رسالتیم
از سجن عبید الله بن زیاد از ترس قتل گریخته ایم عجوز گفت ای نور دو دیده و ای دو نهال تازه رسیده
وای دو گلبن نورسته وای دو غنچه ناشکفته وای دو حبیب من مرا دامادیست بغایت ظالم و در واقعهٔ
کربلا با لشکر اعدا حاضر بوده ترسم از آنکه صبا دا اطلاع یافته شما را بقتل رساند گفتند در اول شب سیاه
چون بجای کمان پناهی نمی بریم ما را امشب پناهی ده هر گاه که صبح شود ملازم راه خواهیم شد پس ایشانرا

داخل

داخل منزل نموده طعامی بجهت ایشان ترتیب داد و ایشان اکل و شرب نمودند و چون عزم
خواب شدند برادر صغیر بکبیر گفت ای برادر چنان می بینم که از حیات مستعار همین شب باقی مانده بیا
بیا تا با همدیگر معانقه نمائیم و باستشمام رایحهٔ یکدیگر راحت یابیم پیش از آنکه مرگ ما را از هم جدا نماید
پس دست در گردن یکدیگر کرده خوابیدند اما چون پارهٔ از شب درگذشت داماد آن عجوز آمد و
حلقه بر در زد عجوز گفت من فلانم زن گفت درین اول شب باعث آمدن چیست که این وقت
آمدن تو نبود گفت و چگونه نیایم پیش از آنکه عقل از سرم بپرد شود و دل و زهره ام در درون
انشقاق پذیرد از تعب و مشقتی که امروز بمن روی داده و بلائی که بمن هجوم آورده ضعیفه گفت و چگونه بتو
چه رسیده است آن لعین گفت دو غلام صغیر از زندان عبید الله بن زیاد فرار نموده اند منادی
امیر در میان لشکر ندا در داد که هر که سر یکی از ایشان آرد هزار درم جایزه یابد و هر که
سر هر دو را آرد دو هزار درم عوض خواهد یافت و من امروز در طلب ایشان اسب و نفس خود را بتعب
انداختم و از ایشان نشان نیافتم آن فاجره گفت ای داماد بترس که در روز قیامت حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله با تو خصومت بکند آن ملعون گفت حرص دنیا بر من صعب آمده زن گفت و دنیا
که با او جهانی نبود چکار است آن نامرد گفت چنان می بینم که تو حمایت ایشان میکنی گویا از مطلب این در نزد
تو چیزی است حالیا برخیز امیر ترا میطلبد آن فاجره گفت امیر مرا چه میکند و حال آنکه من عجوزهٔ بیچاره ام
درین شب بحال خود گرفتارم عاقبت چند آنکه سماجت نمود که آن فقیره بیچاره در نگشود و برای وی اطعام
و اشربه حاضر ساخت و وی بعد از اکل و شرب خوابید و چون پاسی از شب گذشت آن ملعون
احساس نفس و همهمهٔ ایشان نمود از روی طغیان مشعل شمع افروخته بیجان در آمده و در خانهٔ تاریک
دست مالیده میگشت ناگاه دستش بر پهلوی طفل صغیر رسید و گفت این کیست طفل گفت تو کیستی گفت
من صاحب منزل اما شما باز گوئید که کیستید پس صغیر متوجه کبیر شده کبیر را بیدار کرد و گفت ای برادر ای
حبیب من برخیز که از آن چیز که حذر میکردیم بهمان گرفتار شدیم آن لعین گفت شما چه کسید گفتند ای
شیخ اگر با تو راست گوئیم ما را امان خواهی داد گفت نعم گفتند امانی که او را بخدا و رسول وی بسته

و درست کرده باشی و ذمتی و عهدی که با خدا و رسول وی ذکر کرده باشی گفتند آری محمد بن عبدالله مرسل علیه و آله
از جملهٔ شاهدان باشند گفت چنین باشد گفتند خدا بر آنچه گفتیم وکیل باشد و شاهد است گفت نعم گفتند ای شیخ
ما از عترت پیغمبر توایم حضرت محمد صلوات الله علیه و آله از زندان عبیدالله بن زیاد گریخته ایم پس از ظالم
ملعون یاد این گفت شما از مرگ گریخته اید ولیکن بمرگ را افتاده اید شکر آن خدا را که مرا نصرت و آن را بر
شما ظفر یافتم آنگاه برخواست کتفهای ایشان را بهم محکم بسته و آن دو غریب مظلوم آن شب را با شدت
تمام گذرانیدند و چون صبح طلوع کرد آن سید بن غلام سیاهی داشت که او را فلیح گفتندی پس او را گفت
که این دو پسر را بکنار آب فرات برده گردن ایشان را بزن و سر ایشان را بنزد من آر تا به پیش پسر زیاد
برده دو هزار درهم جایزه که وعده کرده از وی بازستانم القصه غلام شمشیر برداشته در پیش آن دو طفل
مظلوم افتاده روان شده و اندک راهی که رفتند یکی از ایشان گفت که ای غلام چه شباهت
تمام داری سواد تو بسواد بلال مؤذن حضرت رسول صلی الله علیه و آله غلام گفت شما کیست گفتند ما از عترت
پیغمبر توایم از حبس عبیدالله بن زیاد از ترس قتل فرار نموده ایم عجوز شما ما را ضیافت کرده مولای تو اراده
قتل ما دارد پس آن سیاه دست و پای ایشان افتاده تقبیل می نمود و میگفت نفسی لنفسکما الفداء
یا نور عینی رسول الله المصطفی لخدا که چنان نمیکنم که در روز قیامت حضرت صلی الله علیه
و آله با من خصومت کند این بگفت و شمشیر از دست برتاب کرده خود را در فرات انداخت و بآن طرف
آب عبور نمود آقای وی که چنین دید بر و فریاد برآورده گفت ای غلام بر من عاصی شدی غلام گفت ای
آقا ما دامی که تو بر خدا عاصی نبودی من مطیع تو بودم الحال که بر خدا عاصی شده در دنیا و آخرت از تو بیزارم
بیزارم پس آن سید بن پسر خود را طلبیده و گفت ای فرزند از حلال و حرام دنیا را برای تو جمع کرده ام
و در عالم هر که هست بر دنیا حریص است پس این دو کودک را بکنار آب فرات برده گردن بزن و سر ایشان
را بیار تا بنزد عبیدالله بن زیاد برده و از وی دو هزار درم جایزه ستانم پس آن پسر شمشیر گرفته پیش آن دو طفل
مظلوم روان شده و رفتند الا کم که یکی از آن شاهزاده ها گفت ای جوان مرا بر جوانی تو رحم می آید و
بر جوانی آتش دوزخ ترسانم گفت ای حبیب و نور دیده من شما چه کسید گفتند ما از عترت پیغمبر تو محمد صلی

قاله

الله علیه و آله به زوار آمده قتل ما دارد پسر چون این شنید بر قدم ایشان افتاده بوسه میداد و میگفت
غلام را بر زبان جاری میکرد عاقبت شمشیر را از دست بر کناری انداخته خود را باب فرات فرو
انداخت و عبور نمود پدرش ندا کرده گفت ای فرزند بر من عاصی شدی پسر گفت که چنانچه اطاعت خدا کنم و
بر تو عاصی شوم احسن است بر من از اینکه بر خدا عاصی شوم و مطیع تو گردم پس آن شیخ جاهل گفت بغیر از من کسی
متولی قتل شما نخواهد شد آنگه شمشیر گرفته پیش ایشان افتاده روان شد چون بکنار فرات رسید شمشیر از
نیام برکشید و چون نظر آن دو غریب مظلوم بر تیغ برهنه افتاد سیل آب سرشک از چشم حسرت ایشان روان شده
گفتند ای شیخ ما را مکش بلکه ما را به بازار برده بفروش و از قیمت ما منتفع شو اگر مطلب تو از برای زر است
و بریختن خون ما راضی مباش که در فردای قیامت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله خصم تو باشد آن ملعون گفت
نمیشود البته شما را میکشم و سر شما را به پیش عبیدالله زیاد میبرم و دو هزار درهم از وی جایزه میگیرم گفتند ای شیخ
آیا محافظت و رعایت قرابت ما نسبت بحضرت رسول صلواة الله علیه و آله نمیکنی گفت شما را نسبت با آنحضرت
قرابتی نیست گفتند ای مرد ما را زنده به پیش عبیدالله بن زیاد ببر تا هر چه که رای او تعلق گیرد
درباره ما حکم نماید گفت طمع بآن بنیز راضی نمیشود و نیز هر گاه که من شما را زنده ببرم بنزد پسر زیاد دیگران شما را از
شهر هوا داران بسیار هستند غلو نموده شما را از دست من خواهند گرفت و من از این نفع محروم خواهم
ماند و تقرب من در نزد او بخون شما خواهد بود گفتند ای شیخ بر طفولیت و صغر سن ما رحم کن آن ملعون
گفت هیچ رحمی نسبت بشما در دل من نیست آن دو طفل معصوم مظلوم گفتند اگر البته قتل ما جاری است پس ما را
چندان مهلت ده تا چند رکعت نماز بگذاریم گفت چند آنکه میخواهید نماز بگذارید اگر چنانچه نماز نفعی بروز گار شما بخشد
القصه آن دو طفل چهار رکعت نماز گذاردند بعد از آن چشم بطرف آسمان کرده گریستند و گفتند یا حی
یا حکیم یا احکم الحاکمین احکم بیننا و بینه بالحق پس گفتند چه اشد است غضب نسبت باهل بیت رسول صلوة
الله علیه و آله پس آن ملعون روسیاه دنیا و آخرت تقدیم نموده گردن آن طفل اکبر را زده سر او را در توبره
گذاشت اما چون آن طفل صغیر برادر کبیر خود را کشته دید فریاد و ناله و فغان برآورده خود را بخون برادر غلطانیده
میگفت وا اخاه وا قلة ناصراه وا طول احزناه وا غربتاه با این شکل و هیئت با خدا و رسول صلواة

الله علیه و آله ملاقات خواهم نمود آن ملعون گفت هر چه خواهی چنان که الحال ترا به برادرت ملحق میسازم پس
گردن آن طفل غریب مظلوم را نیز زده سر او را هم در توبره انداخته بدن ایشان را در آب فرات
انداخته سرهای ایشان را نزد عبید الله بن زیاد آورد در حالتی که وی بر سریر شوم خود نشسته بود آن دو
مظلوم معصوم را پیش وی برد ابن زیاد گفت در میان این توبره چیست گفت سر فرزندان دشمنان تو
پسران مسلم بن عقیل آنگاه روی و موی مشکبوی ایشان را گشود چون چشم ابن زیاد و حضار مجلس بر جمال
با کمال آن دو طفل معصوم مظلوم که چون خورشید و ماه میتافت افتاد بی اختیار گریه و ناله آمدند ابن زیاد
گفت ایشان را چرا کشتی گفت از برای طمع است و زر که تو وعده کرده آن ملعون با آن سنگدلی
از روی تاسف سه مرتبه برخاست و نشست بعد از آن گفت ویلک در کجا با ایشان ظفر یافتی گفت عجوزه
ضیافت ایشان کرده بود گفت ای ملعون چرا است که حق ضیافت ایشان را نداشتی و چرا ایشان را زنده
پیش من نیاوردی گفت ترسیدم که احدی ایشان را از من بستاند و قدرت وصول بتو نیابم آنگاه ابن زیاد
تا سرها را شسته حاضر نمودند و چون حاضران نظر کرد از حسن و جمال ایشان تعجب کرده گفت ویلک وقتی
که اراده قتل ایشان کردی چه گفتند ترا گفت گفتند یا شیخ ما را ببازار برده بفروش و از قیمت
ما منتفع شو و در روز قیامت از خصمی حضرت رسالت پناهی بیندیش و حذر کن گفت تو در
جواب ایشان چه گفتی گفت گفتم نه چاره نیست شما را میکشم و سرهای شما را به پیش عبید الله بن زیاد میبرم
و دو هزار درهم از او جایزه میستانم گفت دیگر چه گفتند گفت گفتند که ما را زنده به پیش عبید الله بن زیاد
ببر تا وی هر چه در باره ما خواهد حکم کند گفت پس تو چه گفتی گفت من گفتم مرا غیر این چاره نیست الا آنکه
بخون شما در نزد وی تقرب بجویم ابن زیاد گفت چرا زنده نیاوردی ایشان را تا جایزه ترا مضاعف
کرده چهار هزار درم میدادم گفت رایم قرار بدین داد که تقرب بخون ایشان جویم گفت پس از آن
چه چیز گفتند ترا گفت گفتند یا شیخ رعایت قرابت ما بکنی نسبت به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله گفت چه
گفتی گفت من گفتم شما را قرابتی نسبت بآن حضرت نیست گفت دیگر چه گفتند گفت گفتند یا شیخ بر صغر سن
و طفلی ما رحم کن گفتم هیچ رحمی نسبت بشما در دل من نیست گفت دیگر چه گفتند ترا گفت گفتند پس اگر قتل ما

ناچار است

ناچار است ما را واگذار تا چهار رکعت نماز گذاریم گفتم چندانکه خواهید نماز گذارید اگر نماز پروردگار
شما نفعی میدهد پس ایشان چهار رکعت نماز گذاردند گفت و در آخر نماز چه گفتند گفت طرف چشم
بسوی آسمان برداشته گفتند یا حی یا حکیم یا احکم الحاکمین احکم بیننا و بینه
بالحق عبید الله بن زیاد گفت بدرستی که احکم الحاکمین چنین حکم کرده ای فاسق پس مردی را
از اهل شام طلبیده و در کتاب منتخب مردی را که از دوستداران اهل البیت بود از زندانی
خود طلبیده گفت این ملعون را بگیر و بهمان موضعی که این دو طفل یتیم غریب را در آنجا کشته
ببر و گردنش را بزن و مگذار که خون وی بخون ایشان مخلوط گردد و تعجیل سر او را نیز
من آر سر این دو طفل را در آن موضعی که بدن ایشان را افکنده دفن نما پس آن شخص او را بر
داشته متوجه شد و می گفت بخدا قسم که اگر پسر زیاد جمیع سلطنت خود را بمن میداد
مقابل این عطیه نمیشد و هر قبیله که مرور میکرد آن نیز و سر او را مینمود و قصه آن ملعون را حکایت میکرد
اظهار اراده خود نسبت بوی میفرمود تا آنکه آن لعین بموضع مقتل شاهزادهای رسانید
پس بعذاب تمام اول هر دو چشم او را کنده بعد دو گوشش را قطع نمود و دستها و پاها
او را بریده و آنگاه او را بقتل رسانیده و سر آن مظلومان را به آب فرات انداخت از آنجا
که کرامات اهل بیت علیهم السلام بود ابدان ایشان بقدرت یزدان از آب بر آمده
متصل با سرها شد و باز به آب فرات فرو رفتند بعد از آن سر آن ملعون را به نیزه نصب
نموده اطفال تیر بران انداخته و بسنگ رجم مینمودند الا لعنة الله علی القوم
الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و صلی الله علی محمد
و آله الطیبین ابو مخنف در مقتل خود و سهل بن سعد روایت کرده که عبید الله
بن عفیف سر امام حسین علیه السلام را طلبیده بمشک و زعفران و کافور مطیب ساخت
و خولی ابن یزید اصبحی را با شمر ذی الجوشن را دعوت نموده با هزار سوار بر ایشان امیر گردانید
فرمود که سرهای شهدا را نیز در جمیع بلاد اشتهار نموده بطرف شام برند راقم این کتاب گوید

گر چون حدیث سهل در ذکر منازل طولی داشت ببعضی از آنها اختصار میشود ابو مخنف گوید که قوم مخالف
طی منازل مینمودند تا به سنجر نزول کردند و اهل سنجر و مشایخ و صبیان اجتماع نموده گفتند ای قوم آیا
این کفر است بعد از ایمان یا ضلالت است بعد از هدایت پس برانید تا با این لشکر قتال نمایم
القصه بیرون آمدند و در میان ایشان جنگ سختی در پیوست تا آنکه از اصحاب خولی هشتاد و شش
کس کشته شدند و از مردم سنجر شش نفر بقتل رسیدند ام کلثوم پرسید که این شهر چه نام
دارد گفتند سنجر گفت خدای تعالی آبهای آنها را شیرین گرداند و حرم ایشانرا مستور سازد و دست ظالمان
را از ایشان باز دارد و اگر آنکه دنیا پر شود از ظلم و جور درو نباید این شهر را الا عدل از آنجا کوچ کردند و
بجانب حمص نوشتند که ما را استقبال کنید که با ما سر امام حسین علیه السلام است چون آن ملعون بر مضمون
مکتوب مطلع شد فرمود تا بوقها نواختند و رایات برافراختند و علمها بر پا کردند پس بیرون رفته استقبال
ایشان نمودند و چون داخل حمص شدند سرهای شهدا را اشتهار فرمودند و اهل حمص بعد از اطلاع
بر رواز شهر ازدحام نموده ایشانرا سنگ باران کردند از قوم ملاعین چهل و شش تن بجهنم پیوستند و بطرف
دروازه شرقی متوجه شدند پس اهل شهر در بروی ایشان بسته گفتند ای قوم بعد از ایمان اختیار
کفر کرده اید و بعد از هدایت بضلالت افتاده اید و میخواهید که سر پسر دختر رسول خدا را علیهم السلام از شهر
ما بگذرانید بخدا قسم که این هرگز صورت نخواهد بست القصه از آنجا عدول کرده بصاحب بعلبک نوشتند
که ما را استقبال کنید که سر امام حسین علیه السلام با ما است آن ملعون فرمود تا بوقها نواختند علمها منتشر ساختند
و دست و پای تمام سویق و لشکر را باستقبال بردند ام کلثوم گفت نام این شهر چیست گفتند بعلبک گفت خدای
تعالی زراعات و غلات ایشانرا هلاک کند و هرگز اسعار ایشانرا رخیص نگرداند و دست ظالمانرا از
گریبان ایشان برندارد و اگر صد بار دنیا پر از خیر و عدل شده باشد درین بلاد ایشانرا الا ظلم و جور القصه
آن ملاعین آن شب شرب خمر کرده مست خوابیدند و علی الصباح ارتحال نموده بصومعه راهب نزول کردند
و چون شب در آمد سرها را داخل صومعه کردند و چون شب مردم ساکن شده بخواب رفتند از آن سر دی
می شنیدند مثل صدای دوی رعد و نور ساطع و ضیاء لامع و لایح از آن مشاهده کردند پس راهب

سر از صومعه خود بیرون برآورده نظر بسر آن سر و آن سرور کرده نوری دید عالی که از آن ساطع گردیده
و باطراف آسمان رسیده و در آسمان باز گشته دید ملاحظه نمود و فوج فوج ملائکه از آسمان نزول نمود و طی
میفرمایند و از جانب آسمان منادی میکند که السلام علیک یا ابا عبدالله الحسین پس راهب جزع بسیار
کرد و چون صبح طلوع کرد و قوم اراده کوچ کردند راهب سر از صومعه برآورده سر مبارک حضرت را از ایشان
گفت یا معشر الناس این سر و این لشکر کیست لشکریان اشاره بخولی کردند راهب گفت ای امیر این لشکر توئی
گفت بلی گفت این سر کیست خولی گفت این سر کسی است که بر یزید خروج کرده پس او را کشت
راهب گفت اسم وی چیست آن لعین از اظهار اسم حضرت ابا نموده اعلام وی نکرد راهب گفت بحق
معبودی که اسم او را بگوئی خولی او جواب نگفت راهب گفت بحق منزلتی که راست بگو که اسم او چیست باز جواب نداد
راهب گفت بحق اطاعت یزید که راست بگو گفت اسم او حسین و جدش محمد مصطفی و پدرش علی مرتضی
و برادرش حسن مجتبی است و مادرش فاطمه زهرا علیهم الصلوة والسلام راهب گفت هلاکت و خسارت باد
شما را بعد از آن گریست گریستن شدیدی و از روی تاسف و تحسر دست بر دست میزد و میگفت که اخبار
راست گفته اند در کتابهای خود خولی گفت که اخبار چه گفته اند گفت اخبار گفته اند که در این ماه نبی یا وصی نبی
شهید خواهد شد آنگه گفت وا عجباه از امتی که پسر دختر پیغمبر خود را کشته اند بعد از آن بخولی گفت که
ای فلان بیا تواند بود که این سر را ساعتی بمن واگذاری تا باز آنرا بتو سپارم گفت مرا در آن سبیلی نیست
و روی وی را نخواهم گشود الا در پیش امیر عبیدالله برده جایزه خواهم گرفت راهب گفت چند امید داری
که از وی حاصل شود گفت بگیر تا که قیمت آن ده هزار درهم باشد راهب گفت من آن مبلغ را بتو میدهم
سر را بمن بسپار باز بتو اعاده نمایم پس راهب ده هزار درهم بوی داده سر را از او گرفت و در صحن
دهان او بوسه میداد و میگریست و میگفت یا ابا عبدالله بخدا که بر من مشکل مینماید که اول [illegible]
تو شهید شدم با حضرت جدت از من سلام برسان و بگو که من شهادت میدهم این را که غیر
از خدای خدای نیست و آنکه محمد بنده او است و رسول او است و آنکه پدرت ولی وی و وصی رسول
خدا است بعد از آن سر امام را با ایشان داده گفت یا ویلکم فقد استحوذ علیکم الشیطان و بل شما را

بدرستی که غالب و متولی شده و است بر شما شیطان و اختیار دنیا بر آخرت نمودید آنگه ولان اصلاح ابلیست
و اعتبار بگفته وی نکرده نشستند که مال را تقسیم نمایند بقدر رتبه الحق جمیع آنها را دیدند که بجاره منقلب
گشته و بر هر یک نوشته که و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون خوالی گفت و یل شما را این کتاب را
پنهان دارید که بدرستی که این امریست بغایت فضیح و رسوا ابن طاوس در کتاب ملهوف از ابن لهیعه
روایت کرده که روزی طواف خانه کعبه میکردم که ناگاه مردی را دیدم که میگفت اللهم اغفر لی وان لم
فاعلاً منداوند ابیا مرز مرا اگرچه میدانم که نخواهی آمرزید من گفتم ای بنده خدا از خدا بترس و چنین مگوی
که بدرستی که اگر گناهت مثل قطرات باران و برگ درختان باشد بدرگاه و الهی انابت نموده استغفار
کنی مغفرت گناه خواهد فرمود زیرا که او غفور و رحیم است پس مرا گفت پیش آی تا از قصه خود ترا خبر
دهم پیش رفتم گفت بدانکه ما پنجاه نفر بودیم با کسانی که سر مبارک امام حسین علیه السلام را بشام میبردند
و از سفر عادت ما آن بود که گاه که شب میشد آن حضرت را صندوقی وضع نموده و در اطراف آن بشرب
خمر مشغول میشدیم شبی بنابر عادت اصحاب من شرب نمودند تا آنکه مست شدند و من باد آنها موافقت
نکردم و چون شب ظلمانی لباس سیاه در ماتم آن شاه در پوشید و از چشم ستارگان قطرات عبرات
فرو میچکید ناگاه صدای رعدی شنیدم که میخروشید و برقی دیدم که میدرخشید و درهای آسمانرا دیدم نظره
کردم که گشاده گردید آنگاه آدم و نوح و ابراهیم و اسمعیل و اسحق علیهم السلام نازل شدند و پیغمبر صلی
الله علیه و آله فرود آمد و جبرئیل علیه السلام و خلق کثیر از ملائکه در خدمت آنحضرت بودند پس جبرئیل بر سر
نعش حضرت رفته سر حضرت را از تابوت برآورده و بسینه خود ضم نموده تقبیل فرمود و همچنین جمیع
انبیا دست بدست هر یک بسینه خود ضم کرده بوسه میدادند ~~تا جبرئیل~~ انبیا و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله میگریست و انبیا صلوات الله علیهم آنحضرت را عزا میدادند پس جبرئیل گفت یا محمد بدرستی که حق
عزت جل جلاله مرا مامور ساخته بر آنکه مطیع تو باشم در باره امت تو اگر خواهی بجنبانم زمین
بر ایشان زلزله اندازم و عالی ایشانرا سافل آن و زیر ایشانرا از بر گردانم چنانکه با قوم لوط کردم حضرت رسول صلی
الله علیه و آله فرمودند ای جبرئیل بدرستی که ایشانرا با من در روز قیامت در دیوان الهی موقفی خواهد

یعنی

یعنی من نسبت بایشان عذاب دنیا را نمی خواهم بلکه با ایشان در روز قیامت بر حضور حضرت عزت
جلت عظمته مخاصمت خواهم کرد و دست از ایشان برنخواهم داشت تا منتقم حقیقی انتقام شما علی الدوام
از ایشان بکشد القصه ملائکه بطرف ما دوان آمدن که ما را بکشند من گفتم الامان الامان یا رسول الله فرمود
که اذهب لا غفر الله لک برو که خدا ترا نیامرزد راوی گوید که قوم ملاعین سر حضرت امام حسین علیه السلام
را و زنان و اسیران او را از رجال با خود میبردند و چون بدمشق نزدیک شدند ام کلثوم بشمر گفت که مرا
بتو حاجتیست آن ملعون گفت که چه حاجت داری فرمود حاجتم آنست که هرگاه ما را داخل بلد نمائی از
راهی ببری که قلیل النظر باشد و پیش رفته بر حاملان سرها بفرمای تا از میان سرها را بیرون برند و
دور کنند تا نظر مردم بجانب ما نیفتد و حال آنکه مشغول چنین مصیبتیم پس در جواب آن سیده رشیده آن کافر
عنید فرمود تا سرها را بر نیزها کرده و در مابین محامل از روی عناد و کفر سلوک فرمود تا آنکه ایشان از دروازه
دمشق داخل کرده بر در مسجد جامع در جائیکه اسیرانرا نگاه میداشتند واداشتند از بعضی فضلا که از محلات دمشق
بوده مرویست که کمر کوران وین امام حسین علیه السلام را در شام شهید نموده بکماه تمام خود را از جمیع اصحاب خود
پنهان داشت و در ان مدت بر اسم مصیبت مشغول بود و چون اصحاب بعد از تجسس او را یافتند از مخفی شدن
او علت پرسیدند فرمود که مگر نمی بینید که برما چه بلا نازل شده آنگه انشاد نمود فرمود که ه جاؤا برأسک
یا بن بنت محمد ه مترملا بدمائه ترمیلا ه آوردند سر ترا ای پسر دختر محمد صلواة الله و آله علیه و آله خود
بخون آلوده ه وکانما بک یا بن بنت محمد ه قتلوا بک جهاراً عامدین رسولا ه و گویا بکشتن ای پسر دختر
محمد کشتن همه ایشان از روی عمد رسول خدا را ه قتلوک عطشانا و لما یرقبوا ه فی قتلک التاویل والتنزیلا ه
کشتند ترا در حال تشنگی و هیچ ملاحظه نکردند در قتل تو تاویل و تنزیل قرآنی را ه و یکبرون بان قتلت
وانما قتلوا بک التکبیر والتهلیلا ه و تکبیر میگویند بانکه تو کشته شدی و جز این نیست که کشته اند بسبب تو تکبیر و
تهلیل را راوی گوید که در انموضع مردی پیر بحرم نزدیک حرم و عیال امام حسین علیه السلام آمده گفت
حمد و ثنا خدا را که شما را هلاک کرده کشت و بلاد را از رجال شما راحت داد و امیر المؤمنین یزید را بر شما
غالب گردانید حضرت امام زین العابدین صلواة الله علیه و آله فرمود که یا شیخ آیا قرآن خوانده بانی گفت

آری گفت این آیه را تلاوت نموده که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی گفت این آیه را
قراءت نموده ام فرمود که درین آیه قربائی که مذکور است مائیم و دیگر فرموده که ای شیخ آیا در سوره بنی اسرائیل
قراءت این آیت را وآت ذا القربی حقه کرده باشی ای شیخ گفت آری قراءت نموده ام
حضرت امام علیه السلام فرمود که خویشاوند رسول خدا که حضرت باری تعالی آنحضرت را بر ادای حق ایشان
مامور ساخته مائیم یا شیخ آیا این آیه را تلاوت کرده که حضرت عزت میفرماید که واعلموا انما غنمتم
من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی گفت بلی این آیه را نیز تلاوت کرده ام حضرت
فرمود که مائیم آن قربای خمس اشیا از آن ماست ای شیخ آیا آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
اهل البیت ویطهرکم تطهیرا را خوانده باشی شیخ گفت آری خوانده ام حضرت گفت ای شیخ مائیم
آن اهل بیتی که مخصوص گردانیده خدای تعالی ما را بآیه طهارت پس آن شیخ حیران و از گفته خود پشیمان
فرو مانده و گفت تالله انکم هم بخدا که شما باشید آنانی که در آیات مذکور شدند امام علیه السلام فرمود تالله
نحن هم بلا شک به راستی که بر آیینه مائیم آنانی که در آیات حضرت رحمن یاد ایشان نموده است و هیچ
شکی در آنها نیست پس آن شیخ گریست و عمامه خود را بر زمین زده سر سوی آسمان کرده گفت اللهم
انی ابرأ الیک من عدو آل محمد صلی الله علیه وآله من الجن والانس خداوندا براستی که من تبرا
میکنم بسوی تو از دشمنان آل محمد صلی الله علیه وآله از جن وانس بعد از آن گفت یا حضرت اگر من انابت
نمایم توبه من بدرجه قبول می افتد یا نه حضرت فرمود که بلی چنانچه توبه کنی خدای تعالی توبه ترا بپذیرد
با آنکه در درجات جنات رفیق ما و در مرافقت ما خواهی بود پس آن شیخ بشرایط انابت قیام نموده عاقبت خبر
آن شیخ به یزید بن معاویه رسید آن ملعون امر بقتل وی نموده او را بدرجه شهادت رسانید ابو مخنف در کتاب
ستره در مقتل خود از سهل بن سعد روایت کرده که در آن روزی که روس شهدا و اهل بیت عصمت و طهارت
وارد شام شدند و داخل میشدند حاضر بودم پس خود را بخدمت امام زین العابدین علی بن الحسین
صلوات الله علیه رسانیدم و گفتم ای مولای من مردی ام از شیعیان شما کاشکی من نیز از آن کس
میبودم که در پیش پدرت بشرف شهادت مشرف شدند حیف که از آن سعادت محروم شدم یا مولای ال

بامن

با من هزار دینار است هر خدمتی که بخاطر شریف میرسد این حقیر را در تحصیل آن ممنون منت خواهید فرمود که
چیزی از آن مبلغ بحامل سر مبارک داده از وی مسئلت نما که سر را پیش برد تا شاید که حرم از نظاره مردم
محفوظ شود فرمان بردم و بخدمتش باز آمدم و گفت یا سهل حشرک الله معنا یوم القیامة حشر کناد ترا خدای
تعالی با ما در روز قیامت بعد از آن حضرت امام انشا کرده فرمود شعر اقاد ذلیلا فی دمشق کانی
من الزنج عبد غاب عنه نصیره ۵ میکشند مرا از روی خواری در بلاد دمشق گویا بنده زنگی که من بنده ام
که غایب شده از دیار و هواداران ۵ وجدی رسول الله فی کل مشهد ۵ وشیخی امیر المؤمنین امیره ۵ و حال آنکه جد بزرگ
رسول خداست و در هر جا که هست و شیخم امیر المؤمنین است که امیر حضرت رسول است یعنی آنحضرت وزیر او بر او در آن
گردانیده است ۵ فیالیت امی لم تلدنی ۵ ولم یکن یرانی یزید فی البلاد اسیره ۵ پس کاشکی مادرم مرا نزاد
و نمی بود که ببیند یزید در بلاد اسیر خود و سهل گوید که در اثنا در حجره عالی دیدم که در وی زنان بودند و در میان آن زنان
عجوزه بود که از نهایت پیری قامت وی منحنی گشته پس آن ملعونه سنگی گرفته بطرف سر حضرت انداخت
من گفتم اللهم اهلک العجوزة ومن معها خداوندا هلاک کن عجوزه را باکسانی که با اوست هنوز کلامم بتمام
نرسیده بود که آن حجره فرود آمده آن زنان هلاک شدند و در تحت آن خلق بسیار بجهنم واصل گشتند
رضی الله عنهم و در منتخب ابن طاوس مرویست که بریده یزید پلید خرده آورد در وقتی که آن لعین مریض
بوده سر خود را بعصابه بسته و دست و پای خود را در طشتی باب گرم گذاشته و طبیبی در نزد وی بمعالجه مشغول
گشته بود و جماعتی از بنی امیه در نزد وی از هر جا سخن رانده او را مشغول میداشتند پس چون نظر یزید
بر سر مبارک افتاد و مرا او را گفت اقر الله عینک یوم یری سر الحسین روشن گرداند خدا چشم ترا بوارد شدن
سر حسین آن لعین از روی غضب بوی نظر کرده گفت لا اقر الله عینک روشن نگرداند خدا چشم ترا از آن
بطبیب گفت که زود باش در معالجه تعجیل کن طبیب آنچه اراده داشت عمل آورده بیرون رفت پس آن ملعون مکتوب
عبیدالله بن زیاد را گرفت مطالعه کرد و چون مکتوب را بآخر رسانید انامل خود را بدندان گزید تا آنکه نزدیک
بر آن شد که آنها را قطع نماید بعد از آن گفت انا لله وانا الیه راجعون پس مکتوب را بجعفر داد
اطلاع یافت بر مضمون آن بعضی را گفت که هذا ما کسبت ایدیکم نگذشت الا ساعتی که رایات

مدبران اقبال نموده و در عقب آنها تکبیر میگفتند و از هاتفی شنیدند که میگفت شعر جاؤا براسک یا بن بنت محمد
مترملا بدمائک ترمیلا ٭ ویکبرون بان قتلت وانما ٭ قتلوا بک التکبیر والتهلیلا ٭ القصه سبایا و روس را
داخل کرده در باب ساعات سه ساعت توقف نموده انتظار اذن یزید می بردند که در آن اثنا مروان
بن الحکم برآمد و چون نظرش بسر مبارک حضرت امام افتاد و از روی سرور و شادی در آن نگاه
میکرد و بعد از آن برادرش عبدالرحمن بیرون آمد و چون بسر آن سرور نگاه کرد بسیار گریست و به برادرش
گفت که یقین دانسته باشش که شما از جده وی محمد محجوب شدید و از شفاعت وی بی بهره ماندید و بخدا قسم
که بعد از این من از شما مفارقت کرده در هیچ کاری با شما اتفاق نخواهم کرد پس بحضرت خطاب کرده
گفت عزیز علی یا اباعبدالله ما نزل بک و چند بیت انشاء نمود که از آنجمله یک بیت اینست شعر بنی امیه
امسی نسلها عدد الحصی ٭ و بنت رسول الله لیس لها نسل ٭ پس آن لعین فرمود تا سر امام حسین علیه السلام را حاضر
نموده در طشت طلا آنرا وضع کرده و با قضیبی که در دست داشت بر لب و دندان مبارک آن حضرت اشاره
کرده میگفت که لک الله یا حسین لقد کنت حسن الضحکات خدا بر تو رحمت کناد ای حسین به درستی که بودی
خوش خنده و نیکو تبسم بعد از آن با امام زین العابدین نگاه کرده گفت که جدت نسبت بمن قطع رحم کرد
و بجهیل حق من نمود و در سلطنت من منازعه کرد خدای نیز با وی کرد آنچه را دیدی پس امام [illegible] علی
بن الحسین در جواب آن لعین فرمود که ما اصاب من مصیبة فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب
من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر یزید به پسرش خالد گفت که جواب علی بن الحسین را باز گو خالد ندانست
که چه باید گفت یزید گفت که بگو در جواب وی که ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر
که میرسد شما را از مصیبت پس بسبب کسبهای شماست عفو مینماید از کثیر آنگه علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود
الله یتوفی الانفس حین موتها الله تقادیر وفات مقرر نماید نفسها را و هنگام مردن بعد از آن یزید لعین ساکت
شد ابن طاوس آورده که در آن وقتی که اطفال و بقیه اهل بیت شاه شهدا را بمجلس یزید لعنه الله
داخل نمودند در حالتی که کتفهای ایشان مقرون هم بریسمان بسته بودند پس در پیش آن ملعون ایشانرا
وا داشتند حضرت امام زین العابدین مر آن ملعون را گفت که ترا بخدای قسم میدهم ای یزید که ظن تو

بحضرت رسول

بحضرت رسول صلوات الله علیه و آله چه خواهد بود اگر ما را باین صفت و درین حالت ببیند آن ملعون متفکر شده فرمود
تا ریسمان ایشانرا قطع نمودند بعد از آن سر آنحضرت را در پیش آن لعین وضع کردند و عورات در پس وی
نشستند تا بایشان نظر نکنند و در تفسیر علی بن ابراهیم در آیه کریمه مجیده ما اصاب من مصیبة فی الارض
و لا فی انفسکم الا فی کتاب الآیه از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که در وقتی که سر امام حسین
بن علی علیهما السلام و علی بن الحسین علیهما السلام و دختران امیرالمؤمنین علیه السلام را داخل مجلس یزید علیه اللعنه
نمودند و در آن حال علی بن الحسین علیهما السلام مقید و مغلول بود پس یزید لعین گفت یا علی بن الحسین
الحمد لله الذی قتل اباک چه آن خدا را که کشت پدر ترا حضرت امام علیه السلام فرمود که لعن الله من
قتل ابی لعنت کند خدای کسی را که کشت پدر مرا القصه آن ملعون بغضب آمده فرمود که گردنش
را بزنید پس شاهزاده فرمود که هرگاه که مرا بکشی دختران حضرت رسول صلی الله علیه و آله را بشهر
که خواهد رسانید و حال آنکه ایشان بغیر از من محرمی ندارند آن لعین گفت که تو ایشانرا بشهر ایشان رجوع خواهی داد
فرمود بعد از آن سوهانی طلبیده غل و جامعه را بدست خود از گردن آن حضرت بسوهان بر داشت
و گفت یا علی بن الحسین میدانی که از این که خود مرتکب این عمل شدم چه اراده دارم حضرت فرمود بلی اراده ات
آنست که بغیر از تو احدی را بر من منتی نباشد آن ملعون گفت بخدا قسم که اراده همین بود بعد از آن یزید
علیه اللعنه گفت یا علی بن الحسین ما اصاب من مصیبة فبما کسبت ایدیکم حضرت امام علیه السلام فرمود
که کلا این آیه در باره ما نازل نشده و بجز این نیست که در شان ما این آیه نازل شده است که ما اصاب
من مصیبة فیما کسبت فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها
نرسید بر زمین مصیبتی مثل قحطی باران و قلت نبات و نقصان ثمرات و نه در نفسهای شما از مرضها
و جراحتها و مردن اولاد الا آنکه ثابت است در کتاب در لوح محفوظ پیش از آنکه خلق کنیم ما آن نفسها را به درستی
که اثبات با کثرتش بر خدا آسان است پس ما شیم آنکسانی که بر فوت شده محزون نمیشویم و بر آنچه
بما رسد شاد نمیگردیم و هم در این کتاب در تفسیر کریمه لکی لا تاسوا علی ما فاتکم از حضرت امام علی
نقی علیه السلام منقولست که وی از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود که مردی

از پدرم از معنی این آیه پرسیدم آن حضرت فرمود که این آیه در بارهٔ ابی بکر و اصحاب وی نازل شده تا
یکی مقدم است و دیگری مؤخر لکیلا تأسوا علی ما فاتکم محزون مشوید برای چیزی که فوت شده از شما از
چیزی که مخصوص علی بن ابی طالب علیه السلام است و لا تفرحوا بما آتاکم و شاد مشوید بآن چیزی که رو داده است
شما از فتنه که عارض شده بر شما از بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس آنمرد گفت که شهادت
میدهم که شما شدید صاحبان حکمی که اختلاف نیست در آن بعد از آن برخاسته بیرون رفت که دیگر او را
ندیدم و نیز از صادق آل محمد علیهم السلام منقولست که در تفسیر کریمهٔ ما اصاب من مصیبة فی الارض و لا
فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها فرمود که صدق الله و بلغت رسله خدا راست گفت
و رسانیدند پیغمبران وی و کتابت او در آسمان است که تعلیم کرد آنحضرت را تا آن کتاب و کتابت وی
در زمین اعلام ماست و در شب قدر و غیر آن ان ذلک علی الله یسیر صدوق قدس سره در امالی
خود آورده که چون اهل بیت مظلوم را بمجلس یزید لعنه الله داخل کردند زنان آل یزید و دختران
معویه و اهل بیت وی بگریه و نوحه و شیون در آمدند و اقامت ماتم نمودند ابو مخنف از سهل روایت
کرده که شنیدم که هند دختر ... انصاری که زن یزید بود نقاب بر روی افکنده و یا ... خود را
از پس در و پرده گفت که ای یزید در نزد تو کسی هست گفت آری گفت بفرما تا بیرون روند یزید
فرمود تا همه بیرون رفتند بعد از آن گفت داخل شو انصاریه داخل شده سر امام حسین علیه السلام را در پیش
یزید علیه اللعنه دید گفت ای یزید این سر از کیست گفت این سر حسین است که مادرش فاطمه زهراست
آن ضعیفه متکفل است بر فاطمه زهرا علیها السلام که سر فرزندش حسین علیه السلام در پیش تو ضایع
خانه بخدا قسم که مستحق و مستوجب لعنت از جانب جناب عزة و امت حضرت رسالت تا روز قیامت
گردیدی بخدا که دیگر نه تو شوهر من و نه من زن تو خواهم بود و یزید لعین گفت ترا با فاطمه چه نسبت است
گفت جوان ای یزید بدرستی که فاطمه و پدرش و شوهرش علیهم السلام ما را بوی حق ... نمودند و
لباس ایمان در ما پوشانیدند وای بر تو ای یزید با کدام روی با حضرت محمد مصطفی و پدرش علی مرتضی
علیه السلام ملاقات خواهی کرد یزید علیه اللعنه گفت ای هند این گفت و گوی را واگذار بخدا که من او را

نکشتم

نکشتم لیکن فرموده ام پس هند از نزد وی گریان و نالان بیرون رفت بعد از آن شمر داخل شده اشارت
نمود که املأ رکابی فضة و ذهبا فقد قتلت السید المحجبا پر کن رکاب مرا از نقره و طلا بدرستی
که کشته سید پاک و پاکیزه را قتلت خیر الناس اما و ابا و خیرهم حسبا و علی نسبا کشته ام بهترین
مردم را از جهت مادر و بهترین ایشان را از روی جد و عالی ترین ایشان را از روی نسب پس آن لعین
از روی غضب در روی نگریست و گفت پر میکنم رکاب ترا از آتش و هیزم هرگاه دانستی
که او بهترین ناس است از روی مادر و پدر و جد چرا کشتی او را گفت از برای طمع جایزه گفت جایزه
نیست در نزد من و امر بکشتن او نمود جمعی از حضار مجلس التماس نمودند دست از وی برداشت پس
آن لعین از نزد آن ملعون بیرون رفته فرار نمود خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین شیخ فخر الدین
این طرح آورده که چون اهل حرم داخل مجلس یزید لعنه الله شدند آن ملعون از هر یک سؤال مینمود
وی پرسید که آن کیست و این کدام است در میان ایشان مخدره بود که روی خود را با آستین خود پوشیده
بود آن لعین گفت این کیست گفتند این سکینه است دختر امام حسین علیه السلام متوجه وی شده گفت تو سکینه
شاهزاده ای شاهزاده سکینه از استماع کلام آن ملعون گریست یزید گفت چه چیز باعث گریه تو شد سکینه گفت چگونه
نگرید کسی که با این مصیبت عظمی ستری نداشته باشد که روی خود را از تو و از حاضران تو بپوشد پس
آن لعین گریان شد و گفت لعن الله عبید بن زیاد که چه سنگدل بوده است نسبت بآل رسول
صلوات الله علیه و آله پس از آن بسکینه گفت که با عورات مراجعت نمای تا هر چه رای تو من باشد در بارهٔ
شما امر نمایم ابن طاوس در کتاب ملهوف بعد از ذکر نقل امام زین العابدین علیه السلام با یزید لعین
آورده که چون زینب سر امام حسین علیه السلام را دید دست زده گریبان خود را چاک زد و آن غمگین با
صوت حزین از دل مجروح و سینهٔ مجروح برای آن مظلوم مذبوح ندبه و نوحه بر آورده میگفت یا حسیناه
یا حبیب رسول الله یا ابن مکة و منی یا ابن فاطمة الزهراء سیدة النساء یا ابن بنت المصطفی فرمود
که بخدا قسم که جمیع حضار مجلس را بگریه در آورد و یزید ملعون از بی ... ساکت بود و بعد از آن زنی از
بنی هاشم که در خانهٔ یزید بود بفغان آمد و ناله در آمد و ندا میکرد و میگفت یا حبیباه یا سید

اهل بیت را باین محلاه یا ربیع الاشل والعتبا فی با قبل اولاد الاغنیاء بنوعی بنالیدند که هر که ناله او را
می‌شنیدند با اختیار می‌گریست ابن طریح آورده که چون اسیران اهل بیت را بعرض یزید رسانیدند
زینب گفت ای یزید در قتل حسین علیه السلام از حضرت حق سبحانه و تعالی نترسیدی و آن عمل ترا کافی نبود
تا آنکه حرم حضرت رسول را از عراق تا بشام آوردی و آن بیحرمتی ترا بس نبود تا آنکه ایشان را از بالای
شتران سوار کرده از شهری بشهری تشهیر نمودی یزید علیه اللعنه گفت بدرستی که برادرت حسین علیه السلام گفته
که من بهترم از یزید و پدرم بهتر است از پدر وی و مادرم بهتر است از مادر وی و جدم بهتر است از جد وی
بدرستی که بعضی را راست گفت و در بعضی لحن نمود اما جدش رسول خدا است که بهترین خلایق است و اما مادرش
نیکوتر است از مادر من اما آنکه پدرش از پدر من افضل است این چگونه تواند بود و حال آنکه حاکم نموده پدرش
با پدر من بعد از آن قرائت کرد که قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء
و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر یعنی ای خداوندی که مالک ملکی میدهی ملک را
بهر که میخواهی و نزع میکنی ملک را از هر که میخواهی و عزیز میگردانی آنرا که میخواهی و خوار میگردانی هر کرا
که میخواهی و در دست تست خیر بدرستی که تو بر همه چیز قادری زینب تلاوت نمود ولا تحسبن الذین
قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله و میندار آنکسانی
را که کشته شدند در راه خدا مردگان بلکه ایشان زندگانند در نزد پروردگار خود مرزوق میشوند در حالتی
که شاد و فرحناک شدند بآن چیزی که داده است بدیشان خدا از فضل خود بعد از آن گفت ای یزید حسین را
بغیر از تو کسی نکشت و اگر تو نمیبودی پسر مرجانه اقل و اذل از آن بود که تواند مرتکب این امر شود آیا از
وی از خدا نترسیدی و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق وی و برادر وی گفته است الحسن والحسین
سیدا شباب اهل الجنة اگر گوئی که نه چنین است دروغ گفته باشی و اگر گوئی آری حق است بدرستی که
با نفس خود لجاجت کرده باشی یزید گفت ذریة بعضها من بعض و در کار خود حیران و خجل فرو ماند چون
هم از نفی و کراهی خود منزجر شده بقضیبی که در دست داشت اشاره بثنایای حضرت امام علیه السلام
مینمود و در کتاب ماتوف مذکور است که آنلعین چوب خیزران طلبیده اشاره بلب و دندان حضرت

میکرد و بر زبان اسلمی متوجه شده گفت و یحک یا یزید آیا بچوب کاوش دندان حسین بن فاطمه علیها السلام
میکنی بخدا شهادت میدهم که هر آینه دیده ام حضرت رسول صلی الله علیه و آله که بر ثنایای وی و ثنایای برادرش
امام حسن علیه السلام بوسه میداد و میگفت که شما دو سید جوانان اهل جنتید فقتل الله قاتلکما خدا
لعنت کند قاتل شما را و اعد لهم جهنم و ساءت مصیرا و مهیا کند برای قاتل شما جهنم را و بد جهیر
مرجع است جهنم راوی گوید پس یزید آنلعین بغضب درآمده باخراج وی امر نمود بعد از آن بابیات
که بعضی هم صاحب آنلعین گفته بود متمثل شده اند شعر لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل
لاهلوا واستهلوا فرحا ثم قالوا یا یزید لا تشل پس زینب بنت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه قیام نموده
خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت ادا نمود که بعد حمد الهی و منقبت حضرت رسالت پناهی مشتمل بود بر بعضی
مناقب اهل بیت و بر مظلوم و مغصوب بودن ایشان صلوات الله علیهم و مطاعن و افعال ذمیمه بنی
امیه و بر ظلم و ستم ظالمان لعنهم الله و چون خطبه طویل بود در ذکر آن اهمال نمود و صدوق قدس سره
از ابی خود از سکینه روایت کرده که گفت بخدا قسم که هرگز سنگدلی تر از یزید ندیدم و هیچ کافری
و مشرکی که شر بیشتر از او باشد ندیدم دیدم که بود آنلعین متوجه شده و بسر حضرت نگاه میکرد و میگفت
شعر لیت اشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الاسل تا آخر ابیات ابو مخنف در مقتل خود آورده
که جاریه از قصر یزید برآمده دید که آنلعین بغضب کاوش ثنایای شاه مظلومان مینماید پس بآواز بلند گفت
که خدا دستهای ترا و پاهای ترا قطع کند ای یزید دندانی که میکنی دیدم که رسول صلوات الله علیه و آله تقبیل مینمود
بچوب اشاره بدان میکنی آنلعین گفت قطع الله راسک دست بریده شود این چه قسم گفتگوست گفت یا یزید
ای یزید که من الحال در میان خواب و بیداری بودم که درهای آسمان را گشاده دیدم و نردبانی از نور
کردم که از آسمان بر زمین نازل شده و دو غلام که لباس سبز در بر کرده از نردبان نزول کردند و حظ
نمودم و در دور ایشان طبقی از زبرجد جنت مبسوط دیدم که نور آن از مشرق بمغرب رسیده ناگاه مردی
دیدم مربع القامة و مدور الهامة سبک تمام نزول نموده بر آن بساط قرار گرفت و ندا کرد که ای پدرم آدم
نازل شو پس مردی درّی اللون بلند قدی هبوط فرمود بعد از آن ندا کرد که ای پدرم ابراهیم فرود آی

پس نازل شد دیگر گفت که ای برادرم اسمعیل نزول فرما او نیز فرود آمد دیگر گفت که ای برادرم موسی
هبوط نما موسی نیز هبوط نمود باز ندا در داد که ای برادرم عیسی نازل شو او نیز نازل شد بعد از آن زنی
دیدم گشاده موی که ندا کرد که ای مادرم حوا فرود آئی پس او فرود آمد دیگر فریاد برآورد که ای خواهرم
هاجر نازل شو او نیز نازل شد بعد از آن گفت ای خواهرم مریم هبوط نما او نیز فرود آمد پس ندا کرد که ای
مادرم خدیجه فرود آئی پس او هم فرود آمد ناگاه هاتفی آواز داد که این فاطمه زهرا است بنت محمد المصطفی
و زوجه علی مرتضی است و مادر سید الشهدا علیه الصلوة والسلام بعد از آن آن سیده فریاد برآورد که ای پدر
نمی بینی که امت تو با فرزندت حسین علیه السلام چه صنعت کرده اند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
گریست و گفت ای پدرم آدم نمی بینی که طاغیان و ظالمان بفرزندم چه ظلم و ستم کرده اند چون آدم
این شنید گریست و گفت ای ... حضار مجلس همه گریستند و گریه بر ملائکه افتاد و گشتند خلیل رسل ... حسین
آنچنان گریست که از سوز آن ملائک هفت آسمان گریست بعد از آن سی هزار مرد دیدم که روی ایشان
محاسن نداشت بغیر از وی و در دست او علمی بود سبز و در دست ایشان حربها بود و از آتش ایشان
میگفتند بگیرید صاحب دار را و آتش در دار زنید و بر آن محله ترا دیدم ای یزید که از دار برآمده فریاد
میکردی که انشار انشار این الفضل من آنشار پس آن ملعون گفت این چه کلامست اراده داری که مرا در نزد
اهل مملکت خود ضایع کنی آنگه فرمود تا گردن آن ضعیفه صادقه را زدند رحمة الله علیها این طریق ...
آورده که سکینه دختر شاه شهدا علیه التحیة والثنا گفت که ای یزید شب گذشته واقعه دیدم اگر آنکه شنیدن
خواهی بتو نقل نمایم یزید گفت ای سکینه آنچه دیده بیان نما گفت شب گذشته گریه بسیاری کرده
و از کثرت گریه فرو ماندم بعد از آنکه نماز خود را گذارده بدعوات دعوت الهی نمودم و همچنین بیدار
می بودم تا آنکه خوابم در ربود ناگاه درهای آسمان را گشاده دیدم و نوری از آسمان بسوی
زمین ساطع و نازل دیدم در آن حال وصف از قصور جنت دیده روضه سبز و خرم ملاحظه کردم و در آن
روضه قصری بود و پنج تن از ... داخل آن قصر شدند و در نزد ایشان خادمی بود که گفتم ای وصیف
مرا خبرده که این قصر از آن کیست گفت از آن پدرت حسین علیه السلام است که خدای تعالی بثواب صبوری عطا

تمام گفتم

نموده است گفتم این مشایخ چه کسانند گفت اما اولین آدم ابوالبشر است و اما دومین نوح نبی الله است
و اما سیمین ابراهیم خلیل الرحمن است و چهارمین موسی کلیم است گفتم مجلن کیست که او را می بینم که محاسن
نورانی خود گرفته در میان ایشان بنهایت گریان و حزین است گفت ای سکینه او را نمی شناسی
او جدت محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله گفتم ایشان اراده کجا دارند گفت بزیارت پدرت امام حسین
میروند پس گفتم بخدا که خود را بجدم برسانم و از آنچه بر ما جاری شده او را خبر دهم لاجرم سبقت گرفت
و نتوانستم بوی رسید پس در آن حال متفکر شدم که ناگاه جدم علی ابن ابیطالب علیه السلام را ... نمودم
که در دست شمشیری گرفته واقف است پس فریاد برآوردم که یا جداه بخدا که فرزندانت را بعد از تو
کشتند آنحضرت گریست مرا بسینه خود ضم نمود و گفت یا بنیة صبرا فان الله المستعان بعد از آن ...
گذشت ندانستم که قصد کجا نموده و من متعجب گشته فرو ماندم که چرا نشنیدم و همچنین میبودم که ناگاه از بالای
آسمان ندا دیدم که گشوده شد و ملائکه بزیارت پدرم نزول و صعود مینمودند و نیز دیدم ... چون آن شنید
طپانچه بر روی خود زده گریست و گفت مرا گشتند حسین بیکار بود در روایت دیگر آمده که
سکینه گفت بعد از آن مردی دری اللون و قمری الوجهی حزین القلبی دیدم و وصف را گفتم که این
کیست گفت جد تو رسول خدا است صلی الله علیه و آله نزدیک آنحضرت شدم و گفتم یا جداه فقلت والله رجالنا
کشته شد بخدا مردان ما و سفکت والله دمائنا و ریخته شد بخدا خونهای ما و هتکت والله حریمنا
پاره شد بخدا حرمت ما و بر شتران از بابت اسیران حمل نموده بسوی یزید بردند پس مرا گرفته بسینه خود
منضم ساخت با آدم و نوح و ابراهیم و موسی متوجه شد و گفت آیا نمی بینید که امت بعد از من با فرزندان
دلبندم چها کردند و چون وصف ... آنحضرت را دید گفت ای سکینه صوت خود را ... کن
و زاری خود را نگاه دار بدرستی که رسول صلوات الله علیه و آله را گریانیدی بعد از آن از دستم گرفته داخل
قصر نمود دیدم که در آن قصر پنج تن از زنان بودند که خدای تعالی خلقت ایشان اعظم کرده بود و نور جمال
ایشان را افزوده اما در میان ایشان زنی عظیم الخلقه بود که لباس سیاه در بر کرده و موی خود را پریشان
ساخته و پیراهنی بخون آلوده در دست داشت و هر گاه که وی قیام مینمود ایشان نیز قیام با وی بر
میخاستند

١٠٤

رسید و آن سر را در آن حال خطاب با سر حضرت کرده گفت یا ابا عبد الله در نزد پروردگار خود برای من
شهادت ده که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و ان علیا
ولی الله و وصی رسوله صلی الله علیه و آله پس آن لعین از کلام وی بغضب آمده او را بسیاری زده بزور
آورد وی گفت ای یزید اگر خواهی مرا بزن و اگر خواهی مزن که امشب که حضرت رسول صلوات الله
علیه و آله ایستاده و در دوشش پیراهنی از نور و تاجی از طلا میغفر مانند که بجنب تیغ ... و تو این پیراهن جای تو ...
الا آنکه روحت از دنیا مفارقت نماید پس رجعت در جنت با اولاد من بکوار من خواهد بود عاقبت ... اند
الا اندکی که بکوار ابن یزید پیوست و حضرت بچون روح او را بجنت تعجیل فرمود رضی الله عنه ابن بابویه
قمی رحمة الله در کتاب امالی خود از فاطمه بنت امام حسین علیه السلام روایت کرده که چون در مجلس یزید لعنه الله
قرار گرفتیم اول مرتبه برای ما رقت کرد و الطاف نمود و آنگاه مرد احمری از اهل شام بر پای خاسته گفت
یا امیر این جاریه را ... بمن ببخش من رقت کردم و ترسیدم و گمان بردم که مگر اجابت خواهد نمود پس ... من خواهرم
که از من فاضلتر بود و عاقلتر گرفتم خواهرم گفت کذبت والله و لعنت دروغ گفتی بخدا و ملعون شدی نه تو را
و نه این جرات و نه او را نه یزید لعنه الله بغضب آمده گفت ملکه تو دروغ گفتی بخدا که اگر خواسته باشم
میکنم آن سیده گفت بخدای که نمیتوانی کرد مگر آنکه از ملت و دین ما بیرون رفته داخل آیین غیر ما شوی
پس غضب آن ملعون افزود و گفت که مرا بضلالت نسبت میدهی جز این نیست که از دین بیرون رفته بود
پدرت و برادرت آن دختر خاتون قیامت گفت همین قول تو نشد بدین ... که بدین خدا و دین
برادر و جدم هدایت یافته بودی تو و جد پدر تو فرمود که بیا آن لعین حیا کرده ساکت شد و شامی قول
خود را باز گفت یزید گفت که دور شو که خدا ترا بلا دهد ابن طاوس آورده که یزید علیه اللعنة و العذاب الشدید
با اهل شام مشورت کرد که با این اسیران اهل بیت چه باید کرد و نعمان بن بشیر گفت که تأمل کن
و ببین که حضرت رسالت با اهل بیت چه صنعت کرده چنانکه در آن وقت مردی از اهل شام بفاطمه
دختر شاه شهیدان نظر کرده گفت این جاریه را بمن بخش فاطمه بعمه خود گفت یا عمتاه یتیم شدم و اسیر شدم
کر حالیا میخواهند که مرا خادم خود نمایند زینب گفت لا و الله و لا کرامة لهذا الفاسق شامی گفت این

و هر زمانی که فقع و میغفر می بود ایشان نیز می نشستند پس خادم را گفتم که آن زنان کیستی که خدای تعالی خلقت
عظیم گردانیده چه کس باشند گفت ای سکینه این یک حوا ام البشر و آن دیگری مریم بنت عمران است
و این خدیجه دختر خویلد و این یک هاجر ساره است و این که در دست بر آن ملطخ بخون و آرد که هرگاه
برخیزد ایشان با وی برخیزند و هر زمان که می نشیند ایشان نیز می نشینند جده تو فاطمه زهرا است علیها السلام
من خود را بوی رسانیده گفتم یا جده بخدا قسم که پدرم کشته گشت و در این صغر من یتیم مانده ام پس مرا ...
خود ضم نموده گریست گریستن شدیدی و بر خاتون سرا پرده عصمت گریه افتاد و گفتند یا فاطمه در روز
فصل قضا در میان تو و یزید خدا حکم کند پس یزید اقبال بقول او نکرده اعراض نمود و سیعلم الذین
ظلموا ای منقلب ینقلبون قتلهم ای ظلما فویل لامکم سیصلون نارا حرها یتوقد سفکتم دماء حرم الله سفکها
و حرمتها القرآن ثم محمد و انی لابکی و اصواتی علی ابی علی خیر من بعد النبی رسوله مع ... مهل ... مکتف
علی حرمتی فرات لیس لحیده ابن ... آورده که در آن وقت جاثلیق نصاری داخل مجلس یزید
و او شیخی بود کبیر عصای در دست پس چون نظرش بر سر سروران دین امام حسین علیه السلام افتاد
به یزید گفت یا امام این سر کیست آن لعین گفت این سر امام حسین است گفت بچه گناه مستوجب قتل
شده گفت اهل عراق بر وی نامها نوشتند و او را آگاه داشتند که او را خلافت نصب نمایند پس عامل
من عبید الله بن زیاد او را بقتل رسانیده جاثلیق گفت که چه کس و کدام یک بمنصب خلافت از وی
احق و سزاوارتر است و حال آنکه او پسر دختر پیغمبر شماست بعد از آن گفت ای یزید آگاه
هستی که من همان ساعت در بیعه خوابیده بودم ناگاه غلامی دیدم که گویا آفتاب از نور روی
او طلوع کرده و از طلعتش آب ملاحت میچکید از آسمان نازل شد و با او خلق بسیار بودند پس بعضی
از ایشان را گفتم که این شخص کیست گفتند محمد مصطفی است صلی الله علیه و آله و این جماعت که در اطراف وی
ملائکة الله اند که آنحضرت در برای فرزندش حسین علیه السلام عزا میپوشند القصه به یزید گفت این
از پیش بردار و الا خدای تعالی ترا هلاک میکند آن ملعون گفت ... بخوات آشفته نمود مرا ... میدهی
بخدا که هرآینه ترا بقتل و ظهر اخرت خواهم زد پس بتازیانه آن پیر ضعیف را چندان زد که الم بسیاری بو

ابم

این جاریه کیست یزید گفت این فاطمه است دختر حسین علیه السلام و این زینب است دختر علی ابن ابی طالب
علیه السلام شامی گفت لعنک الله یا یزید خدای ترا لعنت کند ای یزید عترت پیغمبر خود را میکشی و ذریت او را
اسیر میکنی بخدا که تصور من آنکه ایشان اسیر روم‌اند یزید علیه اللعنه هم آن سگ را عقوبت گفت والله که ترا نیز
بایشان ملحق سازم بعد از آن امر نمود تا گردن او را زدند بعد از آن خطیب را طلبیده فرمود تا بمنبر صعود
نموده حسین علیه السلام و پدر او را صلوات الله علیهما را ناسزا گوید پس آن ملعون بمنبر بالا رفته در مذمت
امیر المؤمنین و خلیفه رب العالمین و حسین شهید صلوات الله علیهما و مدح یزید لعنه الله مبالغه نمود لاجرم علی
ابن الحسین زین العابدین علیهما السلام فریاد برآورد که ویلک ایها الخاطب سخط خالق را بر رضای مخلوق
تبدیل نمودی و دین را بدنیا فروختی و آتش جهنم را برای خود فروختی چه خوش گفته اند در وصف امیر المؤمنین
صلوات الله علیه شعر اعلی المنابر تعلنون بسبه ۵ و بسیفه نصبت لکم اعوادها ۵ آیا بر بالای منبر ناسزا
میکنید نسبت آنحضرت را و بسبب شمشیر وی منصوب و قائم شده برای شما چوبهای آن منبرها اگر چه خطبه
امام زین العابدین علیه السلام در روضة الشهدا مذکور است اما چون میان آن نقل و نقلی که ابو مخنف
قدس سره در مقتل خود و فخر الدین بن طریح در منتخب خود آورده اند تفاوت بسیار بود بنابر آن تقریر
آن سلک بحریر کشیده میشود پس در آن دو کتاب مذکور است که یزید علیه اللعنه خطیب را فرمود که بر بالای
منبر رفته علی و حسن و حسین را صلوات الله علیهم سب نماید عاقبت آن ملعون تنقص علی بن ابی طالب
کرد پس علی بن الحسین علیهما السلام مر خطیب را گفت برای خدا از تو مسئلت مینمایم که مرا رخصت دهی تا بمنبر
صعود نموده بکلامی تکلم نمایم که در آن رضای حضرت عزت و صلاح امت باشد خطیب حیا کرده گفت
بخدا قسم که تکلم من باین کلام از روی اعتقاد نبود و من بتقلین میدانم که حضرت [illegible]
بسبب تمام کرده و جز این نبود که یزید مرا باین مامور ساخته بود القصه امام انام بعد و ثبات منطق و بیان
فصاحت کلام و زبانش از دلایل نبوت و برهانش منطق نمود بعد از آنکه حمد الهی و ثنای نامتناهی
ربانی تکلم فرموده بود پس گفت یا معشر الناس آنکه مرا شناسد خود شناسد و آنکه نداند من خود را
بدو شناسانم انا علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام انا بن من حج و لبی انا

انا بن من طاف و سعی انا بن زمزم و الصفا انا بن مکة و منی انا بن البشیر النذیر انا بن
السراج المنیر انا بن الداعی الی الله انا بن من دنی فتدلی انا بن محمد المصطفی انا بن علی
المرتضی انا بن فاطمة الزهرا انا بن خدیجة الکبری انا بن ضجیع کربلا منم پسر آنکه کشته
شد در دشت کربلا انا بن من قتل [illegible] من القفا منم پسر آنکه بر بیگناهی سر کشند از قفا انا بن
العطشان حتی قضی منم پسر آن تشنه که در تشنگی جان بداد انا بن الذی افترض الله ولایته
علی سایر الوری منم پسر آنکه واجب گردانیده خدای تعالی دوستی او را بر همه خلایق پس فرموده
که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی بگو ای محمد نمیخواهم از شما بر تبلیغ رسالت اجری
الا دوستی خویشان و فرزندان و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا کسی که کسب حسنه را
زیاده میکنیم برای او در آن حسنه را آگاه باشید که کسب حسنه دوستی ما اهل البیت است ایها الناس
فضیلت داده حضرت بیچون ما را به پنج خصلت اول بخانه ما نازل شده ملائکه دویم در شان ما نازل شده
آیات قرآنی سیم آنکه ما یم پیشوای عالمیان چهارم آنکه بما فتح کرده خدای تعالی پنجم آنکه بما ختم نموده و اعطا
کرده بما پنج خصلت دیگر پس در ما ست شجاعت و سماحت و هدایت و حکم در میان مردم و حق
و محبت در دلهای مومنان چون خطبه را بدانجا رسانید موذن قیام نموده خطبه حضرت را
قطع کرد و گفت الله اکبر الله اکبر امام علیه السلام فرمود کبرت کبیرا و عظمت عظیما و قلت قولا
جلیلا و چون موذن گفت اشهد ان لا اله الا الله امام زین العابدین علیه السلام فرمود که شهادت
میدهم باین شهادت با هر شاهدی و تحمل آن مینمایم و از هر جاحدی و منکری چون موذن گفت
اشهد ان محمدا رسول الله حضرت امام فرمود که ای یزید محمد جد تست یا جد تو یزید گفت جد تو
فرمود پس چرا فرزند او را کشتی بچه گناه مستوجب قتل شد آن ملعون جواب نداد تا آنکه گفت مرا حاجتی
بنماز نیست پس برخاسته بیرون رفت در کتاب ملهوف مذکور است که در آن روز یزید علی بن الحسین
قضای سه حاجت وعده کرد و فرمود تا ایشان را بمنزلی از سراها دیگر جا دادند فقط نتماید فرزند و آوردند
و در مدت اقامت خود در بلد شام را الیه بدار و حال ایشان شیون و نوحه بود و از سکینه روایت

کرده که گفت در روز چهارم از مقام ما در شام واقعهٔ طویلی دیگر ذکر کرده و در آخر آن گفت که بی بی
دیدم که برهنه موی را گشاده و دست خود را بر سر خود وضع نموده بود پرسیدم که این کیست گفتند
این دختر محمد است صلی الله علیه و آله که مادر پدر تو بود گفتم بخدا که مردم و از آنجا که گمان کرده اند او را شنیدیم
پس سعی تمام خود را بوی رسانیده در برابر وی وقوف نمودم و گریان میگفتم که یا اماه
محمد و اماه الله حقنا ای مادر منکر شدند بخدا حق ما را یا اماه بید حق او الله شما ای مادر بخدا که
تفرقه کردند جمعیت ما را یا اماه استباحوا و الله حریمنا ای مادر بخدا که مباح داشتند حرم ما را
یا اماه قتلوا و الله الحسین ابانا ای مادر کشتند بخدا قسم پدر ما را ای خاتون قیامت گفت ای
سکینه صوت خود را باز دار از گریه و ناله پس گرفت که بدرستی که رگ دلم را قطع نمودی و دلم را پاره
پاره کردی بعد از آن دست زده پیراهنی برآورد و گفت این پیراهن پدر است حسین علیه السلام
از خود جدا نمی کنم تا آنکه با این پیراهن با خدا ملاقات نمایم و در کتاب ملهوف از امام
زین العابدین علیه السلام مرویست که فرمود که چون سر امام حسین علیه السلام به یزید پلید رسید
عادت آن ملعون آن بود که مجلس شراب می آراست و سر آن حضرت را آورده در برابر خود
وضع می نمود و شراب میخورد روزی رسول پادشاه روم که از اشراف اهل روم و عظمای ایشان
بود حاضر شده گفت ای ملک عرب این سر کیست یزید لعنه الله گفت ترا با این سر چه کار است
گفت وقتی که بخدمت پادشاه خود مراجعت نمایم از هر چیزی که دیده باشم از من سؤال خواهد
نمود میخواهم که از قصهٔ صاحب این سر نیز آگاه باشم تا او را خبر دهم تا او در فرح و سرور با تو شریک
نماید پس یزید لعنه الله گفت این سر حسین بن علی ابن ابی طالب است رومی گفت مادرش کیست
یزید لعین گفت فاطمه بنت رسول الله است نصرانی گفت اف لکم و لدینکم اف بر شما و دین شما
دین من از دین شما بهتر است بدرستی که پدر من از فرزندان و نبیره های داود پیغمبر است علیه السلام و میان
من و وی ابای کثیر است نصاری تعظیم من مینمایند و خاک پای مرا گرفته بدان تبرک میجویند بجهت
اینکه پدرم از اولاد اوست و شما پسر دختر پیغمبر خود را میکشید و حال آنکه میان نبی شما و او نیست

الامام

الا ام واحده پس این چه دینی است که شما دارید بعد از آن یزید را گفت که آیا حدیث کنیسه حافر را
شنیده ای ملعون گفت بگو تا بشنوم گفت بدرستی که در میان عمان و چین دریاییست که آن دریا یک ساله راه است
و در آن دریا عمرانی و آبادانی نیست الا یک شهری که طول آن هشتاد فرسخ است در روی زمین شهری از آن بزرگتر
شهری نیست کافور و یاقوت از آنجا می آید و درختان آن عود و عنبر است و آن بلده در دست نصاری است
و بغیر ایشان احدی مالک آن ملک نیست و در آن بلده کنیسه‌ها بسیار است اعظم آنها کنیسه ایست مشهور
بکنیسه حافر است و در محراب این کنیسه حقه ایست از طلا که در آن محراب معلق است و در آن حقه حافریست که
میگویند که این سم حماریست که مرکب عیسی علیه السلام بوده است و بدرستی که اطراف آن حقه را از
طلا و دیبا ساخته اند و در هر سالی از نصاری قصد آنکرده طواف می نمایند و تقبیل میکنند و حاجات
خود را از خدا مرفوع میدارند عادت و دأب ایشان است با سم حماری که گمان می برند که این سم حمار عیسی علیه السلام
است و شما پسر دختر پیغمبر خود را میکشید فلا بارک الله تعالی فیکم و لا فی دینکم یزید لعنه الله گفت این
نصرانی را بکشید تا مرا در بلاد او رسوا نکند پس چون نصرانی احساس این معنی نمود گفت ای
یزید اراده قتل من کرده گفت آری گفت بدانکه من دوش گذشته پیغمبر شما را در خواب دیدم که میگفت ای
نصرانی تو از اهل بهشتی و من از کلام وی تعجب نمودم الحال شهادت میدهم که بغیر از خدا خدایی دیگر نیست
و حضرت محمد رسول وی است صلی الله علیه و آله بعد از آن برجست و سر آن مظلوم را گرفته بر سینه چسبانید
و تقبیل مینمود و میگریست تا آنکه کشته شد ابو مخنف قدس سره آورده که چون امام زین العابدین علیه السلام
از منبر نزول نمود منهال بن عمر با آن حضرت ملاقات کرده گفت یا ابن رسول الله حال شریف چه منوال
گذرانند فرمود که چگونه باشد حال کسی که پدر او و اهل بیتش مقتول گشته و خود بعد از ایشان متوقع
مرگ باشد و الوی خداست شکایت من از چگونه گذشتن صبح و شام و در کتاب ملهوف مرقوم است
که حال ما مثل حال بنی اسرائیل است با فرعونیان که یذبحون ابناءکم و یستحیون نساءکم که مردان ایشان را
سر میبریدند و زنان ایشان را نگاه میداشتند ای منهال عرب بر عجم فخر میکنند که محمد صلی الله علیه و آله عرب
و قریش فخر میکنند بر سایر عرب که حضرت محمد از ایشان است و ما اهل بیت ویم در میان ایشان

که مغصوبان و مقتولان و مظلومان و مقهوران و متمرد وانیم فانا لله و انا الیه راجعون ازان حال کریه
با میکذرد و وای منهال ه والله ترجمن قایل یقطعون له اعواد منبره ه وتحت ارجلهم اولاده وصنوه
تعظیم میکنند چوبهای منبر آنحضرت را در زیر پایهای خود فرزندان او را وضع مینمایند پس اصوات
بکا و شکایت ارتفاع پذیرفت و اهل شام کو یا که خوابیده بودند بیدار شدند و میگفتند که این سر بی‌خبر
ما بوده ما نمیدانستیم و بما چنین منمود که این سر خارجی بود که در عراق خروج کرده بود والقصه این خبر بیزید
رسید فکر نمود که مصحف را اجزا سازد و بر مسجد با فرستد تا اهل هر مسجدی که از نماز فارغ شوند بتلاوت آن
مشغول شوند تا شاید که از ذکر امام حسین علیه السلام غافل کردند پس آن ملعون چنان کرد و این اجزا که در
مردم متعارف است از آنجا مانده است اما مردم را از یاد حسین علیه السلام آن نیز غافل نساخت و هر
یکی با دیگری مجالست مینمود یا ملاقات میکرد و میگفت با فلان آیا دانستی که یزید علیه اللعنه با فرزند رسول صلی الله
علیه و آله چه کرد و این به یزید رسید و دانست که خلق را چیزی از یاد حسین علیه السلام غافل نمیسازد فرمود که
ندا کردند که باشند بجامع حاضر شوند عاقبت از هر جانب و مکانی متوجه شدند بمسجد و چون همه حاضر شدند و
قرار گرفتند یزید علیه اللعنه شروع بخطبه نمود بعد از آن گفت ای اهل شام شما میگوئید که امام حسین علیه السلام را
من کشته ام گفتند آری گفت بخدا قسم که من او را نکشته ام و بقتل وی نیز کسی را نفرموده ام
و جز این نیست که عامل عبدالله بن زیاد او را کشته پس قسم یاد کرده گفت والله که قاتل او را میکشم
بعد از آن کسانی که متولی حرب امام حسین صلوات الله علیه شده بودند طلبیده و چون همه در برابر
وی حاضر شده ایستادند شبث ابن ربعی گفت که تو حسین را کشتی یا من شریدان جا موسا ختم
وی گفت بخدا که من او را نکشته ام بلکه شمر ذی الجوشن او را کشت پس یزید بوی التفات کرده گفت
قاتل حسین توی شمر گفت لعن الله من قتله خدای لعنت کند بر کسی که کشت او را پس یزید بطرف
گفت پس که کشت او را گفت سنان بن انس نخعی پس متوجه سنان شده گفت حسین را تو کشتی
گفت نه بخدا قسم که من او را نکشته ام لعنت خدای بر کسی باد که او را کشته باشد پس درین حال لعین
از قول ایشان غضبناک شده گفت ویل بر شما بعضی بر بعضی حواله میکنید در ان وقت قیس ابن

ربعی

ربعی گفت که اگر از قتل امان باشد من بگویم که کشته است گفت آری بگوی گفت والله نکشته است حسین علیه السلام
را الا آنکسی که لشکرها آراسته بجنگ او فرستاد و ملعون گفت آن کس کیست قیس گفت آنکس تویی
بخدا که حسین مظلوم را غیر از تو کسی نکشت آنگاه آن لعین بغضب آمده برخواست و بخانه تاریکی داخل شده
طپانچه بر سر و روی خود میزد و میگفت که مرا با حسین چکار بود و هم درین کتاب و در کتاب منتخب نیز مذکور است
منقول از هند زوجه یزید که گفت بمضجع و خوابگاه خود داخل شدم خوابم در ربود و در آن حال درهای
آسمان را گشاده دیدم و ملائکه فوج فوج بر سر شاه شهیدان نازل میشدند و میگفتند السلام علیک یا ابا عبدالله
السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا ایها المظلوم السلام علیک یا ایها الشهید و نگاه
کردم ابری دیدم که از آسمان فرود آمد و در آن ابر رجال کثیر بود و در میان ایشان مردی بود دری
اللون و قمری الوجه پس متوجه شده سعی کنان آمده خود را بر ثنایای شاه شهیدان انداخت و بوسه
برلب و دندان آنحضرت میداد و میگفت یا ولدی قتلوک اترا هم ما عرفوک ای فرزند ترا کشتند
و حق ترا نشناختند و من شرب الماء منعوک و از شرب آب منعت نمودند یا ولدی انا جدک
رسول الله من جد تو رسول خدا ام و هذا ابوک علی المرتضی و هذا اخوک الحسن و هذا عمک جعفر
و عقیل و هذا الحمزة و عباس یکان یکان را تعداد اهل بیت مینمود والقصه بفزع تمام بیدار شدم
و نوری دیدم که بر سر آن حضرت منتشر شده خانها و حجرها را منور کردانیده میکوبید و تا آسمان شق شده
پس یزید علیه العذاب الشدید و اسفا فوا انا و الصدید را طلب نمودند تا آنکه او را دیدند که بخانه تاریکی
داخل شده و روی نجس خود را بطرف دیوار کردانیده میکوید که مرا با حسین علیه السلام چکار بود
و بدرستی که هموم عالم بر او واقع شده و سر و پا برهنه زده گفتم که برخیز ای مشئوم تا از آنچه امشب
دیده ام ترا خبر دهم پس واقعه را بتمام حکایت کردند و آن ملعون از خجالت سر بزیر انداخته بالا
نمیکرد و تحقیق صورت دیوار کشته و بغیر از دیوار روی کسی دیگر نداشت چون صباح شد حرم رسول
صلی الله علیه و آله را طلبیده گفت اختیار با شماست اگر خواهید درین اقامت نمایید و اگر خواهید بمدینه
رجوع فرمایید و جایزه سینه برای ایشان مهیا نماییم گفتند اولا اراده ما آنست که از برای شاه شهیدان نوحه

کنیم گفت هرچه خواهید چنان کنید بعد از آن فرمود تا خانها و حجرها برای اهل بیت زاده گان خالی نمودند تا
ساختند و در دمشق هیچ هاشمیه و قرشیه نماندند الا که همه سیاه پوشیدند و هفت روز از برای
آن غریب مظلوم ندبه و نوحه نمودند چون روز هشتم شد یزید علیه اللعنه ایشان را طلبید بعرض ایشان رسانید
که در نزد او اقامه نمایند ایشان ابی کرده اراده رجوع بمدینه نمودند پس آن ملعون محملها و هودجها و قیمتها
مزین کرده حاضر ساخت و با بزرگانه فرش نموده بسط انطاع در آنها کرد و مال بسیار حمل نمود و بام کلثوم
گفت این اموال را عوض مصیبتی که بشما رسیده قرار گیرید ام کلثوم گفت ای یزید عجب بی حیا و بی شرمی
روی سخت نداری برادر من و اهل بیتم را میکشی در عوض آن مال و میدهی این هرگز نمیشود و نخواهد بود
پس برای ایشان رفته و اکسیه و مناویل و طلا و نقره در عوض آنچه از ایشان گرفته بودند
ضعف آن حمل نمود ابن طاوس قدس سره آورده که یزید لعین با امام زین العابدین علیه السلام
گفت آن سه حاجتی که قضا آنها را با تو وعده کرده بودم ذکر نما شاهزاده گفت اول آنکه روی مبارک
پدرم حسین نمای تا زیارت آن کرده وداع نمایم و نوشته راه خود را از و بدار و وی برادرم دویم
آنکه هرچه از ما بیغما گرفته اند باز دهی سیم آنکه اگر عزم قتل من داشته باشی اهل بیت عصمت و طهارت
را با کسی از ثقات بحرم جدت رسول صلی الله علیه و آله روانه نمائی یزید گفت اما روی پدرت را هرگز نخواهی دید
اما آنچه از قتل خود گفتی پس بدرستی که از گشتن تو گذشتم و عفو کردم و اما عورات را بغیر از تو کسی
بمدینه رد نخواهد کرد و اما آنچه از شما گرفته اند من قیمت آنرا باضعاف مضاعف بشما باز میدهم
امام انام علیه السلام فرمود که ما خواهان مال تو نیستیم مالت بر تو ارزانی باد و جز این نیست که چیزها
طلب کردم از آنها را آن بود که در میان آنها مغزل فاطمه صلوات الله علیها و مقنعه و قلاده و پیراهن آن حضرت
بود پس ملعون فرمود تا همه آنها را باز داده و دویست دینار دیگر بر آنها افزوده شاهزاده آنجمله
را گرفته بر فقرا و مساکین تقسیم نمود بعد از آن فرمود تا صبایا و اسیران بتول عذرا را با وطان خود بمدینه
الرسول باز گردانند فاما در باره سر حضرت امام حسین علیه السلام روایات مختلف واقع شده اصح
روایات نزد اکثر طایفه محقه آنست که با زادن سر بکربلا عود نموده با جسد شریفش دفن کرده اند و بمخنف وارده

که خادم

که خادمی از خادمان یزید انرا ابتیاع نموده و در بیستم ماه صفر بکربلا آورده به بدن شریفش ملحق نمود القصه
چون زن و عیال امام حسین علیه السلام از شام مراجعت فرموده بعراق رسیدند دلیل را گفتند که
ما را بطریق کربلا بگذران پس چون بموضع مصرع و مقتل شهدا رسیدند جابر بن عبد الله انصاری را از جمعی
با جماعتی از بنی هاشم و رجالی از آل رسول صلی الله علیه و آله دریافتند که از مدینه بزیارت قبر امام مظلوم
حسین علیه السلام آمده بودند پس در یک وقت ملاقات واقع شد و همه بیک مرتبه بشیون و گریه و زاری
کرده و طپانچه بر رو میزدند و ماتمی بر پا شد که دلهای ماتم زده گان را کباب کرد و حزنی ظاهر گردید
که سینه قیامت رسید که ناگاه زنان بریان نمود و اهل آن سواد و برات جمع آمدند و در آن ماتم عزا و زاری اقامه
نمودند و در کتابهای دیگر تا سه روز ماندند و از بعضی صاحب خوان مرویست که در مقتل امام حسین علیه السلام
شبها میشنیدیم که اجنه نوحه میکردند و میگفتند شعر مسح النبی جبینه فله بریق فی الخدود ابواه من علیا قریش
وجده خیر الجدود القصه از کربلا بقصد مدینه متوجه شدند از بشر بن حذیم مرویست که چون بمدینه نزدیک
شدیم علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام فرود آمد و فرمود تا خیمه بر پا کردند و اهل حرم را نزول فرمود
و مرا گفت که یا بشیر رحم الله اباک آیا قدرت بر شعر داری گفتم یابن رسول الله من شاعرم فرمود که داخل
مدینه شو و اهل مدینه را از قتل ابا عبد الله علیه السلام و آمدن ما خبردار کن راوی بشیر گفت اسب خود را
سوار شده بطرف مدینه تاختم تا آنکه داخل مدینه شدم و چون بمسجد رسول الله صلوات الله علیه و آله رسیدم
صدای خود را به گریه بلند کردم و گفتم شعر یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین فادمعی مدرار الجسم
منه بکربلا مضرج و الراس منه علی القناة یدار و گفتم که اینست علی بن الحسین علیهما السلام با عمات و اخوات
خود بساحت و حوالی شما نازل شده مرا فرستاده و بسوی شما تا از منزل وی شما را اعلام نمایم
پس در مدینه هیچ مخدره و زن و محجوبه عذرا باقی نماند الا آنکه از صدور خود بروز نموده موهای خود را
پریشان ساخته و رویهای خود را خراشیده طپانچه بر روی زنان و بویل و ثبور دعوت کنان روی
بصحرا گذاشته هرگز در روی عالم خلق عالم را از آن روز زیاده تر نالان و گریان ندیده بودند
و روز تلخ تر از آن بر مسلمانان نگذشته بود پس اهل مدینه مبادرت نموده بسرعت تمام از پی هم بیرون رفتند

وحشت انجام بطرف امام انام روان شدند من نیز عنان بطرف حضرت امام معطوف ساختم
طرف و امکنه از ازدحام مردم پر یافتم و راه رفتار نیافته از اسب فرود آمدم و خلق زیر پای گرفته خود را
بدر خیمه رسانیدم زینت عابدان و سید جوانان امام علیه السلام را دیدم که داخل خیمه بود و پس بیرون آمده
و در دست شریف مندیلی داشت که بآن اشک چشم خود را مسح مینمود و خادمی از پس سر وی برآمده با وی
کرسی که بود وضع نمود حضرت بر آن کرسی نشست اما خود را از گریه ضبط نمیتوانست نمود و اصوات مردم پس
به بکا ارتفاع یافته بر رفت و ضجیج و ناله جواری و زنان بلند شد و مردم او را از هر ناحیه عزا میدادند و آن
بقعه سراسر ضجیج و نوحه گردید و شد وحشتی که شور قیامت بیاد رفت پس با دست مبارک اشاره
نمود که ساکت باشید همه ساکت شدند بعد از آن قیام فرمود و گفت الحمد لله رب العالمین حمد مر خدا یرا
که پروردگار عالمیانست الرحمن الرحیم بخشنده و آمرزگارست مالک یوم الدین صاحب روز جزاست
باری الخلائق اجمعین آفریننده جمیع خلایق است الذی بعد فارتفع فی السموات العلی آن خدای
که دور و بلند است نسبت بممکنات و از حال امکان و قرب فشهد النجوی آن نزدیک و حاضر است
هر سر و پنهانی را از روی احاطه علم و دانش نحمده علی عظایم الامور و فجایع الدهور و آزار رنجها و الم
و مضاضة اللواذع و بر حزنی که نهایت دل رسیده باشد آتش آن و جلیل الرزء و بزرگی
ماتم و عظیم المصائب الفاظعة الکاظة الفادحة الجائحة و بر عظم مصیبتها که برنده و کوبنده و درهم آرنده بلاها
نازله و شکننده است ایها القوم بدرستی که حضرت عزت و شکر مر او را که مبتلا کرد ما را بمصیبتهای بزرگ
و برخنه انداختن در دین اسلام کشته شدن ابو عبد الله علیه السلام و عترت وی و اسیر شدن زنان
و دختران وی و سر آنحضرت را بر نیزه کرده در بلاد عالم و فرمودند و این مصیبت است که هرگز در عالم
مثل آن مصیبتی نبوده و نخواهد بود انا لله و انا الیه راجعون ایها الناس آیا کدام یک از شما بعد از قتل
بر رم سرور گردید یا کدام یک از شما اشک چشم خود را نگه خواهید داشت فلقد بکت السبع الشداد
لقتله پس بدرستی که گریست هفت طبقه سموات برای قتل وی و بکت البحار بامواجها و گریه کرد
دریاها بموجهای خود و السموات بارکانها و سکانها و گریست آسمانها بارکان و ساکنان خود و الارض

بارجا

یکی از ایشان را از وی غایب گردانید پس موی ریشش از حزن سفید گردید و قامتش از غم منحنی گشت و چشمهای
از گریه نابینا شد و حال آنکه پسرش در دار دنیا زنده بود من پدر و برادر خود را و هفده نفر از اهل بیت
خود را بخون آغشته مذبوح دیدم و اعضای ایشان را به تیغ اعدا مجروح مشاهده نمودم پس چون تواند بود
که حزنم منقضی شود و گریه ام قلیل گردد و در کتاب منتخب از صادق آل محمد صلی الله روایت کرده که گریه کنندگان
پنج تن اند آدم از فراق جنت و یعقوب و یوسف و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و علی بن الحسین
اما آدم در فراق بهشت چندان گریست که در روی مبارک او مثل جای رود خانها ظاهر شده و اما یعقوب
در فراق یوسف چندان گریه کرد که روشنائی چشم او ضایع شد تا آنکه مر او را گفتند تالله تفتؤ تذکر
یوسف حتی تکون حرضا او تکون من الهالکین و اما یوسف از فرقت یعقوب علیه السلام چندان نوحه
کرد که اهل سجن از گریه او متاذی شدند پس گفتند که یا شب گریه کن و روز ساکت باش و یا روز گریه کن
و شب ساکت باش پس با ایشان بر یکی از آنها صلح کرد و اما فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله بس
گریست در مصیبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اهل مدینه از گریه وی متاذی شدند و مر او را گفتند
که از گریه بسیار ما را ایذا و آزار میدهی پس عادت آنحضرت آن بود که بمقابر شهدا بیرون میرفت و چندان که
دل خود را خالی میکرد بعد از آن بمنزل خود رجوع میفرمود و اما علی بن الحسین علیهما السلام پس بدرستی که وی
برای پدر خویش صلواة الله علیه بیست یا چهل سال گریست و هیچ وقت پیش آن حضرت طعامی وضع
نمینمودند الا آنکه او میگریست و یکی از موالیان آنحضرت را گفت جعلت فداک یا ابن رسول الله
بدرستی که من از هلاکت تو میترسم فرمود که انما اشکوا بثی و حزنی الی الله و اعلم من الله ما
لا تعلمون و من هیچ وقت مصرع و هلاکت بنی فاطمه را بخاطر نمیرسانم الا آنکه گریه گلوگیر میگردد
شعر تفوت حشی الفرط لما الفته فسلمنی من الغزاء الی البصری و سیرتنی بالشی من الثار واتقی
لحسن ضیع الله من حیث لا ادری و از بعضی مشایخ مرویست که روزی بکنیسه داخل شدیم و در دیوار کنیسه
سنگی دیدم که بر آن نوشته بودند اترجو امة قتلت حسینا شفاعة جده یوم الحساب
آیا امید داشته باشند امتی که کشته است حسین علیه السلام را شفاعت جد او را در روز حساب

سنی که در کتیبه بود پرسیدیم که چند وقت باشد که این بیت در این سنگ نوشته شده است گفت
ششصد سال پیش از آنکه پیغمبر مبعوث شود اما عزیز من نه تنها شهادت مخصوص شاه شهدا علیه السلام است
واگرچه شهادت آنحضرت در روی عالم نظیر ندارد بلکه سایر حضرات و اکثر مومنان از دار دنیا بتیغ و سم
اعدا رحلت فرموده اند چنانکه صدوق قمی قدس سره روایت کرده که جمیع ائمه علیهم السلام از دنیا
شربت شهادت چشیده بیرون رفتند حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بضربت و جراحت کشته شد
و امام حسن علیه السلام بسم مسموم گردید و امام حسین علیه السلام بجبرا مقتول گردید و ولید لعین امام زین
العابدین علیه السلام را زهر داد و ابراهیم ولید امام محمد باقر علیه السلام را مسموم گردانید و ابوجعفر منصور
امام جعفر صادق علیه السلام را زهر خورانید و هارون الرشید امام موسی علیه السلام را بستم داد و مامون
امام رضا علیه السلام را مسموم کرده و معتصم امام محمد تقی علیه السلام را زهر داد و معتز امام علی النقی علیه السلام
سم خورانید و امام حسن عسکری علیه السلام را معتمد مسموم گردانید و امام قائم علیه السلام از ترس متوکل
گریخت زیرا که اراده قتل آنحضرت کرده و یأبی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون و
اول کسی که در ظلم را گشود آنکسی بود که حضرت امیر کل امیر علی ابن ابی طالب علیه السلام را از خلافت
منع کرد و میراث فاطمه علیها السلام را که از پدرش صلوات الله علیه بوی رسیده بود غصب نمود و محسن نام
فرزندی را که در شکم مادرش بود کشت و گردن سلمان را کوفت و سعد بن عباده و مالک بن نویره
را بقتل رسانید و شکم عمار بن یاسر را لگدکوب کرد و اضلاع ابن مسعود را در مدینه شکست و ابوذر را بربذه
نفی فرمود و عامر بن قیس را اخراج کرد و اشتر نخعی را از اهل و مال بیرون کرد و عدی بن حاتم طائی را از شرح
کرد و عمر بن زراره را بشام فرستاد و کمیل بن زیاد را بسوی عراق نفی فرمود و در حق محمد بن ابوبکر
فرو رفت و کعب بن جبل را اخراج کرد و عثمان بن حنیف را عذاب کرد و با حباب بن زهیر و حسن بن
هانی و امثال ایشان کرد آنچه کرد که بعضی از ایشان را کشت و بعضی دیگر بنفی و غصه از دنیا رحلت نمود
پس ای عزیزان تامل کنید بر افعال اوایل ایشان و ملاحظه نمائید بر تابعان ایشان که از ارجاس بنی امیه
علیهم اللعنه مثل کشتن معاویه عمار بن یاسر و زید بن صوحان و صعصعه بن صوحان و خزیمه بن ثابت و اویس قرنی و مالک

اشتر

اشتر و محمد بن ابی بکر و هاشم مرقال و عبد الرحمن بن حسان و غیر ایشان را و مسلط گردانیدن زیاد و سمیه ابن حجر
را از شیعه بکوفه و به بنیاد جعده دختر اشعث بن قیس انگشتن امام حسن علیه السلام مامور ساخت
و پسرش یزید لعنه الله در فساد و شقاوت وی نمود تا آنکه امام حسین علیه السلام را با هفتاد و دو کس از اصحاب
بقتل رسانید که از آنجمله هجده تن از اهل بیت و عترت آنحضرت بودند شش تن از اولاد علی علیه السلام که
ایشان عباس و عبدالله و جعفر و عثمان و عبیدالله و ابوبکر بودند و از اولاد امام حسین علیه السلام
دو تن که علی بن الحسین و عبدالله طفل مذبوح بود و در روایت آمده که آنحضرت را چهار پسر بود علی
اکبر و از عروی در روزی که پدرش کشته شد هجده سال گذشته بود و علی اصغر که او بعد از پدر باقی
بود و جعفر بن الحسین علیه السلام و وی در زمان پدرش وفات کرده و در مدینه مدفون شده و او را آنقدر
که در مدینه منوره بود که او را عبد الرحمن گفتندی و وی معلم اولاد بود و پس روزی شاهزاده جعفر را به
الحمد لله رب العالمین تعلیم کرد و او بخدمت حضرت آورده و قرائت آیه کرد و پس آنکان سخاوت و مروت
سید شباب اهل جنت معلم را طلبیده هزار دینار و هزار حله کرامت وی فرموده دهنش را پر از مروارید
گردانید و درین باب بآنحضرت گفتند فرمود که این عطا کی برابر است و جزای تعلیم وی تواند شد چهارم عبدالله بن
الحسین علیه السلام بود و وی همان طفل بود که در کنار پدرش بود و در حالتی که برای وی از قوم طلب آب
مینمود پس تیری بحلق شریفش رسیده از گوش تا بگوشش ذبح کرد و شه مظلومان کفهای خون را از آن حلق
پر کرده بطرف آسمان پرتاب میکرد چنانکه در روز واقعه عاشورا مذکور شد و سه تن از اولاد امام حسن صلوات الله
علیه بودند که ایشان قاسم و ابوبکر و عبدالله نام داشتند و دو نفر از اولاد عبدالله بن جعفر بن ابی طالب
که یکی را عون و دیگری را محمد گفتندی و سه نفر از اولاد عقیل بودند که ایشان را عون و جعفر و عبدالرحمن گفتندی
و از اولاد مسلم بن عقیل دو تن بودند یکی مسمی بعبدالله بن مسلم و دیگری بعبیدالله بن مسلم پس این هجده
نفر از اهل البیت علیهم السلام بودند که با سید الشهدا شربت شهادت چشیدند و باقی از اصحاب آنحضرت بودند
مثل حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و نافع بن هلال و امثال ایشان که توفیق شهادت یافتند بعد از آن عبیدالله
بن زیاد بر شیعه مسلط شد و بازو و پا را از تن جدا و بر نخل صلب نمود و طایفه را بانواع قتل مقتول ساخت و سنان و کمال

بلغ

حجی را که با سه حضرت بود بودند سنگ باران کرده بودند خراب کرده که هنوز خراب است بعد از وی آن
بر حجاز و عراق مسلط شد پس مختار بن عبید و سائب بن مالک و عبدالله بن مالک و امثال ایشان را
کشتند و محمد بن حنفیه را رضی الله عنه حبس نموده اراده سوختن کردند و عبدالله بن عباس را بطائف نفی نمود و هم
و در همانجا وفات کرد و بعد از وی مروان بن الحکم لعنه الله استیلا یافت و عبدالله بن معاویه بن جعفر را در هرات
بعد از وی عبدالله بن [illegible] متولی گشت و حجاج بر جمیع حجاز و عراق مسلط شد پس سعید بن جبیر و یحیی ابن ام
طویل و میثم تمار و کمیل بن زیاد و قنبر غلام علی علیه السلام و امثال ایشان را بقتل آورد تا آنکه آثار اهل البیت
علیهم السلام را محو نمودند و زید بن علی بن الحسین علیهما السلام را بر دست نصر بن خزیمه کشت و یوسف بن عمر او را عریان
از کناسه که اسم موضعیست در کوفه صلب نمود و با پوست [illegible] عورت او را ستر کرد و همچنین زید چهار سال
مصلوب باقی ماند که در آن مدت کسی بر گرد کردن سر و قادر نبود زن او را گرفته [illegible] تا آنکه مرد
بعد از آن تابع وی یا شده وی تنها مانده مقاتله میکرد تا آنکه او را نیز کشتند و صلب کردند و بدین او [illegible]
و خاکستر او را بر باد دادند و همچنین از تابعان بنی امیه پیوسته ظلم و ستم بر آل رسول صلی الله علیه وآله میرسید
تا آنکه دولت بنی عباس ظاهر گردید و ابومسلم در خراسان بقتل عبدالله بن الحسن بن الحسین [illegible] اکرد و بعد از
منصور ستم خود را بر آل علی کشیده در هر ناحیه که بدست آورد بقتل رسانید و در هر [illegible] که [illegible] بعضی
ایشان فرستاد و عبدالله بن الحسن بن علی علیهما السلام را با یازده مرد که ایشان علی بن الحسن بن علی و
و حسن بن جعفر بن الحسن بن علی و امثال ایشان بودند و از حجاز بعراق با غل و اغلال آورده و ایشان را
مقید محبوس کرد تا همه در حبس مردند و محمد بن عبدالله در طلب خون پدر آمد خود خروج نمود و قتال کرد
تا آنکه در دست حمید بن قحطبه بن عیسی بن موسی کشته شد و [illegible] جامعی بنا کرد و اساس آن را بر
سادات آل رسول گذاشت و چون دوانیقی والی گردید عبدالله بن محمد بن عبدالله الحسینی را در سند بر دست
هشام بن عمر تغلبی بقتل آورد و عبدالله بن حسن را در حبس خفه کرد و محمد و ابراهیم پسران او را بدست
عیسی بن موسی آورد و ادریس از وی گریخت تا آنکه تنها با نسل [illegible] افتاد و دوانیقی عزم آنکه زندان [illegible]
از اهل بیت نبوت و رسالت بر کرد و در ایام مهدی حسین بن الحسن بن الحسن بن علی ابن ابی طالب علیهما السلام

وعبدالله

وعبدالله بن اسحق بن ابراهیم بن الحسن بن علی علیه السلام و عبدالله بن الحسن بن علی بن الحسین علیهما السلام
که معروف بود با فطس کشته شدند و هرون الرشید موسی بن جعفر علیهما السلام را از [illegible] و یحیی بن زید را
در زندان از گرسنگی و تشنگی کشت و یحیی بن عبدالله بن الحسن با [illegible] مرد از اولاد فاطمه علیها السلام در مقام
واحد کشته شدند و مامون محمد بن ابراهیم بن اسمعیل بن الحسن بن الحسن بن علی را که خروج کرده بود کشت
و با وی ابا السرایا علی بن [illegible] بن اعین بود و اصحاب امام زین العابدین مثل خالد کابلی و سعید بن جبیر کشته
شد و از اصحاب باقر علیه السلام نجبة الرجال و [illegible] بن زید را کشتند و از اصحاب صادق علیه السلام مثل
معلی بن خنیس کشته شد و متوکل لعنه الله از اصحاب رضا علیه السلام مثل سکیت ادیب را کشت و سبب قتل وی آن
آنکه او معلم معتز و مؤید پسران متوکل بود روزی در مجلس متوکل حاضر بود پس در آن اثنا [illegible] ایشان نه
متوجه شده متوکل گفت که ای یعقوب آیا اینها بر تو محبوب ترباشند یا حسن و حسین علیه السلام یعقوب فرمود
که یک اقسم قنبر غلام علی علیه السلام بهتر است از ایشان و از پدر ایشان پس آن ملعون فرمود تا زبان او را
از قفای وی کشیدند و کشته شد [illegible] بر حمت ایزدی پیوست رحمة الله علیه و دیگر مثل خزاعی را بقتل آورد و عداوت
وی با اهل بیت علیهم السلام بجایی رسید که هجو علی و فاطمه و اولاد ایشان صلوات الله علیهم امر نمود و جمعی از شعرا
لعنهم الله با مروی اقدام نمودند و بتخریب بنای قبر حسین علیه السلام امر فرمود و امر کرد که بر مقابر قریش
را آتش زنند و آنچه بنی امیه با آل رسول صلوات الله علیه و علیهم نکرده بودند او کرد و همچنین ظلم وی جاری بود
تا آنکه سبکتکین مشهد رضا علیه السلام را منهدم ساخت و درهای آنرا بیرون آورد و دو هزار اشتر از اموال
ایشان بار کرد و جمعی را از شیعه کشت و از همه طالبین که زنده بودند فرار شده [illegible] ری عبدالعظیم الحسینی
و محمد بن عبدالله بن الحسن بود و در ربیعة الاسلام بلده باقی نماند الا که در آن طالبی یا شیعی مقتول شد
و کار بجایی رسید که کسی دهری یا یهودی یا نصرانی بودن او معروف بود از شر عامه بسلامت میبود
و میکشتند او را اگر به تشیع او عارف میشدند و آنرا که نام حسن علی بود خونش را بر میخشیدند آیا نشنیده
باشی که چگونه زبان یحیی محدث را قطع کردند و دستها و پاهای او را بریدند و هزار تازیانه بر او زدند
بعد از آن صلب نمودند و علی بن یقطین را چگونه متهم ساختند و زرارة بن اعین را چگونه رد و زجر کردند

وابوتراب مروزی را چگونه حبس نمودند و منصور بن زبیر فانرا از قبرش چون برآوردند و بدار بستند
که بنی امیه هزار در جمعها و عیدها حضرت امیرالمؤمنین و خلیفه رب العالمین علی بن ابی طالب را ناسزا گفتند
احدی انکار این معنی نانمودند تا بمرتبه که خطیبی در جامع مصر در خطبه که میخواندند ناسزا گفتن علی صلوات الله
علیه را فراموش کرده و در اثنا در راه بخاطرش رسید در همانجا قضا کرد پس در همان موضع مسجدی
بنا کردند و آنرا مسجد ذکر نام کرده تبرک آنرا میجستند و باین هم راضی نشدند تا آنکه گفتند ابو طالب
از دنیا کافر بیرون رفت و همیشه این از ایشان استماع مینمودی تا آنکه از ابی قحافه یا خطاب یا عفان چیزی
کسی از ایشان نشنود و فیا عجبا که آثار کفری تا حال باقی است و آثار رسول صلواة الله علیه و آله و درس و اعلام شرع
طامس است اموال آنحضرت را بغارت بردند و خانه اش را خراب کردند و بر آل عبا آتش افروختند
و کتاب خدا را تحریف نمودند و سنن نبوی صلی الله علیه و آله را تغییر دادند و در دین بدعتها بجا آوردند
و با اوصیا می وله ظلم کردند و عترت حضرت رسالت را بقتل آوردند و ذریت او را اسیر کردند
و اطفال و ازواج نمودند و سرهای آن سروران دین را بر سر سنان کرده در بلاد عالم طواف فرمودند
و حدیث فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی را نشنیده انگاشتند و از حدیث فاطمة
یغضب الله بغضبها عبرت نگرفتند بلکه آن معصومه مکرمه را در زمان حیوة و مماتش آزردند از جمله از کتب
منتخب منقول است که چون بفاطمه صلواة الله علیها السلام رسید که ابوبکر در منع کردن آنحضرت از فدک و
عوالی بغایت مصر است برخواسته خمار بر سر بسته چادر را بر خود پیچیده با جمعی از مخدرات خود متوجه شد
و از شدت و کثرت حیائی که داشت ذیل عصمتش بر سر نقش پای مبارکش گشته بقدم شریفش
می پیچید تا آنکه داخل مسجد شد در حالتی که ابی بکر در مسجد بود و در اطراف وی جمعی از مهاجر و انصار
بودند پس فرمود پرده ای در میان او و ایشان کشیدند بعد از آن ناله از آنحضرت صادر شد که همه قوم را بگریه
و گریه و نوحه در آوردند پس مهلت داد تا ساکن شدند و فریاد ایشان تسکین یافت آنگاه گفت یا معشر المسلمین چگونه
مرا از میراث پدر منع نموده میگویند که مرا میراثی نمی باشد افحکم الجاهلیة تبغون و من احسن
من الله حکما لقوم یوقنون پس چگونه من از میراث پدرم ممنوع باشم و تو ای ابی بکر

از

از پدرت میبری لقد جئت شیئا فریا پس ابوبکر گفت چیزی بتو از میراث نمیدهم زیرا که پدرت فرمود
که ان الانبیاء لا یورثون شیئا یعنی بدرستیکه پیغمبران میراث نمیگذارند چیزی پس آن معصومه فرمود که این قول
مخالف ما انزل الله است در آنجا که میفرماید یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین و این
حکم را مخصوص امت ساخته که امت و آنحضرت را همه شامل است پس چگونه از پدرم روایت میکنی
که فرموده نحن معاشر الانبیاء لا نورث و حال آنکه خدای تعالی فرموده است و ورث سلیمان بن داود
و دیگر حضرت بجوان از مناجات زکریا علیه السلام حکایت کرده که زکریا گفت رب هب لی من لدنک ولیا
یرثنی و یرث من آل یعقوب و چون آنحضرت در جدال الحال نمود ابوبکر گفت سیاهی یا سفیدی بیار که شهادت
دهد که فدک و عوالی از آن تست و از آن تو باشد پس مرد مومنی از آن میان قیام نمود و گفت که کدام
یک اینها جمع گشته ام بیعت روز غدیر برای حضرت امیر را شهادت داد که برای فاطمه شهادت دهد پس
ام ایمن رضی الله عنها آمده اقامت شهادت نمود ابوبکر گفت که این زنست قولش مقبول نیست تا آنکه
جمیع صحابه روایت کرده اند که حضرت رسول صلواة الله علیه و آله فرمود که ام ایمن از اهل جنت است بعد از
وی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده برای فاطمه اقامه شهادت نمود آن ملعون گفت این شوهر
تست جر نفع از برای خود میکند شهادة او حکم نمیکنم با آنکه همه روایت کرده اند که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود که حق با علیست و علی با حقست و هر جا که علیست حق با او و او با حق است و از هم جدائی نشوند
تا آنگه در کنار حوض بر من وارد شوند پس چون ابوبکر شهادت ایشان را رد نمود فاطمه علیها السلام عطف کرده
برگشت و نسبت با دیگر دیگر بابی بکر و صاحبش تکلم نکنند تا آنکه با پدر خویش ملاقات کرده آنچه مردان از او
رسیده باشد شکایت کنند و در روایت آمده که از جمله کرامات و عظمت آنحضرت در نزد حضرت الهی
آن بود که چون از حقش ممنوع گشت بر روضه پدر بزرگوار خود صلواة الله علیه و آله بازگشته از دو بازوی در
حجره رسول گرفته و گفت ... نزد خدای تعالی اعظم از من نبود بعد از آن جانب مقنعه اش را بطرف
آسمان مرتفع ساخت خواست تا دعا کند دیوارهای مسجد از پیش چهار جانب برخواست و بلا مستولی شد
که نازل شود در آن حال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خود را رسانیده از دست شریفش گرفت و گفت یا بنت الصفوة

تا بقیة النبی و شمس الرسالة و معدن الرحمة بهشتی که بدر نزار رحمة للعالمین فرستاده اند پس قسم
ترا برؤف و رحیم که بسبب نزول بلا بر ایشان تنوی پس آن معصوم التماس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه را قبول کرده دست بر داشته بمصلای خود رجوع نمود و چون حالت احتضار آن مظلومه شد بحضرت امیر
علیه السلام وصیت کرد که او را شب دفن کنند و نگذارد که احدی از ایشان بر او نماز گذارد و این روایت
بر شدت غضب آن حضرت میکند بر ایشان و غضب آن سیده معلوم است که چه حال دارد چنانکه در آن باب
دو حدیث گذشت پس ای عزیز حال شنیعا نرا ببین و بر عداوت تابعان نگر که بر چه مرتبه بوده است و نگر که
که وقتی عایشه با علی علیه السلام محاربه کرد و چند هزار کس مساعده و هواداری وی نمودند در زمانی که فاطمه علیها السلام
طلب حق خود کرد احدی اعانت و نصرت وی نکرد و چگونه عایشه را ام المؤمنین گفتند و برادرش ابی بکر را خال
المؤمنین نگفتند زیرا که ملازم علی علیه السلام بود و معویه را [illegible] خال المؤمنین ساختند با آنکه حضرت رسول صلوات الله
علیه و آله فرموده که لعن الله معاویة الطلیق بن الطلیق و دیگر فرموده که هرگاه معاویه را بر منبر من ببینید بکشید
او را از مؤلفة القلوب بود و با علی علیه السلام قتال کرد و آنحضرت در زمره راشدان رابع خلفا و امام بر حق میدانستند
هرکه با امام قتال کنند باغی و طاغی میدانند و معویه را کاتب وحی گفتند با آنکه کلمه از وحی ننوشت و منقولست که
او کاتب بعضی رسایل بود و کاتبان وحی چهارده کس بودند و اخص و اقرب ایشان علی ابن ابو طالب علیه السلام
بود و اما معویه همیشه مشرک بود و از آن روزی که حضرت رسول صلوات الله علیه و آله مبعوث شد تکذیب وی مینمود
و استهزا و تشنیع میکرد و در روز فتح مکه در بلاد یمن بود و بحضرت رسول صلی الله علیه و آله طعنه میزد و باسلام آورده
محمد تفاخر میکرد و تشنیع اسلام مینمود و میگفت که بد کردی که بدین محمد گرویدی و [illegible] علیه و آله افضل الصلوات
در ماه مبارک رمضان که هشت سال از هجرت گذشته بود فتح مکه نمود و معویه در آن روز از ترس حضرت بیمن گریخت
و بر شرک خود مقیم بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله خون او را هدر کرده بود چون عاجز و مضطر شد و جایی
گریز او را نماند بخدمت حضرت عباس عم حضرت را شفیع خود ساخت و اظهار اسلام نمود و اسلام او پنج ماه پیش
از وفات حضرت رسول صلوات الله علیه و آله بود و بار دیگر عباس را شفیع کرد که حضرت او را کاتب رسایل کنند و اگر مسلم
دارم که او کاتب وحی بود بر ظاهر است که در این مدت قلیل در میان کاتبان گشته چه مقدار مستوجب گشت

خواهد شد که او را موصوف باین صفت سازند و دیگر بر این مذهب توانند بود و جاهل انکه از [illegible] بعلم خود
که روزی بخدمت نبی الله صلی الله علیه و آله داخل شدم و وی در مسجد نشسته بود پس شنیدم که آن حضرت که
رنگ مبارکش متغیر شد که امروز مردی طلوع میکند که وی بر غیر سنت من خواهد مرد و هنوز کلام آنحضرت تمام
بود که معاویه طلوع کرد و با ما در مسجد نشست انگاه حضرت قیام نمود و خطبه شروع نمود پس از دست [illegible]
برید گرفته از مسجد بیرون رفته خطبه حضرت را نشنید و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله دید که او بار [illegible]
رفت گفت لعن الله القاید و المقود [illegible] خدا لعنت کند کشنده و کشیده شده را و بعد از آنکه [illegible] عالم
از دار دنیا به [illegible] رحلت نمود آن لعین در قتال امیر المؤمنین علیه السلام مبالغه نمود و جمع کثیر از [illegible]
مصلی بر قتل رسانید و صورت حرب وی با هشتاد و ماه کشید تا آنکه عالم تمام هلاک شدند و در این مدت [illegible]
آن حضرت را سم داد و دادن [illegible] او را کافی نشد تا آنکه حسن زکی علیه السلام را از زهر داد و چون معاویه [illegible]
شتافت پسرش یزید علیه اللعنه بعد از وی متولی امر خلافت شد و بحرب شاه شهیدان علیه التحیة و الثنا قیام نمود
عساکر [illegible] کرد و عبید ابن زیاد را بر ایشان امیر کرد تا شد بسبب آنحضرت کردند آنچه کردند و از [illegible]
مرویست که روز قتل امام حسین علیه السلام از آسمان خون بارید و در صحیح و جز از شافعی منقولست که
این سرخی که در آسمان ظاهر میشود از روز قتل امام حسین علیه السلام پیدا شده است پیش کسی ندیده بود
و نیز از شافعی مرویست که در روز قتل آنحضرت در دنیا هیچ سنگی را بر نمیداشتند الا آنکه در زیر آن خون [illegible]
میشد و در آن روز از آسمان خون بارید و اثر آن بر نباتات باقی بود و از جمله عناد و ظلم ایشان آن بود که
هرگاه امام حسین علیه السلام را فرزند حضرت رسول صلوات الله علیه میخواندند ایذای تمام بوی میرسانیدند چنانکه
در کتاب [illegible] حافظ کتاب الله مرویست که در روز عید اضحی حجاج بن یوسف مرا طلبید و گفت ای شیخ
امروز چه روز است گفتم امروز روز اضحی است و چنین روزی مردم بچه چیز تقرب میجویند گفتم بقربانی و صدقه و
افعال بر و تقوی گفت بدانکه امروز اراده دارم که مردی از بنی حسین علیه السلام قربان کنم و همچنین با من
تکلم مینمود که ناگاه از پس سر خود صدای زنجیر و آهن شنیدم و از ترس التفات نتوانستم کرد القصه مرد علوی
را دیدم که زنجیر بگردن وی کرده و با آهن پاهای او را مقید نموده بودند و در برابر او متمثل شد پس حجاج

گفت آیا تو فلان بن فلان علوی نسبی گفت آری من همان مردم گفت تو میگویی این قول که حسن و حسین
هر دو پسران رسولند که نطفهٔ ایشان داخل شده از صلبش بیرون آمده اند برغم انف تو ای حجاج ملعون چون
این بشنید تکیه کرده بود برآشفته راست نشست چشمش سرخ شد و آتش غضبش شعله‌ور گشت و بغضب آمده
رگهای گردنش بر باد شد و بندهای پیراهنش پاره کرد و لباس دیگر طلبیده بپوشید و گفت ویلک
ایها الرجل چنانکه در قرآن دلیل بیاری برآنکه حسن و حسین پسران رسول اند و نطفهٔ ایشان داخل شده
و از صلبش بیرون آمده اند همین ساعت ترا با شتر قتل خواهم کرد و اگر آنکه دلیلی آری که بدین دلالت کنند
ترا واگذاشته این بدره‌های زر را بتو خواهم داد و شعبی گوید که من حافظ همهٔ کتاب خدا بودم و عقیده و علم این شیخ
و مشوع انرا امید داشتم پس آیه که بدین دلالت کند بخاطرم خطور نکرد و بغایت غمگین و فکر گشتم و با نفس
خود گفتم بخدا که بر من مشکل است که این مرد علوی هلاک شود و القصه آن مرد ابتدا بقرائت کرده گفت که
بسم الله الرحمن الرحیم حجاج قرائت او را قطع کرده گفت که میتوانند بود که بر من آیهٔ مباهله را حجت آری که آیه
کریمه قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم است پس علوی گفت بخدا که این آیه
حجت مؤکده و معتمد است ولیکن غیر از این بیارم پس شروع کرده خواند که بسم الله الرحمن الرحیم و من
ذریته داود و سلیمان و ایوب و موسی و هارون و کذلک نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و ساکت شد
حجاج گفت چرا نگفتی و عیسی مگر فراموش کردی عیسی را گفت بلی ای حجاج راست گفتی حالیا باز گو
که عیسی از کجا داخل صلب نوح شده و او را خود پدری نبود حجاج گفت داخل صلب نوح شده از جهت
مادرش پس علوی گفت همچنین حسن و حسین داخل صلب حضرت رسول شده اند از جهت مادر ایشان فاطمه زهرا
حجاج فرو ماند گویا که سنگی بدهنش زدند بعد از آن گفت که دلیل بر امامت ایشان چیست علوی گفت
ای حجاج بدرستی که امامت ایشان بشهادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله ثابت است زیرا که آنحضرت در حق
ایشان فرموده که این دو پسر دو امام فاضل‌اند خواه قائم باشند و خواه قاعد و اعدا بر ایشان میل کرده
خون ایشان را خواهند ریخت و حرم ایشان را اسیر خواهند کرد و نیز آنحضرت برای امامت ایشان شهادت داده
و در آنجا که اشاره با امام حسین علیه السلام فرموده گفت که این پسر امام است و برادر امام است و پدر نه امام است

حجاج

حجاج گفت ای علوی حسین چه مقدار از عمر کرد در دنیا گفت پنجاه و هشت سال گفت در کدام روز بود کشتن گفت
روز دهم ماه محرم در مابین ظهر و عصر حجاج گفت که کشت او را گفت ای حجاج پسر زیاد ملعون با تمام لعین بیوفای
ای لشکر کشید و چون صفهای عساکر برای قتال آراسته شد حامیان و انصار و اطفال او را کشتند و بیکس
آنحضرت فرید و تنها ماند و همچنین در آن حال فریادرس میطلبید کسی بفریادش نرسید و یار و مددکار نبود
کسی اعانت او نمیکرد و جرعه آب طلب میکرد که با آن اطفای حرارت خود کند میسر نشد و همچنین واقف بود
و بر پروردگار خود استغاثه میکرد پس در آن حال سنان آمده با سنانش بر وی طعنه زد و خولی تیر مسموم بروی
انداخت و آن تیر آمده بر سینهٔ مبارکش واقع شده آنحضرت را از ظهر اسپش بر زمین ساقط کرد و شمر لعین
آمده سر مبارکش را از بدن نازنینش جدا کرده و بر نیزه کرده بلند کرد و خندید و پیراهن شریفش را اسحق بن حیوه حضرمی
اخذ نمود و شمشیرش قیس نهشلی فرا گرفت و سر ... غارت کرد و ... از بدن ... شمعی فرا گرفت
و قوم خیمه‌هایش را احاطه کردند و مالش را بیغما بردند و اهل بیتش را اسیر کردند و حجاج گفت ای علوی بعد
ایشان چنین محنتها جاری شد بخدا قسم که اگر از قرآن دلیل حجت امامت ایشان نمی‌آوردی سرت را از بدن جدا میکردم
و از آن مقصدی که در بارهٔ تو داشتم خدا ترا از آن نجات داد ولیکن بدرهٔ زر را بردار لا بارک الله لک
فیها پس بدرهٔ زر را گرفت و گفت این عطای پروردگار منست نه از عطای تو ای حجاج پس آن علوی
گریه کرده بیت چندی در شأن حضرت ایشان انشا نمود و هم درین کتاب مناسب این مقام حدیث نقل
شده است که گفت بخدمت امام جعفر الصادق علیه السلام داخل شدم و وی در آن ایام مقیم کوفه بود پس دیدم
آنحضرت را که طبقی از رطب پیش روی نهاده میل میفرمود و چون مرا دید گفت یا ابا بشیر بیا و با من رطب بخور
گفتم هنالک ادن جعلنی فداک فرمود که چرا نمیخوری گفتم الحال درین راهی که میآمدم امری عظیم مرا روی
داده و دلم بدرد آورده و غمگینم ساخته است پس حضرت فرمود از آنچه دیده مرا خبر ده گفتم ای مولای
من زنی را دیدم که ظالمی او را میزد و بسوی زندان میبرد و آن ضعیفه فریاد میکرد که المستغاث بالله و
برسوله احدی بفریاد او نرسید فرمود که سبب چه بود گفتم از مردم شنیدم که این زن در حال رفتن افتاده
بود و پای او فرو رفته از زبانش جست که لعن الله ظالمیک یا فاطمة الزهرا پس آن عدو خدا او را

فاطمه زهرا پس آن ظالم قول آن ضعیفه را نشنید و با وی چنان کرد که شنیدی حضرت امام علیه السلام این
را شنید دست از خوردن بازداشت و از چشم اشک حسرت ظاهر گشت و گریست چندانکه مندیل و محاسن
شریفش تر گردید و گفت ای بشار عیش را بر من منغص کردی تا با تو بمسجد سهیل رویم تا از خدا درخواهیم بیا
و مسئلت نماییم استخلاص آن ضعیفه را و بعضی از اصحاب را بدر سلطان فرستاد و گفت از آنجا حرکت مکن
تا که خبر حکمی برای من آری و اگر اتفاقی بر آن زن حادث شود هر جا که باشیم خود را بما رسانی پس بمسجد سهیل رفتیم
هر کدام دو رکعت نماز گذاردیم بعد از آن آن حضرت دست دعا بدرگاه الهی برداشت گفت الحمد لله
برخیز ای بشار که آن عاجزه از دست ظالم خلاصی یافت پس متوجه شدیم و در اثنای راه آمد که حضرة بدر سلطان ظالم
فرستاده بود از استقبال ما آمد حضرت امام علیه السلام پرسید که چه خبر داری گفت آن ضعیفه خلاص شد فرمود که چون
واقع شد گفت در در سلطان ایستاده بودم که حاجبی برآمد و زن را طلبید و گفت این چه حرف است که گفتی آن زن
گفت که پایم بسوراخی فرو رفت پس گفتم که لعن کند خدا ظالمان را یا فاطمه زهرا پس این ظالم با من کرد آن
چیزیرا که می بینید پس حاجب دویست درهم بوی داده گفت سلطان را بحل کن القصه آن صالحه آن زر را
بمنزل خود باز گشت حضرت فرمود که از گرفتن ابا نمود یا آنکه گرفت گفتم که بآن زر محتاج بود بعد از آن حضرت
امام دست بجیب خود کرده کیسه برآورد که در میان آن هفت دینار زر سرخ بود و غیر آن حاضر نداشت و بمن
داده گفت یا بشار بمنزل آن زن رفته از من بوی سلام برسان و این مبلغ را بوی ده بشار گوید که
رفتم و سلام آن حضرة را باو رسانیدم آن زن گفت بخدا قسم میدهم ترا که بگوی که مولای من صادق علیه السلام
بمن سلام فرستاد گفتم نعم بالله پس بسجده افتاد تا آنکه سه مرتبه چنین کرد گفتم مرا او را یا امة الله تکرار آنچه را که شنیدم برای
تو ارسال کرده و مستبشر باشی پس زر را گرفت و خوشحال شد و گفت یا بشار از حضرت درخواه
که بشیر خود را از خدا درخواست کند پس بخدمت حضرت بازگشتم و از آنچه گذشته بود باز گفتم پس حضرت امام
علیه السلام گریست و در حال گریستن میگفت که خدا او را مغفرت کناد و عزیز من اگرچه دونان دنیا زنی
دون با عزیزان گلستان عزت خاری کردند خود نیز از دار بوار بمقدار تمتعی نبردند بلکه هر یک از این قوم فجار
نجاریها وار از تمام بسعیر و سقر که محل قرار است رسیدند [illegible] علیه العذاب [illegible] که از [illegible]

[illegible]

قولمو

محروم شد و نماند الا اندکی تا هلاک گردید [illegible] مقتل ابو مخنف آورده که آن ملعون با خواص لشکر خود از لشکرگاه
بیرون رفت و در شکارگاه آهوی در پیش وی پدید آمد پس اسب از پی آهو تاخته با مصاحبانش گفت کسی که پیش من
نشود تا من تنها آهو را خود شکار کنم القصه در طلب آن صید از موضعی بموضعی میتاخت تا آنکه بوادی رسید
و تشنه عطشش که بدست زشت خود رشته بود در پای بچش شد و در آن وادی ملکی بود از ملائکه که موکلند
انگشت زبانه بود و از آتش چنان بر سر فرق آن لعین چنان کوفت که مغز سرش [illegible]
گم شد و با همان ضربت بسکیدم بجهنم رسید و آن لعین را از ندیمان ده کس بود که همیشه با وی می بودند و از
همه یکدیگر جدا افتاده بودند و بر جرم و مال وی محرم و امین بودند پس از آن روی رفته در طلب تکاپوی بسیار کردند
نشان او کم یافتند و تا حال از وی چیزی ظاهر نشد و بعضی بر آنند که چون در طلب آهو بدر رفت و از لشکر منقطع شد
اسبش مانده شد و تشنگی بر وی غلبه کرد و در کار خود حیران فرو ماند و ناگاه مرد اعرابی از قبیله بنی اسد [illegible]
گفت [illegible] اگر راه گم کرده [illegible] و اگر گرسنه اطعامت کنم و اگر تشنه سیرابت سازم ملعون گفت یا
اخا العرب اگر بدانی که من کیستم [illegible] اعرابی گفت تو کیستی گفت من یزید بن معاویه ام
اعرابی [illegible] شنیده گفت لا مرحبا بک لا اهلا لا سهلا فتبا لک ثم تبا لک ای دشمن خدا و دشمن رسول
خدا الحال با شمشیر قتل ترا خواهم کشت چنانکه امام حسین علیه السلام را نمودی پس شمشیر از نیام خود کشیده قصد وی
نمود و چون اسب آن لعین برق شمشیر را دید از زیر او فرار نموده رم کرد و او را سرنگون بر زمین انداخت
و آن شمشیر را بر شکم و روده های او فرو برده تا او را ریزه ریزه کرد و لا رحمة الله لا رضی الله عنه و اما عمر بن سعد علیه اللعنه
او از ایالات و حکومت ملک ری محروم شد و بآن مطلب نرسید چنانکه ابن طریح [illegible] در منتخب آورده
که چون عمر بن سعد از حرب امام حسین علیه السلام فارغ شد و سرها و اسیران اهل بیت عبیدالله بن زیاد لعین بیاورد
و اذن کردار آورده اند که او را حکومت ملک ری تمکین [illegible] گفت که آن رقعه که برای تو در
قتل امام حسین و ایالت ری نوشته ام باز آر عمر بن سعد گفت بخدا که آنرا گم کرده ام [illegible]
ابن زیاد گفت که از حضار آن لابد است و اگر نیاری طمع جایزه از من مدار که ترا جایزه در نزد من نیاید
زیرا که من در ایام حرب [illegible] بر تو مستی [illegible] عذر خواه بودم آیا تو قایل این قول نیستی که

قوله

ما ادري واني لصادق * افكر في امري على خطرين * اأترك ملك الري والري منيتي * ام ارجع ماثوما بقتل حسين
واين كلام كسي است كه در اوش مستي و منعقد بوده و در رايش متردد باشد عمر بن سعد گفت والله يا امير در حرب
حسين عليه السلام با تو اخلاص درست ورزيدم كه اگر بديدم سعد مرا ايران مستطيليد اداي حق او نكردم چنانكه
اداي حق تو كردم در حرب حسين عليه السلام عبيد الله بن زياد گفت دروغ اي گرگ ... بن زياد برادر عبيد الله
بن زياد گفت اي برادر بخدا كه عمر بن سعد راست ميگويد و بدرستي كه هر آينه من دوست ميداشتم كه احدي از آل
زياد نمي‌بود الا آنكه در بيني هر يك مهار شتري از شتران ميبود تا روز قيامت و حسين كشته نميشد پس عمر بن سعد گفت
بخدا قسم اي ابن زياد كه احدي از قتل حسين عليه السلام از من بدتر و شريرتر باز نگشت گفت بيان كن كه چرا
گفت زيرا كه من بخدا عاصي شده و اطاعت عبيد الله كردم و امام حسين عليه السلام را كه پسر حضرت رسول الله صلى الله
عليه وآله بود فرو گذاشتم و نصرت اعداي رسول خدا كردم با اين همه قطع رحم با خصم مواصلت نموده با خدا مخالفت
ورزيدم فيا عظم ذنبي و طول كربتي في الدنيا و الآخرة بعد از آن برخاسته از مجلس مغضوب و مغموم بيرون رفت
در حالتي كه ميگفت قال الله هو الخسران المبين ابن اعثم كوفي گويد كه بخدا قسم كه من متعجبم از حال كسي كه در قتل
امامان خود سعي كند و داند كه ثواب آن از او در آخرت انتقام خواهند كشيد پس اين بود عاقبت كار عمر بن سعد در
دنيا و اما نفس خسيس آن خبيث في الآخرة فهو مردود است كه گفت در كوفه در نزد مختار نشسته بودم كه ابتدا كرده بهم نشينان
خود گفت بخدا كه البته مردي را خواهم كشت كه عريض القدمين غائر العينين مرفوع الحاجبين باشد و تمام خلق
و حسين عليه السلام باشند و در قتلش رضاي رب العالمين باشد و رضاي حضرت رسول و فاطمه سيدة النساء صلوات الله
عليهم الصلوة والسلام باشد هيثم گفت چون كلام مختار را شنيدم دانستم كه صاحب اين اوصاف عمر بن سعد است
و قتل را بهر آن گفته قتل وي يابي آيد و چون برخاستم از مجلس قيام نمود نزد عمر بن سعد رفت و او را از مقالة مختار
اعلام نمود عبيد الله بن جعفر در نزد مختار عزت بسيار داشت پيش وي رفته عمر بن سعد را استفاده نمود
سيد امان از وي گرفت مضمونش اينكه اما بعد اي عمر بن سعد تو در امان خدا و امان رسول خدا و همچنين
اهل و فرزند خود و مال ما باشند و بگناهي كه پيش از اين از تو صادر شده بدان مواخذ نخواهي شد و هركه از بر
امير عمر بن سعد را طلبيده ... دو روز ... عمر بن سعد مشغول شد و بعد از آنكه نهان بود ظاهر

گرديد

گرديد و در هر مجلسي كه مرتبه مجلس مختار حاضر شده و مختار اكرام او بجا آورده در تخت خود او را جا ميداد
اما عمر بن سعد با اين همه در دل خود احساس ترس مينمود و ظنش غالب بود كه آخر مختار او را خواهد كشت پس شبي
از كوفه بيرون رفته فرار نمود و مختار از فرار او خبردار شده گفت امانش دادم مكر نمود و با عهد كردم عذر او بيچ
لا ان الله خير الماكرين ولكن در گردنش سلسله است كه هرچند جهد كند كه از زمين تواند برداشت استطاعت آن
نخواهد داشت تا آنكه عنقريب او را خواهم كشت ان شاء الله القصه عمر بن سعد شب راهي شد و در غفلت ناقه
خوابش ربود پس شتر بطرف كوفه باز گشت و وقت صبح بود كه چشم باز كرد خود را در خانه اش ديد و شتر با
خوابيده و داخل منزلش گرديد و تسليم مرگ گشت و چون صباح شد پسرش حفص را طلبيده گفت به نزد مختار
برو و ببين كه خروج مرا دانسته باشد شايد كه از اين سيره خبر نيافته باشد پس حفص به نزد مختار آمده برو سلام كرد
و گفت ايها الامير پدرم سلام ميرساند و ميگويد كه آيا بر عهد وفا خواهي كرد يا نه مختار گفت پدرت در كجاست گفت در
خانه اش حاضر است گفت آيا پدرت شب گذشته بكجا رفت و اراده شتر هم نداشت گفت معاذ الله پدرم كجا برود
در خانه اش ساكن است اصلا حركت نكرده است مختار گفت دروغ گفتي و دروغ گفت پدرت بنشين تا پدرت
بيايد بعد از آن مردي را از جلادان طلبيده گفت بسوي عمر بن سعد رفته سرش را ببر و من آر پس ... ساعت
تمام رفته بهمان ساعت باز آمد و در دستش سر عمر بن سعد بود پس آنرا بكنار حفص انداخت و چون وي آن سر را ديد
گفت انا لله و انا اليه راجعون مختار گفت اي حفص صاحب اين سر را مي شناسي گفت آري اين سر پدرم است
و بعد از وي در زندگي خيري نيست مختار گفت خاطر جمع دار كه ترا بعد از پدرت زنده نخواهم گذاشت پس بقتل
وي نيز امر فرمود لا رضي الله عنهما و آن هر دو سر را در برابر وي وضع كردند پس مختار را شادي عظيم روي
نمود بعضي از اهل مجلس گفتند ايها الامير سر عمر بن سعد در برابر سر امام حسين و سر حفص در برابر سر علي بن
الحسين باشد مختار گفت بالكع الرجال ... سر عمر بن سعد را بسر امام حسين عليه السلام و سر حفص را بسر علي
بن الحسين عليهما السلام قياس ميكني بخدا قسم كه اگر سر ربع اهل زمين را بكشم برابر يك بند انگشت امام حسين
صلوات الله عليه نخواهد بود راوي گويد كه محمد ابن الحنفية در مكه با اصحابش مجالست نموده مذمت مختار ميكرد و مجالست
با عمر بن سعد و پسرش و تاخير قتل او عتاب ميفرمود پس مختار آن دو سر را بمكه براي محمد بن حنفيه فرستاد و در روزي

اشت بهزاده نشسته بود و ندید الا دو سر را در برابر خود حاضر دید پس خدا را سجده شکر افتاد و آنگه سر بر آورده برای مختار دعای بخیر گفت و در دعایش میگفت اللهم لا تنس للمختار من رحمتک اللهم اجزه عنا اهل البیت نبیک خیر الجزاء و بدان که بدان نابکار را از کردار وی مخبر صادق اخبار کرده بود که باختیار خود اختیار چنین عمل خواهد نمود با آنکه در دنیا و آخرت خاسر و زیان کار خواهد شد با این همه حب جاه و دنیای غدار چشم باطن او را کور کرده و متنبه نشده و دین و دنیا را هر دو از دست بداد و چنانکه از ابن مسعود روایت کرده اند که روزی در خدمت حضرت رسول صلوات الله علیه و آله در مسجد قرار داشتیم که ناگاه جمعی از قریش بمجلس حاضر داخل شدند و با ایشان عمر بن سعد لعنه الله بود پس رنگ حضرت رسول صلی الله علیه و آله متغیر شد گفتم یا رسول الله این چه حالت که مشاهده میکنم فرمود که ما اهل بیتی هستیم که خدای تعالی برای ما اختیار آخرت کرده است و بدرستی که من نظر رسانیدم آنچه بر سر که بعد از من امت با اهل بیت من خواهد رسید از قتل و ضرب و شتم و سب و نظر بدرستی که اهل بیت من کشته خواهند شد و اول سری که در ملت اسلام بر سر نیزه خواهند کرد سر فرزندم حسین علیه السلام خواهد بود و این قضیه برادرم جبرئیل از جانب رب جلیل مرا خبر داده است اما در وقت ذکر این حدیث حضرت امام حسین علیه السلام حاضر بود و گفت یا جداه کدام یک از امت مرا خواهد کشت حضرت رسول صلوات الله علیه و آله اشاره بعمر بن سعد کرده گفت بدترین خلق ترا خواهد کشت و مردم هر زمان که عمر بن سعد را میدیدند که از در مسجد داخل میشد میگفتند که این قاتل حسین است و عمر بن سعد هر زمان که با امام حسین علیه السلام ملاقات میکرد میگفت که یا ابا عبد الله جمعی از سفهای قوم ما میگویند که من ترا خواهم کشت حضرت امام میفرمود که ایشان سفها نیستند ولیکن ایشان علما اند بدانکه من بمرتبه شهادت روشن چشم خواهم شد و تو بعد از من گندم ری نخواهی خورد الا اندکی قلیل و بعجیل کشته خواهی شد و هم در این کتاب مذکور است که چون پسر زیاد بابنیاد قوم خود را که ایشان هفتاد هزار کس بودند برای حرب امام حسین علیه السلام جمع کرد و گفت ایها الناس هر کدام که از شما متولی قتل امام حسین علیه السلام شود ولایت هر بلدی را که خواهد بوی ارزانی خواهم داشت هیچیک از ایشان اجابت وی نکرد و بعد از آن عمر بن سعد طلب کرده گفت ای عمر اراده آن دارم که تو بنفس خود متولی حرب شوی عمر گفت مرا از این حرب معاف دار گفت ترا معاف داشتم ولیکن عهدی که برای تو در ولایت ملک ری نوشته ام بجا باز ده عمر گفت مرا یک امشب مهلت ده

گفت

گفت مهلت دادم پس عمر بمنزل خود رجعت نمود و با قوم خود و برادران و ثقات اصحاب خود مشورت نمود احدی بدان راضی نشد و از اهل خیر مردی بود که او را کامل میگفتندی و در زمان سابق صدیق پدر عمر بود پس عمر او را گفت با عمر بیم بهرا که متحرک و متردد می بازگوی که چه عزم کرده و کامل مثل اسمش کامل بود و صاحب رای و عقل و دین کامل بود پس عمر بن سعد مر او را گفت بدرستی که مرا در حرب حسین علیه السلام والی این لشکر کرده اند و قتل وی و اهل بیت وی را بمن تفویض نموده اند و اگر او را کشته باشم ملک ری را بتحت تصرف خود خواهم آورد کامل گفت اف لک یا عمر بن سعد اراده آن داری که حسین پسر دختر رسول خدا را بقتل آوری اف ترا و بر تو رای ای عمر سفاهت حق کرده و از هدایت بازگشته اختیار ضلالت نموده مگر ندانسته که بحرب پسران مرد ... انا لله و انا الیه راجعون ... که اگر دنیا و ما فیها را بمن دهند بکشتن یک مرد از امت محمد صلی الله علیه و آله بدان راضی نخواهم شد پس تو چگونه اراده قتل پسر رسول خدا میکنی و فردای قیامت بآن حضرت چه جواب خواهی گفت وقتی که روشنی چشم آنحضرت و میوه دل او را و فرزند دلبند سیده نساء العالمین و نور بهر دو دیده سید الوصیین را کشته باشی و حال آنکه او سید جوانان اهل جنت است و وی امروز ... است در زمان خودش و طاعتش بر ما فرض است مثل طاعت جدش و بدرستی که ... آتش است پس نظر کن و ببین که کدام یک را برای خود اختیار خواهی کرد و خدا شاهد است بر آنکه اگر که با او محاربه کرده باشی یا او را کشته باشی یا بر حضرت او سعی کرده باشی بعد از وی در دنیا نخواهی ماند الا قلیل عمر گفت آیا مرگ مرا میترسانی و بدرستی که هرگاه از کشتن او فارغ شوم بر هفتاد هزار فارس امیر خواهم بود و ملک ری خواهم گردید کامل گفت که حدیث صحیح برای تو حدیث کنم که اگر توفیق قبول آن یابی امید دارم که نجات تو در آن باشد گفت بدانکه در وقتی با پدرت سعد بطرف شام سفر کردم پس در اثناء راه از اصحاب منقطع شده راه را گم کردم و تشنگی بر من غلبه کرد و در آنحال دیری بنظرم آمد و بسوی آن متوجه شدم و از اسب فرود آمده به در دیر آمدم تا شاید آبی بنوشم پس از آن دیر راهبی بیرون آمد گفت که چه میخواهی گفتم تشنه ام گفت تو از امت این پیغمبری که بعضی از ایشان بعضی را بر حب دنیا میکشند و رغبت دنیا و حطام دنیا میکنند گفتم من از امت مرحومه امت محمد رسول خدا صلوات الله علیه و آله گفت بدرستی که شما بدترین امتها هستید

پس شمار است و در روز قیامت و طغیان شما بجای خواهد رسید که عترت پیغمبر خود را بعضی خواهید کشت و بعضی را بجلا
خواهید نمود و من در کتابهای خود چنین می یابم که شما پسر دختر پیغمبر خود را میکشید و زنان او را اسیر میکنید و
اموال او را بغارت میبرید پس گفتم یا راهب این عمل از ما سر میزند گفت آری هر گاه که چنین کنید آسمانها و زمینها
و کوهها و دریاها و براری و قفار و وحوش و اطیار بناله و گریه و افغان در آمده بر قاتلش لعنت خواهند کرد و
قاتلش در دنیا نخواهد ماند الا اندکی بعد از آن مردی ظاهر خواهد گشت و طلب خون وی خواهد کرد و از قاتلان وی
احدی را باقی نخواهد گذاشت الا آنکه روح او را بسوی آتش جهنم خواهد فرستاد و دیگر گفت راهب بدرستی که مرا با
این قرابتی باشد و دانسته که اگر من او را درک ایام وی میکردم بجان و روح خود وقایت وی از هر صدمه مینمودم
گفتم ای راهب من پناه بخدا میبرم از آنکه قاتل پسر رسول خدا باشم فرمود که اگر تو نباشی مردی از نزدیکان
تو خواهد بود و بدرستی که [illegible] قاتل وی نصف عذاب جهنم ثابت خواهد بود و بدرستی که عذاب وی زیاده از عذاب فرعون
و هامان [illegible] بود و بعد از آن در را بروی من بسته و داخل معبد خود شد و من آب ننوشیدم و کامل گوید که من از خواب
با صحاب [illegible] بر تو سعد گفت که ای کامل بازگشت و بیرون آمدن توجه بود پس آنچه از راهب شنیده بودم برای وی 21
نقل نمودم و بدرستی گفت راست گفتی بعد از آن مرا خبر داد که او نیز بکرت پیش از من بدیر آن راهب نازل شده و
راهب بوی گفته که توی آن مردی که پسر دختر رسول خدا را بسر تو خواهد کشت و بدرستی همیشه از بیم خلایق تو رسید
که این عمل شنیع از تو صادر شود پس با حذر باش ای عمر که بدان خروج نکنی که اگر بروی خروج کنی بر تو نصف عذاب
اهل آتش خواهد بود راوی گوید که این خبر بیزید رسید کامل را طلبیده زبانش قطع نمود پس آن کامل
صادق تکلم از روز تا بعض از روز زنده بود و عاقبت برحمت الهی پیوست و از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی
طالب علیه السلام مرویست که روزی عمر بن سعد را دیده مرا و را گفت که چگونه خواهی بود در آن روزی که تو نفس ترا
در میان جنت و جهنم اختیار دهی پس برای حکومت دنیا نفس خود را اختیار جهنم کنی عمر گفت معاذ الله که این
صورت [illegible] امیر علیه السلام فرمود که عنقریب صورت پذیر خواهد شد و [illegible] در آن نیست پس از بیعتی ابا نمود
[illegible]
[illegible]

اوقات

اوقات از مغیبات که خبر و رسنین و آفات حادث میشود خبر میداد و یک روز بعد بر منبر در کوفه خطبه فرمود
گفت ایها الناس بپرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید بخدا که از من سوال نمیکنید از طایفه که گمراه کنند صد
و هدایت کنند صد را الا آنکه خبر میدهم شما را بناعق و سائق آن تا روز قیامت پس مرد فاسقی فاجری قیام
نموده گفت یا علی مرا خبر ده که چند طایفه موی در سر و لحیه من هست حضرت امیر علیه السلام فرمود بخدا قسم که ابن عم من
رسول خدا صلوات الله علیه و آله از این سوال تو مرا خبر داده و این را که بر هر طایفه موی سر و لحیه تو شیطانی که ترا
لعنت میکند و اینکه ترا پسری هست و ملعون که فرزند من پسر دختر رسول خدا را میکشد
و آن ولد تو بهر دو از ایمان بری و دور بود و اگر آنکه از آنچه سوال نمودی برهانش مشکل نشد بهر آینه ترا از آن
خبر میدادم و لیکن از آنچه ترا اعلام نمودم از لعن و رجس تو ترا کافیست و از پسر ملعونت که فرزندم را بشهادم
و الحجت ظلم حسین علیه السلام را میکشد راوی گوید که در آن وقت او را ولد صغیری بود و چون از امر امام حسین علیه السلام
شد آن پسر شد آن صبی بر آمد و بجبر نمود و متولی قتال امام حسین علیه السلام شد و گفته اند که اسم آن صبی خولی ابن یزید
بود و وی بود که بار نخست طعنه بر آن حضرت زد تا سر سنان از پشت وی بر آمده از اسب در افتاد و
بجوان به بیرون دکار خود شکایت نمود الا لعنة الله علی القوم الظالمین و آن شمر ذی الجوشن مرد و پیش از زنان
و اکثر در وقتی که سر حضرت را در محل مجلس یزید نمود بیت چند خواند از جمله این شعر اطلاع در کابی فضة او
ذهبا فقد قتلت السید المذهبا قتلت خیر الناس اما و ابا و خیرهم جدا و اعلی نسبا پس یزید لعنة الله از
روی غضب بشمر لعین نگاه کرده گفت رکاب ترا بجنبه آتش پر کنم هر گاه که دانسته بودی که بهترین ناس است
از روی مادر و پدر پس چرا کشتی او را گفت بجهت طلب جایزه یزید گفت ترا در نزد من جایزه نیست بعد از آن
بقتل او امر فرمود پس قومی از اصحاب وی شفاعت کردند تا از کشتن وی درگذشت و این طرح اندازه
آورده که مختار آن ملعون را بسیاست عام کشت و خانه اش را با اهل بیت و عشیره اش آتش زده بسوخت
شعر سیعلم امة قتلت حسینا بان عذاب قاتله وبیل و در کتاب ملهوف مذکور است که اسحق حضرمی که برای
آنحضرت را سلب نموده پوشید ابرص گشته همه برخت و بجبر بن کعب تیمی که سراویل وی را گرفته بود از بالای تنش گرفت
و اخنس بن مرثد بن علقمه حضرمی که عمامه شاه شهدا را سلب کرده بر سر بسته بو معتوه و دیوانه شد و ابن سلیم کلبی که

انگشت معصوم مظلوم را با خاتم بریده بود و فتحا دستها و پاهای او را بریده بگون غلطان و اکنون
با جهنم واصل شد و آن ده که ایشان اخنس بن مرثد و حکیم بن طفیل و عمر بن صبیح صیداوی و رجاء بن منقذ عبدی
و سالم بن خیثمه جعفی و صالح بن وهب جعفی و واحظ بن ناعم حضرمی و اسید بن مالک بودند که بدن
شریف آن حضرت را لگدکوب اسب کرده بودند مختار همه را گرفت دست و پای ایشان را بزنجیرهای آهن محکم بست و فرمود
تا همه را در زیر دست و پای اسبها هلاک کردند ابو عمر زاهد گفت که چون ملاحظه حال این ده کس کردیم همه را
اولاد زنا یافتیم لا رضی الله عنهم اما حکایت اخنس را در میان این ده کس در کتاب منتخب بطریق دیگر بلغ
مذکور است مروی از سدی که گفت مردی مهمان من شد در شبی که در آن شب خوانان جلیس و هم نشین بودم
پس وی را مرحبا گفته تکریم و تعظیم وی بجای آوردم و در حقیقت مرد سخن دان و خوش محاوره بود پس با هم
نشسته از هر جا سخن میراندیم تا آنکه سخن حکایت طف کربلا انجامید و چون بقتال یا تم حسین علیه السلام قریب
بود و اندک زمانی از آن واقعه هایله گذشته بود آهی دردناک از من صادر شد و بغایت گریان گشتم گفت ترا
چه میشود گفتم مصیبتی بخاطرم رسید که جمیع مصیبتهای عالم در پیش آن اندک است گفت مگر تو در روز طف کربلا حاضر بودی
گفتم لا والحمد لله گفت برای چه چندین حمد گفتی گفتم از برای خلاص بودنم از خون حسین علیه السلام زیرا که جدش صلی
الله علیه و آله فرموده که من طولب بدم الحسین فلیخفف یوم القیمة المیزان هر آنکسی که مطلوب شد بخون حسین
فرزندم در روز قیامت هر آینه سبک خواهد بود میزان اعمالش گفت که همچو فرموده است جدش گفتم بلی
و دیگر فرموده است که فرزندم حسین کشته خواهد شد از روی ظلم و عدوان آگاه باشید که قاتل وی
داخل تابوتی میشود از آتش و معذب بنصف عذاب اهل دوزخ در حالتی که دستها و پاهای وی مغلول شده و او را
رائحه باشد که جمیع اهل آتش پناه بخدا برند و قاتل و شایع و تابع بر وی باشد کسی که راضی بر قتل وی باشد در آتش
خواهد بود کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب هر زمان که بدن ایشان در آتش
جهنم تحلیل رود و تبدیل خواهد شد بدن ایشان بغیر آن تا الم عذاب را دریابند و عذاب جهنم ایشان را خواهد بود گفت
ای برادر تصدیق این کلام مکن گفتم چگونه تصدیق نکنم و حال آنکه آن حضرت فرموده است که هرگز دروغ
نگفته ام و بر من دروغ نگفته اند یعنی هر وحی که از جانب خدا بمن رسیده حق و صدق است گفت نمی بینی که از

حضرت

حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرموده است که قاتل فرزندم حسین را عمرش طول نباشد
و حال آنکه بحق تو که عمرم از نود متجاوز است با اینکه منم که من کسیم گفتم لا والله گفت من اخنس بن زیدم که من
در روز طف چه کرده ام گفت من از جمله آنکسانم که عمر بن سعد فرمود که جسد حسین را لگدکوب نمایم ضمانش را
علی بن الحسین که علیل بود نطع را از زیر وی کشیدیم و او را بر در افکندیم و دو گوشواره ضعیفه را از برای
گوشوار او را جراحت کردم سدی گوید که دلم بدرد آمد و دیدم که از انگشت پر شد و بیرون رفتم که اسباب
هلاک وی علاجی توانم کرد و در آن اثنا چراغ ضعیف شد خواستم که چراغ را روشن کنم گفت بنشین و مشغول
همان حکایت بود از طول عمر و سلامت خود تعجب میکرد انگشت بطرف چراغ دراز کرد تا روشن کند در انگشت وی
آتش در گرفت پس بخاک مالید تا خاموش کند خاموش نشد فریاد برآورد و گریه با حقی او در گرفت با اینکه خود
نجات برای وی بود هم شربت آب برو ریختم اما چون آتش را که آب را شعله ور شد و تنش افزود و باز فریاد برآورد
بمن استغاثه کرد گفتم خود را بنهر آب در افکن پس خود را در آب فرو میبرد شعله آتش زیادتر میشد و بدنش
مثل انگشت که آتش در او افتاده و باد بر وی وزیده باشد میسوخت تا آنکه بر روی آب مثل زغال سیاه گردید
الحمد لله رب العالمین لعنة الله علی الظالمین وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون پس ز من چون از کیفیت قتل قاتلان
امام مظلوم آن شنیدی از چگونگی و مدت خلافت بنی امیه و بعضی از مخالفان دینی بشنو استماع فرماید آنکه مدت دولت
بنی امیه هزار ماه بود اول کسی که از ایشان امارت نمود معویه علیه اللعنه بود و مدت خلافت وی بیست سال بود
و کیفیت وفاتش آنکه چون مریض شد بمنبر رفت و برای مردم خطبه خواند و آن آخر خطبه بود که در مسجد بنی امیه برای
ناس خطبه کرد و پس گفت ایها الناس بدرستی که من مانند زرعم که زارعان در طلب حصاد اند و من
متولی امر شما شده ام و بعد از من والی امر شما نشود الا کسی که بدتر از من باشد چنانکه پیش از من بودند
کارش مردی بود هم از سایر قریش و متولی کار خلق شدم بعد از آن گفت ما اغنی عنی مالیه هلک
عنی سلطانیه بخدا که اگر میدانستم که عمرم چنین میگذرد هرگز چنین نمیکردم آنگه گریست و گفت ای الغد سعل
وا قلتة لا تراحم بعد از آن از منبر نزول نموده داخل خانه اش شد و علتش افزود و حالش متغیر شد و برادرانش
عیادت نمودند و در اطرافش نشستند گفتند ای معویه برادر و که داری وصیت کن گفت ای اخوان حضر

ازین هلاکتی که مرا روی داده که همه را از آن لابد است بعد از آن گفت مرا راست کنید و تکیه فرموده شد چنان
کردند گفت الهی انا امرتنی فقصرت و نهیتنی فعصیت بار الها منم آنکسی که امر کردی پس تقصیر کردم و نهی
کردی عاصی شدم پس از آن گفت ای معویه الحال یاد پیری و روزگار خود میکنی بعد از پیری و عقوبتی چرا این در عنفوان
جوانی و تازگی نشد اصحاب گفتند ای معویه مگر دنیا را دوست میداری گفت نه ولیکن قدوم بدرگاه الهی
شدید و مشکل است راوی گوید که جمعی دیگر داخل شدند و گفتند ای معویه چه حال داری گفت حالم اینست
رحلت خواهم نمود و از برادران مفارقت خواهم کرد و بعمل خود خواهم رسید بعد از آن از نزد وی برآمده باز گفتند
زنش میگوید که در وقت مردن شنیدم که میگفت تلک الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا
فی الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقین بعد از آن ساکت شده کلامی از او نشنیدم نگاه کردم گفتم
خوابش برده یا بیدار است پس نظر کرد او را مرده یافت واما مدت خلافت یزید علیه اللعنة بعد از پدرش
سه سال و هشت ماه و چهارده روز بود کیفیت وفاتش بیش ازین مذکور شد واما مدت خلافت معاویه
پسر یزید یکماه و یازده روز و وی از ترس عذاب خدا ترک خلافت کرده بظلم پدران خود اعتراف نمود
و بر بالای منبر رفته ازین معنی خلق را آگاه ساخت تا آنکه مادرش او را ملامت کرده گفت کاشکی تو حیض
می بودی [illegible] نمیبودی خود را از منصب پدران خود معزول نمیکردی گفت ای مادر بخدا که بمن محبوبتر آن
بود که حیض میشدم و بر مسندی که لایق آن نبود پا نمیگذاشتم واما مدت خلافت مروان بن الحکم بعد از وی
هشت ماه و ده روز بود کیفیت وفاتش آنکه چون مریض شد با آن مرض وفات کرد و گویند [illegible]
از شهر دمشق [illegible] میکرده و ثوب را بدست خود پیچیده بر سنگ [illegible] پس مروان گفت کاشکی [illegible]
میبودم و روز بروز از کسب دست خود میخوردم و بر مسلمانان والی نمیبودم راوی گوید که گفته او بابی حازم
رسید گفت حمد آن خدا را که چنان کرده که ملوک در حال احتضار صنعت ما را آرزو میکنند پس اصحاب
و اخوانش بعیادت حاضر شدند و گفتند ای امیر چگونه می یابی خود را گفت خدای تعالی فرموده است ولقد
جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة وترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم و میترسم که آمدید بسوی ما فرد
فرد اچنانکه خلق کرده بودیم شما را اول مرتبه و واگذاشتید آنچیز را که داده بودیم شما را در پس پشت

گرسنه

گرسنه گفتند یا امیر چه چیز میگریاند ترا گفت برای [illegible] میگریم ولیکن حضرت رسول صلوات الله علیه و آله برای
ما فرموده که میباید بلغه هر یک از شما مثل زاد مسافر [illegible] والعمل [illegible] پس
بیهوش شده وفات کرد رحمه الله واما خلافت عبد الملک بن مروان و مدت [illegible]
واما کیفیت وفاتش آنکه در وقت مردن بشکل وزغ مسوخ شد اگرچه هیچیک از بنی امیه علیهم ما علیهم نمی مرد الا آنکه در وقت
مردن بشکل وزغ مسوخ میگردید چنانکه در کتاب کافی باسناد متصل از عبد الله بن طلحه مرویست که گفت از صادق
از اهل بیت محمد صلوات الله پرسیدم که وزغ چه حال دارد فرمود که رجس است و جمیع آنها مسخ اند پس هرگاه که او را
کشته باشی غسل کنی فرمود که روزی پدرم در حجره نشسته بود با مردی حدیث میفرمود پس ناگاه وزغی زبان
خود را حرکت میداد و صوتی از وی صادر شد پدرم مرآن مرد را گفت که میدانی که این وزغ چه میگوید گفت مرا
او علمی نیست فرمود و میدانستی که میگوید که اگر چنانچه شما عثمان را دشنام کنید هر آینه من علی را دشنام خواهم داد تا آنکه از نزد
قیام نمانید و دیگر پدرم علیه السلام فرمود که احدی از بنی امیه نمی مرد الا آنکه از بنجا بشکل وزغ مسوخ میشد و روزی که عبد
الملک مروان چون موت بوی نزدیک کرد بصورت وزغ مسوخ گشته از میان حضار بیرون رفت و اولادش حاضر
بودند بعد از آنکه او را نیافتند بر ایشان عظیم نمود و ندانستند که باید بعد از آن فکر کنند و قرار گرفت که از چوب
بنیاد انسان کالبدی ترتیب دهند پس چنان کردند و زره آهنین بر آن پوشانیدند تا سنگین شود و آنگاه او را
در کفن پیچیدند احدی بغیر از من و اولادش بر آن مطلع نشد و هم در کتاب کافی از زراره مرویست که گفت از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام که میفرمود که چون مروان متولد شد خواستند که او را بنظر حضرت رسول صلی
الله علیه و آله رسانیدند تا بجهت وی دعا کنند پس او را بنزد عائشه فرستادند تا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
التماس دعا نماید چون عائشه او را بنزدیک وی برد حضرت فرمود که اخرجی عنی الوزغ ابن الوزغ بیرون
بر بعد از پیش من وزغ پسر وزغ را و او را لعنت کرد و هم در کتاب کافی از عبد الرحیم بن ابی عبد الله منقول است
که گفت از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود که روزی سید عالم صلی الله علیه و آله از حجره بر آمد مروان
و پدرش بحدیث وی [illegible] کرده و گفت الوزغ ابن الوزغ پس از آن روز باز مانده که وزغ را استماع نمایند
واما مدت خلافت ولید بن عبد الملک بعد از پدرش نه سال و هشت ماه بود

اشنیدم

واما مدت خلافت برادرش هشام بن عبدالملک نوزده سال و نه ماه و نه روز بود و بعد از آن مدت خلافت
مروان ثانی حمار یکماه و سیزده روز بود پس مجموع ملک بنی امیه هزار ماه بوده و در این مدت امیرالمؤمنین و امام
المتقین علیه الصلوة والسلام را ناسزا میگفتند تا آنکه عمر عبدالعزیز آنرا باطل گردانید و از تتمه عباسیان سفاح
احمد بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس که متولی امر شد بنی امیه را از روی زمین زایل گردانید الا لعنة الله
علی القوم الظالمین و اما کیفیت وفات عمرو بن العاص آنکه چون حالت احتضارش شد بخزاین و ضیاع و اموال خویش
نظر کرد و گفت اینها را که مالک خواهد شد و که خواهد گرفت کاشکی من هرگز نمی مردم و ابدی زنده میبودم زنش
میگریست پس وی بزن گفت که اگر خواهی گریست برای نفس خود گریه کن بعد از آن بیهوش شده مرد لعنة
الله عزیز من نیک نظر کن و ببین که چگونه مغرور دنیای غدار گشته و از آخرت بیدار از زنگ غفلت سراپای
و اهل اینها را فرو گرفته محروم شده ماند و متاع فانی دنیوی فریب خورده و از نعیم جاوید اخروی چشم پوشیده
غفلت ورزیده اند در کتاب منتخب مذکور است که عمرو بن العاص بمعاویه ابن ابوسفیان گفت که ای معویه چه
مال دنیا را دوست میداری معویه گفت چرا دوست ندارم و حال آنکه مثل ترا بسبب آن بنده خود کرده ام
و دین و مروت ترا بدان خریده ام تلعونی یا معاشر اهل حمص ام ماجری اهل کسری ام سبیل مومن
و علیهم ای منقلب ینقلبون و اما کیفیت وفات مامون آنکه چون مرگش نزدیک شد و از حیات ناامید
گردید و خاکستر فرش نموده بر آن خوابید و مکرر میگفت که یا من لا یزال ملکه ارحم علی من قد زال ملکه
ای آنکسی که زوال نپذیرفت ملک وی رحم کن بر کسی که زایل شود ملک او و گفتند با کسی بر تو خبث گفته
بر من خبث الله و عذبه تمام بدرستی که دنیا و آخرت هر دو از دستم بدر رفت بعد از آن بیهوش شده مرد الی الله
تعالی و اما حجاج بن یوسف ثقفی در وقت مرگش میگفت بار الها مرا بیامرز بدرستی که جمیع خلایق برانند که ترا
نخواهی آمرزید بعد از آن بیهوش شد و مرد لا رضی الله عنه و لعنه و اعدله عذابا الیما خاتمه در فضایل و ثواب
زیارت آن حضرت است و باید دانست که کتب احادیث از ثواب زیارت آن امام معصوم مشحون است بلکه
علمای دین رضوان الله علیهم در آن باب رسالهٔ علیحده وضع نموده اند هرکه اطلاع بر آن خواهد بر آن رجوع نماید
لیکن برای تیمن و تبرک حدیث و نقل چندی در آن باب مذکور خواهد شد و الله المستعان محمد بن یعقوب

کلینی

کلینی باسناد متصل از بشیر دهان روایت کرده که گفت گفتم صادق آل محمد را صلوات الله علیهم که بعضی اوقات
حج از من فوت میشود پس روز عرفه را در نزد قبر امام حسین علیه السلام بسر میبرم حضرت فرمود که نیکو میکنی
ای بشیر هر آن مومنی که بزیارت قبر آنحضرت آید در غیر روز عید و عارف بحق وی باشد می نویسد خدای تعالی
بجهت او بیست حج و بیست عمره که همه مبرور و مقبول باشند و بیست حج و بیست عمره که با نبی مرسل یا امام عادل گذارده
شود گفتم چگونه تواند بود که برای من مثل ثواب موقف حاصل شود پس بمن از روی غضب نظر کرده گفت ای
بشیر بدرستی که مومن هرگاه که در روز عرفه بقصد زیارت قبر امام حسین علیه السلام بیاید و از فرات غسل کند و آنگاه بآن
متوجه آنحضرت شود می نویسد خدای تعالی برای وی در برابر هر گامی حجی با مناسک آن راوی گوید که گمان دارم
الا آنکه فرمود و ثواب غزوه و هم در کتاب کافی از ابان بن تغلب مرویست که گفت صادق آل محمد صلوات الله
علیهم که بدرستی چهار هزار ملک ژولیده موی غبار آلود در جوار قبه شاه شهدا علیه التحیة والثنا اند و تا روز قیامت بر آن
میگریند و رئیس ایشان ملکیست که او را منصور گویند پس هیچ زایری بزیارت آنحضرت نمیکند الا آنکه استقبال وی
مینمایند و هیچ مودعی وداع او نمینماید الا آنکه مشایعت او میکنند و هیچ مریضی مریض نمیشود الا آنکه عیادت او مینمایند
و هیچ نمیرد الا آنکه بر جنازه او نماز میگذارند و برای وی استغفار مینمایند در حدیث دیگر تا روز قیامت
فخر الدین بن طریح ایده الله در منتخب باسناد متصل از جابر جعفی روایت کرده که امام جعفر صادق علیه السلام
مرا گفت که یا جابر ما بین شما و قبر حسین علیه السلام چه مقدار مسافت است گفتم روزی و پارهٔ دیگر از روز دیگر فرمود
که زیارت میکنی گفتم آری فرمود که آیا بثواب زیارت وی ترا بشارت دهم گفتم بلی جعلت فداک
فرمود که هرگاه که از خانه اش برآید خواه سواره باشد و خواه پیاده حضرت عزة جلت عظمته چهل هزار ملک بر وی
میگمارد که بر وی صلوات میفرستند تا آنکه بقبه شاه مظلومان منتهی شود و ثواب هر قدمی که بردارد مثل ثواب کسی باشد که در
راه خدا بخون خود آغشته باشد پس ای جابر هرگاه که بقبر آنحضرت سلام دهی قبر او را بدست خود استلام نما و بگو
السلام علیک یا حجة الله فی ارضه بعد از آن بنماز قیام کن پس بدرستی که حفظه بخون و ملائکه بر تو دعا میفرستند
تا آنگاه از زیارت فارغ شوی و مر تراست در مقابل هر رکعتی که در نزد وی گذارده باشی ثواب کسی که هزار حج گذارده
و هزار عمره بجا آورده باشد و هزار غلام آزاد کرده باشد و مثل ثواب کسی که هزار مرتبه در سبیل الله با پیغمبر مرسل

وخوف کرده باشد و هر زمان که از نزد قبر آنحضرت قیام نمائی منادی ندا میکند که اگر مقاله او را بشنوی عمر خود را
در نزد او بسر خواهی برد پس در ندای خود میگوید که خوشا حال تو ایها العبد بدرستی که غنیمت بردی و از بلا سلامت
و بدرستی که حضرت غفار مغفرت گناهان گذشته تو نمود پس از سر گیر عمل را و مکرر فرمود که اگر در آن سال یا در سالش
یا در ماهش بمیرد قبض روح او نخواهد کرد الا خدای تعالی و اگر بسلامت بازگردد ملایکه مذکور با وی رفاقت خواهند
کرد و تسبیح کرده صلوات بر وی خواهند فرستاد تا آنکه بمنزلش رجوع نماید پس ملایکه میگویند که پروردگارا بنده تو
زیارت قبر ولی تو کرد و او را بمنزلش رسانیدیم الحال بکجا رویم از جانب آسمان ندا میرسد که یا ملایکتی ای ملایکه
من مجاور آستان او باشید پس از تسبیح و تقدیس و تهلیل من گفته و حسنات وی ثبت کنید تا روزی که او
کند و هرگاه که وفات کند بر غسل و تکفین و نماز وی حاضر میشوند بعد از آن میگویند که پروردگارا ما را با سیاست بنده تو
متوکل کرده بودی وفات نمود حالا بکجا رویم پس بار دیگر ندا میرسد که ای ملایکه من مجاور قبر بنده من باشید پس
تسبیح و تقدیس و تهلیل من کویند و ثواب آنرا در نامه حسنات وی ثبت نمایید تا روز قیامت و هم در این کتاب
از سلیمان اعمش مرویست که گفت نازل کوفه شدم و مرا همسایه بود که به پیش او میرفتم و با وی مجالست میکردم
پس شب جمعه بنزد وی رفتم و گفتم ای فلان چه میگویی در باب زیارت حسین علیه السلام گفت آن زیارت بدعتست
و هر بدعت ضلالت و هر ضلالت در آتش است پس پر از غیظ و غضب از پیش وی برخواستم و در دل خود گفتم که
در وقت سحر نزد وی میروم و از فضایل حضرت امام حسین علیه السلام با وی حدیث میکنم اگر عناد و لجاج بر عناد خود
باشد بقتلش میرسانم القصه وقت سحر بدر خانه او آمدم و در کوفتم و او را خواندم پس زوجه اش صدا داد که
فلانی از اول شب بقصد زیارت حضرت امام حسین علیه السلام بیرون رفت پس من نیز از اثر وی با آواره زیارت
آنحضرت روان شدم و چون داخل قبه شدم آن شیخ را ساجد دیدم در حالتی که در سجود دعا میکرد و میگریست
و مسئلت توبه و مغفرت مینمود و بعد از زمان طولی سر بر داشت مرا نزدیک خود دید پس گفتم ای شیخ
دیروز میگفتی که زیارت وی بدعتست و هر بدعت ضلالتست و هر ضلالت در آتش خواهد بود و امروز آمده
زیارت میکنی گفت ای سلیمان مرا ملامت مکن که من تا امشب اثبات امامت برای اهل بیت نبوة نمیکردم
پس امشب واقعه دیدم که مرا اهول و در رنج عظیم انداخت گفتم ایها الشیخ از واقعه که دیدی بازگوی گفت مرد جلیل القدری

نه بسیار

نه بسیار طویل بود و نه قصیر از عظمت جلال و جمال و بها و کمال وی بر وصف او قادر نیستم و در حوالی و اطراف وی
جمعی بودند که در رکاب وی میرفتند و بر پیش وی فارسی بود که بر سر وی تاجی بود و آن تاج چهار رکن داشت
و در هر رکنی جوهری بود که نور آن تا مسیره سه میل روشنی میداد القصه بعضی خادمان وی را گفتم که این کیست گفت این
محمد مصطفی است صلی الله علیه و آله گفتم آن دیگری کیست گفت علی مرتضی علیه السلام بعد از آن نظر کردم ناقه از نور
دیدم و بر آن هودجی از نور بود و در آن هودج دو زن بودند و آن ناقه از مابین آسمان و زمین پرواز میکرد
پس گفتم این ناقه از آن کیست گفت از آن خدیجه کبری و فاطمه زهرا گفتم این پسر کیست گفت حسن مجتبی گفتم آن
همه اراده کجا دارند گفت بزیارت المقتول مظلوم شهید کربلا حسین بن علی علیهما السلام بعد از آن هودجی که در او
فاطمه زهرا بود علیها السلام قصد نمودم و در آن وقت رقعها و مکتوبها دیدم که از جانب آسمان می آید پرسیدم که این
رقعها چیست گفت در این رقعها امانست از آتش مر زایران امام حسین علیه السلام را در شب جمعه پس بعضی
از آن رقعها طلب نمودم گفت بدرستی که تو میگویی که زیارت آنحضرت بدعتست و از آن رقعها در نمی یابی تا
زیارت وی نکنی و معتقد فضل و شرف او نشوی پس از خواب بیدار شدم از روی ترس و فزع و همان ساعت
قصد زیارت سید و مولای خود نمودم و رجوع و انابت بدرگاه الهی کردم بخدا قسم ای سلیمان که هرگز
روح من از جسد تا بقیامت از قبر آنحضرت مفارقت نکرده مجاور آن خواهم بود و نیز از ابن محبوب رضی الله مرویست که
گفت در زمان ولایت آل مروان از کوفه بقصد زیارت امام مظلوم بیرون رفتم و آن ملاعین بعضی از بنی
امیه بر راهها وا داشته بودند که هرکس که از زایران امام حسین علیه السلام ظفر یابند بقتل در آورند پس
تا شب خود را پنهان کردم چون شب آمد بطرف قبر آنحضرت متوجه شدم ناگاه مردی استقبال من نمود و گفت
ای فلان بازگرد و بدرستی که خدای تعالی زیارت ترا قبول نمود و ترا عافیت داد زیرا که در نیافت زیارة
میسر نیست القصه بمکان خود بازگشتم و انتظار بردم تا آنکه اکثر از نصف شب گذشت آنگه برای زیارت
اقبال نمودم باز همان شخص برآمد و گفت ای فلان ترا نگفتم که در این شب زیارت نخواهد بود گفتم مرا از
زیارت مانع میکنی و حال آنکه من با ترس و بیم از بنی امیه که مرا میکشند بقصد زیارت آنحضرت از
کوفه بیرون آمده ام فرمود که یا ابن محبوب بدان که ابراهیم خلیل الرحمن و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و محمد

در این شب از حضرت عزت رخصت زیارت امام حسین علیه السلام خواستند و خدای بیچون ایشان را رخصت داد پس
ایشان با جمیع ملائکه مقربین و انبیا و رسل که عدد ایشان را نمیدانند الا خدا از اول شب آنحضرت در نزد او بتسبیح و تحمید
الهی مشغول اند و هر زمان که صباح شود انشاء الله تعالی بزیارت آنحضرت اقبال کنم تو کیستی خدا ترا عافیت دهد فرمود
که من ملکی ام از ملائکه که موکلند بقبر امام حسین علیه السلام پس خوشحال گشتم و دلم شاد شد و بمکان خود رجوع نمودم
والحمد و الشکر الهی مشغول شدم زیرا که برای عمل قبیح من مرا آزار نکردند القصه صبر نمودم چون صباح شد داخل زیارت
مولای خود شدم و دیگر کسی مرا آزار نکرد و تمام اثر و اطراف زیارت آنحضرت نمودم چون شب شد از بنی امیه
ترسان بازگشتم و از شر ایشان امان یافتم و الحمد لله رب العالمین و نیز از موسی بن القاسم منقولست که گفت در اوائل
ولایت ابو جعفر منصور عباسی حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از مدینه بکوفه وارد شده بود فرمود که یا موسی بن
القاسم برو بر سر راه اعظم و در آنجا ساعتی توقف کن پس بدرستی که وی خوشحال شده با تو گفت خواهد آمد موسی گوید
که بر سر راه رفتم و توقف نموده انتظار میبردم و هوا بسیار گرم بود القصه نظر خود را باطراف بیابان گماشتم پس
چیزی از دور در نظرم در آمد شک حاصل کردم شتر سواری را دیدم که متوجه است چون نزدیک رسید گفتم یا فلان
دینی مردیست از اولاد رسول خدا ترا دعوت مینماید و بدرستی که جمیع صفات ترا برای من وصف کرده است
پس تعجب وی افزوده بغایت مسرور گشت و گفت بخش بخش تا بجهة [illegible] مشرف شوم آنگاه آمده شتر خود را
حضرت خوابانیده داخل مجلس حضرت شده دست و پای او را تقبیل نمود حضرت امام علیه السلام فرمود که از کجا
می آئی گفت از اقصاء بلاد یمن فرمود که تو از فلان موضعی و اسم تو فلان است گفت آری فرمود که برای چه
کار آمده گفت آمده ام تا زیارت امام حسین علیه السلام کنم فرمود که دیگر از برای غیر از زیارت حاجتی نداری
گفت از برای هیچ حاجتی نیامده ام الا آنکه دو رکعت نماز نزد قبر آنحضرت بگذارم و زیارت وی کنم و بر وی سلام
کرده وسیله و حجة باز گردم فرمود که در زیارت وی چه نفع دیده گفت اعتقاد ما آنست که در زیارت او
برکت و شفاعت و عافیت در انفس و اهالی و اولاد و معاش و اموال و قضاء حوائج ما حضرت صادق
علیه السلام فرمود که یا اخا الیمن آیا میخواهی که از فضل زیارت آنحضرت برای تو زیاده کنم گفت آری والله یا
یابن رسول الله پس حضرت امام علیه السلام فرمود بدانکه زیارت امام حسین علیه السلام برابری میکند با حجه مبرورة

مقبوله زائری که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله گذارده شده باشد پس مرد یمنی از گفته حضرت تعجب کرد
حضرت گویا از یمنی تعجب یکی ملک زیارت وی برابری میکند با حجه مبرورة مقبوله زائری که با حضرت رسول
صلی الله علیه و آله گذارده شده باشد پس تعجب مرد یمنی زیاده تر شده عاقبت گفت هر گاه که زیارة آنحضرت
چندین فضیلت داشته بخدا قسم که تا مردن از او مفارقت نخواهم نمود پس مرد یمنی ملازم مجاور سر امام شد تا هنگام
مرگش او را فرا رسید رحمة الله علیه بدان ایدک الله و وفقک علی الحسن مرضاته و جعل ثوابه لکم که گریه و بکا از
برای سید الشهدا و شاه کربلا ثواب بسیار آرد و چنانکه در اول کتاب گذشت خصوص در روز عاشورا [illegible]
محبت اهل البیت تازه میشود و چنانکه در کتاب منتخب مذکور است مردی از سید علی حسینی رضی الله عنه که گفت با
جمعی از مومنان مجاور مشهد مولی علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثناء بودیم پس روز عاشورا محرم شد مردی
از اصحاب ثقات مقتل امام حسین علیه السلام ابتدا کرد و حدیثی که از امام محمد باقر علیه السلام [illegible]
محبت حسین علیه السلام چشمهای او فیضان اشک نماید هر چند که مقدار بال مگسی باشد [illegible]
مغفرت میکشند هر چند که مثل کف دریا باشد روایت [illegible]
[illegible] صحیح است و عقل قبول این [illegible] القصه [illegible]
مجلس [illegible] رفت و وی [illegible] و در آن شب خوابیده در واقعه اش قیامت
بر پا [illegible] خلق [illegible] صف و میزان نصب و صراط [illegible] موضوع و کتب [illegible] منشور
[illegible] حرارت بر وی [illegible] عطش و تشنگی بر وی
غلبه کرده [illegible] تشنگی شدیدی باقی بوده شربت آبی میخواست [illegible] التفات کرده
ناگاه حوضی [illegible] که بغایت طول و عرض بود القصه صاحب واقعه گوید که در نفس خود گفتم این چه حوض
کوثر است که تشنگی آن [illegible] و در نزد حوض دو مرد و یک زن [illegible] دیدم
[illegible] همه سیاه پوشیده [illegible] بودند گفتم این جماعت کیانند گفتند [illegible] محمد
مصطفی صلوات الله علیه و آله و این یکی علی مرتضی علیه السلام و آن دیگری فاطمه زهرا علیها السلام گفتم چرا [illegible]
سیاه پوشیده [illegible] اند گفتند [illegible] این روز عاشورای [illegible] حسین علیه السلام است [illegible]

همین است پس نشست دسید وانت فاطمه زهرا رفته گفتم مرا او را که ثبت سوال کنید سخنی که من نیابت نشستم
پس از روی غضب بر من نظر کرده گفت تویی آنکسی که منکر فضیلت گریه بر مصایب فرزندم و مهجه اقلیم و ثمره فوادم
و قره عینم که به تیغ ظالمان از روی ظلم و عدوان کشته و شهید شده حسین خدا لعنت کند قاتلان و ظالمان او
او را از تشنگی آب پس از خواب از روی رعب و فزع بیدار شدم و به درگاه الهی استغفار بسیار نمودم
اعتقاد بدی که داشتم پشیمان شدم و نیز در یک اصحاب آمده از واقعه خود ذات نزار حضر آدم و به درگاه خدای
عز و جل انابت و توبه نمودم و در خبر است که صلوات الله علیه وآله وارد است که هر آنکسی که آب بنوشد پس یاد
تشنگی امام حسین و اطفال و عیال و انصار او کند و لعن بر قاتلان و ظالمان وی نماید می نویسد خدای تعالی
برای او چهار هزار حسنه و بر طرف میکند از وی چهار هزار بدی را و بلند میکند برای او چهار درجه و میباشد
کسی که آزاد کرده باشد چهار هزار بنده را و حشر میکند خدای تعالی او را ثلج الفواد و خنک دل که هرگز تشنه
نشود و هم در کتاب [illegible] در باب ثواب باکیان و زایران شاه شهیدان و از امام جعفر صادق علیه السلام مروی است
و همین حدیث در کتاب کافی نیز با دنی تفاوتی مذکور است و در ختم کتاب بیان آن گفته خواهد شد [illegible]
ابن وهب رحمه الله علیه منقول است که گفت روز عاشورا داخل منزل امام جعفر صادق علیه السلام شدم
او را در محراب ساجد دیدم و در پس سر وی قرار گرفتم تا فارغ شد پس سجده و بکا و حضور را طول داد پس شنیدم
که در حال سجود با پروردگار خود مناجات کرده میگفت ای خدایی که ما را مخصوص کرده به کرامت و بزرگی
و با ما وعده نموده شفاعت و دست گیری را و ما را حامل رسالت و وارث پیغمبران ساخته و بما ختم نموده
امم گذشته را و ما را مخصوص کرده به وصیت و بر ما اعطا نموده علم گذشتگان و باقیماندگان و گردانیده دلهای
جمعی از مومنان را مایل بسوی ما بیامرز مرا و برادران و زایران ابا عبدالله حسین علیه السلام
چنان زایرانی که اموال خود را در محبت وی صرف کرده اند و بدنهای خود را در رغبت و [illegible]
انداخته اند برای امید ثوابی که نزد تو برای صله ما مقرر است و کیفیت سروری که بر پیغمبر تو محمد صلی الله علیه
داخل کرده اند و در اجابت کردن امر ما و غیظی که در دل دشمنان ما نموده اند و از آن خوشنودی تو [illegible]
خشنودی خدا و تو از جانب ما به رضوان و جنت خود با ایشان مکافات کن و اینها را [illegible] لیل و نهار [illegible]

خا

[illegible] و در اهالی و اولاد ایشان خلافت نما و از شر کل جبار عنید و کل ضعیف و شدید و شر شیاطین انس و جن
[illegible] حفاظت فرما و در عزت ایشان از اوطان و اختیار ایشان ما را بر ابنا و اهالی و قرابات ایشان افضل
[illegible] بجهت تو [illegible] کرامت نما خداوندا بدرستی که دشمنان ما بر شیعیان ما عیب و سرزنش می کنند
[illegible] خروجشان بزیارت ما و عیب اعدا در رحلت بسوی ما مانع احتیاج نشود و از جهت مخالفت ایشان با
[illegible] رحم کن بر آن رویها که آفتاب تغییر داده و آن رویهاست رحم کن بر چشمهایی که بر قبر ابی عبدالله الحسین علیه السلام مالیده
[illegible] رحم کن بر آن دیده ها که اشک ایشان در باره ما جاری میکرد و رحم نما بر آن دلهایی که برای ما جزع و سوزانیدند
[illegible] رحم کن بر آن گریه زاده که بجهت ما بلند شد خداوندا این بدنها و نفس ایشان را بتو سپاردم تا آنکه در روز عطش
[illegible] حوض کوثر سیرابشان نموده و از جهنمشان سازی و حساب [illegible] بر ایشان آسان گردانی [illegible]
[illegible] شنیده و همچنین امام [illegible] زایران قبر حسین علیه السلام و در حالش در حال سجود دعا میفرمود
[illegible] سجده برداشت پیش رفتم و برای سلام کردم تأمل نمودم رخساره [illegible] افروخته او ضایع و حالش متغیر
[illegible] مشاهده نمودم و اشک چشمش را چون مروارید غلطان دیدم پس گفتم ای سید و مولای من هرگز [illegible]
[illegible] وجه طلعت بر جناب عالی نازل شده و کدام مصیبت روی نموده پس فرمود که مگر تو ازین روز
[illegible] غافلی و ندانسته در مثل این روز جدم حسین علیه السلام کشته شده است بعد از آن فرمود که با من
[illegible] زیارت کن آن شهید غریب را از بعید اقصی و از قریب ادنی و تجدید حزن کن و از روی درد بجهت [illegible]
[illegible] نمودم بسیار نوحه و گریه کن گفتم یا سیدی اگر آن دعا در حال سجود از تو شنیدم در حق کسی واقع شود که معرفت
[illegible] الهی حاصل میکند ظنم آنست که آتش دوزخ او را طعمه خود نسازد بخدا که آرزوی آن نمودم که کاش کی
[illegible] زیارت آنحضرت مینمودم پس فرمود که از زیارت چه مانع میشود ترا ای پسر وهب ترک مکن زیارت
[illegible] او را گفتم قربانت شوم نمیدانستم که زیارت او چندین ثواب دارد تا آنکه دعای ترا در باره زوار او شنیدم
[illegible] ابن وهب بدرستی که کسانی که برای زایران آنحضرت در آسمان دعا میکنند اکثرند از دعا کنندگان
[illegible] زمین پس حذر کن که از ترس کسی ترک زیارت وی نکنی پس کسی که از مخالفین ترک زیارت
حسین علیه السلام کند حسرت و ندامت آنرا در روز قیامت خواهد دید تا آنکه تمنی میکند که قبر او را بر آن [illegible]

ای اخیر و محبت جمیع تمنیانی که خدای تعالی با نظر رحمت در تو نگرد تا چون ملائکه آن نیستی گرد در روز قیامت مسکینا و جه
شفوی تا با دوست محمد داری که در فردای قیامت حضرت رسول صلی الله علیه و آله با تو مصافحه کند پس گفتم ...
در روز آخر از حجه معرفیهای اهل بیت نبوت فرمود که صوم این روز را مستحب روزه کامل مدار لکن بیک ساعت ...
عصر شربت آبی افطار نما زیرا که در آن وقت هیجا و غم از آل رسول منکشف گردید و از شان در روی ...
از موالیان و اهل بیت رسول بود بخدا که مصرع این بحضرت رسول مشکل بود و اگر آنحضرت زنده ...
هر آینه صاحب عزای او میشد و آن صادق علیه السلام گریست تا آنکه محاسن شریفش با دموعه ...
خضاب گرد بدو جاری انوار ... گریه ... من بسیار گریستم و ...
او محزون بود شعر کیف لا ابکی لمن کان لفقده الرسول ه وکیف لا تحزن لمن صرت لاجل البتول ه وکیف
لا ابکی لبکاء ... ه وکیف لا تحزن لفقده ... ه خداوندا جامع این کتاب و کاتب آن و قاری آن
و مستمعان آن و حضار مجلس این ماتم و جمیع شیعیان اهل البیت علیهم السلام را در تحت لوا دارشان
و دعای صادق آل محمد علیهم السلام داخل گردانی و دعای آنحضرت را شامل حال ایشان نمائی و همه را در زمره
زائران حضرت امام حسین علیه السلام داخل گردانی و دعای آنحضرت را شامل حال ایشان نمائی ...
و با گریان بر او شهیدان روز طف و هواداری او و در روز عطش اکبر در کنار حوض کوثر با شفیعیان ...
للمؤلفه یا رب بحق حسین مظلوم شهید ه بحضرت زده قتیل از ظلم یزید ه در زمره آن جناب محشورم کن ه دورم
ز کل جبار عنید ه یا رب بحق امام هادی رشید ه آن سید خلق و ... ه نومید مکن ز رحمت ...
در روز جزا که باشد آن روز شدید ه یا رب بگرفتاری اولاد رسول ه یا رب به ... اسیران بتول ه یا رب بشهادت
حسین مظلوم ه کن عاصی را از آن زدرگاه قبول ه قد وقع
الفراغ من تسوید هذا الکتاب نقل من نسخه و نقله
من نسخه المؤلف بیست ششم شهر شوال سنه ١٢..
کتبه العبد المذنب العاصی الراجی المحتاج الی
رحمت الله القادر محمد ابن بدر بیک ترکمان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد واله الطیبین الطاهرین المعصومین وسلم تسلیما کثیرا کثیرا

اما بعد این دلایل چندست از ایات و براهین نبوی صلی الله علیه واله از کتب علمای اهل سلف وفقهای مذهب امامیه رضوان الله علیهم این و بس علی بن علی همدانی عفر الله ذنوبهما وستر الله عیوبهما انتخاب نموده واستخراج کرده است در بیان ذکر محبت و بغض ائمه اطهار و موشی وادران ائمه ذیل عفو بر صواب او پوشنده و بزرگ قلم تراش فکر و تدبیر اگر لغزش در این بیان ببینند بلطف عمیق ادرا باصلاح درآورده و درین بیچاره بی بضاعت غریق دریای معصیت نخروشند وبالله التوفیق قال رسول الله صلی الله علیه واله من اغضب اهل البیت بعثه الله تعالی فی یوم القیمة یهودیا لا ینفعه اسلامه وان ادرک الدجال امن به وان مات بعثه الله من قبره حتی یومن خلاصه عبارت مذکورست که حضرت رسالت پناه میفرماید که هرکه اهل بیت رسالت را بغضب آورد روز قیامت حق تعالی اورا در زمره یهودان بصحرای محشر آورد واز اسلام ظاهر دنیوی ایشان انتفعی نبوده مستحق خلود وعذاب گردند وفرموده که اگر آنکس زمان دجال را ادراک نماید ایمان بوی آورد وازدایره اسلام که بحسب ظاهر اتیان بآن نموده بود بیرون رود واگر قبل از زمان ظهور دجال رحلت نماید حق تعالی اورا برانگیزد وبدیناوردست تا اگر در لحد او مخفی بوده ظاهر شود وتابع دجال گردد وچون در صحرای محشر حاضر گردد در جریده کفار محشور شود واز ابی عباس منقولست در کتب دوست ودشمن که من اغضب اهل البیت بعثه الله یوم القیمة یهودیا قلت یا رسول الله وان صام وصلی وزعم انه مسلم مقصود از عبارت انست که هرکه اهل بیت آنحضرت را برنجانید وکینه ایشان بغضب ایند روز قیامت چون بصحرای محشر درآیند در زمره یهودان داخل باشد واز جریده اسلام بیرون باشد ادی گوید که گفتم یا رسول الله آنکس که اهل شمارا بغضب آورد ومثل یهودی گردد باوجود آنکه از اهل روزه ونماز باشد وزعم او آن باشد که وی مسلمانست بلیه مبتلا گردد حضرت فرمود اگرچه موصوف بصفات مذکوره باشد ودر کتاب من لا یحضره الفقیه وارد شده که پل صراط را عقبهاست ودر هر عقبه بحکم وقفوهم انهم مسئولون وشرائع دین از نماز وروزه وحج وزکوة وجهاد وغیرها سؤال میکنند ودر آخر آن عقبهایست که انرا عقبة الولایة میگویند

و در انجا

١٢٦

و در انجا ملکیت که از ولایت ائمه هدی علیهم السلام سوال مینمایند مستغنی را اگر همه انواع طاعات و اضعاف عبادات بشد چون از ولایت بی بهره باشند بحکم و خسروا کانوا یعملون جمیع طاعات او هبا منثورا گشته او را داخل کرده و دوزخ گردانند ... و در احادیث از بعضی که ... و مصطفی ... آتش دوزخ ... از ... بآن ... اگر نجات ... تا فردای قیامت بحکم الذین من الجنة ... او ... اهل او ... زیرا که ایشان انبیا و برگزیدگان خدا اند ... فردای قیامت ... کلام مجید بآن ناطق است که یوم ندعوا کل اناس بامامهم یعنی روز قیامت هر طایفه را با تفاق امامش در صحرای محشر ... ممکن نباشد برین فهمیده میشود که شیعیان علی ابن ابیطالب علیه السلام را روز قیامت بسعادت همراهی ائمه معصومین ... دیگر عبارت از دوازده امام مطهر اند علیهم السلام ... نجات و در موافقت ایشان باشند زیرا که ایشان ... نجات بحکم حدیث صحیح مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق یعنی مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است در میان قوم نوح هرکه در وی نشست نجات یافت و هرکه تخلف ورزید غرق گردید عذاب گشت بیت

ای جهان ... طوفان ظلم و موج فتنه است ... ابر و باد ال ... کشتی ... در آن تشنه ... در ... از اهل بیت ... جا ... اگر حفظ ... کشتی ... گر ... و اولاد ... کشتی ... بر ... کشتی ... اگر سوال کنند که قبر ... از جانب خدای عزوجل است که اگر خیر و شر از جانب خدای تعالی ... پس چرا با کسی که حضرت امام حسین علیه السلام را از تیغ شمر ... نگاه نداشت جواب آنکه ... چنانکه حضرت اسمعیل را علیه السلام نگاه داشت از تیغ حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام ... آنست که خیر از جانب خدای حق سبحانه وتعالی است و خدای عزوجل فاعل خیرست ... زیرا که شان او عزوشانه ارفع و ازان است که خلق کنند ... بسبب صادر شدن آن فعل ... و اگر ... ظلم است و ظلم ... زیرا که هرکس کاری میکند ... و اگر خواسته میکند ... احتیاج ... و حال آنکه حاجز ... خدای تعالی ... و ظالم نیست و در کلام مجید ... گرده است ... وما الله بظلام للعبید ... در حدیث منقولست ... امام ... سلطان علی ابن موسی الرضا علیه السلام که فرموده ...

چون از خدمت حضرت بیرون آمد حضرت امام موسی کاظم علیه السلام پس ابو حنیفه بطریق امتحان که ای پسر از کیست از
فعل معصیت حضرت امام موسی علیه السلام گفت اندر حال بر سه قسم است یا آنست که از خداست و نیست فعل بنده پس او را
نمیرسد کریم را که عذاب کند بنده خود را بسبب فعلی که فعل خود نباشد آن ظلمیست که از هیچ ظالمی جایز نیست که
صادر شود یا آنست که از خدا و بنده است که با هم در آن فعل معصیت شریکند و ظاهر است که خدای تعالی که قوی تر است
نسبت به بنده که مخلوق است شریک خوبست و لایق نیست که شریک قوی ظلم کند بر شریک ضعیف و او را عذاب کند
یا آنست که محض فعل بنده است پس خدای تعالی اگر عقاب کند او را بواسطه فعل معصیت که از او صادر شده و مستحق عقاب
گشته و اگر عفو کند بواسطه تفضل و مقتضای جود و کرم اوست و هر کدام که کند عدالت و اگر آن چنین نبودی
و شر از جانب او بودی لازم آمدی که هر مومن را که بغیر حق بکشد و عمداً بقتل رسانیدی مستوجب قصاص نگشتی
و حال آنکه حق تعالی در کلام مجید خود امر نموده بقصاص کردن او که یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی
الحر بالحر والعبد بالعبد والانثی بالانثی یعنی ای آنهایی که ایمان آورده اید بخدا و رسول فریضه کرده اند بر شما قصاص
کردن را در کشتگان آزاد را در کشتن بسبب آزاد و غلام را کشتن بسبب غلام و زن را کشتن بسبب زن و دیگر آنکه
لازم آمدی که قاتل مذکور گناهکار نبودی و حال آنکه خدای تعالی در کلام مجید خود فرموده که من یقتل مومنا متعمدا
فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه ولعنه واعد له عذابا الیما یعنی هر که بکشد مومنی را دانسته بغیر حق جزای
او جهنم است که باشد همیشه در او و بر اوست غضب خدای تعالی و لعنت او و مهیا شده است از برای او عذاب
دردناک و پس بنا بر این خواست حضرت احدیت او جل جلاله بود که آن ملعونان دون و آن اعظم این زبون آن امام
معصوم مظلوم را بقتل آورند که اگر خواست او بودی و او امر کرده بودی بایستی که آن معصوم را نگاه داشتی از ستم
ایشان چنانکه نگاه داشت حضرت اسمعیل علیه السلام را و دیگر آنکه اگر این معنی را قبول کنیم که می بایستی که تیغ شمر دون
لعین بگلوی آن معصوم را مجروح نکردی چنانکه تیغ حضرت ابراهیم بگلوی حضرت اسمعیل را مجروح ننمود این قیاس است
و قیاس حرام است زیرا که اول کسی که قیاس کرد ابلیس علیه العذاب بود و بعضی حدیثی منقولست از کتاب کافی
از محمد بن اسمعیل برمکی از فضل بن شاذان از صفوان بن یحیی از عبدالرحمن بن الحجاج از ابان بن تغلب که سید
از صادق آل محمد علیه السلام از قیاس آن معصوم در جواب فرمودند که قیاس در مذهب اهل بیت حرام است و

اول

اول کسی که قیاس کرد ابلیس لعین بود در وقتی که مامور شد از جانب خدای تعالی بسجده آدم علیه السلام گفت من
چگونه سجده کنم آدم را که من بهتر از اویم زیرا که من خلق شده ام از آتش نورانی و آدم خلق شده است از خاک ظلمانی
که آیا نظر نمیکنی بسوی زن حایض که چون پاک شود از حیض و غسل کند قضا میکند روزه های خود را و حال آنکه نماز و روزه
هر دو واجب است پس بایستی که هر دو را قضا کند یا هیچ یک را قضا نکنند و دیگر آنکه تیغ ذابحی که مامور نبود بذبح از جانب
دوستی حقیقی بگلوی آن مذبوح را رگه و مجروح نکند که اگر تیغ آن مامور بگلوی آن مذبوح را مجروح کردی بایستی هر کسی را
ملک الموت قبض ارواح او کنند سر او را بریده یا بگلوی او شکافته بودی و چون در آنجا تیغ در دست مامور از جانب
دوست بود که آن ابراهیم خلیل است و در اینجا در دست دشمنی که مامور نبود از جانب دوست که آن شمر ذی الجوشن لعین بود
بنابراین در آنجا نبرید و در اینجا ببرید زیرا که فرق بسیار است در میان آن تیغ و این تیغ که اگر فرق نبودی خدای تعالی
حضرت ابراهیم علیه السلام را او بوجود او و تحسین نکردی بر ملایکه ملکوت که من چنین بنده فرمان برداری دارم چنانکه کلام
مجید بآن ناطق است که و نادیناه ان یا ابراهیم قد صدقت الرؤیا انا کذلک نجزی المحسنین یعنی و ندا کرد خدای تعالی
چون او که یا ابراهیم بتحقیق که راست گردانیدی خواب را در خواب جمله خلت سعادت خود و قربانی فرزند از جهت خود را
گذرانیدی و دست و پای فرزندت را بستی که دست و پای دار این عالم را بر چوب نبستی این چنین جزا دهم
خدای نیکوکار از ابلیس آنچه بحضرت ابراهیم علیه محروم از خدا و ملایکه و خلقان گشت تا روز قیامت و ب این جا
بر ملعون و اتباع او مستوجب لعنت خدا و ملایکه و پیغمبران و خلقان گشتند تا روز قیامت چنانکه وصف آنجماعه مذکور است که
قاتل امام حسین علیه السلام در دوزخ در تابوتی باشند از آتش و دست و پای ایشان بزنجیرهای آتشین بر بسته باشند از دود بوی
آنکه اهل دوزخ روزی هزار بار پناه بخدای تعالی برند از آن بوی بد و جمیع ملایکه و اهل بهشت و دوزخ او را لعن کنند
چگونه چنین نباشد سزای ظالمی که تیغ آب داده بر حلق آب نداده آن نور امامی که زینت آسمان و زمین است
شد و حقی که بوسه گاه حضرت رسالت پناه بوده باشد بخنجر که آن زره کند ب برو ز
ای ظالم خدا نترس بیا ببین که چه کرده اند یکایک حسین خواست حاکم دعوی کرد است بخود بگو نه مسیحی انصاف
مجروح حسین سوال اگر گوئی که حضرت امام حسین علیه السلام صاحب علم و معجزه بود هر آینه بایستی که دعا کردی
که خدای تعالی آن قوم را هلاک کردی جواب گوئیم که حق است که حضرت امام حسین علیه و آله او صحاب او دعا

و معجزه او بود چنانکه منقولست از ابن عباس در کتاب مصابیح القلوب که مردی و زنی بخصومت دعوی پیش حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام آمدند و آن زن منافق بود و آواز بلندتر کرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بانگ بروی زد و گفت خدایا
وی را سگ گردانی فی الفور سگی شد پس یکی از اصحاب گفت یا ابن عم رسول الله چه چیز مانع است ترا از معاویه و رفع وی
حضرت گفت و الله اگر من خواستمی که معاویه را بگرفتمی یا بر جنازه که دلخواسته پیش از من آورندی هیچ توقف نکردی
و لیکن ما خازنان خدائیم نه بزر و سیم ملک [illegible] و دیگر آنکه حضرت رسول خدا که محمد بزرگوار عالی مقدار او بوده
بر جمیع خلایق از جن و انس اظهر من الشمس است که اگر آن حضرت از خدای تعالی درخواستی که جمیع عالم را بیکبار هلاک کند و نیست
می نمودی و تاخیر واقع نشدی پس بایستی که آن حضرت در آن حال که دندان مبارکش را شکسته بودند دعا کردی تا خدای
تعالی جمله آن قوم را بیجان نمودی پس آن معصوم مظلوم صبر نمود که آیه الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه
راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون یعنی آن صابران که چون برسد بایشان مصیبتی گویند که ما بندگان خدائیم
و بدرستی که بسوی او خواهیم بازگشت چنانکه برایشان صلوات است و رحمت از خدای ایشان و ایشانند
راه یافتگان و بتوافقت تعالی ابا و اجداد او جد خود [illegible] بنا براین دعا نفرموده و دیگر آنکه گفتی که این است معجزه
معجزه بوده [illegible] است و معجزات او و آبا و اجداد او و اهل بیت عالی مقدار او بیرون از حد و حصر است چنانکه از غایت
شهرت احتیاج به بیان ندارد و از آن جمله در کتاب مصابیح القلوب از جابر بن عبد الله انصاری منقولست که حضرت
امام حسین علیه السلام روزی بر سر منبر میگفت که اگر ما خواهیم حق تعالی از برای ما شام را عراق و عراق را شام گرداند
و زن را مرد و مرد را زن سازد منافقی برخاست و گفت این چون تواند بود حضرت امام حسین علیه السلام بانگ بروی زد
که تو شرم نداری در میان مردان سخن میگوئی و حال آنکه تو زن شده ی و زنت مرد شده و نشانهاش هم روییده و راه یابی
یکدیگر جمع شوید و از تو فرزند خنثی در وجود آید چنان شد که آن معصوم خبر داده بود و بعد از آن پیش حضرت آمدند و تضرع
و زاری بسیار کردند تا آن حضرت دعا نمود باز بحال اول آمدند لیکن مأمور بودند که تحمل نموده بر جفا و آزار آن قوم ستمکار
را کشند و آه و ناله نکنند و اگر نه چنین بودی بایستی که چون دندانه اره بر فرق ذکریا علیه السلام رسیدی از جانب
خدای تعالی خطاب شدی که یا ذکریا صبر و شکیبایی پیش آر که بعزت و جلال خود قسم که اگر آه کنی نامت از جریده پیغمبران
برون کنم پس بموجب فرمان الهی نفس نکشید تا آنکه او را از سر تا پا بریدند پس آن معصوم مظلوم نیز بنا بر حرمت

صحیح جد بزرگوار خود که و من صبر علی المصیبة اعطاه الله تعالی ثلثمائة درجة ما بین درجة الی درجة ما بین منتهی الی
الثری مرتین یعنی هر که صبر کند بر مصیبتی بدهد او را خدای تعالی سیصد درجه که میانه هر درجه تا درجه دیگر چندان باشد
که از منتهای عرش رب العزت تا بزیر طبقه هفتم زمین دو باره و بمضمون آیه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب عمل
نمود موافقت انبیا و رسل علیهم السلام کرد و سر او را بریدند و زره شکیبایی پوشید و نالش نکرد و از مجلس [illegible] طلب
نمود و کشندگی و قربان برداری بر میان جان بسته صبر نمود و صبر نمود که اللهم احکم بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الحاکمین
یعنی خدایا حکم کن میان من و میان قوم من براستی و حال آنکه بهترین حکم کنندگانی و بابی [illegible] از جور [illegible] شهادت
ملغزانید و آه نکشید تا آنکه آن ملعونان کمتر از سگ یهودی و نصاری کردند آنچه کردند لعنت الله علیهم اجمعین الی یوم القیامة
پاداش بالایق در درکات جهنم است و روز جزا کشنده فرزند مصطفی پس کور دل کسی که کند مصداق سروری که نور چشم سید اولاد
آدم است سوال اگر گویند که خدای تعالی جل جلاله دانا و عالم است و در هر جا حاضر است اگر دانستی که ظلم بر طرف حضرت امام حسین
علیه السلام بایستی که بلای بر آن قوم نازل نموده مثل قوم عاد و ثمود و سایر کفار هلاک نمودی پس لازم می آید که حق
بر طرف ایشان بوده باشد جواب گوییم که بنابر گفته شما لازم می آید که استغفر الله حق بر طرف فرعون و نمرود و دیگر
کفار لعنت الله علیهم بوده باشد نعوذ بالله من هذه الاعتقادات الباطله پس میگوییم که در آن وقت که نمرود
ملعون متوجه قلعه حصین فلک کرده تیر عدوان در کمان طغیان نهاده بجانب آسمان انداخت بعد آنکه با
ذات مقدس او پیکار مینمایم آیا خدای تعالی عالم بود یا نه اگر گویی عالم نبود لا نسلم زیرا که کلام مجید ناطق است که و اعلموا
ان الله یحول بین المرء و قلبه یعنی بدانید بدرستی که خدای تعالی در آید در میان مرد و دل وی را معنی کرده اند
جوارح و اعضای آدمی را و جای دیگر میفرماید که و اتقوا الله و اعلموا ان الله بما تعملون بصیر یعنی بترسید از خدای تعالی
و بدانید شما بدرستی که خدای تعالی بآنچه میکنید شما بیناست و این نوع در کلام مجید بسیار است و اگر گویند که عالم بود و دست
که او را هلاک نموده از آنجا که سر از تیر بقعر جهنم نمودی و تیر او را چون ماهی آلوده [illegible] منقبت چنانچه
در تفاسیر مذکور است و چگونه غافل باشد و حال آنکه کلام مجید بآن ناطق است که و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون
یعنی مپندارید که غافل است خدای تعالی از آنچه میکنند ظالمان لیکن حکمت بازخواست او معین شده است روزی
چنانکه کلام مجید بآن ناطق است که فالله یحکم بینهم یوم القیامة فیما کانوا فیه یختلفون یعنی خدای تعالی حکم کند میان

ظالمان ورا انچه خلاف امر خدای تعالی کرده‌اند از ظلم کردن و معصیت نمودن اگرچه روزی چند مردان کلاب النار را
اسباب دنیوی منتظم گشت و بر عباد و بلاد قدرتی مسلط شدند اما بیرون رفتند از دنیا در حالتی که آماده گشته بود
از برای ایشان عذابهای عظیم چنانکه کلام مجید بدان ناطق است که ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم
لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین یعنی نپندارند آنان که کافر شدند و از دین بیرون رفته‌اند که مهلت
دادیم ایشان را از مال و منال بهتر است برای ایشان بدرستی که مهلت دهیم ایشان را یعنی واگذاریم ایشان را بخود تا
زیاده کنند گناه را و از برای ایشان است عذاب خوار کننده و در روز [illegible] چندان هول و
ترس ندامت بر ایشان غالب شود که اگر بگذرد از بر جمیع اهل بهشت قسمت کنند نعیم بهشت را بر ایشان ناخوش
گرداند و دیگر [illegible] بودند بر ایشان را چنانکه در کلام مجید بآن ناطق است که کذلک یریهم الله
اعمالهم حسرات علیهم وما هم بخارجین من النار یعنی همچنین بنماید خدای تعالی جزای عملهای ایشان را بدیشان در
حالتی که ندامت بوده باشد بر ایشان و [illegible] آن عملهای ایشان [illegible] از دوزخ و حال آنکه هیچ یک از قاتلان
حسین مظلوم معصوم علیه السلام نبودند در دنیا مگر آنکه در همان سال ایشان به بلایی متعذب گشتند چنانکه در کتاب [illegible] الاخبار روایت
منقولست که یکی از صلحا گفت به تجارت بکوفه رفته بودم بخانه فرود آمده بودم شبانگاه سخن از قاتلان امام حسین
علیه السلام میرفت من گفتم الحمد لله که قاتلان وی هر یک در این سال به بلایی گرفتار گشته و بنوعی دیگر هلاک شدند
و از ایشان هیچ کس نماند آن ملعون که در خانه وی بودیم گفت من از آنجا [illegible] که بکربلا امام حسین علیه السلام رفته بودم اکنون
بسلامت می باشم و مرا هیچ بلیه نرسید این بگفت و چراغ تاریک شده دست دراز کرد تا سر چراغ را اصلاح کند آتش
در انگشت وی افتاد و هر چند حیله کرد نتوانست آتش در همه اعضای وی افتاد و خود را در حوض آبی انداخت که
در آن [illegible] و هر گاه سر از آب برگردی آتش در بالای سر آتش میگرفت تا آنکه در میان آب و آتش سوخته بجهنم واصل
لعنة الله علیه. بیت: از برق ستم هر کس که زد آتش بشهیدان :: شد سوخته صاعقه خشم الهی :: و زهر که الم یافت دل آزرده مظلوم
حقا که ببیند الم نامتناهی. سؤال اگر گویند که خدای تعالی جل جلاله دانا و مطلع است بر احوال جمیع بندگان پس چه گونه
خلق آن جماعت نمودی بعبث تا که فرزندان رسول او صلی الله علیه وآله این نوع جفاها و ستمها کنند جواب گویم
بطریقی که در تفاسیر مذکور است که خدای تبارک و تعالی خلق نمود جمیع ارواح و ذریت آدم علیه السلام پاک و پاکیزه

و مطهر پیش از اجسام بچهل سال و هر یک از ایشان را در آن روز در خاطر میگذشت که هر گاه ایشان را
از آن عالم علوی نقل کرده بعالم سفلی ارسال نمایند بنوعی که در عبادت و بندگی و فرمان برداری
کوشش نمایند که بسبب کثرت عبادت از جبرائیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام بدرجه و قربت و منزلت
برابر بلکه افزون ترکردند و از ایشان فعلی که متضمن معصیت باشد اصلا و قطعا ظاهر نشود بلکه هرگز
[illegible] در خاطر ایشان خطور ننمود پس بنابرین گفته شما حق سبحانه و تعالی ایشان را خلق نکرده [illegible]
[illegible] و گفته‌ای که سبب چه بود که ایشان را خلق نمودی و به دنیا فرستادی که اگر [illegible] وجود
[illegible] بعالم سفلی ارسال نمود در [illegible] عبادت و شرایط بندگی و فرمان برداری [illegible] از حضیض اسفل
بر فراز رسند [illegible] لطف [illegible] بندگی و فرمان برداری [illegible] پس حجت بر خدای تعالی لازم آید
و حال آنکه در آن روز حجت بر خدای است چنانکه در کلام مجید به آن ناطق است که لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد
الرسل پس خلق کردن ایشان نه بعبث نمود چنانکه کلام مجید ناطق است که افحسبتم انما خلقناکم
عبثا وانکم الینا لا ترجعون یعنی [illegible] آفریده‌ایم و [illegible] بعبث آفریده اند و شما
[illegible] لکن خلق کرد [illegible] تا آنکه ظاهر شود مطیع از عاصی و مؤمن
از کافر زیرا که ایشان چون از عالم ارواح مرخص گشته بعد از آن که با پادشاه لم یزل و لا یزال
عهد و پیمان کرده بود چنانچه در تفسیر آیه الست بربکم قالوا بلی مذکور است قدم در خاکدان دنیا
که زراعتگاه آخرت است بحکم حدیث الدنیا مزرعة الاخرة گذاشته‌اند در [illegible] که پاک
و مطهر و پاکیزه بوده‌اند از هیچ راه [illegible] پس چون
[illegible] ایشان نسبت بصحبت کفار و اشرار و فساق و فجار از ذوق جاه و منصب امارت و حکومت
و زر که در خاطر خطور کرده و طمع و حرص دامن گیر ایشان گشته و ایشان را از جاده مستقیم بیرون
برد پس در آن هنگام نفس اماره و شیطان خونخواره [illegible] فرصت بود
در آن وقت فرصت زمام اختیار از قبضه اقتدار ایشان در ربوده [illegible] ایشان را آورده
بسر حد مملکت خاسران و زیان کاران رسانیدند پس ایشان تابع هوای نفس گشته [illegible] فرمان ایزد

او را برمیان جان بسته و از عالم ارواح عهد و پیمانی که با پادشاه لم یزل و لایزال بسته بودند فراموش
کردند و از قهر و غضب ملک یوم الدین اندیشه نکرده و دیده حقیقت بین پوشیده متاع الدنیا قلیل صفت اوست
نقد دانسته و چشم از نعیم مقیم عقبی و پادشاهی ملک لایفنی بر دوخته او را نسیه انگاشتند و هر چند از جانب
پروردگار عالم پیغمبران رسل و رسایل آمده ایشان را با آیات و موعظه نصیحت نموده و تنبیه و پشیمان نگشتند و آنچه نباید
نادیده و ناشنیده انگاشتند تا کار بدان منجر شد که بطمع جاه و منصب این چند روزه ایام فانی تیغ جفا از نیام
کشیده سر پیغمبران و امامان و معصومان خاندان طیبین و طاهرین را مثال سر گوسفندان بریدند چنانکه در تواریخ
مذکور است که عبید الله زیاد عمر سعد لعین را طلبیده فرمود تا رقم امارت و حکومت ری و طبرستان بنام وی نوشتند
با خلعتی مرصع و مرکبی با ساخت از پیش وی کشیدند پس گفت ای پسر سعد اینها همه بشرط آنست که بکربلا روی و امام
حسین را به بیعت یزید در آوری یا سر او را و متابعان او را بیاری عمر سعد گفت ای امیر این کاری بزرگست و بتامل
تأمل درین کار و همچنین امر شروع نتوان کرد مرا دستوری ده تا بروم و با اولاد و اصحاب خود مشورت کنم گفت برو و زود
خبر برسان عمر سعد با خلعت و اسب و رقم حکومت بمنزل خود آمد و فرزندان خود را گفت امیر دولتی بمن ارزانی
نموده بشرط آنکه بروم و با امام حسین محاربه کنم پسر کهترش که این سخن بشنید گفت هیهات هیهات این چه خیال
باطلست که بخاطر درآورده هیچ میدانی که بجنگ که میروی و مکر و دشمنی کدام خاندان بر میان می بندی این امام
حسین علیه السلام جگرگوشه مصطفاست و نور دیده علی مرتضاست و سرو سینه فاطمه زهراست و پدر تو که سعد وقاص حضرت
بود و جان فدای ایشان کرده و حالا تو قصد محاربه ایشان میکنی و از خدا نمیترسی و از شرمساری روز قیامت از دیدن
رسالت پناه اندیشه نمیکنی قصد کشتن وی میکنی آخر مردم ترا غدار بیوفا گویند و دوستان اهل بیت تا قیام قیامت
بر تو لعن کنند و عذاب دوزخ از برای تو آماده کرده عمر سعد روی از وی بگردانید و پسر مهتر را گفت تو چه میگویی گفت
برادرم آنچه میگوید حق و صدق است ولی نسیه است و آنچه پسر امیر بتو میدهد نقد است و عاقل نقد را به نسیه ندهد عمر سعد گفت ای
ای پسر تو راست میگویی حالا ما دنیا را اختیار کردیم تا حال آخرت چون شود و در آن اثنا که او بجانب کربلا میرفت شخصی
با او گفت که ای پسر سعد بجنگ فرزند رسول خدا میروی گفت آری اگر چه حرب با پسر پیغمبر دشوار است و در آخرت وعده ندیده
و امارت اما حکومت ری نسیه سبب ذوق و حضور و واسطه عیش و سرور است بیت سزای قاتل او دوزخست و ...

که مکافات عمل آرد خدا بر انتقام * ولی چه مینگرم در ری و حکومت آن * همی رود از دلم خوف در زوات لب * لیس الله ان
روسیاه بطمع حکومت ری و طبرستان مرتکب آن فعل شنیع گشته مردود دنیا و آخرت گردید و مطلب خود هم میسر نشد
لعنت الله علیه و دیگر آنکه بنابر گفته شما بایستی که ابلیس و فرعون و شداد و نمرود و سایر کفار را خلق نکردی تا با او عفو
نشانه دعوی ربوبیت نمانید و سر کشی با ای از اوامر و حکم او بیرون نگذارند ولیکن بباید روزی که به بیند هر کسی
جزای عمل خود را که یوم تجد کل نفس ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا یعنی چون روز قیامت بیاید
هر نفس سزای آنچه کرده از نیک و بد تمنی کند آن نفس بد کردار که چه بودی میانه من و میانه روز قیامت مدت دور
و دراز بودی و حال آنکه ظلم در آن ... را نشود زیرا ایشان که و ما ظلمهم الله و لکن انفسهم یظلمون یعنی ما را هیچ ضرر نکردند
بعصیان بلکه بودند بر نفسهای خود ظلم کننده چو بسبب آن ظلمی که صادر شد از ایشان نسبت بآن معصومان از قرب و منزلت
ایشان چیزی نقصان نپذیرفت زیرا که پادشاه عالم ایشان را بفیض دائمی خود اختصاص فرموده و ایشان را مشمول
رحمت و عاطفت خود گردانیده و در برابر آن عقوبت نعمتی بدیشان ارزانی فرموده که زوال بپیرامون آن نگردد
چنانکه کلام مجید بدان ناطق است که و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین
بما آتیهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یحزنون یستبشرون بنعمة من الله و فضل و ان
الله لا یضیع اجر المؤمنین یعنی مپندار ای انسان که کشته شده اند در جهاد مرده گانند بلکه زنده گانند نزد خدای تعالی بقرب
المثوبات والمکان و روزی میدهد ایشان را از کرامات و مثوبات و شادمانند بآن نعمتها که هنوز نرسیده اند با ایشان
و نیست ترسی در قیامت و ... اند و هیچ کس ناشنیده در آنروز شادمان اند بنعمت خدا که مستحق آن گشته اند
بسبب العقوبتی که کشیده اند در دنیا از دست کفار با زیادتی فضل و کرم خدای تعالی با ایشان بدرستی که خدای ضایع
نکند مزد مومنان را و وای بر آن ظالمان و آن کافران مرده و که در دنیا گرفتار گشته اند بلعنت از جانب خدای
و رسول تا روز قیامت چنانکه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی که لب بر لب امام حسین علیه السلام
نهاده بود و لب و دندان وی می بوسید و میفرمود که خدای تعالی لعنت کند و بت بر کشندگان فرزندم امام حسین
امام حسن علیه السلام کشندگان
علیه السلام و بر آن کسانی که بر ایشان لعنت ... بر شما باد که لعنت کنید بر کشندگان
و اتباع ایشان و اشیاع ایشان زیرا که ایشان از دین خدا بیزارند و خدای تعالی نیز از ایشان بیزار است چنانچه

ایشان بلعنت گرفتار رند و روز قیامت معذب شوند و در درک الاسفل دوزخ بعذاب الیم که هرگز از آن نجات
نیابند چنانکه کلام مجید بآن ناطق است که ان الذین کفروا و ماتوا و هم کفار اولئک علیهم لعنة الله و الملائکة و الناس
اجمعین خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینظرون یعنی بدرستی آنان که کافر گشتند و مردند و حال آنکه کافر
بودند بدین خدا و رسول ایشانند که برایشانست لعنت خدا و فرشتگان و مردمان همه و جاودانه اند در
لعنت و سبک نکنند از ایشان دوزخ را و ایشان را امهلت ندهند یک ساعت و بدین مضمون حدیثی منقولست
از سلطان ارتضی علی ابن موسی الرضا علیه السلام که چون روز قیامت قایم شود و قبول عذر را و فاطمه زهرا
علیها السلام بعرصه عرصات در آید با دیده گریان و دل بریان پیراهن زهر آلود حسن بر دوش راست افکنده
و کرته خون آلود امام حسین علیه السلام بر دوش چپ افکنده و عمامه خون آلود علی مرتضی علیه السلام در دست
گرفته منادی ندا کند که یا معشر الناس غضوا ابصارکم حتی تجوز فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم یعنی ای گروه
مردمان از مرد و زن دیده بخوابانید که سیده زنان عالمیان و خاتون قیامت فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله میگذرد
و گفته اند نکته در آنکه زنان نیز دیده با برهم نهند آنست که حضرت فاطمه علیها السلام بنوعی بعرصات قیامت در آید
که هیچکس را از مرد و زن طاقت دیدن او نباشد و چون بسطنان عرش رسد دست مبارک بقایمه از
قوایم عرش زند عرش بلرزه در آید و ملایکه ملکوت بفغان در آیند و گویند بار خدایا سبب لرزیدن عرش اعظم
ندا آید که از مصیبت فاطمه زهرا است پس سیده فاطمه افغان بر آورده گوید که یارب احوال ظالمان ... من
که با بکاران جفا کار با ایشان چه کرده اند امام حسن علیه السلام را بزهر قهر هلاک ساختند و امام حسین
را به تیغ بیدریغ شهید ساختند و کفو مرا بضرب تیغ آبدار فرق مبارک شکافتند و حق مرا و زوج و اولاد مرا بناحق
گرفتند داد مرا ازین ظالمان بیدین بستان و هر که بر مصیبت اهل بیت من گریه کرده است او را ببخش از
پروردگار جل جلاله خطاب آید که بخشیدم دوستان ترا و فرمان کفو ترا کردم یعنی علی ابن ابی طالب محبان خود را
به بهشت فرستند و دشمنان را بدوزخ پس گریه کنندگان و محبان اهل بیت را خط آزادی رسد و همه به بهشت
روند و دشمنان بدوزخ آنگاه قاتلان اهل بیت را حاضر کرده اند و تابوتی باشند از آتش و دست و پای
ایشان را بزنجیرهای آتشین بر بسته باشند و از ایشان بوی گندی آید که اهل عرصات از و بفغان آیند و زبانیه

غلاظ

غلاظ شده او را بر ایشان مسلط سازند و دوزخ را فرمان رسد که زبانه کشیده ایشان را فرو گیرد چون ناپاک ایشان
سوخته شود دیگر باره بحال خود باز آید و ایشان و هم چنان معذب باشند و تخفیف نکنند از ایشان عذاب را
و ابد الآباد در دوزخ بمانند بیت ای کمر بسته بخون ریزی اولاد رسول بیت آخر ز خداوند جهان شرم نبود
هیچ اندیشه نکردی ز رسول ثقلین بیت از بی حرمت ایشان چه وصیت فرمود بیت آه از آن دم که کند فاطمه از جور تو داد بیت مصطفی
بر تو غضبناک و علی خشم آلود سوال اگر گویند که اعتقاد شما آنست که حضرت جبرئیل از جانب پادشاه عالم فرمود و حضرت رسول
را از واقعه کربلا و قتل امام حسین علیه السلام خبر داد و پس بنابرین تقدیر از جانب خدای تعالی چنین شده بود که ایشان
او را بقتل آرند جواب گوییم حقست که حضرت جبرئیل حضرت رسول را خبر داد از آن واقعه چنانکه در شواهد از نور الائمه خوارزمی
منقولست که چون امام حسین علیه السلام متولد شد حق تعالی جبرئیل را فرستاد که برو و حبیب ما را تهنیت برسان و بعد
از آن خبر از قتل حسین را تعزیت با او برسان چون جبرئیل علیه السلام رسید امام حسین علیه السلام در کنار حضرت رسول
بود و بوسه بر حلق او میداد و پس جبرئیل آغاز تهنیت کرد و بعد از آن اظهار تعزیت نمود حضرت رسول فرمود سبب تهنیت
معلوم است موجب تعزیت چیست گفت یا رسول الله این موضع از حلق این پسر که حالا بوسه گاه تست بعد از وفات
تو و مادر و پدر و برادر به تیغ جفای بعضی ظالمان بی باک مجروح خواهند کرد و شمه از وقایع کربلا عرض خواهم ...
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گریان شد که در آن وقت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شد و پرسید
که یا رسول الله سبب گریه چیست آنحضرت خبر جبرئیل باز گفت حضرت امیر را سیلاب خون از چشم روان شد و از آنجا برخاست
بخانه ... شد حضرت فاطمه خروش بر آورده چادر عصمت بر سر افکنده و بخدمت حضرت پیغمبر آمد و فریاد برآورد که
ای پدر بزرگوار حسین من چه گناه کرده که در طفولیت چنین ظلمی بر وی رود گفت ای فاطمه این صورت در زمانی
واقع خواهد بود که نه تو باشی و نه من و نه پدرش و نه برادرش فاطمه دیگرباره ...
و نوحه آغاز کرد و میگفت ای مظلوم ما و روای شهید ما و روای بیکس ما در آن زمان که باشد که مصیبت تو بپا دارد
نماید و شرایط تعزیت تو بجای آورد که کاشکی من بودمی که نام ماتم و مصیبت تو نمودمی راوی گوید که ناگاه آوازی
... ماتم او مصیبت ... آخر الزمان خواهند داشت که هر سال چون ماه محرم در آید و بر او شهید کربلا
تعزیت او تازه کرد اندو شرایط مصیبت بجای آورند لیکن فرقت میانه تقدیر کردن و ضرر دادن زیرا که تقدیر

که خلق کرده باشد جمعی را از برای امری که ناسبب بجا آوردن آن امر آن جماعت مستوجب رحمت گردند و بسبب
ترک آن امر مستوجب عذاب گردند مثل خلق کردن انس و جن جهت بندگی و عبادت او چنانکه کلام مجید بدان
ناطق است که ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون یعنی خلق نکردیم ما جن و انس را مگر از برای آنکه بشناسند مارا و
عبادت و بندگی و فرمان برداری من کنند چنانکه در کلام مجید مذکور است که من آمن بالله والیوم الآخر واقام الصلوة
واتوا الزکوة و لم یخش الا الله یعنی آنکس که ایمان آورده است بخدا و روز قیامت باید که نماز بکند ادا و زکوة مال ادا کند
و نترسد مگر از خدای تعالی پس تقدیر کردن جن و انس از برای فرمان برداریست نه از برای معصیت و کفر و خدا
که اگر هرآینه نه چنین بودی و تقدیر چنین کرده بودی که کافر کافر باشد و مومن مومن و فاسق فاسق در کلام مجید خود
نفرمودی که والذین هم عن آیاتنا غافلون اولئک ماواهم النار بما کانوا یکسبون یعنی آنانکه کافر شدند و از آیات
ما غافل گشتند آخر جایگاه ایشان دوزخست بسبب آنچه ایشان کسب کرده اند از کفر و معاصی بنابرین کفر و معاصی فعل
بندگانست نه تقدیر خدای تعالی که اگر تقدیر تعالی بودی بما کانوا یکسبون نفرمودی و خبر آنست که آگاه گردانیدن حق
از چیزی که او مخبر بوده باشد از آنچه حضرت پادشاه عالم از روی شفقت و مهربانی جبرئیل را آگاه میکرد از هر
از وقایع آینده و گذشته زیرا که او علام الغیوبست و نمیداند علم غیب را بغیر از او سبحانه و تعالی و تقدس چنانکه فرموده
لا یعلم الغیب الا الله پس اگر فرق نبودی میانه تقدیر و خبر لازم آمدی که آنچه خدای تعالی خبر داده است رسول خود را از
کفر کفار و فسق فجار و ظلم ظالمان همه را العیاذ بالله او تقدیر کرده باشد و امر و نهی مطلق عبث بوده باشد و لازم آید
که کفر و معصیت که از بندگان صادر شده و میشود فعل خدای تعالی باشد و خدای تعالی این افعال را در ایشان آفریده
باشد و باز ایشانرا بدان فعل آزار کند و عذاب بدهد در دوزخ و این ظلم باشد و حال آنکه خود در کلام مجید فرموده
که وما ربک بظلام للعبید یعنی پروردگار ظلم نکند بر بندگان خود و جای دیگر فرموده که ولا یرضی لعباده الکفر
یعنی خدای تعالی بکفر بندگان راضی نیست پس بنابرین تقدیر کفر و ظلم و معصیت از جانب خدای تعالی نیست که اگر
از جانب خدای تعالی بودی در کلام مجید خود نفرمودی که واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله ثم توفی کل نفس ما کسبت وهم
لا یظلمون یعنی بترسید از روزی که آن روز قیامت است که بازگردانیده شوید در آن روز بسوی خدا پس تمام میدهند هر کس
آنچه کسب کرده باشند از نیک و بد و بر ایشان ظلم نکنند بنقصان ثواب و ازدیاد عقاب و دیگر آنکه خدای تعالی حافظ

اعمال خیر بندگانست نه اعمال معصیت ایشان و جبر نکند ایشانرا در کردن طاعت و باکراه باز ندارد ایشانرا از کردن
معصیت زیرا که ایشانرا خلق کرده از برای اطاعت کردن اوامر و اطاعت نکردن نواهی پس هر که اختیار کرد
اطاعت او را از جمله رستگارانست و هر که اختیار کرد منهیات را از جمله هالکانست چنانکه کلام مجید بدان ناطق است
که قل یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه ومن ضل فانما یضل علیها وما انا علیکم
بوکیل خطاب بحضرت حبیب خود نموده میفرماید که بگو یا محمد مردم را که آمد شما را دین حق از جانب خدای شما هر که اختیار
می کند بدرستی که اختیار کرده است از برای نفس خود و هر که اختیار نکند بدرستی که اختیار مضرت کرده است از برای نفس
خود و نیستم من بر شما حافظ از کفر و معاصی و دیگر آنکه خدای تعالی هدایت کرده است جمیع بندگانرا خواه کافر و خواه مسلمان
و خواه صالح و خواه طالح چنانکه در کلام مجید ناطق است که انا هدیناه السبیل اما شاکرا واما کفورا یعنی ما هر دو راه را نمودیم
تا که و را که مومن و صالح است و کفور را که کافر و فاسق است پس بنابرین خدای تعالی بندگانرا نه از آنکه
خلق کرده است و از ایشان عبادت و بندگی خواسته نه خدا آزاری و کشتن پیغمبران که اگر از ایشان کشتن
پیغمبران خواستی بایستی که در کلام مجید خود سرزنش کفار نکردی و نفرمودی که ویقتلون الانبیاء بغیر حق و هرگاه
حال چنین بودی میتوان گفت که خلق کرده بود ایشانرا از برای کشتن امامان و معصومان خاندان طیبین و طاهرین
که خدای تعالی به پاکی ایشان در کلام مجید گواهی داده است که انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهر
کم تطهیرا و جمیع خلق را به محبت و دوستی ایشان امر نموده چنانکه کلام مجید بدان ناطق است که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی یعنی بگو یا محمد صلی الله [illegible] که من برادای رسالت بر شما از شما هیچ مزدی نمیخواهم مگر آنکه دوست دارید
خویشان نزدیک مرا و ایشانرا دوست داشتن را بعضی کشتن فهمیده اند لعنت بر اعتقاد ایشان و دیگر آنکه جمیع
خلقانرا بهم فرستادن رسل و کتابها اعلام بد و نیک نموده است تا آنکه ایشان راه یافته در ضلالت و گمراهی نمانند
و با وجود این حال چشمها و گوشهای خود را مسمار آهنین زده پای از جاده مستقیم بیرون گذاشته که فرمان برداری
ابلیس میان جان بسته بواسطه [illegible] دنیای بی ثبات کم اعتبار چشم از نعیم ابدی پوشیده اند و دین بدنیا
بدرهم و دینار فروختند چنانکه در شواهد مذکور است که چون بر زبان [illegible] قرآن [illegible] سعادت و جلوه
گاه منتها دست بود آخرت را اختیار کرده بهره دنیا و دست نزد و امن آن جناب زده و قدم از ظلمات شقاوت بیرون

گذاشته خود را به خیمه جات رسانیده و پیش حضرت امام حسین علیه السلام آمده از مرکب پیاده گشت و رکاب
همایون آنحضرت را بوسه داد و روی بر سم اسب شاهزاده دو جهان نهاد و گفت یا بن رسول الله هزار جان من فدای خاک
پای تو باد که سپهر ولایت را ماهی و مسند امامت را شاهی و مرا گمان آن نبود که این جماعت قصد تو کنند و عصیان
این جماعت سیاه روزگار بر من ظاهر شد بخدمت آمده ام آیا توبه من قبول شده باشد آنحضرت فرمود که ای
حر دل خوش دار که تو حربی با من نکرده ای ما گره انگاشتیم و تقصیری که از ناحیت تو واقع شده آنرا واگذاشتیم حر از آنجا پس
دوال بر حرب قوی شد پس بدستور آن معصوم حر روی به معرکه جهاد گذاشت و مرد طلبید صفوان بن حنظله که یکی از
معروفان عرب بود بمیدان در آمده گفت ای حر تو مردی دانا و عاقلی و در روز حرب شجاع و بر دلی چرا چنین کردی
حر گفت از تو عجب است که این سخن گوئی تو میدانی که یزید ناپاک و ناپاک زاده و فاسق و فاسق زاده است و امام
حسین علیه السلام پاک و پاک زاده است و تزویج مادرش را داشت و جبرئیل او را گهواره جنبانیده و منبر اولیا
ریحان بوستان مصطفی خوانده صفوان گفت من نیز این همه میدانم و زیاده هم ولیکن دولت و جاه و مال و ملک
و زر و اسباب با یزید است و مردم سپاهی را براق و مرتبه و منصب و ایالت می باید نه تقوی و علم و فضیلت حر
گفت وای بر تو ای بدبخت و بد روزگار حق را می بینی و می پوشی و دین درست را در بازار دنیا بطمع درهم و دینار
ناپایدار بها درستی چند می فروشی پس ایشان بدین سبب دست از دامن اهل بیت رسول صلعم کوتاه کرده
اختیار مذهب یزید و اتباع او نمودند نفعهم بر خدای تعالی لعنة الله علیهم اجمعین بیت پسر مرتضی امام حسین
که چو او نبود در کونین مصطفی پرورا کشیده بدوش مرتضی پرورانیده در آغوش عقل و رشد عهد و عمل پیش
بود جبرئیل مهد جنبانش قومی از مرتدان بداختر همه چون سگ ولی ز سگ کمتر سر او را جدا از تن کردند
در جهنم همه وطن کردند تا ابد لعنه حق بر ایشان باد در جهنم مقام ایشان باد سوال اگر گویند بر همه تقدیر حضرت رسول
صلی الله علیه و آله حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیه السلام را از آن واقعه خبر داده و زبان
آن معصوم را ازین معنی خبر نموده بودندی بایست که آن حضرت حذر نموده بکربلا نرود تا آنکه کشته نگردد جواب
گوییم که حق است که آن معصوم را ازین معنی اعلام نموده بودند لیکن او را اعلام ننموده بودند که در فلان ماه یا فلان
روز یا فلان ساعت در دشت کربلا این نوع قضیه ترا پیش خواهد آمد تا آنکه حضرت در همان وقت معین

الغرض

الغرض اگر وی بکربلا نرود و خبرا که دانستن این نوع امور ما از عالم غیب است و کسی نمیداند غیب را مگر او سبحانه چنانکه
در کلام مجید بآن ناطق است که و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت ان الله علیم
خبیر یعنی نمیداند هیچکس آن چیز را که کسب خواهد کرد در فردا و نمیداند هیچکس که در کدام زمین خواهد مرد و بدرستی
که خدای تعالی بدانها عالم و داناست و بر تقدیری که عالم شده ولیکن آنحضرت میخواست که سوای درجه
امامت خود را بدرجه عم پدر خود حمزه سید الشهدا و عم خود جعفر طیار و بدرجه پدر بزرگوار خود علی مرتضی و برادر بزرگ
خود امام حسن مجتبی صلوات الله علیه و علیهم اجمعین که ارفع ترین مراتب و بلندترین درجات است برساند چنانکه کلام
مجید بآن ناطق که الذین امنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله و اولئک
هم الفائزون یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان و جنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابدا ان الله عنده اجر عظیم یعنی
آنان که ایمان آورده اند و هجرت کرده اند و جهاد کرده اند در راه خدای با مالها و تنهای خود بزرگتر مرتبه اند نزد
خدای تعالی و ایشانند از فیروزی یافتگان بشارت میدهد خدای تعالی ایشان را برحمتی از نزد خود و خوشنودی و بوستانها
که ایشان راست در آن بوستانها نعمتهای دایم و جاوید و جاودانه اند ایشان در آن همیشه بدرستی که ایشان راست نزد
خدای تعالی اجری بزرگ بجهة تعظیم و تکریم ایشان چنانکه در حدیث منقولست از حضرت رسالت پناه که فوق کل
بر بر حتی یقتل فی سبیل الله فاذا قتل فی سبیل الله فلیس فوقه بر مضمون این کلام آنست که بالاتر هر درجه و نیکی نیکی
دیگر است تا آنکه کشته شود در راه خدا هرگاه کشته شود در راه خدا نیست بالاتر از درجه او دیگر نیکی چنانکه در عیون اخبار الرضا
در حدیث ریان بن شبیب مذکورست که حضرت علی ابن موسی الرضا علیه السلام باو گفت یا بن شبیب بدرستی
که در دشت کربلا چهار هزار فرشته از برای نصرت جدم امام حسین علیه السلام از محیط افلاک بمرکز خاک فرود آمدند
و از آن حضرت در جنگ نمودن رخصت و دستوری نیافتند و بعد از قتل آنحضرت بر سر روضه مقدسه او قرار گرفتند و مو
ژولیده و روی با گرد آلوده میگریند و می باشند در آن موضع تا روز قیامت و هم چنین نیز در شواهد مذکورست که انوار الهی
خوارزمی که در آن زمان که آن امام معصوم مظلوم در کربلا تنها مانده بود و میخواست که بر لشکر اعدا حمله نماید و حمله
از آن قوم سیاه روزگار بر آورد که ناگاه گرد و غباری پدید آمد که جهان روشن چون شب ظلمانی تیره
و تاریک شد بر وجهی که هیچکس کسی را نمیدید و مقارن آن حال شخصی پیدا شد و هیبت و هیکلی عجیب بر اسبی نشسته

که سر و دستش مانند بود البرات اسب و پایش مانند بود بپای شتر و پیش حضرت امام حسین علیه السلام
آمد و سلام کرد آن حضرت جواب سلام او باز داد و گفت تو چه کسی که درین محل بر مظلومان بیچاره و غریبان
او آره سلام میکنی گفت یا ابن رسول الله من مهتر پریانم و مولای سید افضل زمانم و پادشاه هردو عالم و مرا زعفر
زاید میگویند درین بادیه مسکن و ماوای من است و لشکر من با من است پدر بزرگوارت وقتی جابت العلم را آمد
و دیو ابنر العرب ذو الفقار مسلمان ساخت پدر مرا بر ایشان مرتبه امارت داد و ایشان بعد از فوت پدر در فرمان
من هستند دستوری ده تا با لشکر خود بیایم و مادر ازین قوم سیاه روزگار بر آوردم امام حسین علیه السلام
گفت ای زعفر خدای جزا دهد و ترا و شما را دستور قتل آدمیان نیست زیرا که تمام جسم لطیفید و ایشان شما را نمی بینند
و این ظلم باشد باز گرد و بمنزل خود معاودت کن زعفر گفت یا امام اگر رخصت باشد ما نیز خود را بصورت ایشان
نماییم و حرب کنیم تا اگر از قوم ما هم بکشند ما نیز شهید باشیم حضرت امام حسین علیه السلام گفت ای زعفر دلم از
زندگانی دنیا گرفته و میخواهم که بدر جد و پدر و برادر و عم و اهل بیت رسیم و در علم الهی پاینده ام که امروز با چهره خون
آلوده و رخساره خاک آلوده بدرگاه حضرت پروردگار خواهم رسید و بدین حال جد بزرگوار و پدر عالیقدر و برادر
و مادر خود را ملاقات خواهم نمود پس میخواهم که تو از برای خاطر من باز گردی و متعرض آن قوم نشوی پس زعفر
بموجب فرموده عمل نموده باز گشت پس بنابر آن المعصوم آزادیه آن داشت که از آن نشئه که آبا و اجداد او
چشیده بودند او نیز بچشد و مستحق آن نوع کرامتی که ایشان گشته بودند او نیز بگردد چنانکه در کلام مجید بیان نامی
است که ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء و لکن لا تشعرون یعنی نگوئید آنانکه کشته شده اند در راه
خدای تعالی ایشان مردگانند بلکه ایشان زندگانند بانواع کرامت لیکن شما در نمی یابید آنرا و کلام المعصوم مظلوم
گوشزد نمود که بخدای که مشتاق ترم بدیدن پدر و جد و مادر و برادر خود از یعقوب بیوسف و مرا قتلگاهی هست که
بدانجا خواهم رسید گویا در اعضای خود می نگرم پاره پاره کرده و بصحرا افکنده می بینم پس المعصوم بدین رو اینه
داشت کربلا شد بیت مرگ بهر کس آمد که راحت و روست • مرگ سازد مغز را صافی ز پوست • مرگ برآرد ز چاه زندان
تا شوم از فرع سوی اصل خویش • مرگ جانها را سوی جانان کشد • بلبلان را جانب بستان کشد سوال اگر گویند که حضرت
امام حسین علیه السلام میدانست که سپاه او اندک است و لشکر یزید لعین بسیار پس بایست که با ایشان

صح

صلح پیش گرفته و بیعت کرده کوشش نماید تا کار بدان منجر نشود که کشته گردد جواب گوئیم بطریق که در تفاسیر مذکور
است که در عهد حضرت یحیی علیه السلام ملکی بود و آن ملک را زنی بود و آن ملعونه را دختری بود از شوهر دیگر بنابر آن
که آن زن پیر شده بود و ملک میخواست که زنی دیگر بخواهد و آن ملعونه بحال چون چنان دید خواست که دختر خود را بنکاح
شوهر خود در آورد و پادشاه این حال را بحضرت یحیی معروض داشت آن معصوم فرمود که دختر زن از زنی را نشاید
چون آن ملعونه ازین سخن آگاهی یافت پس نزد حضرت یحیی فرستاد که اگر خواهی بسلامت مانی باید که درین
باب فتوی دهی و اگر نه بهر آسیب حیله که بکنم تا ترا پادشاه بقتل آورد آن معصوم فرمود که لا والله سخنی نگویم و کاری
نکنم که موافق رضای خدای تعالی نبوده باشد پس آن ملعونه فاجره ازین صورت برنجید چنانکه گرد دختر و زنی که ملک دختر خورده
لاعقل بخانه در آمد آن ملعونه فاجره در آن هنگام فرصت یافته دختر خود را آراسته گردانید و بنظر ملک جلوه داد ملک
قصد او کرد آن ملعونه مبالغه نموده گفت این صورت میسر نشود تا یحیی را بقتل نرسانی زیرا که بر اصحابی دختر
یحیی است پس آن ملعون بقتل آن معصوم امر نمود ملک را گفتند که پدر او حضرت زکریا پیغمبر خداست و مستجاب الدعوات است
بر کشنده فرزند خود دعای بد خواهد کرد اول او را بقتل باید رسانید و بعد از آن یحیی را پس بموجب فرموده آن ملعون هردو
آن معصوم مظلوم را با پدر بزرگوارش بقتل رسانیدند پس بنابر گفته تمامی بایست که آن معصوم با ایشان مصالحه نموده
امر خدا کردی و بموافقت ایشان عمل نمودی تا او و پدر بزرگوارش کشته نشدندی و حال آنکه در آن آن امام معصوم
مظلوم بکرات قبل از آنکه کار زار واقع شود و بکرات دیگر بعد از قتل پسر عمان و برادران و خویشان و موالیان
در حالتی که آنحضرت تنها مانده بود بمیدان آمده گفت ای اهل عراق سوگند بر شما میدهم که میدانید که من نبیره مصطفایم و سبط رسول
خدایم و جگر گوشه فاطمه زهرایم و قرة العین علی مرتضی ام و برادر حسن مجتبایم و عمم جعفر طیار است که در هوای با فرشتگان جنت
العلات و عم پدرم حمزه سید الشهداء است و این عمامه رسول خداست که بر سر دارم و این شمشیر آنحضرت است
که حمایل کرده ام و این اسب خاصه اوست که بر زیر ران دارم جمیع مرتبه بغیره از آن قوم بر آمد که ای حسین
و راستی که هر چه گفتی حق و صدق است پس آنحضرت فرمود که شما بچه وجه خون مرا حلال میدانید و آبی که بر دد و دام
و یهود و نصاری حلال است بر من حرام میدانید و از من باز میگیرید و حال آنکه پدر من راننده دشمنان خود است از
حوض کوثر هر کسی که تشنه را باز گرداند از آب آنگاه گفت ای عمر سعد و ای شمر ذی الجوشن و ای سنان بن انس

وای فلان و فلان شما نامها بمن نوشتید و حجت بامن گرفتید تا آنکه من از مکه معظمه و مدینه مبارکه هجرت نموده بر خواستم
بدینجانب آمدم و چون آمده ام بامن مکر و حیله نموده قصد خون من کرده اید این جفاها و ستمها بر من روا داشته اید
بامن کسی دیگر نمانده است سوای اهل بیت من از خدا بترسید و دست از من بردارید تا بشهر [illegible] برگردم
خانه جد خود روم و در آنجا بعبادت پروردگار مشغول شوم و شرط کنم که با شما کینه و پیکار ننمایم و جفاهای شما را نادیده و ناشنیده
انگارم انکار نمودند و آن بدبختان [illegible] مذهب در جواب آن معصوم گفتند هیهات هیهات محالست که از دست ما جان
توانی برد مگر آنکه به یزید لعین بیعت نمای و او را امام زمان دانی یا بضرب تیغ هلاک شوی پس عمر سعد تیری بر کمان
نهاده و گفت ای اهل کوفه گواه باشید که اول کسی که تیر بر جانب جگر گوشه رسول خدا انداخت من بودم پس آن تیر
بجانب آن معصوم انداخت پس امام حسین علیه السلام محاسن مبارک خود بدست گرفت و گفت غضب الهی بر یهود وقتی والنصارا
اشتداد یافت که گفتند عزیر پسر خداست و سخط پروردگار در حق [illegible] شما معدود [illegible] که قصد کشتن فرزند پیغمبر
او میکنید و من حالا از منهج صبر انحراف نخواهم فرمود و بحکم آیه ان الله یحب الصابرین تمسک جسته دست اعتصام
بعروه وثقی صبر خواهم زد بیت که گرد در همه عالم کمان ظلم بزه * که تیر لعنت جاوید را نشانه شدی ° و بر جمیع خلق عالم
اظهر من الشمس است که حق تعالی در کلام مجید امر کرده است جمیع خلق را از جن و انس که اطاعت و پیروی ایشان نمایند
نه آنکه از آن اطاعت و پیروی دیگران نمایند چنانکه فرموده یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر
منکم ° یعنی ای آنهای که ایمان آورده اید بخدا و رسول فرمان برید خدا و رسول و اولی الامری که منصوب باشند از جانب خدا
و رسول نه آنها که منصوب باشند از جانب خلقان بحکومت مثل خلفای ثلثه و معاویه و یزید و آل بنی امیه لعنهم الله علیهم اجمعین
لیکن آنحضرت بنا برین موافقت امر خدا و رسول نموده با یزید علیه اللعنه که ناپاک و ناپاک زاده و فاسق و فاسق زاده و کافر
و کافر زاده بود بیعت نکرد و دیگر آنکه فرموده که می بایست با ایشان کارزار نکند تا کار بدانجا منجر نشود که کشته گردد
چگونه کوشش و کارزار نمودی و حال آنکه در آن هنگام کارزار نمودن با ایشان واجب شده بود بحکم آیه [illegible]
و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله ظاهر ترجمه اش چنینست که خدای تعالی خطاب کرد بحضرت پیغمبر خود
و فرمود که کارزار کنید با کفار تا نبوده باشند کفر و شرک و بوده باشند آن همه برای خدا و جایز نبود آنحضرت را که
در آنوقت که از جنگ است بتنگ آید نکند بحکم آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و رسوله ولا تولوا عنه و انتم تسمعون

یعنی

یعنی ای آنهای که ایمان آورده اید بخدا و رسول او پشت مگردانید از جنگ کفار و اهل
بغی و عناد اگر بسته شما شوند کان قول خدا و رسول او و در جای دیگر فرموده که یا ایها الذین آمنوا
اذا لقیتم فئة فاثبتوا واذکروا الله لعلکم تفلحون یعنی ای آنهایی که ایمان آورده
اید بخدا و رسول او چون برسید بکفار ثابت شوید در موضع قتال تا باشید همیشه شما از رستگاران پس
بنا بر حکم خدا آن معصوم مظلوم در آنروز که قتال ثابت و مقیم گشته با آن جماعت کفار بسیار روز کارزار سری
جد ب کارزار کرد و کوشش نمود زیرا که ایشان مدعیان کافرکیش و شرک [illegible] می بودند و به مضمون حدیثی
منقولست در کتاب جامع الاخبار از حذیفة بن اسید الیمانی ترجمه این حدیث آنکه گفت حضرت رسول اولا
که با خلیفه بدرستیکه حجت خدای تعالی بعد از من بر شما علی ابن ابی طالب علیه السلام است و کفر
آورنده باو و منکر امامت او شدن چنانچه خوارج لعنهم الله کفرست و شرک باو بعضی را آن او شریک بوجی بر
امامت کردن چنانکه [illegible] که خدا [illegible] چون اهل سنت خذلهم الله که کلاب
ثلاثه را بغیر حق شریک آنحضرت [illegible] در خلافت و امامت شرکست بخدا [illegible] کردند در
فضایل و کمالات و [illegible] حالات او شک کردنست در آیات خدا [illegible] کننده در خدا کافر است
[illegible] و عناد کرده است در شان خدا [illegible] در کار خدا او ایمان آورنده
و تصدیق کردن بفضل او ایمان آورده است بخدا زیرا که مامورند جمیع مردمان [illegible] از جانب خدا [illegible]
او زیاده [illegible] فرزند معصوم او چنانکه قبل ازین مذکور شده و همچنین در رساله [illegible] مذکور است که عبدالله
عمر از سید العابدین صلوات الله علیه سوال نمود که چنین گویند که اعتقاد توانست که چون ولایت جدت
علی مرتضی را بر حضرت یونس عرض نمودند وی قبول نکرد در آن باب تامل نمود [illegible] حق تعالی مورد
ساخته چهل شبانه روز در شکم ماهی [illegible] توبه و استغفار اشتغال داشت تا توبه وی مقبول گشته از آن
ظلمات نجات یافت چون آنحضرت تصدیق این حکایت نمود عبدالله درین باب دلیل بود حضرت
چشم انور العابدین بعد از [illegible] کشودند آن اشاره نمود عبدالله خود را بر کنار دریای عظیم [illegible] متلاطم مواج
ملاحظه نمود چون عبدالله [illegible] تمام روی نموده بود [illegible] کمال [illegible] آنحضرت گشت [illegible]

طلب کار دلیل بود پس خطاب بجانب دریا نموده فرمود که یا ایها الهود و چون نوبت دیگر
تکرار این کلمه نمود ماهی عظیم جسم سر از دریا بر آورده گفت لبیک لبیک یا بن رسول الله پس آنحضرت
از حقیقت خلقت وی سوال نمود ماهی زبان گشاده در جواب گفت منم آنماهی که بامر خدای تعالی حضرت یونس
علیه السلام در بطن من چهل شبانه روز سکن داشت و سبب این بود که در ولایت جدت علی مرتضی فی
الجمله تاملی نموده بود و سبب ما مذکور چون چنان دید ملتزم شد بکالت خود و معاودت نمود همچنین از نوادر
یمخوارزمی بسند در شواهد مذکور است که در انوقت که اشقیا آن بیدین سر مبارک آن معصوم را با سرهای دیگر
شهدا بشام می بردند چون بحلب رسیدند در حوالی حلب کوهی بود و بر بالای آن دیر آبادان و حصاری
مستحکم داشت که انرا معموره گفتندی و در انجا کوتوالی بود نام او عزیز بن هارون و اهل انحصار با مهتر ایشان همه یهود
بودند و هر سرمی بافتند چون بدانجا رسیدند آب و علف بسیار در انجا بود دنیا بران در پای انکوه فرود آمدند چون
شب درآمد عزیز که مهتر آن قلعه بود در خواب حضرت موسی و هارون علیه السلام را دید که با سر و پای برهنه و آب از
دیده ها ریزان و آه زنان و اثر تغیرت بر ایشان پیدا و علامت مصیبت از صفحه حال ایشان هویدا و ظاهر بود گفت
ای سیدان بنی اسرائیل و ای برگزیدگان ملک جلیل چه رسیده است شما را که سر و پای شما چون مصیبت زدگان
برهنه است و سبب این گریه و ناله و آه از برای کیست گفتند تو ندانسته که حسین علیه السلام که سبط پیغمبر آخر الزمانست او را
بظلم و ناحق جماعت بیدین بقتل آورده اند اکنون سر او و اهل بیت او را بشام می برند و امشب در زیر این کوه
فرود آمده اند عزیز گفت شما محمد را که پیغمبر آخر الزمانست می شناسید و باو اعتقاد دارید موسی گفت ای عزیز چگونه
نشناسیم که پیغمبر خداست و خاتم پیغمبرانست و خدای تعالی از ما و از جمیع پیغمبران عهد در باره او و اهل بیت او پیمان
گرفته است و امام حسین علیه السلام یکی از آن دوازده امام است که در توریت مسطور است که اول ایشان
علی ابن ابو طالب است که پدر بزرگوار اوست و آخر ایشان محمد مهدی که خاتم ایشانست و هرکه بنبوت پیغمبر
آخر الزمان انکار کند و تصدیق با مامت ایشان نکند جای او در دوزخ باشد و ما همه پیغمبران از و بیزار باشیم عزیز گفت
تا ثابت سید اکنید و علامتی نمایید مرا تا یقین من بیفزاید و درین کار در فتوحی بر من بگشاید گفتند ای عزیز چون
صبح شود نزدیک سر مبارک آنحضرت رو و آن سر و را از ما سلام برسان که جواب خواهی شنید پس عزیز

ناز

از خواب جسته مدهوش و حیران و از وحشت آنخواب ترسان و هراسان آمد چون خورشید جهانتاب از مهبط برج
باید و بیضا از سر کوه طلوع نموده و معموره عالم را روشن گردانید عزیز بیامد و هزار درهم رشوه داد و اهل عسکر را
یافت که داخل شده و در حق اهل بیت خدمتی بجا آورد پس چون دستور در آمد و از برای هر یک از خوانین خیمه
عصمت جامه قیمتی بیاورد و هزار دینار پیش حضرت امام زین العابدین علیه السلام نهاد و خواهش معروض داشت
آنحضرت گریان شد پس عزیز بدست آن امام بشرف اسلام معزز گشت و بر جوانب سر مبارک امام حسین علیه السلام
آمد و گفت ای سید سلام موسی و هارون علیه السلام شما آورده ام او از آن سر مبارک امام حسین علیه السلام آواز برآمد
که سلام خدای بر ایشان باد عزیز چون چنان دید گریان شد و گفت یا سیدی خدمتی بفرمای تا رضای حق تعالی
سر مبارک آن معصوم فرمود که آنچه لایق بود بجای آوردی چون اسلام قبول کردی رضای حق تعالی دریافتی چون
اهل بیت من احسان فرمودی جد و پدرم از تو راضی شدند چون سلام آن دو پیغمبر بمن آوردی رضای من در
یافتی و روز قیامت بحکم المرء مع من احب در میان اهل بیت من محشور خواهی شد پس عزیز بقلعه درآمد و جمیع اهل قلعه را
بدایره اسلام در آورد پس هرگاه حال چنین باشد که جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان مامور باشند از جانب خدای تعالی
بطاعت و فرمانبرداری ایشان چگونه لازم آمدی بر آن معصوم که اطاعت یزید لعین نمودی و با ایشان بیعت کردی
چون اکثر ایشان آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا یا آیه ...
و سایر آیات قرآنی را خوانده بودند و اخبار و احادیث که در حق ایشان وارد شده شنیده بودند لیکن از روی
بغض و حسد و از برای دو سه روزه جاه و منصب دنیا بقی را از دست بداده و دوزخ جاوید را اختیار کردند لعنت
الله علیهم اجمعین الی یوم الدین بیت اندرین ماتم ملایک دم بدم بگریسته * جن و انس و علوی و سفلی زغم بگریسته * کرسی
از جا رفته و سدره در افتاده زپا * عرش نالان گشته لوح و قلم بگریسته * مهر عالمتاب سوزی که نالیده و زار * ابر گردون
هر زمان با پشت خم بگریسته * زین عزا بهر رضای خواجه رکن مقام * ناله کرده زمزم و بیت الحرم بگریسته * حور عین بهر رضای
فاطمه در باغ خلد * بر شهید کربلا با صد الم بگریسته * سوال اگر گویند که هر نفس را قبض روح فرشته که عزرائیل است و قبض
میکند اگر ملک الموت بنفس قبض میکند کرده اند الله تعالی پس چگونه در باب امام حسین علیه السلام
هرگاه او را اجل رسیده باشد و ملک الموت قبض روح او کرده باشد باذن خدای تعالی پس قاتل او را چه گناه باشد جواب

گویم که حق است و هیچ نفسی را مرگ فرا نرسد مگر آنکه بر رسیدن اجل چنانکه کلام مجید بآن ناطق است که فاذا جاء اجلهم
لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون یعنی چون آید اجلشان تاخیر نکنند یک ساعت و تقدیم نکنند لیکن مرگ بر دو
نوع است نوع اول آنست که اجل سبب میشود از برای او پس باجر جارحی و قتل قاتل و انهدام جدار و بیوتات و چاره
کردن سبع و افتادن از بام و غیر ذلک و نوع دویم آنست که چون هنگام رحلت فرا رسد یکی از امرهای مذکوره
سبب شود از برای مرگ او و این نیز بجهت حکمتی و مصلحتی است تا آنکه متمیز شود طاعت مطیعان از معصیت عاصیان
چنانکه کلام مجید بدان ناطق است که لیمیز الله الخبیث من الطیب زیرا که خدای تعالی اراده کرده است که بوده باشند معصیت عاصیان
بر خلاف طاعت مطیعان و هم چنین منقولست در کتاب توحید از اصبغ و او از ابو حیان التیمی و او از پدرش که با علی علیه السلام
بودم در صفین و آنحضرت بر اسب رسول صلی الله نشسته بود و حربه رسول در دست داشت و ذوالفقار در میان او آویزان
آمده تعبیه سپاه میکرد و معاویه لعین در برابر او بر اسبی نشسته بود و جولان میکرد که مردی از اصحاب آن حضرت گفت یا امیر
المؤمنین واقف باش که این ملعون ترا نکشد حضرت گفت اگر چه چنین است که تو میگوئی و این از وی عجب نیست زیرا
که نیست امان و در دین او که بدترین قاسطان است و ملعون ترین خارجیان است بر آنچه بدی لیکن بسنده بود
با جل زیرا که هیچکس نیست از مردمان الا که با او فرشتگان باشند که نگاه میدارند او را از آنکه در چاهی افتد
یا دیواری بر سرش آید یا بلائی لیکن چون وقت اجلش فرا رسد واگذارند میان او و میان آن بلا که بدو خواهد
رسید و همچنین چون اجل من رسد مرا بر جز و بدبخت ترین خلقان و خضاب کنند این را از این و اشاره فرمود بسر
و ریش خود و این نهی معهود است و وعده ایست دروغ نیست بنا بر این اگر چه اجل امام معصوم رسیده بود و لیکن آنکه
شقی سبب شد قتل امام معصوم مظلوم را تا آنکه متمیز شود طاعت او از معصیت آن شقی مردود پس چگونه توان گفت که قتل
امام معصوم حکمتی است و حال آنکه در کتاب اعتقادات مذکور است که اراده کرده خدای عز و جل که بوده باشد قتل حضرت امام
حسین علیه السلام معصیت از برای قاتل و نه طاعت اگر گویند بنا بر این لازم می آید که اراده خدای تعالی از خلق شود این
لعین بجهت قتل امام حسین بوده باشد اگر چه قبل از این ما بدین معنی گفته و نوشته شد لیکن این موضع نیز مقام اعتراضات
ایشان بود دیگر بار در مقابل خصم آمدن و هر مرتبه بنوعی دیگر دفع اعتراضات او در افزودن موجب زیادتی حقیقت
دانش او میکرد و بنا بر این خیلی دیگر از کتب فقها و علمای امامیه قدس الله ارواحهم نقل میشود پس گوییم که نه چنان که

اراده

اراده بمعنی خواهش باشد و تقدیر بمعنی آگاهانیدن چنانکه در کتاب اعتقادات مذکور است که اراده کرده است
خدای تعالی که بوده باشد معصیت و آزرده شده بوی او و نه از جهت فعل بلکه موصوفست بسبب علم برای معصیت یعنی
خدای تعالی عالمست بر معاصی پیش از آن که خلقان بیاورند و حکم و فرمان او بیرون گذاشته از ایشان آن فعل
معصیت صادر شود و چنانکه در کتاب توحید منقولست از ابراهیم بن ابی الیمانی از حضرت امام جعفر ابن محمد صادق علیه
السلام که گفت خدای تعالی خلق را بیافرید و دانست آنچه خواهد آمد از ایشان پس امر کرد و نهی کرد ایشان را و هر چه
امر کرده بود راه داده بود ایشان را بگرفتن آن و هر چه نهی کرده بود ایشان را راه داده بود به ترک کردن آن
پس نباشند کارکننده امر او را و ترک کننده نهی او را با ترک کننده امر او را و کارکننده نهی او را مگر آنکه
عالم باشد خدای تعالی بآنها پس بنا بر این اراده بمعنی علم است نه بمعنی خواهش ایضا در کتاب توحید مذکور است
که خدای تبارک و تعالی قضا کرده است جمله اعمال بندگان را و تقدیر کرده است آنرا و جمله هر چه در عالم بود
از خیر و شر و حال آنکه قضا و قدر بمعنی اعلام کردن و آگاهانیدن بود و چنانکه در کلام مجید بآن ناطق است
که و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب یعنی بیاگاهانیدیم بنی اسرائیل را در کتاب و جای دیگر فرموده که و قضینا
الیه ذلک الامر ان دابر هؤلاء مقطوع مصبحین یعنی خبر دادیم لوط را که بامداد قوم و برا هلاک خواهد
رسید پس بمعنی اعمال بندگان بقضا و قدر بود که حق تعالی بیاگاهانیده است ایشان را بآنکه هر کدام است و چگونه
است و تقدیر نیز بمعنی است چنانکه کلام مجید بآن ناطق است که الا امرأته قدرنا انها لمن الغابرین یعنی
خبر دادیم که زن لوط از باقیان خواهد بود و نه بینی که مار جوع میکنیم با اهل معرفت بفعلها و مقدارهای آن تا
کرایشان عالم باشند بمقدار آن و ما را بیان کنند حقیقت آن تا ما نیز بدانیم اما گفتی که اعمال بندگان بتقدیر
خدای تعالی بود و بدان معنی که در شان آفریده است و این معنی را حوالہ کنیم بخدای تعالی کفر زیرا که مراد از
علم خداست به مقدار آن چیز و حکم کردن بدانچه مستحق گردند بر افعال از مقدار ثواب و عقاب نه آفریدن آن
پس بنا بر این قضا و قدر نیز بمعنی آگاهانیدن باشند نه بمعنی آفریدن زراره گفت صادق آل محمد را که جعلت فداک
چه گوئی در قضا و قدر گفت میگویم که خدای تبارک و تعالی چون جمع کند بندگان را روز قیامت بپرسد ایشان را از آنچه
فرموده باشد ایشان را و نپرسد از آنچه قضا کرده باشد بر ایشان هرگاه حساب کنند کرده الله تعالی تغیب العقاب برایش

زهری گفت مردی بعلی بن الحسین علیه السلام گفت جعلنی فداک بقدر باشند مردمان و از آنچه باشند باجل گفت قدر
و عمل بمنزلهٔ روح و جسد است چه روح بی تن بکار نیاید و تن بی روح صورتی بود که او را حرکت نبود و اما چون هر دو جمع آیند هم
قوی شوند و بکار آیند از ایشان روایت کند علی بن جعفر کوفی از علی بن محمد و او از پدر بزرگوار و اجداد عالیقدر
خود که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که تمامت بندگان که قضا واجبست و قدر لازم اگر چنین نبودی باطل شدی ثواب
و عقاب و امر و نهی بیفایده بودی یعنی وعد و وعید و بر بندهٔ گناهکار هیچ ملامت نبودی و نیکوکار را هیچ ستایش نبودی
و نیکوتر اولی نبودی بعقاب از نیکو و حال آنکه روایت کند عمش از جعفر بن محمد علیه که خدای تعالی بگناه را بگناه دیگر
عذاب نکند اطفال را بگناه پدر و مادر و نیز ایشان چنانکه کلام مجید بدان ناطق است ولا تزر وازرة وزر اخری
و جای دیگر فرموده است که لیس للانسان الا ما سعی پس از نبی لازم نمیآید که خلق کرده باشد خدای تعالی کسی
را برای معصیت و بعد از آن بسبب آن معصیت او را عذاب کند زیرا که این ظلمست و ظلم بر خدای تعالی روا نیست
چنانکه قبل ازین مذکور شد لیکن شاید و باید که بقضا و قدر تن در دهد و در بلای او صابر باشد و اگر صد جا به تیر جلاد خورد
چون کمان چین در ابرو نیارد زیرا که هرکرا ایمان بیشتر است بلا و محنت زیاده ترست که السلام بقدر
الا بجایش بیت هر که درین بزم مقربترست جام بلا بیشترش میدهند دیگر ... بدانکه ...
و میرانیدن که الله فرموده که ... ملک الموت ... حقیقی است چنانکه کلام مجید بدان ناطق است که قل یتوفیکم
ملک الموت الذی وکل بکم لیکن فرق است میانه قبض کردن ملک الموت و قتل عمد که اگر فرق نبودی خدای تعالی
در کلام مجید خود نفرمودی که من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا یعنی هر که بکشد
نفسی را بی آنکه بر وی قصاص کردن واجب شده باشد یا فتنه انگیزد در زمین که بسبب آن خونها ریخته شود گویا که کشته است
جمیع مردم را و عقل هم حکم مینماید که فرق است زیرا که ما ملاحظه میکنیم که هرگاه ملک الموت قبض کند روح یکی از ذوی
حیات را فی الفور جمیع اعضا و جوارح او از حرکات و اماند و معطل و بیکار می ماند که بهیچ وجه من الوجوه از و حرکاتی
ممکن نیست و اگر خلاف آن مشاهده کنیم که بعد از سلامتی بدن و جمیع اعضا و جوارح او صحیح و باقیست حرکات بیگناه
از و واقع میشود و رب بسیار شده که شخص را گردن زده اند که سر او بر زمین افتاده بوده است و گفتگو کرده است و چون
بدن او ... و کلام ... است و بعد الانفصال ... قبض روح او شده است پس میگوئیم مثلا هرگاه شخصی

درحالت

در حالت نزع باشد و ملک الموت مشغول بقبض روح او شده باشد پس در آن حالت شخصی تیغ کشیده بر گلوی او کشد و
سر او را از تن جدا کند اگر او آن تیغ را لحظه نگاه داشته حرکت ندادی ملک الموت روح او قبض کرده بودی تمام
شخص مذکور جارح و قاتل است و این دیگر مقتول یا نه اگر گوئی نه لا نسلم زیرا که قتل و ذبح از و بعمل آمده است و بر این تقدیر
شده پس بنابر این او جارح و قاتل است و این دیگر مقتول و با وجود این آیا مستوجب عذاب و قصاص هست یا نه اگر گوئی
نه لا نسلم زیرا که نمیشود که قاتل و جارح باشد و مستوجب قصاص و عذاب نباشد چنانکه قبل ازین در آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا
کتب علیکم القصاص و در آیه کریمه و من یقتل مؤمنا متعمدا بجای بیان شد پس بنابر این جدا کنندهٔ سر ظالم و قاتل باشد و مستوجب
عذاب و عقاب و خطاب و سیاست و قصاص ملک جبار خواهد بود و جت کشتن آن نبی آنگاه عذر ... ما را این عذر
بتر از گناه ... اما آنچه گفتی که قبض ارواح نمیکند ملک الموت الا باذن خدای تعالی حق است چنانکه کلام مجید بآن ناطق است
که و ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله و جای دیگر فرموده که الله یتوفی الانفس حین موتها لیکن فرق است میان اذن
و قتل بغیر حق زیرا که اگر فرق نبودی بایستی که نهی نفرمودی چنانکه کلام مجید بآن ناطق که ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق
یعنی مکشید هیچ نفسی را که حرام کرده است خدای تعالی کشتن او را مگر بحق و در کتاب اعتقادات نیز مذکور است که نهی کرده
شده است از قتل قاتل آن حضرت نه آنکه مأمور باشند قاتل او و قتیل که اگر مأمور بودی بایستی که مستحسن باشد نه قبیح و حال آنکه
قتل آن حضرت قبیح ترین قبایحست و موجب غضب و خشم خداست نه موجب راضی بودن خدای چنانکه قبل ازین در سؤال جبر
مذکور شد مثلا هرگاه ملکی از ملوک را متاعی یا جوهری باشد بسیار لطیف و نفیس و اراده که جماعتی اجنبی قصد انداختن ...
متصرف گردند پس بنابر این آن متاع را در محلی مناسب مضبوط سازد و در حالت ... از برای حراست و محافظت او
برگمارد و تا بوقتی معین و منادیان را امر نماید که جمیع خلق را از خورد و بزرگ و اعلا و ادنا ... اعلام نمایند که از برای
خیانتی نسبت باین متاع صادر شود مستوجب آزار و اهانت و سیاست سلطان خواهد گشت پس منادیان که فرمان بر دار
بر میان جان بسته بجد و جهد تمام بشنوانیدن این ندا را بسمع جمیع خلقان رسانیده بطریقی که هیچ فردی از افراد نباشند
مگر آنکه مکرر این ندا را استماع نموده باشند پس چون هنگام آن موعد در رسد اتفاقا یکی از امینان خود را که معروف و
مشهور باشند در ساعت در آمد که آن متاع را از آن محل مذکور نقل کرده منظور ملک حاضر سازد پس آن فرد امین بموجب فرموده ملک
بدان محل آید بقصد آنکه متاع مذکور را از حوضه تصرف در آورده به درگاه ملک آورد ... یکی از اجانب اجنبی ...

مذکور را منکاشفه بقصد انکه متاع را متصرف کرد و لیکن آن امین اخذ متاع مذکور نموده به درگاه ملک الموت

سخن را عرض سازند آیا گناهکار آن مرد امین است که برخصت ملک رفته و در را گشوده و اخذ متاع مذکور نموده است

یا آنمرد اجنبی که استماع ندای ملک نموده است و سیاست سلطانی را منظور نداشته برخصت او رفته و خفیه اخذ نموده است

اگر گویی گناهکار آنمرد امین است و مستوجب قطع و جرح اوست لا انسلم زیرا که او مامور گشته بود از جانب ملک که نمودن

در و بیرون بردن متاع پس بنابرین عقل حکم می‌نماید که مستوجب قطع و جرح انهدام کننده جدار است نه آن مرد امین

متاع و محل امانت ازین جهت که اگر حاضر مذکور استماع نهی ملک نموده از خوف سلطان اندیشه کردی و نکبت دیگر

نمودی آنمرد امین به انهدام جدار و در را گشودی اخذ متاع نموده بودی و حاضر مذکور مستوجب عقاب و خطاب و سیاست و زجر

سلطانی نگشتی پس بنابرین اگرچه قابض روح ملک الموت است لیکن مستوجب عقاب و خطاب و سیاست و قصاص

ملک جبار قهار قاتل و جارح است زیرا که ملک الموت امین است و مامور از جانب پادشاه دنیا و آخرت بدین امر و قاتل

مرتکب امر شنیع گشته است و حالتی که خدای تعالی نهی کرده است و از اینجاست که قبل ازین مذکور شد حیث لعنت بر آن کسی

که جگر گوشه رسول را مقتول گشت از دم تیغش بکربلا اگر سوال کنند که خدای تعالی عالم است و قادر و قدرت داشت پس چرا

آن معصوم را منع ننمودی از قتل او بجبر و قدرت چنانکه نهی کرده است او را تا منع شدی از قتل او و هم چنانکه منع

کرده شد سوختن از حضرت ابراهیم علیه السلام جواب گوییم حق است که خدای تعالی قادر و مختار است و لیکن منقولست

از بزید جرجانی در کتاب توحید از حضرت سلطان ارتضی علی ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا که خدا را دو اراده است

و دو مشیت باشد اراده حتمی و اراده عزم نهی کند و خواهد و امر کند و نخواهد نمی بینی که نهی کرد حضرت آدم و حوا را از

آن درخت و او را می خواسته آنرا و اگر نخواستی نخوردندی و اگر نخواستی و ایشان نخوردندی غلبه کرده بودی مشیت

ایشان مشیت خدا را او امر کرد ابراهیم علیه السلام را ذبح اسمعیل و خواست که ذبح نکنند او را و اگر خواستی که بکشد

او را غلبه کرده بودی مشیت ابراهیم مشیت خدا را یعنی خدای تعالی نهی کرد آدم و حوا را از خوردن آن درخت و میوه

که ایشان ازان درخت بخوردند و لیکن خدای تعالی خواست که باز ندارد ایشانرا از خوردن بجبر و قدرت چنانکه باز داشت

ایشانرا به تجربه نهی که اگر خواستی باز دارد ایشانرا آنکه ایشان نخوردندی آنرا آنکه مشیت خدای تعالی هم چنین درکتاب

اعتقادات نیز مذکور است که همیشه خدای تعالی عالم بود با آنکه امام حسین کشته خواهد شد بجبر در نخواهد یافت لیکن آن شقی

سعادت

١٣٦

سعادت ابدی را و شقی خواهد شد قاتل او بسبب نافرمانی و قتل آنحضرت شقاوت ابدی پس بنابرین اگر منع کردی بجبر قاتل

آن معصوم را حال آمدی خواهش آن ملعون یعنی علم آن ملعون بر علم خدای تعالی و دیگر آنکه قبل ازین مذکور شد که حق

خواسته است که متمیز باشد طاعت مطیعان از معصیت عاصیان پس چون در اینجا متمیز شد طاعت ابراهیم علیه السلام

از معصیت نمرود و مردود و لعین بسبب انداختن آن حضرت در آتش نه بسبب سوختن از جهت در ازای منع کردن آتش

که با نار گونی بردا و سلاما علی ابراهیم و در آن جا متمیز نشد مگر بقتل آن معصوم پس بنابرین منع نفرمود تا آنکه متمیز شود طاعت او

از عصیان و شقاوت آن ملعون خسر الدنیا و الآخره چنانکه منقولست در کتاب توحید از سلیمان بن جعفر جعفی از امام الجن

و الانس علی ابن موسی الرضا علیه السلام آنحضرت فرمود که در باب جبر و تفویض که خدای تعالی را طاعت ندارند باکراه و

عاصی نشوند بغلبه کردن بر او و فرو نگذاشته است بندگان را مهمل در پادشاهی خویش و او مالک است آن چیزی را

که ایشانرا مالک آن گردانیده است و قادر است بر آنچه ایشانرا بر آن قادر گردانیده اگر فرمان برند و طاعت دارند

خدای حق سبحانه و تعالی باز ندارد و بازشان ندارد ایشانرا او اگر ایشان معصیت کنند اگر خواهند که ایشانرا باز دارد از آن

تواند و اگر باز ندارد ایشان ازان و ایشان بکنند آنرا خدای تعالی درآورنده نباشد ایشانرا در آن معصیت و داخل

نکرده باشد ایشانرا در کردن آن معصیت انگه گفت مثل این چون مثل مردی بود که او را بر معصیتی بینی و او را نهی کنی

از معصیت و حال آنکه خود هم داند که این کار بد است و با وجود آن از آن باز نایستد و تو بگذاری او را و آن معصیت را بکند

چون او از تو قبول نهی کرده باشد لازم نمی آید که تو او را امر کرده باشی امر کرده باشی یا اذن داده باشی بمعصیت آنگه فرمود

خدای عزّ و جل میگوید که یا بن آدم من اولی ترم بحسنات تو از تو و تو اولیتری بسیئات خود از من معصیتها میکنی بر قوتی

که من ترا داده ام که بدان قوت عبادت کنی مرا هدایت کردم ترا با رسال کتب و رسل و تو اختیار کردی ضلالت و گمراهی

را بر او راست چنانکه کلام مجید بدان ناطق است که و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی پس خدای

تعالی هدایت کرده بود ایشانرا و رسولان اعلام نموده بودند ایشانرا و خود این معنی را نیز میدانست و با وجود آن ایشان

جهل و کفر و ضلالت را اختیار کردند بر هدایت و راه راست چنانکه در شواهد النبوه آورده اند از نور الائمه خوارزمی نیز منقولست که در روز عاشورا

در دشت کربلا هفتاد و دو زخم نیزه و تیر و تیغ بر وجود مطهر آن حضرت زده بودند و با وجود این حال شمر ذی الجوشن لعین علیه اللعنه

و العذاب اراده نمود که سر مبارک آن معصوم مظلوم را از بدن مطهرش جدا کند آنحضرت در آن وقت روی بآن ملعون

مردود و بگاه فرستی از ل ابد کرد و گفت ای پسر ذی الجوشن تو مرد سپاهی و کارهای بسیار دیده آیا گمان داری که تن
ازین زخمها نجات یابد و زنده ماند با تو آن بدبخت ترین مخلوقات در جواب گفت نه یابن رسول الله محالست که تو ازین
زخمها جان تواند برد آن حضرت فرمود که ای پسر ذی الجوشن چون حال اینست و یقین تو حاصلست که من ازین زخمها
جان بیرون نخواهم برد و حال آنکه من جد بزرگوار عالیمقدار خود را در خواب دیدم و مرا گفت ای نور دیده من ای
فرزند دلبند من اینک باستقبال روح تو آمده ام و کنان عالم بالا و مقربان ملاء اعلی آمده اند و بر تشنه بزرگ
بنشسته صید چند جهد کن که نماز شام نزد ما باشی و افطار نزد ما کنی پس ای شمر لعین یقین من نیز حاصلست که
ساعتی دیگر ملازمت جد بزرگوار عالیمقدار خود خواهم رسید بیا شنید و دست از من بدار تا آنکه بتشنگی نزد پدر و دیگر خود و هم
و مادر رحمت جد بزرگوار و مادر و برادر خود صلوات الله علیهم اجمعین بشتابیم و شرط کنم با خدای خود که از تقصیرات شما درگذرم
و در نزد آبا و اجداد خود از شما شکایت ننمایم و فردای قیامت با شما خصمی نکنم و شما را شفاعت کنم و بیانی و اصل بهشت کنم
آن ملعون خسر الدنیا و الاخره … و شقی امتناع کرده قول آن معصوم را قبول ننموده و آن حجت ناشنیده انگاشته
طریق که در شود بعد … معصوم را شربت شهادت چشانید لعنت الله علیه و حشرهم بعذاب الیم پس یا شیعی که قبول جوان …
نموده لحظه دیگر صبر ننمودی و خود را شریک و انباز ملک الموت در قبض روح آن معصوم نمودی و مستحق آن نوع ثواب …
گردی و مستوجب خلود جحیم و عذاب الیم گشتی و از دایره اسلام بیرون رفته داخل گشتی مثل اهل بیتی که مثل سفینة نوح …
و صاحب کشتی عقاب چون نایب نگردی تا در دنیا و آخرت قلع … لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة و اعد لهم عذابا مهینا
و در روز قیامت نادم و حسرت و فریاد یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا بر آوردی و از جناب حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم بعتاب و لیس من امتی بشنوی و از جناب بارگاه احدیت بخطاب خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه گرفتار
گردیدی و بچنگال ملایکه غلاظ شداد گرفتار گشتی و از جانب ایشان بشنوی صب فوق راسه من عذاب
حمیم فی النار گردیدی اما شیعه علیه اللعنة و العذاب و اتباع او بظاهر از دایره اسلام بیرون رفته قدم از …
بالکلیه بیرون گذاشته عذاب اهل مجوس اختیار کرده بودند زیرا که اهل مجوس کتاب خدا را سوختند و … خدا را کشتند
و حکایت روایت گوشت او را خوردند پس آن ملعونان هردو کمتر از مجوس کتاب خدا که قرآنست در آتش انداختند و
بسوا … خود را فرمود که تا جگر گوشه سید الانبیا … را که جبرئیل امین … خود رجات و قرب …

بارجالها و زمینها با نواحی و اطراف خود و الاشجار باغصانها و درختان با شاخهای خود و الطیور
با کارها و گریست مرغها با آشیانهای خود و الحیتان فی لجج البحار و ماهیان در میان آبها
عظیم و دریاها و الوحوش فی البراری و القفار و گریستند وحشیان در صحراها و بیابانها و الملائکة
المقربون و اهل السموات اجمعون یا ایها الناس کدام دلست که برای قتل وی شکافته
نشود یا کدام جگرست که مایل وی نیست یا کدام گوشست که تاب شنیدن آن ندارد ایها الناس ما را
از یار و دیار خود دور گردانیدند و متفرق و پراکنده گردانیدند از اوطان منقطع ساخته زمین را بر ما
تنگ نمودند گویا که ما اولاد ترک یا کابل بودیم … از ما صادر شود یا مرتکب گروهی شویم یا رخنه
در دین و اسلام انداختیم یا فعل قبیحی از ما سرزده بخدا قسم که اگر در آن قتال حضرت رسول صلوات الله
علیه و آله برایشان تقدیم می نمود ذره از کرده خود فرو گذاشت نمیکنند فانا لله و انا الیه راجعون
من مصیبة ما اعظمها و اوجعها و اکظها و امرها و افجعها پس … که ما سوی …
کنند کجا نیز از مصیبتی که بغایت عظیم بود و آن مصیبت بسیار دردناک و گریست … و تقبل …
پس از خدا میخواهیم اجر و پاداش آنچه را که بما رسید انه عزیز ذو انتقام پس در آن …
صعصعة بن صوحان برخاست و وی … مریض و با بیماری او گرای … عذر خواه …
عجزی که با وی است شاهزاده عذر او پذیرفت و برفت و حسن اعتقاد وی شاکر بوده …
نمود بعد از آن امام همام زین العابدین علیه السلام با اهل و عیال بمدینة الرسول و منازل علی …
فرمود و در آن وارد گردید و از زبان حال … که از ساکنان خالی مانده بود نوحه و زاری
استماع مینمود و در موقع … بعلامات سایل … منازل را بر اهل
ما اهل بطریق … که اخوان آن … و برای ایشان و …
ندا میفرمود و میگفت که ای قوم مراد … و … مصائب جلیل …
زیرا که اقوامی که در فراق ایشان میزارم و برای کرم اخلاق ایشان … و …
و … رم و اطناب شرف و افتخارم و اسباب قوت و انتصارم و خلف از شموس و اقمارم

بودند پس از نوحه و سوگواری نالهٔ زار بگوشش و هوشش در دل مکارم رسید آغا ام کلثوم در وقتی که بجهت
مدینه بود که بیان کربلا قصیده انشا نمود که بعضی از ابیات آن این بود **شعر** الا فاخبر رسول الله عنا
بانا قد فجعنا فی ابینا ۵ و ان رجالنا بالطف صرعی ۵ بلا روس وقد ذبحوا البنینا ۵ و قد ذبحوا الحسین ولم یراعوا
جنابک یا رسول الله فینا ۵ افاطم لو نظرت الی السبایا ۵ ومن سهر اللیالی قد عمینا ۵ فلو دامت حیوتک لم تزالی
الی یوم القیامة تندبینا ۵ خرجنا منک بالاهلین جمعا ۵ رجعنا لا رجال ولا بنینا ۵ فنحن الضایعات بلا کفیل ۵
ونحن النائحات علی اخینا ۵ و آغا زینب از عضادتی در مسجد گرفته ندا در داد که یا جداه از مرگ برادرم
ترا خبر میدهم و ناله و فریادی از دل پر سوز کرد که دلهای حضار را بریان میکرد و با این همه هرگز اشک از چشم
وی نخشکیده و از گریه و نحیب فارغ نبود و هر زمان که رخساره غم زده و لخت گشته و علی بن الحسین صلوات الله
علیهما نظر میکرد مصیبتی تازه میشد و اندوهش می افزود زیرا که حال آن حضرت بعد از پدر آن بود که لحظه از گریه
فارغ نبود چنانکه ابن طاوس قدس سره از صادق آل محمد علیهم السلام روایت کرده که آنحضرت بر پدر خود
چهل سال گریست که در آنمدت صایم النهار و قایم اللیل بود پس هرگاه زمانی که وقت افطار شدی و خادم
آنحضرت طعام و شراب و بر او حاضر ساختی و میگفت که کل یا مولای اکل فرما پس آنحضرت میفرمود که قتل
ابن رسول الله جایعا قتل ابن رسول الله عطشانا تا کشته شد پسر رسول خدا گرسنه کشته شد پسر رسول خدا
تشنه پس همیشه تردد این کلام مینمود تا آنکه طعامش با دموع چشمش تر میشد و شرابش با اشک چشمش ممزوج
میگشت و حال شریفش بدین منوال میگذشت تا آنکه بخدا ملحق شد و نیز از بعضی از موالی آنجناب روایت کرده
که روزی آنحضرت بصحرا بیرون رفت من از اثر وی رفته او را در بالای سنگی درشتی دیدم که بسجده
افتاده بود پس در موضعی که نشسته و گریه وی من رسید ایستاده و شمردم که هزار مرتبه میگفت
لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا و رقا لا اله الا الله ایمانا و صدقا مترنم می بود و بعد از آن سر از سجده
برداشت و حالتی که محاسن شریفش بسیل آب دیده اش مبلول گردیده و رخسار مبارکش بخوناب
[illegible] مشکش اقول نموده پس گفتم ای سید تا کی این زمان حسرت منقضی شود و ناله و گریه آنحضرت
فرمود که وای بر تو که یعقوب بن اسحق بن ابراهیم بن ابراهیم نبی این نبی بود و او را دوازده پسر بود [illegible]

یکی